

پر و ہستی اور

# نیا رخ مہر رہا

حسین علی رضا زین العابدین  
حاج کاظم

۲۹۰۱

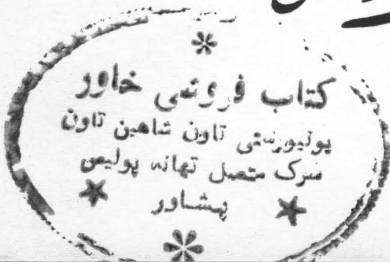
پژوهشی



# تاریخ هزاره ها



حسین زردا بهسوی حاج کاظم



نام کتاب: پژوهشی در تاریخ هزاره ها  
مؤلف: حسینعلی یزدانی ( حاج کاظم )  
تاریخ چاپ: بهار ۱۳۶۸  
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد  
لیتوگرافی: فرجی  
چاپ: چاپخانه مهتاب  
حقوق طبع برای مؤلف محفوظ است .

قیمت ۱۹۰۰ ریال  
قیمت ۱۲۰۰ ریال

## فهرست مطالب

۸۲	زبانهای رایج در افغانستان	۹	پیشگفتار
۸۳	اتنوگرافی اقوام افغانستان	۱۱	افغانستان در عصر حجر
۸۶	عمده‌ترین خصوصیات جسمی نژادها	۱۲	ساکنین اولیه افغانستان
۸۸	قبایل پشتون	۱۳	تمدن قبل از آریا
۸۸	بلوچ	۱۴	هجوم آریایی‌ها
۸۸	تاجیک	۱۵	سلسله‌های اساطیری
۸۹	ایماقها	۱۵	هخامنشیان
۸۹	خلیلیها	۱۶	یونانیان
۹۰	قرلباش	۱۷	سلسله "موریا"
۹۱	ترکمن	۱۸	کوشانیها
۹۱	ترکمن هزاره	۱۸	یفتلیها
۹۲	قزاق	۱۹	ترکها
۹۲	ازبک	۲۱	افغانستان مقارن ظهور اسلام
۹۳	هزاره	۲۴	نفوذ اسلام در افغانستان
۹۴	خصوصیات اخلاقی و اجتماعی هزاره در صدسال پیش	۲۷	افغانستان در دوره اموی
۹۶	وجه تسمیه هزاره	۳۳	عکس‌العمل رفتار بنی امیه
۹۷	نژاد مغل	۳۳	شعوبیه
۹۸	مهاجرت مغلان بسوی شرق و غرب	۳۵	خوارج
۹۹	تاتار	۳۵	قیام ابو مسلم و انتقال خلافت به عباسیان
۱۰۱	تشخیص ترک و مغل	۳۸	پیدایش تشیع در افغانستان
۱۰۲	منشاء نژادهای اقوام هزاره	۴۴	تشیع در هزاره‌جات
۱۰۶	نظرموسیوفوشه	۵۲	شیعیان اسماعیلی
۱۰۸	نظر محققین افغانی	۵۶	نام اصلی افغانستان
۱۱۰	نظر عبدالحی حبیبی	۵۸	ظهور سلسله‌های محلی؛ طاهریان
۱۱۱	نظریه‌ها ندجلال الدین صدیقی	۵۹	سامانیان
۱۱۶	افسانه ارگنه‌قون	۵۹	غزنویان
۱۱۷	اسامی طوایف هزاره پیش از چنگیز	۶۱	سلجوقیان
۱۱۹	چگل	۶۲	امرای غوری
۱۱۹	طرخان	۶۴	خوارزمشاهیان
۱۲۰	هزاره لاجپین	۶۵	تهاجم وحشتناک
۱۲۱	قوم زاولی	۷۱	انحطاط جهان اسلام مقارن ظهور چنگیز
۱۲۲	خلج و خلخ	۷۲	صاعقه چنگیز و تازیان
۱۲۷	نقاشی‌ها و مجسمه‌های مکشوفه	۷۵	سلاطین چغتاییه وایلخانیه
۱۲۸	نسب ناه‌ها	۷۸	آل کرتها
		۸۰	اطلاعات مختصر درباره افغانستان

## فهرست مطالب

۱۸۹	اقوام هزاره	۱۲۹	کتیبه‌ها
۱۸۹	هزاره‌های بدخشی	۱۳۰	یک کشف مهم
۱۸۹	هزاره‌لاچین	۱۳۱	تکین شاهان
۱۸۹	هزاره قندوز	۱۳۲	رتبیل شاهان زاوی
۱۹۰	هزاره‌خلمیا هزاره "دولان‌جاوند"	۱۳۳	کابل شاهان
۱۹۰	هزاره‌کیان	۱۳۴	دودمان لویک غزنه
۱۹۰	هزاره‌ولایات شمال	۱۳۴	دودمان بایان جور
۱۹۱	هزاره‌تاتار	۱۳۵	لباس‌اهالی غور
۱۹۲	هزاره‌پنجشیر	۱۳۶	کوتاه سخن
۱۹۲	هزاره‌های حنفی ولایت غور	۱۳۷	مغلان ایلخانی کجا شدند؟
۱۹۲	هزاره‌مغل	۱۳۷	اسامی هزاره‌جات درگذشته
۱۹۴	نکودریان	۱۳۹	وسعت هزاره‌جات
۱۹۵	هزاره‌بادغیس	۱۴۰	تاریخ جغرافیای طبیعی هزاره‌جات
۱۹۷	هزاره‌میمنه	۱۴۲	زبان مردم غور، غزنی و بامیان
۱۹۷	هزاره‌سرخ‌پارسا	۱۴۳	لهجه و گویش‌های غور
۱۹۷	هزاره‌قول‌خول و قول لیج	۱۴۵	آثار باستانی در هزاره‌جات
۱۹۸	هزاره " بدراو "	۱۵۰	مناطق و شهرهای تاریخی
۱۹۸	هزاره " بغل "	۱۵۵	توپونیمی شهرها
۱۹۸	هزاره " گدی "	۱۵۶	مناطق که نام ترکی و مغلی دارند
۱۹۹	هزاره اوغان و جرمان	۱۵۹	بلاق تو
۲۰۰	هزاره لوگر	۱۶۰	پسوند " تو "
۲۰۱	هزاره پکتیا	۱۶۱	واژه " سو "
۲۰۲	چچ هزاره	۱۶۲	قول ، داغ
۲۰۴	هزاره‌هایی که پشتون و یابلوچ شده‌اند	۱۶۴	قرغوی
۲۰۵	تلاش برای تغییر هویت	۱۶۴	سوابق تاریخی اسامی ترکی مغلی
۲۰۷	دورگه‌ها	۱۶۶	تصحیح ملایی بعضی نامها
۲۰۸	" دای " ها	۱۶۷	تحریف تاریخ
۲۰۸	دای کلان	۱۷۰	جلسات سرتی رژیم‌نا‌داری
۲۰۹	دایزنگی	۱۷۳	جعلیات
۲۱۰	دای چوپان	۱۷۶	توجیهات نا‌درست
۲۱۱	دای ختا		کلمات براساس چه ضوابطی تغییر
۲۱۱	دای پولاد	۱۷۸	می‌یا بند؟
۲۱۱	دای میرک	۱۷۹	غلجایی
۲۱۲	دایه	۱۸۱	توجیهات عتیق الله پزواک
۲۱۲	دای میرکیشه	۱۸۴	هزاره‌ها و خاندان نا‌داری

۲۵۱	پاورقیهای بجا مانده	۲۱۲	دای میرداد
	تصاویر چندتن از رجال تاریخی	۲۱۲	دای کندی
۲۵۳	هزاره	۲۱۳	دای دهقان
۲۶۱	منابع و مأخذ	۲۱۳	دای قوزی
۲۶۷	جراید و مجلات مورد استناد ما	۲۱۳	دای زنیات
			دای ملک ،
			دای بیرکه ،
			دای نوری ، دای میری ،
			دای دیفک ، دای حقانی ،
		۲۱۴	دای قلندر
		۲۱۵	"دی" و "زی" واژه های فراموش شده
		۲۱۶	نکودریان تکنا باد
		۲۱۶	نکودریان سیستان
		۲۱۷	آته ولی و تاته ولی
			شجره طوایف بهسود حصه اول بهسود
			و دای میرداد
		۲۱۸	
		۲۱۹	شجره طوایف حصه دوی بهسود
		۲۲۰	شجره طوایف جرغی، بُرجگی و خوات
			هزاره ها در زمان تیموریا ن
		۲۲۱	ظهور تیمور لنگ
		۲۲۲	تیموریا ن خراسان
			هزاره ها در زمان سلطان
		۲۲۴	ابوسعید تیموری
			هزاره ها در زمان سلطان
		۲۲۵	حسین با یقرا
			مکتوب با یقرا برای
		۲۲۷	سلطان یعقوب
		۲۲۹	شجره تیموریا ن
		۲۳۰	امرای ارغونیه هزاره جات
		۲۳۰	امیر ذوالنون ارغون
		۲۳۴	شاه بیگ ارغون
		۲۳۸	شجره ارغونیه
		۲۳۸	هزاره ها و با بر
		۲۴۷	با بر از نظر مورخین
			نگاهی گذرا به وضع زندگی مردم
		۲۴۸	هزاره



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، والصلوة والسلام على خير خلقه واشرف بريته  
 محمد وآله الطاهرين وصحبه المنتجبين .  
 رب اشرح لى صدرى ويسر لى امرى واجل عقهه من لسانى يفقهوا قولى .

### پيشگفتار

۱ - اسلام عزيز پانزده قرن قبل ، باصداى رسا اعلام داشت كه همسه  
 افراد بشرازهر رنگ ونژادى كه باشند درپيشگاه الهى باهم برابر و مساوى  
 مى باشند . هيچ قوم ونژادى بر قوم ونژاد ديگر برترى و فضيلت ذاتى ندارد .  
 زيرا همه انسانها از خاك آفريده شده و خميره شان يكي هست . قرآن كريم مي فرمايد :  
 يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكرو انثى وجعلناكم شعوبا وقبايل لتعار  
 فوا ان اكرمكم عند الله اتقيكم . (۱)

اى مردم جهان ما شما را از مردوزن آفريديم و به طوايف وقبايل ونژادهائى  
 رنگارنگ تقسيم كرديم تا شناخته شويد و همديگر را بشناسيد . هما ناكه گرامى ترين  
 شما در نزد خداوند پارسا ترين شما خواهد بود . اگر همه انسانها به يك رنگ وشكل  
 آفريده شده بودند آنوقت نظام اجتماع بهم ميخورد زيرا كه به همديگر مشتبه مى  
 شدند . پس فلسفه تفاوت رنگها وشكلها فقط براى شناسايى است . نه دليل  
 بر فضيلت قومى بر قوم ديگر .

رسول گرامى اسلام فرموده است : " لافضل لعربى على اعجمى ولا لعجمى  
 على عربى و لا لاسود على احمر ولا لاحمر على اسود . الا بالتقوى كلكم لآدم وآدم  
 من تراب " عرب بر عجم و عجم بر عرب ، سياه بر سرخ و سرخ بر سياه برترى ندارد  
 مگر به تقوا و پارسايى . همه شما از اولاد آدميد و آدم از خاك آفريده شده است .  
 هما نظوركه نژاد پرستى و برترى جويى ونژاد خود را بى جهت از نژادهائى  
 ديگر برتر دانستن از نظر اسلام محكوم است عكس آن يعنى : خود را نژاد پست  
 و حقير شمردن نيز محكوم و گناهنا بخشودنى خواهد بود . زيرا اسلام نه زور ميگويد  
 و نه تسليم زور ميشود . لاتظلمون ولا تظلمون<sup>(۲)</sup> كه ستم ميكنيد و نه مورد ستم قرار  
 ميگيريد .

۲ - بزرگترين دشمن انسان جهل و نادانى او است . ما بحكم انساني و  
 اسلامى وظيفه داريم كه با جهل و تاريكى مبارزه كنيم . حتى اگر اين جهل و بى  
 خبرى در تاريخمان باشد جهل است كه باعث تعصبات بى جا و تنفرهاى بى حاصل  
 نژادى ، لسانى ، مذهبي و منطقهاى ميشود ، ماهراندازه كه از تاريخ ، آداب ،

(۱) - سوره حجرات آيه ۱۳ .

(۲) - سوره بقره آيه ۲۷۹ .



سنن، فرهنگ و اعتقادات اقوام همجوار و برادر باخیرشوم به همان اندازه از تعصبات و نفرت‌های بیهوده‌مان نسبت به دیگران کاسته خواهد شد.

۳ - اتحاد و برادری و صمیمیت میان اقوام گوناگون افغانستان یکی از آرزوهای دیرینه من و آرزوی هر مسلمان دلسوز می‌باشد. ما اگر خواسته باشیم به یک اتحاد پایدار برسیم چاره‌ای نداریم جز آنکه حقوق ضایع شده همه ساکنین این کشور را برسمیت بشناسیم، و طبق دستور اسلام هیچ قوم و یا فردی نباید بی جهت خود را از دیگران برتر شمارد. بعضی گمان می‌کنند که اتحاد آنست که از ذکر اسم شیعه و سنی و اقوام مختلف افغانی خودداری شود، و حتی ذکر نام هزاره در نزد اینان گناهی است نا بخشودنی، اگر معنی اتحاد و برادر ری این باشد پس باید گفت: "عدمش به ز وجود خواهد بود" به نظر من این توهین بزرگ به ملت بزرگ افغانستان است که خیال کنیم آن‌ان قدر وحشی می باشند که حتی تاب تحمل نام همدیگر را ندارند.

۴ - رژیم‌های حاکم در افغانستان مردم هزاره را یک قوم بی فرهنگ، بی اصل و ریشه و بدون تاریخ به سایرین معرفی کرده بودند. و حتی خود هزاره‌ها نیز چیزی از تاریخ و گذشته خود نمی دانستند. از این رومن بر آن شدم که در تاریخ این مردم به کاوش و تحقیق بپردازم تا بدیتوانم خدمت هر چند کوچک بسهم خود انجام داده باشم.

۵ - هدف از تالیف این مجیزه: مبارزه علیه جهل و نادانی، دفاع از حقوق تاریخی یک ملت مظلوم، رفع تعصبات بی جا بوسیله شناساندن اقوام افغانستان به همدیگر، مبارزه علیه نژادگرایی، با نشان دادن نمونه‌هایی از اعمال تبعیض نژادی توسط فاشیسم. روشن شدن زوایای تاریک تاریخ افغانستان می‌باشد. امیدوارم که خداوند این رساله را وسیله‌ای برای بیداری و آگاهی مردم مقرر دهد.

۶ - رساله حاضر از جهات گوناگون مخصوصاً "از نظر فنی و ادبی دارای - نقایص و معایب بسیاری باشد. که خود متواضعانه بدان نقایص معترفم. و در مواردی بعضی نکات تاریخی تکرار شده است. که بخاطر تعجیل در امر چاپ فرصت اصلاح آنها را نداشته‌ام. امیدوارم که در چاپ بعدی خداوند توفیق اصلاح آنها را برایم عنایت فرماید. از خوانندگان عزیز انتظار دارم که با چشم و عفو غماض بدلی بنگرند. در عین حال از انتقاد و پیشهاد سازنده و مفید شما استقبال خواهد شد. والسلام.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلنا و الیه نعب.

حسینعلی یزدانی (حاج کاظم)

سرزمینی که امروز بنام افغانستان یا دمی شود از زمانهای بسیار دور محل سکونت انسانهای اولیه بوده است، آثار مکتشفه نشان می دهد که از حدود پنجاه هزار سال قبل این سرزمین مسکون بوده است.

طبق تحقیقات "دکتر کارلتن کون" امریکایی که روی پارچه کربن نمبر ۱۴ غار "قره کمر" ایبک انجام داده است، این حقیقت بدست آمده که ایبک غار بین ۳۰ تا ۵۰ هزار سال قبل، محل سکونت آدمی زاد بوده است. (۱)

از سال ۱۹۲۲ م به این طرف در نقاط مختلف افغانستان، حفاریات علمی وباستان شناسی انجام شده است و با اینکه آن کاوشها چندان هم دقیق نبوده و زودتر از موقع شروع شده بود، ولی توانست قسمت‌هایی از تاریخ باستان این کشور را روشن سازد، و معلوم شد که انسانهای اولیه بیشتر در اطراف رودخانه‌های افغانستان زندگی میکردند، زیرا زندگی در اطراف رودخانه‌ها آسانتر بوده است.

اقوام بدوی ای که در این سرزمین زندگی میکردند، به شکار حیوانات و استفاده از گیاهان و حبوبات خودرو و کوهی روزگار میگذرانیدند، بعد کم کم از این مرحله به مرحله جدیدتری گام برداشته و به اهلی کردن بعضی حیوانات و سوارانجام به دامداری و زراعت آشنا شده و به ساختن قریه و دهکده پرداخته اند، و آثار چنددهکده بسیار قدیمی در نقاط مختلف این کشور کشف شده است. و از مغاره "چهل ستون" و بعضی مغاره‌های دیگر، آلات و ابزار سنگی و استخوانی به دست آمده است که پیدایش این قبایل آثاریبنا نگرانست که در این دوره ابتدائی انسانهای آن روز از آلات و ادوات یاد شده برای شکار و ارتزاق و نیز برای دفاع از خویشتن استفاده میکردند.

بعدها این جامعه ابتدائی به تدریج و در طول هزاران سال، از نظریه زندگی به مرحله منکاملتری قدم نهاده و به عصر فلزات داخل گردیده اند. در این زمان مس جای آلات سنگی را گرفته است: تبر، دشنه، کارد، بیبل و غیره ساخته اند.

صنعت کوزه‌گری و ظروف سفالی در میان شان رواج یافته، همینطور کشاورزی خود را توسعه داده اند.

در حفاریات "آق کپرک" آثاری از قبیل: آینه برنجی، انگشتر، دستبند، اسلحه ابتدائی، نگین لاجورد و غیره بدست آمده که متعلق به عصر حجر جدید است و از دوتانه هزار سال قبل از میلاد را در بر میگیرد. و در همین زمان بز و گوسفند و بعضی حیوانات دیگر در این ساحه تربیت می شده و حبوبات غذایی کشت و زرع میگرددیده است. آثار کشف شده در شمال غربی بلوچستان

---

(۱) - ر. ک. به: افغانستان در پرتو تاریخ نوشته: احمد علی کهزاد. و تاریخ افغانستان ج ۱ نوشته: نامبرده، و افغانستان در مسیر تاریخ ص ۳۷ تا ۳۵.

نشان میدهد که در حدود چهار هزار سال قبل دهکده‌هایی در این منطقه وجود داشته که ساکنین آنها کشاورزی میکردند. تفحصات سال ۱۹۵۱م در "مندیگک" واقع در ۵۵ کیلومتری شمال قندهار، نشان داد که از سه هزار سال قبل از میلاد مردم این خطه نشین بوده و خانه‌هایی از خشت و گل می ساخته و به زراعت و دامداری وارد بوده‌اند، اسلحه و زیورات مسی و ظروف سفالین که دارای اشکال هندسی بودند بدست آمده است. مجموع این کشفیات نما یانگر سطح بلند پیشه‌وری آن عهد می باشد. یکی از کانونهای زندگی ما قبل تاریخ حوزه " ارغنداب " و " هیرمند " بوده است .

### ساکنین اولیه افغانستان

=====

انسانهایی که قبل از آریاییها در افغانستان زندگی میکردند، درست مشخص نگردیده که از چه نژاد بوده و چه نام و نشان داشته‌اند؟ آیا نسلی هم از آنان باقی مانده یا نه؟

اما ساکنین اولیه کشورهای همجوار تا حدودی مشخص شده‌اند، در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " تاپور " آمده است که تاپور قومی بودند که قبسل از آریاییها درمازندران می زیسته‌اند و نام طبرستان از آنها بجای مانده است. عبدالرفیع حقیقت می نویسد: " قبل از آریاییها در مغرب ایران مردمانی موسوم به " کاس سو " که نژاد آنها محققا " معلوم نیست و مورخین یونانی آنها را " کسی " یا " کوسیان " نامیده‌اند و در گیلان " کادسیان " درمازندران " تاپور " در جنوب غربی " عیلامی ها " در سواحل خلیج فارس و عمان حبشیها یا مردمان سیاه پوست زندگی میکردند. (۱)

عیلامی ها تمدن نسبتا پیشرفته‌ای داشتند. اسماعیل و کیلی میگوید: اقوامی که قبل از آریاییها در شمال غرب ایران در حدود آذربایجان فعلی سکونت داشتند بناهای: " اورارتو " مانانی " لولوبی " خزری " و غیره یاد می شدند. (۲)

ساکنین کشور پهناور هند قبل از آریا، اقوام پر جمعیت " دراویدی " بودند که در زو خورد های بسیار در طی قرون متما دی از مها جمین آریا یی شکست سختی خوردند و از جمعیت شان بسیار کاسته شد. و باقی مانده شان در میان جنگلزارهای انبوه پناه بردند، و با این طریق نسلی از آنها باقی ماند که به نام " نجسا " معروفند - مجموع جمعیت دراویدی امروز به ۴۰ میلیون میرسد .

آریاییها در سر راه خود اقوام " ناگا " (NAGA) را مطیع ساختند و در جنوب هند با دراویدیها برخورد های سخت داشته و کشتارهای عظیم نمودند و اقوام مغلوب را به بردگی میگرفتند. آریاییهای هند پدید آرنندگان نظام " کاست " می باشند که مردم را به چهار ریا پنج طبقه تقسیم کرده بودند و هیچ طبقه ای نمی توانست، با از گلیم خویش دراز نموده و به طبقه بالاتری ارتقا

(۱) - تاریخ قومس ص ۱۵ چاپ اصفهان ۱۳۶۲ .

(۲) - آذربایجان پس از تاریخ و پیش از آن ج ۱ ص ۱۳ تا ۲۳ .

یا بد. (۱)

و اما اقوام قبل از آریا در افغانستان معلوم نیست که چه قوم و نژادی بوده اند؟ فقط عبدالحسین مسعودی انصاری نوشته است: ساکنین افغانستان قبل از آریاییها قبائل دراویدی بوده اند. (۲) مسعودی دلیلی برای این گفته اش ذکر نمی کند. احتمال دارد که اجداد مردم هزاره قبل از آریاییها در این کشور ساکن بوده و بعد در اثر هجوم آریاییها و درطی برخوردهای بسیار چون تاب مقاومت نداشته اند به تدریج بسوی مرکز افغانستان که دارای کوههای مرتفع و دست ناری میباشند پناهنده شده باشند. (الله اعلم بالصواب).

### تمدن قبل از آریا

=====

تا زمانی مورخان تصور میکردند که ساکنین اولیه افغانستان و هند و ایران مردمان وحشی و بی تمدن بودند اما اکتشافات جدید بطلان این نظریه را ثابت کرد. جواهر لعل نهرومی نویسد: "آریاییها بی که در هند آمدند تا اندازه ای تحت تاثیر تمدن قدیمی تری که در این دیار وجود داشت قرار گرفتند و این تمدن قدیمی، تمدن دراویدیها بود و آریاییها در این مهاجرت عظیم مردمان آرام ترو متمدن تری را که بر سر راه خود یافتند تا نبودند (۳)

کاوشهای باستانشناسی که به سال ۱۹۲۴ م توسط "سرجان مارشال" (John Marshall) و دستیارانش در کرانه "غربی رود سند در ناحیه" موهنجودارو" (Mohen Jodaro) به عمل آمد آثاری پیداشد که از قدیمی ترین آثار تمدن جهان می باشد. در آنجا به آثاری از شهر مرفه و پیشرفته ای دسترسی یافتند که دارای چند صد خانه و مغازه ساخته شده از آجر، و خیابانهای عریض و در بعضی موارد ساختمانها را از چند طبقه بودند. این اکتشاف ثابت نمود که در سده پنجم و چهارم پیش از میلاد یک زندگی شهری بسیار مرفه و وجود داشته است. وجود چاههای آب در خانهها و حمام و مجاری فاضلاب در اغلب خانهها، زندگی مرفه در نزد آنان را نشان میداد. در میان اشیاء کشف شده آلات و ادوات آشپزخانه ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالین نقاشی شده رنگی، مهره های ترد و شطرنج سکه های قدیمی که خیلی قدیمی تر از سکه های است که قبل از آن پیدا شده بود و بوا خطوط مصور و مجهول منقوش بودند، کاشی کاری های عالی، آثار فلزی از جمله اسلحه و لوازم مسین و یک نمونه را به و دو چرخه مسی که از کهنه ترین اربابهایی است که تا کنون کشف گردیده است محسوب می شود، و دست بندهای زریسن و سیمین و گوشواره ها و گردن بندها و بعضی صنایع ظریف دیگر که حاکی از تمدن پیشرفته اقوام قبل از آریاییها می باشد بدست آمده است. زمانی که

(۱) - جهان دانش ص ۴۷ تالیف محمد نژاد.

(۲) - زندگانی من ج ۲ ص ۳۹۶

(۳) - نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۴۲.

"خوفو" فرعون مصر نخستین هرم بزرگ مصر را ساخت. "مونهجودار" در اوج ترقی خود بوده است. ساکنان اولیه هند "ناگهای" ما پرست بودند و این قوم پیش از حمله آریا بیها نواحی شمال هندوستان را در تصرف داشتند. (۱)

دانشمندان غربی می گویند: "آریا بیها از لحاظ فرهنگی به مراتب از درآویدی ها عقب مانده تر بودند، اینان دام پرورانی چادر نشین بودند که منبع اصلی درآمدشان از ناحیه احشام تا مین می شد و از گاو و بقر و اسب و سیله مبادله استفاده میکردند. آریا بیها بعد از هجوم بسوی جنوب به زودی در فرهنگ عالی و پیشرفته "درآویدی جذب شدند و به کشاورزی روی آوردند. قسمتی از اقوام پیشین رانا بود و قسمت دیگر را به بردگی گرفتند. (۲)

### هجوم آریا بی ها

=====

آریا بیها دارای جمعیت بسیار و قبائل بیشمار بودند که محل سکونت اصلی آنها دقیقا "معلوم نیست فقط گفته می شود که در شمال بوده، مناطقی در شمال "آمو" و شمال دریای خزر و شمال اروپا (۱) و حدس زده می شود که آنان بخاطر کثرت جمعیت و سخت شدن شرایط زندگی در سرزمین شان، بسوی سرزمین های وسیع و پربرکت جنوب سرا زیر شدند. آغاز مهاجرت شان تقریبا "از سال ۱۸۰۰ - قبل از میلاد شروع شد و تا هزار سال بعد از آن ادامه یافت. و به دنبال این یورشهای طولانی وسیل آسا، سرزمینهای وسیعی را که فعلا" به نامهای افغانستان و ایران و هند یا دمی شوند به تصرف در آوردند. (۳)

بدیهی است که به دنبال هریورش و تهاجم قتل و کشتار و خرابیهای بیشمار به باری آمد، در این یورشها نیز چنین بود و آریا بیها در همه جا با مردم بومی آن مناطق به زد و خورد پرداخته قتل عامهای فراوان نمودند. این درگیریها به قدری وحشتناک بود که نسل بیشتر بومیها منقرض گردیدند، و امروزه هیچ نشانی از آنها بجای نمانده است، جز اقوام درآویدی در هند که ذکرشان گذشت.

واژه "آریا" از ریشه کلمه ای می آید که به معنی کشاورزی است، اینان چون کشاورزی را از بومیها یاد گرفتند اغلبشان به این شغل روی می آوردند و بعدها این کلمه معنی نجیب و اشرافی را بخود گرفت. (۴)

(۱) - ر. ک. کشف هند ج ۱ ص ۱۱۵ تا ۱۲۳ و کلیات تاریخ عمومی ج ۱ ص ۲۲۳ و جهان دانش ص ۴۷ نوشته محمد نژاد.

(۲) تاریخ مختصر جهان ج ۱ ص ۴۵ نوشته هفت تن از دانشمندان.

(۳) - ر. ک. بهنگاهی به تاریخ جهان ج ۱ - از ص ۳۲ تا ۱۰۳ و لغت نامه ذیل کلمه "آریا"، تاریخ و شناخت ادیان ص ۲۰۹ و کشف هند ج ۱ ص ۱۴۰ از نهر.

(۴) کشف هند ج ۱ ص ۱۴۱.

از آنجا که زبان آریایی های مذکور با زبان ملل اروپائی ریشه مشترک دارد، چنین حدس زده می شود که اینان در اصل با اروپائیان از نژاد مشترکی سرچشمه گرفته باشند.

### سلسله های اساطیری

=====

قبائل آریایی بعد از استقرار در افغانستان، روز بروز بر جمعیت و قدرتشان افزوده می گشت تا سرانجام موفق به تشکیل چند سلسله سلطنتی، گردیدند. اولین سلسله افسانهای آنها بنام "پیشدادیان" یا دمی شونده در بلخ یا "باکتریای" قدیم به قدرت رسیدند و بر قسمت های از افغانستان و ایران حکم راندند. و از طرف شمال و شمال شرقی با تورانیها (ترکها) همسایه بودند به این جهت دائماً آنها مشغول زدو خورد و جدال بودند. (۱)

بعد از آنها سلسله کیانیان به قدرت رسیدند که مؤسس شان "کیقباد" نام داشت. و فریدون یکی دیگر از پادشاهان افسانهای این خانواده است که می گویند قلمرو خود را میان سه پسرش به نامهای "ایرج" پدرا ایران و "تور" پدر ترکها و "سلم" پدر رومیان تقسیم نمود. سلسله دیگری از آریاییها بنام "اسپهها" یا دودمان اسپه که دارندگان اسپ بودند، بعد از کیانیان ظهور نمودند که گفته می شود "زردشت" (زرتشترا) در زمان این سلسله در بلخ ظهور نمود و مردم را بسوی کیش جدیدی که خود آورنده آن بود فراخواند و کتابی آورد بنام اوستا. لُبّ گفتار او در سه جمله: گفتار - نیک، کردار نیک، پندار نیک " خلاصه می شود. مجموع پیروان زردشتی امروزه نیم میلیون میرسند که بیشترشان در هندو تعدادی در ایران و پاکستان سکونت دارند. آئین زردشتی با خرافات بسیار آلوده گشته و با ازاول آلوده بوده است. فقهاء پیروان زردشت را به تبعیت از قرآن کریم بنام "مجوس" می خوانند. و در اهل کتاب بودن مجوسیان اختلاف است. بهر حال تاریخ این سه خاندان سلطنتی که ذکرشان رفته کاملاً روشن نیست و در مجموع جنبه افسانهای دارند که در شاهنامه از آنها یاد شده است، امید است کشفیات آینده، گردوغباری که پیرامون تاریخ اینان را فرا گرفته است بزداید. (۲)

### هخامنشیان

=====

در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد مردی بنام "کوروش" از سلسله هخامنشی، سلطنت بزرگی در ایران به وجود آورد. و سرزمینهای وسیعی را به خاک ایران ملحق ساخت. و در طی حملات متوالی از سوی غرب بین النهرین (عراق فعلی) و آسیای صغیر (ترکیه امروزی) و حتی قسمتی از یونان را متصرف شد و از شرق افغانستان و قسمتی از آسیای میانه را، تحت تصرف

(۱) - مراد از توران سرزمین ترکها می باشد.

(۲) - ک. ه. افغانستان، در برته تاریخ و تاریخ افغانستان ج ۱.

خویش درآورد. و از ۵۴۵ تا ۵۳۹ - قبل از میلاد، طی نبردهای خونین، افغانستان آن روزرا که فاقد قدرت مرکزی بود تصرف نمود و مردم آن مدت شش سال در برابر حملات او مقاومت کردند، اما سرانجام شکست خوردند. و او ایالات کرمان، پارتیا، باختر (بلخ)، ستاگیدا (هزارجات حالیه)، سیستان و بلوچستان و قندهار را تسخیر نمود. و در کاپیسا جنگهای سختی نمود و بلاخره در طی یکی از جنگها کشته شد، اما افغانستان در تحت سیطره اخلاف او باقی ماند و حتی قسمتهایی از خاک این کشور تا دو بیست سال زیر سلطه هخامنشیان بود، تا اینکه اسکندر مقدونی این سلسله را منقرض نمود.

### یونانیان

=====

در سال ۳۳۴ - قبل از میلاد اسکندر پادشاه جوان و شجاع و جاه طلب یونانی طی نبردهایی که با هخامنشیان نمود، سپاه ایران را درهم شکست. بعد از تسخیر سراسر ایران و آتش زدن "تخت جمشید" به قصد تصرف سرزمینهای وسیع هندوسوی شرق به پیشروی ادامه داد و چون افغانستان در سر راه هندو واقع شده بود، اول به این کشور که فاقد دولت مرکزی بود حمله ور گردید. اسکندر علی رغم نبوغ نظامی و ارتش منظم و جنگ دیده، چهار سال در تسخیر افغانستان و سرزمینهای آنسوی آمو، معطل ماند و بعد از نبردهای فراوان و تحمل مشقتها زیاد بلاخره، طوس، هرات، قندهار، کابل، بلخ و سایر شهرهای این کشور را تصرف نمود. او حتی در افغانستان زخمی شد بعد از تصرف قندهار می خواست از راه کوهستان هزارجات به بلخ لشکر کشد و راه رامیان بربزند اما در هنگام عبور از سرزمینهای کوهستان مرکزی سختیهای زیاد مشاهده نمود.

مورخان اومی نویسنده: "اسکندر در سر راه خود از قندهار به بلخ یکنوع مردم جدیدی را مشاهده نمود که از دیگران بسیار رکش تربودند. شرحی را که "کنت کورس" مورخ یونانی از خانه های گلی آنها میدهد، با آنچه امروز همسافری میتواند آبادی های مردم هزاره را ببیند کاملاً با مردم حالیه این سرزمین تطبیق می کند." (۲) اسکندر بعد از تسخیر تمام افغانستان بسوی هند لشکر کشید، بعد از تصرف قسمتهایی از آن سرزمین حاصلخیز، از راه بلوچستان به سوی بابل (۳) بازگشت و در آنجا در اثر افراط در شرب مسکرات در تاریخ ۳۲۳ قبل از میلاد به عمر ۳۲ سالگی جان باخت، در حالیکه مرتکب کشتار و خرابی بسیار گردیده بود، بعد از او بیسن سرداران در تصرف سرزمینهای مفتوحه نزاع در گرفت. تا اینکه ایران و افغانستان به یکی از سرداران ادبنا م "سلوکس" واگذار شد. این مرد خود در بابل بساط حکمرانی پهن نمود و افغانستان را توسط والیان

(۱) - تاریخ افغانستان نوشته کهزاد و عثمان صدقی.

(۲) - تمدن ایرانی ص ۴۳۸ - نوشته چندتن باستان شناس فرانسوی.

(۳) - بابل شهر بزرگی بود که محل آن نزدیک بغداد فعلی قرار داشت.

خویشا داره میگرد. و این کشور تا سال ۱۳۵ - قبل از میلاد در دست یونانیان باقی ماند و در زمان تسلط آنان دسته‌هایی از مردم یونان که اغلب نظامی بودند در افغانستان ماندگار شدند و با مردم این سرزمین در آمیخته زاد و ولد نمودند که گفته می‌شود مردم نورستان که در شرق افغانستان سکونت دارند از اختلاط سربازان یونانی و زنان محلی به وجود آمده‌اند. و خود این مردم نیز خود را از بقایای سپاهیان اسکندر میدانند. هجوم و تسلط یونانیان بر افغانستان، در زندگی اجتماعی مردم این منطقه تا شیراتی برجای نهاد. از جمله: رسم الخط یونانی در کنار رسم الخط قدیم رواج یافت. رسم الخط قدیم افغانستان خط والفبای خروشتی بود که از الفبای آرامی مشتق شده بود. بساط فرمانروایی یونانیان توسط قبایل "پارت" که زبان پارسی از اسم آنان گرفته شده است، درهم پیچیده شد. بعد از انقراض یونانیان مدتی افغانستان وحدت سیاسی خود را از دست داده تحت فرمان امرای محلی اداره می‌شد.

### سلسله "موریا" =====

سلسله موریا از سلاطین هند محسوب می‌شوند و مؤسس آن "چندرگوپتا" نام داشت که بعد از مرگ اسکندر در هند امپراطوری نسبتاً "بزرگی تشکیل داد و قسمتی از خاک افغانستان را نیز در تصرف درآورد. بعد از وپسرش به سلطنت رسید که حصص شرقی و جنوبی افغانستان کما فی السابق در تصرف هند باقی‌ماند. سومین و بزرگترین شاه این سلسله "آشوکا" نام دارد که در حدود ۲۷۳ پیش از میلاد به قدرت رسید. وی امپراطوری وسیعی به وجود آورد که از "بنگال" تا حوزه "ارغنداب" و از "دکن" تا "میسور" را شامل می‌شد. آشوکا بعدها بر اثر تعلیمات بودایی از جنگ و خون‌ریزی بیزار شد. وقتی سپاهیان او برای تسخیر ناحیه "کانیکا" در سواحل شرقی هند دست به کشتار مردم این منطقه زد، وی بعد از شنیدن آن همه قتل و کشتار از آن فتح و پیروزی که به بهای خون هزاران انسان انجام شده بود، پشیمان گردید. در زمان این پادشاه دین بودایی رواج تمام یافت و در افغانستان نیز این دین، روبه توسعه نهاد. آشوکا یکی از پادشاهان نیک نام هند و مردم بزرگ بحساب آمده است. او به مردم مهربان بود و برای آبادی و توسعه کشور و گسترش دانش و خدمت به محرومین کارهای ذی‌قیمتی انجام داد. باینکه خود بودایی بود اما به ادیان دیگر احترام می‌گذاشت. وی در ۲۳۲ قبل از میلاد بعد از چهل سال سلطنت از دنیا رفت. بعد از او افغانستان به تدریج از زیر سلطه هند بیرون آمد. (۱)

---

(۱) - ر. ک. به: تاریخ افغانستان ج ۱ نوشته کهزاد و کشف هند ج ۱ از صفحہ ۲۲۰ تا ۲۲۵ و نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ - از ص ۱۴۰ تا ۱۵۰.



## کوشا نیا

=====

سلسله‌های هخامنشی و یونانی و موریان نسبت به مردم افغانستان بیگانه بودند و بعد از انقراض آنها مدتی افغانستان به شکل ملوک الطوائفی در دست خوانین بزرگ محلی اداره می شد تا اینکه قبیله "کوشانی" شاخه‌ای از اقوام "سیتی" (یوچی) وارد افغانستان شده به تدریج قدرت یافتند و امرای محلی را برداشته حکومت بزرگی تشکیل دادند. این قبایل ابتدا در بین "توئن هوانگ" و "کی لی" در شمال غرب چین سکونت داشتند بعداً "دراثر فشار" هیوانگ نوه‌ای "چین مسکن اصلی خود را رها نموده ابتدا وارد اراضی بین رودخانه سیحون و جیحون گردیدند، سپس در قرن اول میلادی، بلخ و نواحی اطراف آن را اشغال کردند. آنان دارای جمعیت بسیار و شامل هزاران خانوار بودند و بر تمام افغانستان فرمان روایی یافته داتره نفوذ خود را تا شمال هندو تا رود سند گسترش دادند.

بزرگترین شاه سلسله کوشانی "کانیشکا" نام داشت که بین ۱۲۰ و ۱۶۰ میلادی سلطنت کرده است. بعد از وی جانشینش به تدریج بسوی سزمینه‌های کرم و حاصلخیز هند جذب شده، در میان آن ملت به تحلیل رفتند. آخرین شاه کوشانی از ۱۸۲ تا ۲۲۰ میلادی حکومت نمود و کوشا نیا جمعا "۱۸۰ سال در افغانستان حکومت را نندند. در زمان آنان ادیان بودایی، برهمنی و زردشتی مورد احترام بودند. زبان کوشا نیا، زبان ختنی خوانده می شد. بعد از آنها مدتی افغانستان تحت آمریت و حکومت امراء کوچک باقی ماند. قبایل "سیتی" و "ویا" یوچی "به احتمال قوی زردپوست بوده‌اند؟ بعید نیست که بعضی زرد و بعضی سفیدپوست بوده‌اند.

### یفتلی‌ها (هیاطله)

=====

یفتلیها مانند کوشا نیا جزء اقوام "سیتی" بودند که از جنبه شمال شرق در حوزه سیحون بسوی افغانستان سرازیر شدند و تا اواخر قرن سوم میلادی اراضی شمال جیحون را اشغال کردند. سپس در اوایل قرن پنجم میلادی جیحون را عبور نموده وارد افغانستان شدند. و در سال ۴۲۵ میلادی در طخارستان موفق به تشکیل حکومت گردیدند. پادشاه یفتلی‌ها با سلاطین ساسانی ایران جنگهای متعدد داشت. "اخشنور" مقتدرترین شاه این سلسله می باشد. او در حدود سال ۴۶۰ م تا سالهای اول قرن پنجم به مدت نیم قرن سلطنت نمود. و در یکی از جنگهایش با ایران شکست سختی به سپاه ایران وارد ساخت و فیروز شاه ساسانی را اسیر گرفت. شاه ایران با اداء فدیة خود را آزاد نمود اما در سال ۴۸۰ م دوباره به افغانستان حمله ور شد و این بار توسط سپاه اشخنور کشته گردید. سلسله یفتلی تا ۵۶۶ م حکومت را نندند. سرانجام بدست ترکهای بی که با ساسانیان متحد شده بودند منقرض گردیدند. یفتلیها دره‌ها و خشنور به دودسته بزرگ تقسیم شدند. دسته‌ای حصن کوهستانی تخارستان را مرکز گرفته، در صفحات شمال هندوکش به طرف غرب متوجه شده

سا سانی ها را عقب را نندند. و دسته دیگر که در میان شان قبيله " زاو لبی " شهرت بیشتر داشت در حوالی کابل و غزنی استقرار یافته و آن علاقه بنام ایشان " زابل " و " زابلستان " نامیده شد. که ولایت زابل امروز در جنوب غزنی جزئی از زابلستان ( زاولستان ) قدیم است. یکی از قبایل " هزاره " تا به امروز به اسم " زاو لی " یاد می شود که در جنوب غرب هزارت در حدودا جرستان و مالستان و جا غوری و نيز در ولایت ارزگان زندگی میکردند و در قتل عامهای بین سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ ه ق جمعیت بیشماری از این قبيله از میان رفت و عده بسیار اندکی از آنها تا کنون در جا غوری باقی مانده اند، و بعید نیست که همین " زاو لی های هزاره " از بقایای اقوام زاو لی یفتلیها باشند. که با این حساب هزاره ها کلا" به یفتلیها پیوندخواهند خورد. خصوصا " که مورخین اسلامی یفتلیها را ( هیاطله ) ترک نژاد دانسته اند. مورخین غربی نیز ترک بودن یفتلی ها را تأیید کرده اند. خوارزمی می گوید: هیاطل به زبان بخارایی مردقوی را کویدوهیا طله قومی بودند که بلاد تخارستان را داشتند و تراک خلج و گنجینه از بقایای آن مردمند. (۱) در " دائره المعارف ترکی " نیز یفتلی ها اقوام ترک نژاد شمرده شده، و اضافه می نماید که اصل یفتلی " اتلی " بوده که در ترکی به معنی سوارکار است. و آتیلا فرمانده اقوام " هون " مغولی نژاد که قسمت هایی از اروپا را با خاک و خون کشید نیز به معنی سوارکار است. احتمال دارد که او نیز از همین قوم بوده باشد. در " لغت نامه " دهخدا یفتلی ها جزء اقوام زردپوست به حساب آمده اند.

بعید نیست که اقوام یفتلی در واقع از دونژاد مختلف زرد و سفید تشکیل شده و با هم در یک زمان وارد افغانستان شده باشند. (۲)

## ترکها

=====

ترکان در زمان های دور در مناطق وسیعی که از غرب مغولستان و شمال غرب چین و کاشغرستان تا جنوب سائیریا گسترده بودند زندگی میکردند. و اراضی میان جیحون و سیحون و حوزة بالخاش تمام در اختیار آنان بود. و ابتدا زندگی چادر نشینی داشته به گله داری می پرداختند اما به تدریج به گشت و زرع عادت کردند. و به زندگی ده نشینی و بعدا " شهر نشینی آشنا شدند. آنان دارای صنعت فلزکاری و نساجی و باقی صنایع دستی بودند و در سمالخط سریانی را در الفبای ترکی قبول نموده بودند. و ترکان " او یخور " نسبت به سایر قبایل ترک بسیار پیشرفته بودند. و از " ترک " به معنی شجاع و نیرومند و جنگجو می باشد چون ترکان عموما " مردم سلحشور و جنگجو بودند به این نام شهرت یافتند. بعضی مدعی شده اند که ترک به معنی کلاه خود است

(۱) - مفاتیح العلوم خوارزمی.

(۲) - بالاحصا رکابل ج ۱ ص ۳ و افغانستان در مسیر تاریخ و مقاله تحقیقی پرفیسور ولیدی طوغان " استاد دانشگاه استانبول درباره هیاطله و خلج.

و چون ترکان در جنگها کلاه خود به سر می گذاشتند به این نام مسمی شدند. ترکان در قرن ششم میلادی امپراطوری وسیعی بوجود آوردند که از غرب مغولستان تا "ارال" وسعت داشت مؤسس آن شخص مقتدری بنام "تومنخان" بود که در سال ۵۲۵ م از دنیارفت و قلمرو پهناورش میان پسر و برادرش تقسیم شد. حصص شرقی آن که شامل "منگولیا" و غیره می شد به پسرش که "موگانخان" نام داشت تعلق گرفت و قسمت غربی، شامل کاشغرستان و حوزة سیحون و ارال و شمال شرق افغانستان میگردد به برادر تومنکه که "ایستامی بیغو" نام داشت تعلق گرفت. ترکها اندکی قبل تر از این تاریخ بنای مهاجرت را گذاشته به سوی غرب و جنوب غربی پیش آمدند از جمله مناطق شمال و شمال شرقی تا مرکز افغانستان را به تصرف درآوردند. ترکان غربی بعد از ورود به افغانستان ابتدا با دولت ساسانی ایران متحد شده اقوام یفتلی را از میان برداشتند سپس میان نشان با ساسانیان بهم خورد و "تاردوخان بیغو" امپراطور ترکان در اوایل قرن ششم میلادی حکام ساسانی را از ایالات شمالی افغانستان بیرون راند. ترکان در سراسر تخارستان مستقر شده و چندین امارت کوچک تشکیل دادند که مجموع امارتهای ترکان تخارستان ۳۰ امارت میرسید اما همه آنها از خان بزرگ که مرکز امارتش در قندوز بسودا طاعت داشتند.

ترکان مانند آریایی ها دارای قبایل بسیار بودند تا جایی که سه فخرالدین مبارکشاه می نویسد: ترکان را قبایل بسیار است و اگر کسی بخواهد، تمام اقوام ترک را بداند هرگز میسر نخواهد شد. سپس خود وی تا ۶۴ قبیله بزرگ ترک را نام می برد (۱)

ترکان در تاریخ اسلام نقش مهم داشتند. و بیشترین سلسله های سلطنتی را در عالم اسلامی تشکیل دادند. تا جایی که گفته می شد: "الدین عند العرب و الدولة عند الترك و الادب عند الفرس". (۲) دین از عرب و حکومت و سلطنت از آن ترکان و ادب در نزد فارسیان است، ترکان در مصر و شمال آفریقا و آسیای صغیر و ایران و عراق و افغانستان و هند و... حکومت های بزرگ و نیرومندی تشکیل دادند که مجموع آنها تا چهل سلسله بزرگ و کوچک میرسند.

باری، در قرن هفتم میلادی سلسله "تانگ" از امپراطوران چین برترکان غربی از جمله ترکان افغانستان غلبه یافته آنها را از قدرت انداختند. در نتیجه افغانستان مدت یک قرن زیر نفوذ چینی ها بود. و مقارن ظهور اسلام از قدرت ترکان بسیار کاسته شده بود. (۳)

(۱) - تاریخ فخرالدین مبارکشاه ص ۴۷ چاپ لیدن.

(۲) - بخلاف دست آورد قرون وسطی ص ۲۵۷.

(۳) - لغت نامه ذیل کلمه "ترک" دائرة المعارف نوتالیف سعیدیان و تاریخ افغانستان نوشته کهزاد و ایران در عهد باستان نوشته جواد مشکور و مسیر تاریخ.

افغانستان مقارن ظهور اسلام به شکل ملوک الطوائفی اداره می شد. بررگترین امارت در این زمان حکومت "رتبیل شاهان" بود که وسعت خاک آنها در اوج قدرتشان از رودسند تا جبال هند و کش و انورستان تا نزدیک بست گسترش داشت. رتبیلان از ۴۰۰ میلادی تا ۴۰۰ هجری حکومت کردند. در این مدت چند دفعه تا نزدیک سقوط رسیدند و با رها در مقابل لشکر اسلام مقاومت نمودند. دائره فرمان روایی شان گاهی تا سیستان وسعت می یافت. مورخین اسلامی سپاهیان رتبیلان را ترک قلمداد نموده اند، احتمال دارد که رتبیلان خود نیز ترک بودند، که بعدها زبان ترکی را رها کرده باشند. احتمال دارد که رتبیل شاهان با زمانه یفتلی ها و یا با زمانه ترکان تجارت با کنند.

مقارن ظهور اسلام سرزمین کوهستانی هزارجات تحت فرمان امرای محلی اداره می شد و در غزنی و بامیان و بهسود و غرب هزارجات امرایی بودند که بعضا "از حکومت کابل پیروی می نمودند. چنانچه در غزنی و نواحی اطراف آن سلسله امرای "لاویک" (۱) امارت داشتند که بعد از نفوذ اسلام مسلمان شدند و تا قرن چهارم همچنان امارت خود را حفظ کردند، تا سرانجام بدست امیر سبکتگین برافتادند. و در بامیان و نواحی آن سلسله ای که از شاخه امرای غور بودند بنام "شیران" بامیان حکومت داشتند. و در قسمت غرب و شمال غربی امرای شنسیه غور فرمان میراندند که بعد از نفوذ اسلام همچنان بر سریر حکومت باقی ماندند و برداره حکومت آنها افزوده گشت.

هیوانک تسانگ زایروسایح معروف چینی که به فاصله ۱۴ سال از تاریخ ۶۳۰ تا ۶۴۴ میلادی افغانستان را گردش نموده معلومات گران بهایی در مورد این کشور بدست می دهد. رومی نویسنده: درتخارستان و اطراف آن چندین امارت کوچک وجود داشت که همه از خان بزرگ "قندوز" فرمان می بردند. هیوانک - تسانگ مردم تخارستان را امانت دار، زرتک و چابک سوار تعریف میکند. آنها البسه پشمی می پوشیدند. بیشترشان دیانت بودایی داشتند و اندکی هم بردیانت برهمنی بودند. روحانیان و پادشاهان شان از قبیله "توکیو" (ترک) بودند و در سنه ۶۳۰ م "تاردوشاد" پسر بزرگ "خان یلدوز" (۲) در تخارستان حکومت داشت و تمام تخارستان زیرنگین او بود. در همین زمان که هیوانک تسانگ درتخارستان سیاحت میکرد. اتفاقا "تاردوشاد" یک توطئه داخلی کشته شد و پسرش بجای او به سلطنت رسید. پسر نیز مانند پدر مردنورا لفره، مهمان نواز و دین پرور بود. ازجها نگر دچینی با مهربانی پذیرایی کرده و از وی خواست که با علماء کشورش دیدار نماید و با آنان مصالحه و گفتگو نماید. سیاح چینی این تقاضا را پذیرفت و به دیدن عده ای از علماء بزرگ قندوز و بلخ و بامیان و بگرام نایل شد و در شهر قندوز پایتخت آن روزه با دانشمندی

(۱) - به صورت (لویک) و (لویج) نیز آمده است.

(۲) - یلدوز واژه ترکی به معنی ستاره و اکثر اسم افراد قرار میگیرد.

بنام " دهرمه سینا " آشنا شد که دانش بسیار داشت ، این دانشمند غیرا ز مملکت خود در هند نیز مطالعاتی نموده بود . آوازه شهرتش تا سرزمینهای ما و راه پامیر و درولایت " سینکیانک " رسیده بود ، و او را استادقوانین مذهبی لقب داده بودند ، علماء کاشغر و ختن برایین عقیده بودند که هیچ کس با او مناظره نمی تواند . سیاح چینی در معبد مشهور " نوبهار " بلخ با دانشمند بزرگی بنام " پراجناکارا " دیدار نمود که سرحلقه راهبان و دانشمندان سرزمین خود بود و او آنها را چینی را در طی مسافرتش از بلخ تا کاپیسا همراهی و بدرقه نمود . علاوه بر او دانشمند بزرگ دیگر نیز در معبد نوبهار ربودند . در با میان دو نفر راهب بزرگ زندگی میکردند که در فلسفه مذهبی و قوانین دینی معرفت زیاد داشتند . زایرچینی در با میان مجسمه های فراوان از " بودا " مشاهده نمود که سه تایی آن بسیار بزرگ بود و ظاهراً آنها از طلا و جواهرات و نقاشیهای گوناگون پوشیده بود ، یکی از این بوداهای بزرگ بر روی زمین به حال خوابیده قرار داشت و دو تائی دیگر در کمر کوه به حال ایستاد ساخته شده بودند .

مذهب بودائی نیز سه صدسال قبل از میلاد در با میان راه یافت و رفته رفته این شهر را به صورت یکی از بزرگترین مراکز مذهب بودایی تبدیل کرد به قسمی که در اوج شکوفایی آن قریب ده هزار راهب بزرگ و کوچک در غارهایی که در دل کوه حفر شده بودند به ریاضت و عبادت و تعلیمات مذهبی می پرداختند . و سالانه هزاران زایرسوی این شهر سرازیر می شدند . امروز از مجسمه بودایی خوابیده که زایرچینی آنرا دیده است . اثری باقی نمانده است و اما دو مجسمه بزرگ که در حال ایستاده بوده اند تا کنون همچنان برپا اند . و سالانه عده زیادی از جهان گردان را بسوی خود می خوانند . یکی از آنها ۳۵ متر و دیگری ۵۳ متر ارتفاع دارد که بزرگترین مجسمه در جهان محسوب می شود . و اما از زیورات آن خبری نیست جز آنکه مقداری از نقاشی بسیار زیبا و به رنگهای مختلف در رواق و ایوان آنها باقی مانده که مهارت مردم آن زمان را می رساند . احتمال دارد ظاهراً این مجسمه ها از ورق طلا پوشیده بودند که در قرن اول و دوم هجری طلاها و جواهرات آنها توسط مسلمین اخذ ، و مجسمه خوابیده بر روی زمین تخریب شده باشد . و بعدها نیز قسمتی از مجسمه قرار گرفته در بغل کوه به دستور همسر ، امیر دوست محمدخان به توپ پراکنده شد . چندسال قبل از دره " ککرک " با میان یک مجسمه مدتری از زیر خاک کشف شد . باری ، هیوانک تسانک مردم با میان را خشن و شجاع تعریف میکنند و از قیافه چینی مآب آنها دچار شگفتی می شود . و با شاه محلی با میان ملاقات نموده مدتی مهمان او بوده و با او به شکار رفته است . زایرچینی در طول خط سیر خویش از بلخ ، قندوز ، با میان ، کاپیسا ، لغمان ، غزنی تا قندهار ، جمعا " ۱۲۲۰ معبد بودایی و هشت هزار راهب دیده است . و در وجرستان ( اجرستان کنونی ) در حوالی جاغوری که او آنرا " چکوده " (*Jaguda*) ضبط کرده سیاحت نموده و در شمال آن در منطقه " قولی شی ساتانگ نا " که در دامنه های کوه با با سرچشمه هیرمند و رودکابل را در بر میگیرد ( بهسود حاله ) از شاهی حرف میزند که ترک نزاد بوده است ، جهانگرده مذکور حد و ابعاد او با رکنویای آن روز آمده و پایتخت آن را " هساله " (هزاله)

نگاشته است و می گوید از هسا له چشمه ساری خیزد و به چندین شعبه تقسیم می شود و اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است ، مردم آن خوشدل و آزاده اند . در اصول جاووکری مهارت دارند . تحریر و زبان شان با سایر ولایات اختلاف دارد .

اینکه زبان مردم این نواحی با زبان همسایگان تفاوت داشته احتمال دارد که مردم آن زمان به زبان ترکی ویا مغولی حرف میزدند واکر فارسی هم میگفتند با زبان سایر مناطق افغانستان تفاوت داشته است . چنانچه امروز نیز لهجه هزارگی با سایر لهجه های فارسی تفاوت دارد . علامت و نشانه هایی که هوانگ تسانگ از مردم بامیان ، بهسود ، جاغوری ، ارغنداب و اجرستان ، بدست میدهد کلاما " به مردم هزارجات حالیه تطبیق میکند . چندسال قبل از دوره " ککرک " بامیان صورت نقاشی شده پادشاهی کشف شد که موسیو " هاکن " باستان شناس فرانسوی لقب او را " شاه شکاری " گذاشت و احتمالاً همین شاه میزبان هیوانگ تسانگ بوده است . قیافه این شاه به مردم هزاره شباهت دارد . علاوه بر آن تعداد کثیری مجسمه و نقاشی کشف شده از بامیان و سایر نقاط افغانستان ، صورت چینی مآبی دارند . بنا به نوشته کهزاد اخیراً " از بامیان در اشکاو و شهای علمی ، آثار کتابخانه ای کشف شد که اوراق بسیار کهنه کتابهای بودایی در آن وجود داشت ، کشف چنین کتابخانه ای بیانگر ترقی دانش در آن زمان می باشد .

در شمال هند و کش سلسله ای از شاهان بنام " تکین شاهان " ( تچن - شاه ) حکومت داشتند که بعضی از مدققین از روی سکه های کشف شده آنان را با سلاطین ترکی تخارستان پیوند داده است . احتمال دارد که یک شاخه از تکین شاهان تخار در حدود جنوب غرب هزارجات نزدیک قندهار حکومت نموده اند و " تکین آباد " که شهری در نزدیک قندهار و در شمال غرب آن قرار داشته است توسط همین شاهان آباد شده باشد . و اما در حدود بادغیس یک سلسله امرای محلی فرمان روایی میکردند که به نام " نیزک " ( نیسکه ) یا نیزک طراحان یاد می شدند و در برابر بقوای اسلام سخت مقاومت کردند . دوران فرمانروایی آنها را از ۶۵۱ تا ۷۰۹ گفته اند . مورخین مسلمان فرمان روایان بادغیس را " ترک " نوشته اند و کلمه " طراحان " نیز ترک بودن آنها را تایید میکند و بر مسکوکات کشف شده امرای بادغیس به خط یونانی " شاه ترک نیسکه " ( SHAH TRAKA NISAGA ) نوشته شده که تا شید دیگری بر ترک بودن آنهاست .

باری ، مقارن ظهور اسلام ، سیستان و هرات و توابع آن تحت تاثیر ساسانیان ، کیش زردشتی داشتند . شرق افغانستان و هزارجات و بابلستان و بامیان ، خوات ، وردک ، وادی ارغنداب ، دامنه سلسله جبال هندوکش و شمال آن از دیانت بودایی پیروی میکردند . طبق کشف استخوانهای انسانی در داخل کوزه های گلی از بورجیگی و جیرگی ، رواج دیانت زردشتی در این منطقه رامی رساند . در بعضی مناطق افغانستان دیانت مانوی و در بعضی نقاط برهمنی وجود داشت و در ترکستان افغانستان بودایی و زردشتی در کنار

هم دیده می شد. معبد "نوبهار بلخ" زیارت گاه بودائیان و زردشتیان بود چنین به نظر میرسد که آزادی عقیده و پرستش رعایت می شد. کسی به مخالف عقیده خویش تعرض نمی کرد. زبان مردم افغانستان: فارسی دری، تخاری، ترکی، سانسکریت، ولهجه های سگری، هروی، زاوی و بعضی لهجه های دیگر بود. در جنوب این کشور در حدود پکتیا احتمالاً "زبان پشتو" رواج داشته است. در هرات و دره زراجات فارسی مخلوط با ترکی و مغولی رواج داشت. مناطق: تخارستان، ختلان، نواحی بادغیس و شمال کشور محل سکونت اقوام ترک بود. دولت ترکها غربی در موقع ظهور اسلام از میان رفته و تحت حمایت چین قرار داشت و در سال ۶۲۰ م مختصر استقلالی یافت و بسزودی زیر تابعت دولت ترک شرقی که آن هم در حدود ۶۸۳ - از تحت حمایت چین خارج شده بود درآمد. با وجود این، استقلال هر دو دولت ترک شرقی و غربی دوامی نگرفت و فقط یکی از قبایل ترک معروف به "ترکش" قدرت و استقلالی پیدا کرد و امارتی به وجود آورد که در ۱۲۰ هجری به دست نصر بن سیار عامل اموی منقرض شد.

مدارک این فصل:

ایران در عهد باستان صفحات ۶۴ و ۶۵ و ۵۰۱، تاریخ طبری، ابن اثیر، و فتوح البلدان بلاذری، تاریخ افغانستان جلد اول و دوم نوشته کهزاد و عثمان صدقی، افغانستان در مسیر تاریخ، افغانستان بعد از اسلام، مجلس امیر خسرو بلخی صفحه ۸۷ مقاله عبدالحی حبیبی، دائرة المعارف آریانا ذیل کلمه "رتیل"، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان صفحه ۱۵ تا ۲۱۴ و ۲۱۵ نوشته حسن پیرنیا، تمدن ایرانی مقاله فوشه ترجمه دکتر عیسی بهنام صفحه ۴۳۸، سالنامه کابل مورخه ۱۳۳۷ مقاله کهزاد تحت عنوان "افغانستان در جریان تاریخ"، افغانستان در پرتو تاریخ قسمت مربوط به بامیان، آثار بودایی بامیان از پرویز تاجنکیز نوشته سید حسن تقی زاده از صفحه ۱۱ تا ۱۹.

### نفوذ اسلام در افغانستان

اسلام دین وحدت، مهر، محبت، عدالت و مساوات که همه انسانها را از هر نژاد و هر سرزمین که باشند، بدون کوچکترین امتیاز برادر و برابر میدانند. اسلام دین علم و دانش است، فرا گرفتن دانش را بر مردوزن واجب قرار داده است. و اولین آیاتی که به پیامبر نازل شد قبل از هر دستور دیگری، فرمان، خواندن و فرا گرفتن دانش را میدهد. و برای تاکید بیشتر آن فرمان را تکرار میکند، تا به فراموشی سپرده نشود. و باز در همین آیات اولیه سخن از علم و قلم میراند. و در قرآن داستان خلقت آدم را بیان کرده: میفرماید: به فرشتگان دستور دادم تا در برابر او به سجده بیاورند زیرا آدم میدانست چیزی را که فرشتگان نمی دانستند. این بالاترین حد تقدیر از مقام دانش دانان است.

اگر اسلام به آن قسمی که قرآن عظیم الشان بیان داشته است، بسزای مسلمین امروز شناسانده شود، به یقین مسلمانان وضع اسفناک فعلی را نخواهند داشت. اسلام عالی ترین و بهترین برنامها را برای تربیت و پرورش و تنگام و ترقی روح پرتلاطم بشری بیان داشته است، و اگر دین نباشد چه چیزی میتواند روح تشنه انسانی را سیراب کند؟ اسلام برای سعادت جامعه دستوراتی را بیان داشته که اگر به آنها عمل شود؛ امنیت، عدالت، محبت، عاطفه در جامعه باز خواهد گشت و وجدانها بیدار خواهد شد. اصولاً "دین در اعماق جان انسانی نیرویی ایجاد میکند که انسان را در هر زمان و مکان ولو در خلوت ترین مکانها از ارتکاب اعمال ناروا باز میدارد. اسلام میگوید: انسان موجود فناناپذیر است و مرگ فقط طی یک مرحله به مرحله دیگری از تنگام و انتقال از عالمی به عالم دیگر است که هرگز نباید آنرا پایان زندگی تصور نمود. رشد و تکامل روان بسته به اعمالی است که انسان انجام میدهد، و هر کس درگرو کردار خویشتن خواهد بود. و بالاخره اسلام دین تلاش و تکاپو و کیش تعقل و تدبیر است که جامعه و انسان را از تحجر و انجماد و رکود رهایی می بخشد. ما معتقدیم که برای رهایی از هزاران نابسامانی امروز جز بازگشت به قرآن و اسلام راستین راه دیگری وجود ندارد. باری، ظهور اسلام یکی از بزرگترین پدیده های بود که در تاریخ بشری رخداد و با آمدن آن مسیر تاریخ بسیاری از جوامع بشری عوض شد. و در حیات رسول الله مبارک قسمت اعظم شبه جزیره العرب مسلمان شدند و بعد از آن حضرت با زدا منه فتوحات اسلامی در حال گسترش بود. ایران و مروه شامات در زمان خلیفه دوم (رض) اسلام را پذیرا گشتند. و اما در افغانستان برای اولین بار در زمان خلیفه سوم اسلام راه یافت. سپاه نیرومند و سخت کوش مسلمین بعد از آنکه قسمت اعظم ایران را طی نبردهایی به تصرف در آوردند بسوی خراسان بزرگ پیش تاختند و در طی جنگهای متعدد سیستان، هرات، زمین داور، و صفحات شمال افغانستان را مسخر نمودند. دامنه فتوحات مسلمین در زمان امویها در افغانستان توسعه یافت. و مسلمانان در ابتدا با شعار برابری و برادری، بسوی سرزمینهای فتح نشده پیش میروانند و می گفتند: جئنا لخرج العباد من عباده العباد الی عباد الله ومن جورا للحکام الی عدل الاسلام ومن هیک الدنيا الی سعته" (۱) ما آمده ایم تا مردم را از بندگی اربابان زور و قدرت که مخلوقی بیش نیستند برهانیم و بسوی بندگی الله دعوت کنیم و از ستم زمامداران و حکام به عدل اسلام باز آریم و از جهان تنگ بجهان وسیع رهنمایی کنیم. و یگانه پیشرفت اسلام در این سرزمینها همین شعار مساوات و برابری آنها بود که باعث جلب توده محروم و ستمکشیده میگردد. چون ظلم و ستم شاهان و امرای محلی و خوانین چه در ایران و چه در خراسان به اوج خود رسیدند بود. بقسمیکه یزد کرد سوم شاه ایران وقتی از مسلمین شکست خورد و بسوی

(۱) - فایده و لزوم دین ص ۲۸۴ - از محمد تقی شریعتی .



" مرو " فرارکردتنها در هنگام فرار یک هزار آشپز و یک هزار سرباز و نوازنده و دوهزار بازشکاری همراه خود داشت.

جا معده ایران و خراسان مثل هندیک جا معده بسته بود که هیچ طبقه‌ای نمی‌توانست به طبقه بالاتری صعود کند و تقریباً " همان نظام " کاست " در اینجا عملی می‌شد. روی این جهت توده‌های مردم که از وضع موجود ناراضی بودند چندان مقاومتی در برابر مسلمین نکردند، تنها رؤسا و خوانین بودند که سرسختانه مقاومت نمودند. سپاه اسلام که در جنگ‌های صحرایی مهارت داشتند سرزمینهای سیستان و هرات و تمام ترکستان افغانستان را تا حدود دختلان و تخار فتح کردند. اما قسمت‌های شرقی مانند کابل و اطراف آن و کوهستان غور سالها مقاومت ورزیدند. حتی جمعیت کثیری از اهالی غور تا قرن چهارم به‌دین آبا‌ئی خود باقی بودند و در زمان سلطان محمود غزنوی اسلام اختیار نمودند.

مسلمین در سال ۲۱ هجری به سرکردگی " عاصم " ابن عمر به سیستان حمله کردند. سیستان در آن زمان آباد و پر نعمت بود و مردم آن پیش از اسلام با اهالی قندهار همواره در جدال بودند و همچنین با ترکها که در مرز دور بودند می‌جنگیدند.<sup>(۱)</sup> ربیع ابن زیاد حارثی یکی دیگر از فرماندهان عرب بود که بعد از آنکه قسمت‌هایی از سیستان را فتح کرد. بسوی شهر " زرنک " ( زرنج ) پیش‌راند. و مرزبان زرنک با او قرارداد صلح بست. ربیع بعد از تسخیر آنجا به‌دژ " سنارود " پیش‌رفت و از آنجا گذشت و به فرنین رسید و اهالی فرنین مقاومت کردند اما شکست یافتند. آنجا ربیع دوباره به زرنک آمد و دو سال و نیم در آنجا مقام کرد و در این مدت چهل هزار برده گرفت. پس از او عبدالرحمان بن سمره والی سیستان شد و او همان روش ربیع را ادامه داد.<sup>(۲)</sup>

مسلمین از طرف غرب و شمال با سرعت پیشروی کردند. ابتدا هرات را تسخیر نموده سپس بسوی صفحات شمال پیش‌راندند. و در سال ۲۲ هجری اهالی تخار به قصد مقاومت لشکر فراهم نموده علیه مسلمین وارد پیکار شدند. همچنین مردم جوزجان، ( گوزگان ) و طالقان و فاریاب و توابع آنها با عده و عدد، داخل نبرد شدند. شاه چغانیان ( صفغانیان ) براخندان قیس فرمانده مسلمین حمله برد و جنگ سخت در گرفت آخر الامر مسلمانان ظفر یافتند، و اخف بلخ و نواحی آنرا تصرف نمود.<sup>(۳)</sup> نه سال بعد یعنی در تاریخ ۳۱ زمین داور فتح شد و در جنگی که میان اعراب و مردم این منطقه **رهداد**، تلفات سنگینی به هر دو طرف وارد گردید که تنها کشته شدگان مسلمین به چهار هزار نفر می‌رسیدند. فرمانده سپاه اسلام در اینجا عبدالرحمان بود. سرانجام کفار زمین داور شکست یافتند و مسلمین غنائم بسیاری به چنگ آوردند. از جمله مجسمه یک بت زرین بود که چشمانش از یاقوت ساخته شده بود و آن را از معبد

(۱) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۷۳ و افغانستان بعد از اسلام از حبیبی.

(۲) و (۳) - ر.ک. به: ترجمه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۷۳ و ۲۱۰ و ترجمه تاریخ طبری فصول مربوطه، و افغانستان بعد از اسلام فصل مربوطه.

" زور " که در زمین داوری بود بدست آوردند. مردم این سرزمین قبل از آن آفتاب پرست بودند. (۱) کابل در سال ۳۶ هجری موقتاً " بدست عبدالرحمان بن سمره فتح شد اما بعد از مدتی دوباره رتبیل شاه بر آن تسلط یافت و این شهر تا قرن چهارم هجری همچنان در دست کفار بود. گرچه عتده‌ای از مسلمانان نیز با امنیت در آن زندگی میکردند. حصارهای که در اطراف این شهر بود و تا هنوز آثار مخروبه‌اش برجای مانده به دستور رتبیل شاهان و بخاطر جلوگیری از حمله مسلمانان به دور این شهر کشیده شده است. در بعضی نبردها مسلمانان از سپاه ترک کابل شاهان تلفات سنگینی متحمل می شدند.

مسلمانان در مدت ۲۰ سال، سیستان، بخت، قندهار، زمین داوری، هرات، بادغیس، و تمام صفحات شمال افغانستان را فتح نمودند. و طبقات محروم جامعه بعد از آگاهی از حقیقت اسلام، آنرا بعنوان یک دین نجات بخش از جان و دل می پذیرفتند و سپس خود نیز در صف مجاهدین قرار گرفته علیه کفار هموطن خویش شمشیر میزدند. اغلب خوانین و اشراف بودند که اسلام را مخالف منافع خویش دیده اقوام و زیردستان نا آگاه خود را برضد آن بسیج میکردند و در آخر مجبور به تادیبه، جزیه میگردیدند. (۲)

#### افغانستان در دوره اموی

همانطور که بیان کردید اسلام در عصر خلفای راشدین در افغانستان راه یافت که متأسفانه عمراً این دوران بسیار کوتاه بود و قبل از آن که مردم این سامان حقیقت اسلام را دریا بند و طلوت آنرا بیچند، گرفتار بینی امیه کردیدند. بعد از شهادت مولای متقیان حضرت علی علیه السلام، خاندان اموی بر سرزمینهای وسیع اسلامی تسلط یافتند. دین مقدس اسلام را که منادی آزادی و مدافع محرومین بود، درست در جهت عکس آن در آوردند، و آنرا وسیله جهان کشایی و به زنجیر کشیدن ملت‌های دیگر قرار دادند. سیاست این شجره خبیثه، بر اساس زور و تفرقه و برتری عرب بر غیر عرب استوار بود. ملل تابعه را که مسلمانان هم شده بودند، بروشهای گوناگون توهین میکردند. و از در آمدسان خزائن خویش را می انباشتند. دربار ساده خلافت اسلامی، نظیر دربار شاهان روم و ایران مجلل، پرشکوه و پیر-مصرف کردید. خلفای اموی در لجن عیاشی و شهوترانی غرق شدند. امور عمده دولتی در رتبه اول به خاندان اموی و در رتبه دوم به عربها منحصر کردید. زندانهای عریض و طویل ساخته شد و اقسام شکنجه در آنها معمول بود. معاویه خال المومنین بنیان گذار سلسله اموی در نامه مفصلی که برای زیاد ابن

(۱) - شهر زور و معبد زور در زمین داوری در غرب هزارجات بوده است.

(۲) - ر. ک. به: ترجمه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۳ و ۲۱۰ و ترجمه تاریخ طبری فصل مربوطه، و افغانستان بعد از اسلام فصل مربوطه.

سمیه ( زیادابن ابیه ) که در آنوقت از طرف او حاکم خراسان بود ارسال داشت سفارش نمود که : " مراقب مسلمانان عجم (۱) باش و آنان را همپایه عرب قرار داده . عربها می توانند از آنان زن بگیرند اما آنان حق ازدواج با زنان عرب ندارند . عربها از آنها ارث می برند اما آنان هرگز در معیشت بر آنها سخت بگیر و در جنگها باید در صفا اول بکار گرفته شوند و به کارهای پست آنان رایگما روکارهای مهم دولتی را بر آنان واگذار . آنان حق امامت بر عرب ندارند و نوابد پیشروی اعراب راه بیرون روی در صفا اول بنشینند . الخ (۲) بنی امیه بر جمع کردن مال حریص بودند . و حکام شان در مناطقی مفتوحه از مسلمانان مالیات سنگین میگرفتند . هر یک از حکام در دوره ما موریت خویش که اغلب زودگذر هم بود خزاینی بزرگ می اندوختند و سپس به اسراف و تبذیر مشغول می شدند . توده های محروم که در ابتدا با عشق و علاقه به اسلام رو آورده بودند بعد از مدتی چون بیداداموی ها را مشاهده کردند در کمال یاس و ناامیدی سر بشورش بر می داشتند و در بعضی مواقع حتی از اسلام رو میگردانیدند . و یا بنا حق از طرف دستکاه حاکمه متهم به ارتداد می شدند . از آن جمله مردم غور ( هزارجات حالیه ) در سال ۴۵ هـ به اتهام ارتداد درهم کوبیده شدند . (۳)

در سال ۵۱ هـ مردم بادغیس و کنج رستاق قیام کردند و " شادابن خالد اسدی عامل اموی برایشان تاخت ، قومی را بکشت و تنی چند را اسیر نموده به بردگی گرفت . در سال ۵۲ هـ عبیدالله ابن زیاد ( همان فرد پلیدی که امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند ) والی خراسان شد و بیداد بسیار نمود . دهات را ویران و باغها را از ریشه برکند . بعداً " برادر او برمسند حکومت خراسان تکیه زد و همان روش ظالمانه عبیدالله را ادامه داد . حتی همسرا و زیورات یکی از زنان متمول خراسان را به غاریه گرفت و چون از آن زیورات خوش آمد دیگر به صاحبش پس نداد . (۴)

طلحه الطلاحات که یکی از اسخیاة عرب به شمار میرود در عهد یزید ابن معاویه در سال ۶۰ هـ والی سیستان شد و به زودترین زمان ثروت هنگفت جمع آوری نمود . و با سخاوت مندی به بریز و بیاض مشغول شد . و به اصطلاح از کیسه خلیفه می بخشید ، آنچه را که بزور از کیسه مردم در آورده بود . در سال ۷۹ هـ عبیدالله ابن ابی بکره از طرف حجاج ثقفی به ایالت سیستان منصوب شد و ترتیب شاه طبق معاهده مجبور به تادیب باج و خراج گردید . اما گاهی در تادیب آن تا خیر واقع میشد ، حجاج به عبیدالله نوشت که : برای جنگ با ترتیب لشکر تهیه کنند و تمام فلاع و سنکرها را ویران و مردان جنگجویان در بند کشد و زنان شان را اسیر نماید . عبیدالله مذکور به سرتبیل لشکر

(۱) - عجم بمعنی گنگ و کسی که سخنانش فهمیده نشود . اصطلاحاً بر غیر عرب اطلاق میشود .

(۲) - سفینه البحار ج ۲ ص ۱۶۵ - تالیف شیخ عباس قمی چاپ نجف .

(۳) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۳۲ .

(۴) - ترجمه فتوح البلدان ص ۲۹۹ قسمت مربوط به ایران .

کشید و داخل کشورش شد، غنا ثم بسیار بدست آورد. در یکی از جنگها ترکهای تابع رتبیل ابتدا در برابر سپاه عرب عقب نشینی کردند و موضع خود را یکی پس از دیگری تخلیه میکردند. و مسلمانان آنجا را متصرف می شدند. تا اینکه به شهر بزرگ (احتمالا "کابل") نزدیک شدند. فاصله میان آنها تا شهر فقط هجده فرسنگ مانده بود که ناگهان ترکها تمام راهها را بروی مسلمین بستند و دره ها را در محاصره گرفتند و مسلمین یقین کردند که همه هلاک خواهند شد. ناکزیر عیدالله تن به صلح داد و مبلغ هفتصد هزار درهم باج به رتبیل پرداخت که راه را بروی آنان باز کند تا مسلمین به سلامت به سیستان برگردند. (۱)

در سال ۸۴ هـ یزید ابن مهلب قلعه نیرک ابن طرخان پادشاه بادغیس را که ترک نژاد بود و دژ مستحکمی داشت فتح کرد. (۲)

دو سال بعد پس از طرد آل مهلب از خراسان قتیبه با هلی از طرف حجاج به امارت خراسان منصوب شد. او به نیرک طرخان نوشت که اسیمران و رفتار آن مسلمان را که در دست دارد آزاد کند. نیرک با قتیبه صلح کرد بشرط آنکه قتیبه وارد بادغیس نشود. (۳)

در سال ۸۹ - قتیبه بخارا را فتح کرد، نیرک چون خیر فتح بخارا را شنید بیمناک شد و به طخارستان رفت و خود را بدره "خلم" رساند و قتیبه را غیا با "از امارت آن سامان خلع کرد. و به سپهبد بلخ و بازان پادشاه مرو رود پادشاه طالقان و شاه فاریاب و بزرگ جوزجان که ترک بودند پیام داد که آنها نیز قتیبه را خلع کنند و همه متفقاً "علیه اعراب قیام نمایند. آنان نیز که از ظلم بنی امیه به ستوه آمده بودند دستور نیرک را اجابت کردند. سپس نیرک با آنها فرار گذاشت که در بهار لشکر آمواده کنند و قتیبه و اردبیکا رشوند. و به کابل شاه نیز نامه ارسال داشت و از او بیاری خواست. جیغویه (جیغویه) پادشاه طخارستان چون ضعیف بود و سپاه چندان نداشت نتوانست با نیرک بادغیسی متحد شود. لذا نیرک او را گرفت و در بند کرد. و عامل قتیبه را از آن سامان بیرون نمود. قتیبه که از فزونی باخبر شد بسوی طالقان لشکر کشید و جنگ شدید راه انداخت و مردم زیادی کشته شدند. (۴)

سال دیگر قتیبه موفق به تسخیر تمام ترکستان شد. نیرک را با حیل و کفایت از نمود و نایبش کرد. (۵)

در همین سال یعنی ۸۹ - قتیبه، بلخ را گشود و آنرا به ویرانه های تبدیل کرد. و دوازده هزار نفر از هواداران نیرک را از دم تیغ گذارید. بعد از فتح طالقان و مرور و مرغاب و بلخ تمام اسرای جنگی را که از مناطق یاد شده گرفته بود در طول چهار فرسنگ قطار نموده بدارآویخت. مردم جوزجان و سومان و فاریاب که چنین دیدند از ترس به جنگ برخاستند. قتیبه

(۱) و (۲) و (۳) و (۴) و (۵) ترجمه کامل ابن اثیر ج ۷ صفحات...

بعد از غلبه بر فاریاب آن را آتش زد و بسوخت از این رو او را محترق خواندند<sup>(۱)</sup>  
 در سنه ۱۰۷ - یکنفر افرامشهور اموی بنام " ابومنذر اسد ابن عبدالله  
 قسری " در جای قتیبه امیر خراسان شد. او به غرستان یورش برد. نمرود  
 امیر محلی غرستان بعد از مقاومت بله چون توان مقاومت بیشتر در خود نیافت  
 بناچار صلح کرد. و اسلام را پذیرا گشت. اما اسد از سوقیای تی که به ولایت  
 غور و غرستان نمود چندان نتیجه مثبت نگرفت. در سنه ۷۳۰ م عربها هجده  
 هزار عسکر به ولایت تخارا اعزام کردند.

و متعاقبا " ده هزار نفر سوق نمودند اما نتیجه قاطع بدست نیاوردند. در  
 سال ۱۱۹ هاسد به جنک خاقان ترک درختلان لشکر کشید اما کاری از پیشش  
 نبرد و پس از تحمل تلفات سنگین ناکام بسوی بلخ مراجعت کرد. مردمان  
 بلخ که قلبا " از شکست او خوشنود بودند از روی تمسخر در باره او سرودند:  
 " ازختلان آذیه بروتبا آذیه " " آواره با ز آذیه خشک و نزار آذیه "  
 این شعریکی از اشعار بسیار قدیمی در زبان فارسی است که تا کنون  
 بیادگار مانده است.

در سال ۷۳۷ میلادی عده‌ی کثیری از مردم بلخ مسلمان شدند و در همین  
 سال تعداد عسکراموی تنها در ترکستان به ۵۴ هزار نفر رسیدند بدین  
 تفصیل: از بصره نه هزار نفر از بکره هفت هزار از قوم عبدالقیس چهار هزار  
 از قبیله ازد ده هزار از کوفه هفت هزار از موالی نیز هفت هزار نفر. (۲)  
 دولت اموی در جمع مال و اسراف و تبذیر شوق عظیم داشت تا جاییکه  
 حکام شان مثل: " اشرس " در سال ۷۲۷ م در ماوراءالنهر از مردم تازه  
 مسلمان شده جزیه یا م کفر را گرفت و آنها بناچار سر بشورش نهادند و به کمک  
 ترکها با عربها جنگیدند. (۳)

امیه ابن عبدالله که در زمان عبدالملک امیر خراسان بود به خلیفه  
 نوشت که خراج خراسان برای آسپزی من کافی نیست! " خاندان مهلب  
 نیز در دوران امارت خویش از هیچ گونه اسراف و تبذیر کوتاهی نکردند.  
 یزید مهلبی رسمی گذاشته بود که با ید هر سال یکبار شروتمندان دعوتی از  
 امیر عرب بکنند و آنچه می توانند هدیه پیشکش نمایند. یکی از فتوادلهای  
 بزرگ بساطی به عنوان هدیه نوروز آراست که کمتر نظیر داشت زیرا در  
 سباط<sup>(۴)</sup> مجسمه‌های زرین و سیمین مرصع و مکمل به انواع جواهرات و ظروف  
 طلا و نقره بود که در آن مقدار جواهر و در سیمین و غیره مشاهده میشد و فرش  
 بسیار گسترده پرده‌های حریر و آفتاب‌لکن مرصع و تنگهای شراب و جامهای  
 بلورین و زرین و لبا سهای زربفت و اشیاء قیمتی دیگر بود و خود آن مرد دست

(۱) - دو قرن سکوت صفحه ۱۷۳ نوشته عبدالحسین زرین کوب.

(۲) - دو قرن سکوت صفحه ۱۲۷ و افغانستان بعد از اسلام ص ۱۷۴.

(۳) - دو قرن سکوت صفحه ۱۱۹.

(۴) - سباط: سفره خوان و آنچه که در ضیافت بر زمین پهن کنند، بساط  
 ضیافت.

بسته ایستاده و تقاضای قبول آن مانده بود. یزید مهبلی تمام آن اشیاء کرانیه را به امای عرب بخشید. (۱)

عبدالرحمان این زیاده در مدت امارت خویش از دست رنج مردم خراسان آنقدر مال اندوخته بود که بعدها چون حجاج ابن یوسف ثقفی براو غضب کرد ، هشتاد میلیون درهم<sup>۱</sup> را که او از مردم گرفته بود حجاج آنها را از وی گرفته خود حجاج در سال ۹۵ هـ وقتی مرد در خراسان شادویست و نوزده میلیون درهم بود.<sup>(۲)</sup>

در سال ۱۲۰ هـ والی هرات هدایایی تقدیم دمشق کرد که دو قصر طسلا و نقره و ابریقهای از طلا و نقره و کاسه های زرین و دیبا های قوهی و هسروی و مروی با آن بود. (۳)

از غنائم بیشماری که از اطراف و مردم نومسلمان بدست می آمدند تنها مردان عرب حقوق مفت و هتکفت می گرفتند بلکه زنان شان و حتی اطفال شان از غنائم بهره داشتند. (۴)

کارگذاران بنی امیه به بهانه های گوناگون ، ملک و مزرعه و باغ مردم را تصاحب میکردند. یکی از سیاستهای آنان در بیرون راندن مردم بومی آن بود که عربها را با کوچ و خانواده ها شان در منطقه پرنعمت اسکان میدادند. چنانچه در سال ۶۷۰ م پنجاه هزار عسکر عربی به شکل خانه کوچ به قیادت ربیع ابن زیاد حارثی وارد بلخ شد و در آنجا سکنه گزیدند. (۵)

اموی ها عنصر غیر عرب را موالی<sup>(۶)</sup> می گفتند و با ایشان در یک صف راه نمی رفتند و در تشییع جنازه ایشان شرکت نمی کردند و این کار را ننگ می شمردند. نماز گزاردن پشت سر امام غیر عرب را درست نمی دانستند (۷) آنها تصور میکردند که عنصر عرب فقط برای فرمان رویی خلق شده است. و مولی ناگزیر بود که در مجلس اعراب ننشیند و چون یکی از موالی عربی را پیاپی میدید و خود بر اسب سوار بود و وظیفه داشت که از اسب فرود آید و وی را بر مرکب بنشانند و خود پیاپی ده راه پیما یید. موالی در محاربات جزء پیاگان بودند و در موقع تقسیم غنائم قسمتی نداشتند. بنی امیه مانند اعراب زمان جاهلیت جز به فن شعرو شاعری که وسیله تفاخر عرب بر غیر عرب بود به علوم و معارف متداول زمان توجه چندانی نداشتند. و تحمیل دانش را حریفه اعاجم میدانستند بدین جهت در علم و دانش از سایر اقوام مسلمان عقب

(۱) - تاریخ مفصل اسلام ص ۲۹۴ نوشته: حسین عمادزاده اصفهانی

(۲) - زینا لایخا ر کردیزی صفحه ۱۱۱

(۳) - معارف جعفری شماره ۱۱ صفحه ۱۳۹

(۴) - فتوح البلدان ببلادری فصل امرعطا را مطالعه نمائید.

(۵) - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۰

(۶) - موالی جمع مولی بمعنی آقا و هم پیمان و غلام آزاد شده ، از لغات اضا دیحساب آمده است .

(۷) - از عرب تا دنیا لمه صفحات ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۴۸۰ و ۴۸۲ .

از بس غنا ثم بیشمار بسوی دمشق سرازیر می شدند خلفاء اموی بجای اعمار مملکت و ترویج دانش و توسعه اسلام، آن همه ثروت با دآورده را در راه عیاشی و تجملات به مصرف می رساندند. در اصطبل هشام بن عبدالملک متجاوز از چهار هزار اسب سواری وجود داشت که فقط برای سواری خلیفه نگهداری و تربیت می شدند. ولید بن یزید که بعد از هشام به خلافت رسید وقتی در مکه بود کبیر و غرور ناشی از ثروت و قدرت چنان او را از جاده انسانی منحرف ساخته بود که یک وقت هوس گردید تا ماسباب خوشگذرانی و شراب و زنان مغنیه که به همراه داشت بریام کعبه صعود کند و بیهوش و نوش بپردازد. ولی همراهانش او را از این کار منصرف نمودند. (۲)

بی اعتنائی و تحقیر آنان نسبت به ملل غیر عرب از اینجاست که می توان فهمیده که می گفتند: " فقط سه چیز است که نماز را باطل می کند: اول گذشتن یکی از موالی از جلو نماز گزار در دم سک سوم حمار. (۳)

حدیث سازان متعصب عرب احادیث بسیار به سودا عرب جعل کردند و آنرا به پیامبر عظیم الشان اسلام نسبت دادند که تا کنون تعدادی از آن احادیث جعلی در کتب احادیث باقی مانده و عامه مردم آن را حقیقت می پندارند در حالیکه اسلام مخالف سر سخت تفوق طلبی نژادی می باشد. اموی ها تبلیغ میکردند که پیامبر فرموده است:

" هر کس عرب را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است. " (۴)

عمال اموی به دیگر اقوام می گفتند: ما شما را از یلیدی و کفر نجات دادیم همین کافی است که از شما برتر باشیم. ما شما را با شمشیر سعادت منهدم ساختیم و با زنجیر به بهشت کشانیدیم. (۵)

حجاج بن یوسف ثقفی که سخت مخالف عجم و زبان فارسی بود، به صالح بن عبدالرحمان دستور داد که دیوان دولتی را که از آن پیش به فارسی بود به عربی نقل دهد. دبیران ایرانی که از نابودی زبان فارسی به وحشت افتاده بودند مدتها در راه جمع آوری نموده به صالح دادند تا از این کار صرف نظر کند اما او قبول نکرد. مردان شاه پسرزادان فرخ که یکی از طرفداران زبان فارسی بود وقتی نتوانست صالح را از کارش بازدارد فریاد کشید و گفت: " خدای بیخ ترا از جهان برانداز که ریشه زبان فارسی را برافکندی. " (۶)

ابن خلدون مورخ و جامعه شناس بزرگ اسلامی از بس ویرانگری های اموی ها در تاریخ مشاهده کرده بود برایش مسلم شده بود که در طبیعت عرب ظلم و ویرانگری نهفته است، لذا در مقدمه تاریخ خویش در باب دوم فصل ۲۶ -

(۱) و (۲) - از عرب تا دیالمه صفحات ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۴۸۰ و ۴۸۲.

(۳) - تاریخ قومس صفحه ۷۵.

(۴) و (۵) - تاریخ مفصل اسلام ص ۳۲۴ - ۳۲۶.

(۶) - دو قرن سکوت صفحه ۱۱۹.

آن عنوانی دارد بدین مضمون: " هرگاه عرب برکشوری دست یابد به سرعت آن مملکت روبروی رانی میرود. " وی در این فصل، تمام ازویرانگسری اعراب سخن میراند از جمله می گوید: " هرگاه عرب ها از راه غلبه برکشوری دست یابند آن وقت به حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق همگان را پایمال می کنند و عمران و تمدن روبه خرابی می نهد. (۱)

برای آکهی بیشتر از بیداد بنی امیه نگاه کنید به: " حکومت بنی امیه در خراسان " نوشته خطیب عبدالله مهدی ترجمه با قرموسوی. و " چراسا ایرانیان به تشیع کرائیدند " مقاله تحقیقی از عبدالخلیل رفاهی استاد دانشگاه اصفهان در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی شماره ۱۸ - از ص ۷۲ تا ۹۶. و دو قرن سکوت و تاریخ طبری و ابن اثیر و فتوح البلدان و غیره، اما بایددانست که آنچه را عربهای زمان بنی امیه انجام دادند ناشی از رژیم ضد بشری امویهاست و ربطی به طبیعت عرب ندارد.

### عکس العمل رفتار بنی امیه و حکامشان

رفتار ظالمانه و غیر اسلامی خلفاء بنی امیه، حس کینه و انتقام را در ملل غیر عرب مخصوصاً " در میان خراسانیان برانگیخت، و عکس العمل آن همه تحقیر و آزار منجر به پیدایش نهضت های ملی، مذهبی، فکری و سیاسی گردید. اقوام و گروه های زیادی سریشورش برداشتند.

قیام های بزرگ و کوچک در هر گوشه ای از خراسان ظهور نمود. عمال دولت بلافاصله دست به کار شده مارک ارتداد دهبه شو رشیان میزدند و با وحشیانه ترین صورت قیام مردم را سرکوب می نمودند. اما سرانجام در آتش بیدادی که خود روشن کرده بودند سوختند. اگر اموی ها اسلام را فراموش نکرده و بیداد را از حد گذرانیده بودند، بخاطر جنبه فداست و معنویتی که خلافت در نظر عامه مردم داشت، احتمالاً " قرنهای آنها می توانستند خلافت کنند. این خودشان بودند که خود را رسوا کردند.

### شعوبیه

تقریباً " از اوایل قرن دوم هجری به بعد، کشمکش سختی بین عرب و غیر عرب به وجود آمد و هر یک از دو طرف می کوشیدند تا با دلایل علمی و تاریخی و ادبی برتری خود را بر دیگری به اثبات برسانند. از این رومیان شعراء و نویسندگان هر دو فرقه همواره مجادلات و مناقشات وجود داشت. مهمترین فرقه ای که در این مناقشات فکری شرکت داشت بنام " شعوبیه " یاد می شود. شعوبیه در واقع یک نهضت علمی ضد عربی بود که افراد آن علیه تسلط و زورگویی



عربها بها خواسته بودند. آنها می گفتند: اسلام دینی است که اساس آن بر اخوت و مساوات گذاشته شده و جمیع ملل چه غالب و چه مغلوب ذاتاً " با هم برابرند و هیچ قومی بی جهت بر دیگری مزیتی ندارد. و چون به آیه مبارکه: " انما خلقناکم من ذکروا نثی وجعلناکم شعوبا " و قبائل لتعارفوا ان اکرمک عندالله تعقیکم " استناد می کردند به شعوبیه شهرت یافتند. از اوایل قرن دوم هجری تا آغاز قرن چهارم و حتی بعدتر از آن، این مناقشات در میان مسلمین وجود داشت. شعوبیه کتب و رسالات متعددی بر سر آن در میان عربها نوشتند چنانچه در فضایل عجم نیز اشعار گوناگون سرودند.

مشهورترین افراد آنان بنامهای: خرمی، سعدی، متوکل، اسماعیل ابن یسار نسایی، طخاری، بشار ابن بردطخاری، ذویک الجن، ابوسعدی، عبدالله حمزه صفهانی و غیره بودند. این کشمکشهای بی حاصل سبب شد که احادیث جعلی بیشماری از زبان پیغمبر اکرم در میان مردم انتشار یابد و حقیقت اسلام در میان آنها لایق از گردوغبار جعلیات و موهومات گم شود. عربها و دوستانشان با مضامین گوناگون در فضایل اقوام مختلف عرب علی الخصوص فضایل قریش و خلفاء موی و عباسی حدیث جعل کردند و در ذم اقوام دیگر نیز از این وسیله سوء استفاده نمودند و نه تنها به جعل روایت بسنده نکردند که حتی قهرمانان و جنگجویان و راویان خیالی درست کردند. (۱) شعوبیه نیز بی کار نه نشسته مقابل به مثل کردند. و در فضایل عجم و ذم دیگران حدیث ساختند و حتی در فضایل شهرهای عجمی مثلاً " در فضایل بلخ و بخارا و سمرقند و هرات روایات بسیار ساختند. نمونه‌هایی از جعلیات اینان گفتاری است که به پیغمبر نسبت میدهند که آن حضرت فرمود: من در زمان ملک عماد (انوشیروان) متولد شدم. انوشیروان در آتش جهنم نمی سوزد. زبان اهل بهشت عربی و زبان اهل برزخ فارسی و زبان اهل جهنم کردی است. الاکرد شعبه من الاجنه، لایدخل الایمان فی قلب الکردی والترکی والبربری والخورزی و ولدا لزنای. هکذا که این رشته سرد را دارد و محتاج تالیف کتب مستقل می باشد و خارج از مقوله این رساله است. و در جعل احادیث به نفع اعراب، دستگاه خلافت نیز کمک بسیار نمود. و تمام احادیثی که به نفع دستگاه امارت می باشد محصول این دوران است. و این گونه جعلیات در عقب ماندگی و دگم اندیشی مسلمانان تا شیرمنفی بسیار بجای گذاشت. خلاصه شعوبیه تمام دلایل برتری اعراب را رد نموده حتی نژاد غیر عرب را ذاتاً " برتر از عرب قلمداد می نمودند و می گفتند تا زبان نسه تنها مزیتی ندارند بلکه از نگاه تاریخ عاری از هر فضیلتی بوده اند. نه هنری داشته و نه علم و دانش و نه حکمتی. آثار علمی شعوبیه را دوستان عرب از میان بردند. (۲)

(۱) - برای آگاهی بیشتر از این موضوع نگاه کنید به کتاب ارزشمند: "مأة و خمسون صحابی مخلق" نوشته علامه مرتضی عسکری و احادیث مجعوله چاپ مصر و غیره

(۲) - نگاه کنید به: شعوبیه تالیف جلال الدین همایی چاپ تهران و دو قرن

پیدایش خوارج را اگر معلول رفتار ظالمانه بنی‌امیه ندانیم، لا اقل بقا و گسترش این فرقه انحرافی تا حدود زیادی عکس‌العمل بیداد اموی‌ها و عباسی‌ها می‌باشد. خوارج از نیمه دوم قرن اول هجری در نقاط مختلف خراسان مخصوصاً " در نواحی سیستان راه یافته و دارای قدرت شدند. در شهر " بست " و " زرنج " تعداد کثیری خوارج زندگی میکردند. ساکنین بلده " کرکویه " سیستان تما ما " خوارج بودند. این فرقه چون بسا دستگاه حکومتی اموی و بعداً " عباسی ضدیت داشتند خراسان پناه گناه نسبتاً " خوبی برای شان به حساب می‌آمد.

مردم خراسان در ابتدا با آنان مخالفتی نداشتند و حتی گفته می‌شود که در به قدرت رساندن صفاریان خوارج نیز سهیم بودند. بعدتر میان خوارج و سایر فرقه‌ها زدو خوردهایی به وقوع پیوست چنانچه در سال ۲۵۶ هـ در گازرگاه هرات فتنه عظیمی در میان مسلمانان و خوارج واقع شد و باعث ائتلاف چندین هزار نفوس از طرفین گردید (۱)

باری، خوارج یک فرقه افراطی بودند و از درگیری با سپاهیان بنی‌امیه باک نداشتند، سرانجام به مرور ایام از میان رفتند. آنچه از تاریخ افغانستان بدست می‌آید تا قرن هفتم هجری در سیستان خوارج وجود داشته و این فرقه در عین حال سمبل دگم‌اندیشی نیز بودند و همین تفکر خشک و ابلهانه شان در انقضای آنان بی‌تاثیر نبوده است. این فرقه منحرف برای اولین بار در زمان خلافت مولانا امیر المومنین علی علیه السلام ظهور کرد و در نهروان علیه آنحضرت جنگیدند و تارما شدند. ابن ملجم مرادی قاتل حضرت علی یکی از خوارج بود. (۲)

#### قیام بومسلم و انتقال خلافت به عباسیان

از اواخر قرن اول هجری تارضا بیتی عمیق از دستگاه خلافت در میان مردم خراسان پدید آمد. خصوصاً که عده‌یی از هاشمیین در بلخ و سایر شهرهای آن روز خراسان تبعید شده بودند. آل عباس از موقعیت استفاده نموده مبلغینی بسوی خراسان گسیل داشتند. محمد بن علی نواسه عباس ابن عبدالمطلب وقتی مبلغین خود را بسوی خراسان گسیل داشت به آنان چنین گفت:

" مردم بصره عثمان پرست و اهالی جزیره خرجی اند و با اینکه عربند به روم می‌مانند. اهالی شام با ما دشمنند و جزینا میهدیکری را نشناسند.

(۱) - آثار هرات ج ۱ ص ۶۹ نوشته خلیلی. گذرگاه‌ها یاد در اصل کار و از ارگاه بوده است.

(۲) - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم ص ۳۷، المعجم البلدان ج ۳

ذیل کلمه سیستان، زعرب تا دیالمه ص ۵۷۹ - ۵۸۰.

مردم مکه و مدینه با بویکرو عمر (رض) می‌خواهند پس شما متوجه‌خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم و آنها آزار دیده و مستعد جنبش و خواهان تغییر خلافتند. (۱)

ابومسلم در سال ۷۲۰ م در قریه " سفیدنج " ( سفیددژ ) از مضافات شهر انبار رسپل کنونی در شمال افغانستان متولد، و از ۱۹ سالگی وارد میدان سیاست شد. و در سال ۱۲۴ هـ در زندان بنی امیه بود. چون از زندان رهایی یافت به آل عباس پیوست و راهی سرزمین خودش شد. در حالیکه مردم از ستمگری بنی امیه در حال انفجار رسیده بودند فقط مردی می‌خواست تا اولین جرقه آتش را روشن کند. و ابومسلم اولین جرقه را روشن کرد. او و همراهانش طرح قیام را ریختند، و برای پیشبرد کارشان از پیش دست به ناکتیکی زدند که به نفع آنان تمام شد. و آن عبارت از این بود که از قبل احادیثی ساختند و در میان مردم انتشار دادند که یکی از علائم ظهور حضرت مهدی ظاهر شدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان است. ابومسلم قیام خود را مقدمه قیام حضرت مهدی که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند به مردم وانمود ساخت. مردم که شنیده عدالت و منتظر ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیه بودند فوج فوج به وی پیوستند. ابومسلم و همراهانش حتی پیش بینایی می‌کردند که بعد از کشته شدن مروان حمار، احتمال دارد که فرد دیگری از امویها مدعی خلافت شود؛ لذا حدیث دیگری ساختند و در میان مردم پخش کردند که یکی دیگر از علائم ظهور، خروج سفیانی در حدود شام است که مرد فاسق و فاجر و گمراه می‌باشد. ابومسلم با جعل این روایت مدعیان احتمالی خلافت از آل ابوسفیان را پیش از پیش تکفیر نمود. آنجا که در سال ۱۲۹ هـ دعوت خویش را آشکار ساخت. و پرچم‌های سیاه ترتیب داد و تمام سپاهیان را با هم به سیاه پوشیدند. علت این که رنگ سیاه را شعار خود قرار دادند این بود که امویها لباس سبز می‌پوشیدند و این با طریقت با امویها رنگ سیاه را انتخاب کردند. دیگر اینکه خود را در عزای حسین ابن علی علیه السلام و زید شهید و یحیی بن زید که همه بدستور امویها به شهادت رسیده بودند عزادار میدانستند؛

ابومسلم با لقب " امین آل محمد " در راه قشون سیاه جاگان قرار گرفت و قیام را شمال افغانستان آغا زد. و بسرعت گسترش یافت. و مردم خشمگین از سراسر خراسان دور او جمع شدند، از مرو، بخارا، سمرقند، کش، نخشب، چغانیان، ختلان، بلخ، طالقان، مرو رود، بادغیس، هرات، غور، پوشنگ، سیستان، طوس، نیشابور و غیره به او پیوستند بقرمی که در آخر عدد سپاهیان او از صد هزار نفر تجاوز نمود. امیر فولاد غوری یکی از فرزندان آل شنبه از کوهستان غور ( هزارجات ) با پنج هزار مرد مسلح غوری که بخاندان پیغمبر اکرم عشق می‌ورزیدند به مدد ابومسلم شتافتند و برای سرنگونی بنی امیه و انتقال خلافت به خاندان رسول الله (ص) فداکاریها نمودند. (۲)

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۶ .

(۲) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۴ .

ابومسلم در اندک زمان اقتدار بسیار یافت. و با سرعت شهرهای خراسان را از چنگال بنی آزاد کرد، و مویها را کشت و با بیرون راند. گرچه در میان سپاهیان او عده‌ی خوارج و زردشتی وجود داشت اما عمده سپاهیان نیش از هواخواهان اهل بیت پیغمبر علیهم السلام بودند. و خود او ادعای می کرد که از جانب (( امام اهل بیت )) نماینده‌گی دارد. اما نام آن امام اهل بیت را فاش نمی کرد (۱) خراسان چنان نفرت شدیداً ز بنی امیه در دل داشتند که مرکب و الاغ خود را " مروان " نام نهاده بودند زیرا لقب مروان آخرین خلیفه اموی حمار بود. ابومسلم پس از آزادسازی خراسان، ایران و عراق را از لوث وجود عمال بنی امیه پاک نمود. و مویها را بر انداخت و ابوالعباس سفاح را به خلافت برنشانید. به این ترتیب آل عباس به آسانی بر سر بر خلافت تکیه زدند و عروس خلافت را در آغوش کشیدند و به اصطلاح: " نه بیل زدند - نه چانه عروس آمد به خانه " .

فداکاری را خراسان چنان نمودند ما شمره اش به کام عباسیان شد. گفته می شود که ابومسلم ابتدا خلافت را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرضه داشت و آن حضرت از قبول آن ابا ورزید. (۲) آنگاه ابومسلم خلافت را به بنی عباس که سخت مشتاق آن بودند وا گذاشت. مردم خراسان در آن زمان خاندان پیامبروها شمیمین: چهار ولد حضرت علی (ع) و چهار ولد عباس همه را به یک چشم میدیدند. از این رو وقتی خلافت را به بنی عباس سپردند، هرگز فکر نکردند که بزودی آل عباس همان چیزی را خواهند دید که از بنی امیه دیده بودند. در اینجا یکبار دیگر نیرنگ بازی تاریخ تکرار شد و انقلابی را که خراسان چنان به پیروزی رسانده بودند نصیب آل عباس گردید. بعد از استقرار خلافت به خاندان عباس آنها بزودی تغییر روش داده در عیاشی و شهوترانی و اسراف و تبذیر خو گرفتند. و مالیات سنگین بردوش مردم نهادند. روز از نوستمگری از نشروع شد. تنها نژاد پرستی عربی اندکی فروکش نمود و عده‌ی از اعا جم نیز به کارهای دولتی سهم شدند. و این بدان جهت بود که عباسیان در امور کشور داری چندان سررشته‌ی پنداشتند. منصور و انقی از اقتدار روز افزون ابومسلم در هراس شد و او را در یک فرصت مناسب سربسته نیست کرد. در سال ۱۴۰ هـ بدستور منصور عده‌ی دیگری از سرداران خراسان به اتهام اینکه دعوت نامه‌ی بسوی فرزندان علی علیه السلام نوشته‌اند دستگیر بعضی اعدا موبعضی به زندان افتادند. بعد از کشته شدن ابومسلم تنفروا نزار خراسان چنان نسبت به آل عباس شدت گرفت و گروه‌هایی به خونخواهی اوقیام کردند. از آن جمله اسحاق ترک به خونخواهی ابومسلم به پا خواست و با عباسیان در آویخت. تمام این قیامها از سوی عباسیان به شدت سرکوب شد و افغانستان قریب یک قرن رسماً " زیر سلطه عباسیان باقی ماند. گرچه سلطه معنوی خلفا عباسی همچنان در اذهان عامه مردم باقی بود تا هلاکوخان بساط فرمان روابی آنان را برچید. در اسراف کاری عباسیان داستان های حیرت آور بسیار در تاریخ ذکر شده است. بهترین هدیه برای

ها رون الرشید تقدیم پسران ما هر بود و سفره رنگین او چنان مخارج سنگین داشت که گاهی یک لقمه غذای آن چهار رصدهزار درهم خرج برمی داشت . او دو هزار کنیز در حرم سرا گرد آورده بود که سیصدتن از آنان خواننده و نوازنده بودند . در عروسی ما مون با دختر حسن ابن سهل وقتی هیزمها تمام شد لباسهای کتانی را در میان روغن فرو برده در زیر دیگهای ولیمه عروسی آتش می زدند . در حالیکه درهمین زمان مردم عادی از گرسنگی سخت دررنج بودند . متوکل عباسی چهار هزار کنیز در حرم سرا داشت ! " عبدالله ابن طاهر فرمان روای خراسان یکجا چها صد کنیز خراسانی برای او فرستاد . خراسان دوباره آماده یک قیام سراسری شده بود که ما مون هوشیارترین خلیفه عباسی اما مرضا علیه السلام را به جبر و لیبعد خویش قرارداد و تظاهر به تشییع نمود (۱) و خراسانیان که اکثر هواداران پیغمبر بودند ، نیرنگ او را درک نکرده باور کردند که گریه عابدانما ز بجای آورده است . ما مون بعدا " آن حضرت را مسموم کرد و در تشییع جنازه مطهرش ، لباس عزادارتن کرد و بسا صدای بلند می گریست و از شدت اندوه جا مه برتن پا ره نمود ! این است که در معنی سیاست به طنز گفته شده : " سیاست آنست که اشخاص مهم جا معه را بکشی و پیش تر و بیشتر از همه اظهرا نندوه کنی و هم مدعی خونخواهی او شوی ! " . ما مون بعد از به شهادت رساندن اما هشتم ، دختر خود را مفضل را به ازدواج امام نهم علیه السلام در آورد تا شیعیان خراسان نسبت به اوسوء ظن پیدا نکنند .

باری ، جنایات آل عباس بجایی رسید که بعضی از خراسانیان آرزو می کردند که ای کاش بیداد مروانیان بازمی گشت ولی عدل عباسیان بسه جهنم میرفت .

بدون شک ستمگری امویها و عباسیها خود یکی از عوامل پیدایش تشیع در خراسان بوده است . برای آگاهی بیشتر از جنایات آل عباس نگاه کنید به کتاب : " دو قرن سکوت " نوشته زرین کوب .

### پیدایش تشیع در افغانستان

تشیع در افغانستان سابقه طولانی ، اما تاریخ غمانگیز دارد . و بسا جرات می توان گفت که در همان قرن اول هجری همزمان با گسترش اسلام در افغانستان تشیع نیز در این سرزمین انتشار یافت .

تشیع یعنی اسلام ناب و انقلابی و برخواسته از متن جا معه اسلامی و نشأت گرفته از دستورات ائمه معصومین . که در گسترش آن در خراسان دو عامل از همه مهمتر و موثر تر بوده است .

۱ - منطق محکم و استوار تشیع در زمینه های بی چون ؛ عدل خداوندی و

(۱) - حتی مرحوم سید محسن امین عالمی در اعیان الشیعه و جوادفاضل در -

معصوم دهم ما مون را شیعه تصور کرده اند .

گسترش عدالت درجا معه ومبا رزه با هرنوع ظلم و زورگویی زما مداران خودسرو فاسد و با زیودن با با اجتهاد .

۲ - عکس العمل رفتار ظالمانه بنی امیه و بنی عباس :  
 در دوران سیاه و تاریک بنی امیه توجه مردم غیر عرب مخصوصاً " خراسانیا ن به خاندان نبوت و رسالت معطوف شد و این فکر در میان شان به وجود آمد که برای نجات از استبداد امویها فقط یک راه وجود دارد و آن انتقال خلافت از این شجره خبیثه به خاندان گرامی رسول معظم اسلام است . علی الخصوص که می دیدند در این ضدیت با اموی ها تنها نیستند ها شمیمین و علوگا کلا" از دستگاه خلافت اموی متنفر و آنها را غاصب این مقام میدانند .

خراسان در قرن اول و دوم هجری بزرگترین کانون ضدیت با امویها بود . نه تنها شیعیان بطور نسبتاً " وسیع در نقاط مختلف آن گسترده بودند بلکه گروههایی از قبیل : خوارج و شعوبیه و هواداران بنی عباس در نقاط مختلف خراسان پراکنده بودند . و این سرزمین بیشتر از سایر نقاط جهان پناه گاه امن برای هاشمیین محسوب می شد . از این رو بنی عباس دعاء و مبلغین خویش را در اطراف خراسان گسیل داشت تا نیروی عظیمی بر ضد امویها فراهم گردید . در مناطقی چون : بلخ ، بامیان ، بدخشان ، طالقان فراه ، غور ، ( هزارجات ) مرورود ، کابل و هرات هواداران خاندان رسالت (ع) جمعیت قابل توجهی را تشکیل می دادند . نطفه چند قیام و نهضت ضد اموی و بعد تر ضد عباسی در خراسان بزرگ منعقد گردید .

در زمان امام جعفر الصادق علیه السلام شیعیان از هر جای دیگر در خراسان بیشتر بودند و حتی بعضی خراسانیا ن بکثرت تشیع در این سرزمین فریفته شده در مدینه رفته خدمت آن امام همام معروض میرساندند که یا بن رسول الله چرا قیام نمی کنید و حق خود را نمی ستانید در حالیکه شرایط قیام فراهم است زیرا تنها از خراسان بخدا قسم بیش از صد هزار نفر شمشیر زن در رکاب شما حاضر خواهند شد . (۱)

عبدالحی حبیبی در باره راه را در تمدنی اهل خراسان به خاندان پیغمبر چنین می نویسد :

" پیوستگی روحی و عقیدتی مردم خراسان به آل محمد بدرجه ای بود که ما مونا چا رشد برای جلب رضایت مردم این سامان حضرت امام علی الرضا را در سر و به ولیعهدی خود اختیار کنند . (۲)

در ابتدا سه فرقه شیعی در خراسان راه یافتند . اول : شیعه دوازده امامی . دوم : اسماعیلی . سوم زیدی . اما امروزه فرقه اخیر در افغانستان وجود ندارد ولی تا قرن چهارم زیدیها از این کشور منقرض نشده بودند . چنانچه به گفته ابن سینا شیخ الرئیس پدر و برادر او زیدی مذهب بوده اند . زیدیها

(۱) - منتهی الامال ج ۲ باب ۸ فصل ۴ - اسم معترض را سهل بن حسن خراسانی نوشته است .

(۲) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ۸۷۲ - چاپ دوم تهران ۱۳۶۳ .

پیروزیها بین امام زین العابدین علیه السلام می باشند و در امامت، علم و شمشیر را شرط میدادند. و در فروع از فقها ما ما عظم ابوحنیفه (رض) پیروی می کنند. امروزه زیدیه فقط در یمن اکثریت دارند.

در اوایل قرن دوم هجری مردم خراسان سخت در تلاش افتادند تا از دستگیری امویها نجات یابند. در سال ۱۲۰ هـ ( ۷۳۷ م ) شیعیان خراسان یکنفر سلیمان ابن کثیر را از طرف خود مخفیانه به حضور محمد بن علی عباسی برای گرفتن هدایات فرستادند. (۱) و این اولین روابط مخفیانه میان شیعیان و آل عباس می باشد که علیه دستگاہ بنی امیه وارد عمل شده بودند. آل عباس نیز در ابتدا شیعه بودند و یقیناً قبل از آنکه به خاطر شیعیان تظاہر به تشیع میکردند بعد از آنکه به تشیع گرائی شدند.

از آنجاکه زمینه قیام در خراسان آماده بود، یحیی ابن زید جوان هجده ساله که بعد از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۲۰ هـ مخفی می زیست، عراق را برای خویش محل نا امن تشخیص داده بسوی خراسان شتافت. و در آنجا در میان انبوهی از هواداران اهل البیت که قلبشان به عشق و محبت خاندان نبوت می تپید پناه برد. شهرهای چون: بلخ، جوزجان و طالقان را مرکز فعالیت خویش قرار داد. هواخواهان بسیاریافت و به فکرتپیه و سایل قیام افتاد. هنوز آمادگی کامل پیدا نکرده بود که جاسوسان اموی از مخفیگاه او اطلاع یافتند. نصر ابن سیار والی بنی امیه در خراسان، سلم ابن احوز را با ده هزار نفر مسلح به جنگ یحیی فرستاد. این سپاه بطور ناگهانی به سر یحیی و شیعیانش در قریه " ارغوی " ( احتمالاً " بغوی ) که یکی از قراء جوزجان ( سرپل فعلی ) بود حمله ور شدند. یحیی با ۷۰۰ نفر از همراهانش به دفاع برخاستند اما در برابر سیل عظیم سپاهیان اموی چه می توانستند انجام دهند؟ این بود که در سال ۱۲۵ هـ به شهادت رسیدند.

( رحمت الله علیهم ) نصر ابن سیار سر مبارک یحیی را در دمشق برای ولید بن یزید خلیفه اموی فرستاد و بدن پاک او را برای ارباب مردم بالای دار آویزان کرد. چهار سال این بدن بالای دار بود و کسی جرأت نداشت که آنرا دفن کند تا ابو مسلم دعوت خویش را آشکارا ساخت و آن بدن مطهر را با احترام بخاک سپرد.

قبر یحیی تا کنون زیارتگاه خاص و عام می باشد، کتیبه مقبره او در کج پیرو بسیار قدیمی چنین نوشته شده است: " بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر الیید یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم قتل به ارغوی فی یوم الجمعة فی شهر شعبان المعظم سنه خمس و عشرين و مائة و قتله سلم ابن احوز فی ولاية نصر بن سیار فی ایام الولید بن یزید لعنهم الله..... مما جرى علی یدای حمزه حمد بن محمد غفر الله له و لوالديه..... مما مر ببناء هذه القبة الشيخ الجلیل ابو عبد الله محمد بن شادان القارسی ( القادسی )؟ حشره الله مع محمد و اهلبیته..... مما عمل البناء

الترمذی غفرالله له ولوالديه هذا القبا بوعبدالله محمدبن شادان فارسی ابو محمد وعلی غفرالله له ولوالديه ..... برحمتک یا ارحم الراحمین الامیر ابی بکرو الامیر محمدبن احمد وواشرهم مع محمدا المصطفی (ص) وعلی المرتضی وولیه المجتبی ..... الحسینیہ محمدبن شادان فارسی ابتغاء لثواب الله وتقربا "الی رسول الله ومحبه لاهلبیتہ الطیبین" (۱).

کا ملا "روشن است که این کتیبه توسط شیعیان نوشته شده است و از اینکه امویها آشکارا لعنت شده اند معلوم می شود که بعد از انقراض اموی نوشته شده است.

بعد از شهادت یحیی و همراهانش خشم و نفرت خراسان را نسبت به دستگاه خلافت اموی دوچندان شد. و مردم خراسان در سال شهادت یحیی هر نوزاد پسر که در خانه شان بدنیا آمد اسم او را یحیی گذاشتند. ابوالفرج اصفهانی روایت کرده است که چون یحیی ابن زید را از قیدرها کردند جماعتی از شیعیان رفتند نزد آن آهنگری که زنجیر را از پای یحیی در آورده بود، و آن زنجیر را به قیمتی بسیار گران به بیست هزار درهم خریدند. قیمت آن را مشترکا پرداختند و آن را قطعه قطعه کرده در میان خود تقسیم نمودند. هر کس قسمت خود را برای تبرک نگین انگشتر ساخت. (۲)

شهادت حضرت یحیی زمینه یک قیام عمومی را آماده تر ساخت. ابو مسلم موقعیت را مناسب دید در سال ۱۲۹ هـ قیام کرد. بعد از استقرار حکومت عباسیان مردم مشا هده کردند که بنی عباس در ظلم و ستم و ضدیت با علویها دست کمی از بنی امیه ندارد. از این جهت این با خراسان بزرگ به کانون ضد عباسی تبدیل شد. درست یک سال بعد از انتقال خلافت به آل عباس سردی بنام "شریک ابن الشیخ المهری" که مذهب شعیه علوی داشت در بخارا علیه عباسیان قیام کرد و سی هزار نفر پیرامون او را گرفتند. او مردم را به خلافت اولاد علی علیه السلام دعوت می کرد و می گفت: ما از رنج بنی امیه خلاصی یافتیم ما را رنج بنی عباس نمی یاید. فرزندان پیغمبر با یکده خلیفه باشند. ما هرگز بنی عباس را از این روی پیروی نکردیم تا شاهد این همه خونریزی باشیم. از طرف دستگاه خلافت عباسی، زیاد ابن صالح با لشکر گران برای سرکوبی شریک و همراهانش فرستاده شد. اهل بخارا به دفاع برخاستند. نبرد سختی به وقوع پیوست و ۳۷ روز طول کشید. سرانجام شیعیان شکست خوردند. شریک به شهادت رسید و این نهضت شیعی بدین طریق از هم پاشید (۳).

یکی از شعراء شیعی درباره استبداد بنی عباس چنین سروده است:

"والله ما فعلت بنو امیه فیهم معشار ما فعلت بنو العباس"

بخدا سوگند که بنی امیه با آن همه جنایات که در حق مردم و خاندان نبوت مرتکب شدند به یکدهم از جنایات آل عباس هم نمی رسد.

(۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۸۷.

(۲) - منتهی الامال ج ۳ باب ۶ ذیل احوالات اولاد امام زین العابدین (ع)

(۳) - تاریخ بخارا تالیف ترشخی چاپ دوم ص ۸۶ و ترکستان نامه ج ۲ ص ۴۲۹.



بعدا ز قتل ابومسلم خراسانی، آگاهان مسایلی سیاهی بهمیدگر می- گفتند: که ما اشتباه کردیم که خلافت را به عباسیان سپردیم چه این مقام مقدس حق اختصاصی اولاد علی وفاطمه سلام الله علیهما می باشد. در واقع بذر تشیع راستین از همین جا در نقاط مختلف خراسان که افغانستان جزء آن بود پاشیده بود.

در سال ۱۴۰ هـ به دستور منصور دوانقی عده دیگری از سرداران خراسان دستگیر شدند بعضی به زندان افتادند و بعضی به اعدام محکوم شدند. علت دستگیر شدن آنها این بود که بسوی فرزندان علی علیه السلام دعوت نامه فرستاده بودند. (۱)

در سال ۲۱۹ هـ خراسانیان، محمد بن قاسم بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام را که مقیم مکه بود و مردپارسا شناخته میشد، به خراسان دعوت کردند، تا در زیر پرچم او علیه خلافت عباسیان قیام کنند. او دعوت مردم را پذیرفت و به آن سرزمین شتافت و در طالقان و جوزجان افغانستان مردم را برای رضای آل محمد (ص) دعوت میکرد. خلق عظیم بدو پیوستند و در طالقان قیام نمودند. در آن وقت عبدالله ابن طاهرا از طرف بنی عباس والی خراسان بود. میان پیروان محمد بن قاسم و عبدالله چند جنگ خونین روی داد آخر الامر او و شیعیان در مقابل سپاه مسلح و منظم دولتی مقاومت نتوانسته منهنز شدند. (۲)

در این زمان شیعیان مخلص در طالقان در اکثریت مطلق بودند بسمیکه پیش بینی میشد از مجموع ۳۱۳ تن از ایرانیان مخلص را ما م زمان (ع) که از سرارجهان گردمی آیند ۲۴ نفرشان از طالقان باشند. (۳)

شهر کابل که کابل شاهان در آن تسلط داشتند و اکثریت آن را کفار بودایی تشکیل می دادند و مسلمانان در اقلیت بودند، در میان همان اقلیت مسلمان عده یی قابل توجهی شیعه وجود داشت. حتی افرادی از اهل کابل و یانواحی آن در خدمت ائمه هدی بودند.

از آن جمله: ابو خالد کابلی از ایرانیان امام محمد باقر که نام اصلی او "وردان" و ملقب به "کنگر" (۴) و از مردان جلیل القدر بود. از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود: بعد از امام حسن مجتبی همه

- (۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۳۷۹ .  
 (۲) - ترجمه تاریخ طبری ص ۵۸۰۰ و منتهی الامال ج ۲ باب ۶ ذیل احوالات اولاد امام چهارم .  
 (۳) - در منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی باب ۱۴ ص ۸۷۲ کوید ۲۴ نفر از اصحاب مهدی از طالقان می باشند .  
 (۴) - بعید نیست که "کنگر" نه لقب بلکه اسم قوم ابو خالد باشد . زیرا امروز قوم کوچکی بنام "کنگر" در دایمیردا دزدنگی می کنند که همه شیعه و هزاره اند و دایمیردا دتا کابل فقط ۸۰ کیلومتر فاصله دارد . و این قوم اخیرا "بهدره صوف هجرت کرده اند .

مردم مرتد شدند مگر سه نفر: ابوخالد کلبی، یحیی ابن ام الطویل و جبیر ابن مطعم. ابوخالد از حواریون اما م چهارم به حساب آمده است. (۱)  
و نیز اردشیر کلبی ابن الما جد کلبی و بشیر کلبی هردو تن از روایات حدیث و اصحاب ائمه شنا عشر بودند.

در هرات نیز عده کثیری شیعه زندگی میکردند. منطقه "برنا باد" هرات تمام شیعه بودند. محمد دیباچ پسر امام صادق علیه السلام در آخر عمر به هرات آمد و در میان شیعیان آنجا با احترام می زیست، و احتمالاً قبر وی در هرات می باشد.

در بلخ جمعیت عظیمی از شیعیان زندگی میکردند. و بلخ حتی پناگاه شیعیان دیگر نفاذ جهان بود. محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) در شرح من لایحضره الفقیه می نویسد: "چون اهل قم شیعه بودند، بنی عباس غالباً نواصب را برای شان والی مقرر میکرد. و اهل قم از ظلم آنها سخت در عذاب بودند و چون ماندن در قم برای شان مشکل بود لذا راهی بلخ می شدند تا در کناره شیعیان آن دیار آسوده باشند.

مجلسی سپس داستان پناهنده شدن یک زن علویه شیعه قمی را به بلخ می نویسد که من بجهت اختصار از نقل آن معذورم (۲) از این داستان معلوم می شود که در بلخ و نواحی آن از قدیم شیعه وجود داشته و از نظر اقتضای نیز در وضع مطلوبی قرار داشته اند.

شیخ صدوق ابن بابویه قمی که یکی از علماء بزرگ شیعه است چون زندگی در قم برایش مشکل میشود. (بخاطر جنگهای مذهبی که میان مردم قم و ساوه و یاقم و قزوین و ری رخ میداده است.) بناچار جلال وطن اختیار نموده در یکی از روستاهای بلخ بنام "قصبه ایلاق" (۳) که ساکنین آن همه شیعه بودند پناهنه میگردد. و شیعیان با گرمی از او استقبال می کنند. و هم او در این قصبه کتاب مهم و معروف "من لایحضره الفقیه" را به خواش یکی از شیعیان آنجا تالیف می کند.

وجود مزار شریف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در چند فرسخی بلخ، حکایت از عشق و علاقه بی پایان این مردم به آستان مقدس آن سرور دارد. زیرا اینان همیشه در آرزوی آن بوده اند که قبر حضرت علی در سرزمین آنها می بود تا هر صبح و شام به زیارت شان ناائل نشویند. از این رو بسیار آن حضرت با رنگه های شکوهی را با اسم اینکه مدفن آن حضرت است

(۱) - منتخب التواریخ ملا هاشم خراسانی ص ۳۵۹ و گردش افغانستان و پاکستان تالیف سلطان حسین تابنده گنابادی و آریانا داثره - المعارف ذیل اسم "ابوخالد".

(۲) - شرح من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۸۵ تالیف مجلسی اول.

(۳) - گمان میکنم که مراد از این قصبه ایلاق همان ایلاق شادیان باشد که امروز نیز ساکنین آن شیعه و از مردم هزاره اند.

وهم اکنون در شهر بلخ زیارتی است بنام " جوان مردقما ب " که از شیعیان علی بود و در بلخ قصابی داشت و سرانجام در راه محبت علی دوفرزند خویش را فدا نمود. بلخ زادگاه عده‌هایی از دانشمندان و شعرا ی شیعی می باشد. از جمله بن سینای بلخی شیعه بود، و نیز ناصرخسرو شاه عارفان مدافع از دعوات شیعیان اسماعیلی بوده است. در غزنی نیز عده کثیری شیعه زندگی میکردند. منتهی در زمان غزنویان بخاطر جو تعصب آمیز مذهبی در حال تفرقه به سر می بردند. از جمله حکیم سنایی غزنوی شاه عربزرگ، شیعه بود ولی تفرقه نمیکرد. با وجود آن عده‌هایی از متعصبین بر تشیع او آگاه شده، بعضی فتوای قتل او را صادر نمودند و مشکلاتی برایش فراهم کردند.

شهید قاضی نورالله در مجالس المومنین، تقی الدین حسینی در تذکره خلاصه الاسعار و عده دیگری از تذکره نویسان به تشیع او تصریح کرده اند. روشن ترین دلیل بر تشیع او قصیده بلند و معروفی است که برای سلطان سنجر سلجوقی فرستاده است.

سلطان در باب مذاهب اسلامی از او خواسته بودند تا وی را راهنمایی کند و در جواب آن قصیده را فرستاده است که چند فرد آن چنین است.

از پس سلطان ملک شاه چون نمی داری روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پس سلطان دین پس چون همی داری روا

جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن. الخ.

این قصیده زیبا و طولانی را در صفحه ۴۶۸ - دیوان سنایی مطالعه کنید.

اشعار دیگری نیز در دیوان سنایی موجود است که تمام حکایت از تشیع او دارند. (۲)

### تشیع در هزارجات

عده‌ای پنداشته اند که مذهب شیعی از زمان صفویه به این سوره‌ها راجع است یا گفته است که این یک پندار محض است و هیچگونه شاهد تاریخی برای این

(۱) - در حبیب السیر، روضه الصفا، تاریخ مزار شریف تالیف حافظ نورمحمد

کهگدایی و غیره آمده است که در زمان سلطان حسین با یقرا در یکی از قرا

بلخ قبری کشف شد که در لوحه سنگان نوشته شده بود: " هذا قبر امیر -

المومنین علی ابن ابی طالب الخ " که این لوحه سنگ حکایت از آن داشت که

قبر مولد آن قریه است از آن روز بعد مردم به زیارت آنجا میروند.

(۲) - نگاه کنید به: دیوان حکیم سنایی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی از ص

ادعا یافت نمی شود. حقیقت آنست که مردم این کوهستان از زمانهای دور و قبل از آنکه صفویه سیدوشیعه بشوند. (۱) آنها شیعه خالص بوده اند.

علی اکبر تشیید در باره قدمت تشیع در کوهستان غوری نویسد: "مرکز شیعیان غیوریا مسلمین غور اولین تمرکز شیعه در بلاد غور بوده است. زیرا بین سنوات ۳۵ تا ۴۰ هجری مسلمان شده اند. و در زمان خلافت حضرت علی (ع) جعده بن هبیره المخرومی که خواهرزاده آن حضرت بود، از طرف وی به حکومت خراسان منسوب شد. بخاطر رفتار شایسته جعده مردم غور از جان و دل به علی محبت می ورزیدند. امرای غور که وضع را کاملاً انسانی می-یابند، بدون جنگ سربرخط فرمان علی گذارده بدین اسلام مشرف شدند. و به پیشنها دجعه فرمان روای کل خطه خراسان، حضرت علی فرمان حکومت سرزمین غور را به خاندان "شنسب" که امرای قبلی آن سامان بودند صادر فرمودند. و این فرمان نامه قرن ها در آن خانواده محفوظ بود و ما به افتخار و مباحثات آن دودمان به شمار می آمد. پس از رحلت حضرت علی، در زمان معاویه و خلافت دستور داده بودند تا در تمام منابر و مساجد به علی علیه السلام لعن و نفرین کنند. این حکم تا روزا در تمام سرزمینهای اسلامی آن روز اجرا می شد. تنها مردم غور بودند که از دستور معاویه سرپیچی نمودند. و هرگز حاضر نشدند که به حضرت علی ناسزا بگویند." (۲)

قاضی منهاج السراج جوزجانی گوید: "غالب ظن آنست که شنسب امیر غور در زمان خلافت حضرت علی مسلمان شد. و از آن حضرت عهد و لیا گرفت و همچنان بر ریاست غور باقی ماند. و هر که از دودمان او به تخت نشستی آن عهد و لیا را که امیرالمومنین علی نوشته بود، بدو دادند و او قبول کردی، آنگاه پادشاه هندی، و ایشان از جمله موالیان علی بودند و محبت ائمه و اهلبیت مصطفی را اعتقادشان راسخ بودی." (۳)

در کشف النسب "صفحه ۹ - متن نامه حضرت علی به امیر غور ذکر شده است. ولی من به خاطر اختما را ز نقل آن خودداری نمودم.

فخرالدین مبارکشاه که نسب خاندان غوری را به نظم کشیده، نیز از عشق و علاقه غوریان به خاندان پیغمبر اکرم سخن رانده می گوید: ایمن افتخار برای غوریان بس که تنها این مردم بودند که تسلیم دستور معاویه نه شده به علی و اولاد ظاهرینش سب و ناسزا نگفتند.

که بروی خطیبی همی خطبه خواند	به اسلام در هیچ منبر نماند
نگردند لعنت به وجهی صریح	که بر آل یاسین به لفظ قبیح
که از دست آن ناکسان بود بیرون	دیار بلندش از آن بود مصون
نه در آشکارونه آن در نهفت	ازین جنس هرگز در آن کسی ننگت

(۱) طبق تواریخ معتبراً جدا صفویه قبیل از شیخ صفی مذهب تسنن داشته اند.

(۲) هدیه اسماعیل یا قیام السادات فصل دوم، تالیف علی اکبر تشیید،

چاپ تهران.

(۳) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۲۹ و ۴۲۴ - تالیف جوزجانی.

نرفت آندران لعنت خاندان از این بر همه عالمش فخردان<sup>(۱)</sup>  
 این حقیقت که مردم غورا ز همان ابتدا که مسلمان شدند عشق و علاقه وافر  
 به خاندان نبوت پیدا کردند و هرگز به حضرت علی سب و ناسزا نگفتند، در  
 کثیری از کتب تاریخی آمده است. در افسانه‌های امروزی هزار جات نیز به  
 عنوان افتخار گفته می‌شود که ما فقط به نام حضرت علی مسلمان شده‌ایم و  
 آن حضرت در حق ما دعا فرموده‌اند. و علت اینکه ما همیشه گرفتار ما ییب  
 باشیم بوده‌ایم نیز به خاطر محبت به خاندان نبوت است زیرا که گفته شده  
 است الیله للوله .

سرخستی مردم غور در برابر دستورنا روای معاویه در عین حال برایشان  
 بسیار گران تمام شد. و اینان به اتهام ارتداد در رهم کوبیده شدند. چنانچه  
 ابن اثیری می‌نویسد: " در سال ۴۵ مردم غور سریشورش علیه دستگا خلافت  
 اموی برداشتند. حکم ابن عمرا ظرف بنی امیه بکوهستان غور لشکر کشید و  
 مردم آن سامان را که مرتد شده بودند در رهم کوبید. (۲)

فرائین نشان می‌دهد که غوریان هرگز از اسلام برنگشته بودند بلکه بجرم  
 سرپیچی از دستور معاویه متهم به ارتداد شدند و این روش دائمی رژیم‌های  
 مستبد است که مردمان آزاده را به اتهام‌های ناحق در رهم کوبند. و این اولین  
 باری بود که غوریان بجرم محبت اهل بیت بناحق سرکوب شدند.

در قیام بومسلم خراسانی پنج هزار مسلح از مردم غور، تحت فرماندهی  
 " امیر فولاد غوری " از این کوهستان بمدد ابومسلم آمدند. بدان امید  
 که خلافت از بنی امیه گرفته شود و بخاندان پیامبر عظیم‌الشان اسلام  
 انتقال یابد. (۳)

شاید همه غوریان شیعه به معنی امروزی آن نبودند، زیرا افرادی در  
 میان شان یافت می‌شود که پیرو مذهب تسنن و یا " کرامی " و " وزیدی " و یا  
 اسماعیلی بودند، اما در مجموع به خاندان رسالت ارادت خاص داشتند. اگر  
 شیعه را به همان معنای عشق و علاقه مفرط به خاندان علی علیه السلام بدانیم  
 پس می‌شود گفت که همه مردم غور شیعه بودند. و در قرن اول هجری شاید تسنن  
 و تشیع این فاصله امروزی را نداشتند. عشق و علاقه مفرط اهالی غور به  
 علی و اولادش زمینه خوبی برای به وجود آمدن تشیع به معنی امروزی آن شد.  
 شیعه در آغاز اصطلاحاً " به معنی پیروی و دوستی عمیق از حضرت علی و اولادش  
 بود، و بعدتر کم در مایل گوناگون فقهی و کلامی فاصله بیشتری از اهل  
 سنت پیدا کرد. از سلاطین بزرگ غوری، غیاث‌الدین پیرو فقه شافعی و  
 معزالدین تابع فقه حنفی بود.

علاءالدین حسین جهانسوز تمایل به مذهب شیعه اسماعیلی داشت. از

(۱) - ر. ک. به: روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۵۵ و ۳۵۶ و نیز

لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " غور " و " غوریان " .

(۲) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۳۲ .

(۳) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۴ .

این رو در زمان وی مذهب اسما علیه درغورگسترش یافت و تبلیغ از این مذهب آزاد بود. چنانچه قبلاً نیز در ولایت غورشیعیان اسما عیلی فراوان بودند. در سال ۲۹۵ هـ که غور و هرات تحت فرمان سلاطین سامانی قرار داشت والی هرات "محمد بن هرشمه" بها میرا سما عیل سامانی گزارش داد که در کوهستان غورشخی بنام "بلال" یا (ابولبال) خروج کرده و مذهب قرامطه (شیعه اسما عیلی) را آشکار نموده است و از هر صنف مردم براه و گرد آمده اند. عدداً تبعاع او از دوازده هزار نفر زیاد گشته است. امیرا سما عیل لشکر عظیمی به غور فرستاد و "تتش" نامی را بر آن لشکر فرمانده مقرر کرد. این سپاه عظیم بر سر بلال آمد جنگ و حشتناکی به وقوع پیوست تمام آنان به قتل رسیدند بقسمی که هیچ یک از پیروان بلال نجات نیافتند. (۱)

دوران سلطنت دوتن از ایلخانیان (سلطان محمود غازان خان و سلطان محمد خدا بنده) مخموما "زمان سلطان محمد خدا بنده نقطه عطفی در گسترش تشیع در ایران و افغانستان می باشد. غازان مغول فرمانروای ایران و افغانستان پس از تشریف به اسلام مذهب تشیع را انتخاب کرد و دستور داد که در آغاز کلیه فرمانهای دولتی نام اهل بیت اطهار را به کار برند. جانشین او محمد خدا بنده و لجاپتو (۷۰۴ - ۷۱۶ هـ) پس از آنکه اسلام آورد مدت کوتاهی از فقه شافعی پیروی می نمود اما در پرتو ارشادات علامه حلی به تشیع گرائید. در دوران حکومت این دوتن و جانشینان شان سادات مرتبه و احترام بی سابقه بی یافتند. علامه حلی متوفی ۷۲۶ هـ در دربار اولجایتو مقام بس مهم یافت. (۲) وقتی خدا بنده در سال ۷۰۹ هـ رسماً به تشیع گرائید به متابعت او عده کثیری از مغولان مذهب شیعه را برگزیدند. وی دستور داد که در سراسر ایران و خراسان و کلا "قلمرو ایلخانی در منابرو مساجد خطبه بنام دوازده امام علیهم السلام خوانده شود. و سکه بنام ائمه اشنا عسر زده شد. قبل از آن تاریخ شیعه در ایران در اقلیت بودند. تنها شهرهایی مانند: قم و کاشان و سبزوار شیعه در اکثریت بود. سایر شهرها اهل سنت در اکثریت بودند و یا یک پارچه سنی بودند. از آن زمان به بعد به تدریج مذهب تشیع در تمام نقاط مختلف ایران گسترش یافت. تشیع خدا بنده در ترویج و گسترش و استقرار این مذهب در میان هزارجات تا شیر فراوان داشته است.

امرای سربداریه که نزدیک ۵۰ سال از ۷۳۷ تا ۷۸۸ هـ در سبزوار و اطراف آن حکومت راندند نیز در ترویج شیعه در ایران سهم مؤثر داشتند. آنان در ترویج تشیع و ارتباط با صوفیه شیعی پیشرو "سلاطین صفویه" محسوب می شوند. بعد از سقوط سربداریه زندگی بر سادات شیعی سبزه وار مشکل شد، از این روعده بی از آنان در عهد شاهرخ از سبزه وار کوچیده و

(۱) - مجمل التواریخ فصیحی ج ۱ ذیل حوادث سال ۲۹۵ هـ

(۲) - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد شماره ۴۳ و ۱۶

درمیان مردم هزاره پناه گزین شدند. هزاره ها از آنان بگرمی استقبال کردند و هر کدام را با خانواده شان در یک نقطه یی از هزراجات دعوت نموده زمین زراعتی و خانه در اختیارشان گذاشتند. چنانچه " میرسیدعلی بیخوز" با تعدادی از مژسوبین خود در میان، شاه قبادبا منسوبین خود در دره سنگلخ و برادرش شاه سیدبا در شرق هزراجات در حدود " جلریز" و " تکانه" مستقر شدند. ساکنین مناطق مذکور در آن زمان همه هزاره بودند. سیدیحیی شاه قلندر و برادرش در منطقه " وردک" در میان هزاره ها سکونت گزیدند. و آن زمان سراسر " وردک" مسکن هزاره ها بود. شاه برهنه در منطقه بیکاولنگ مانگا رشت. مهاجرت سادات سبزواری تا زمان " ظهیرالدین بابر" همچنان ادامه داشت. و شاه قلندر معا صری بود. با برنسبت به شیعیان قلمرو خویش رفتار ملایم داشت. در زمان اوشیعیان افغانستان آزادی فراوان بدست آوردند. این خلاصه یی از اطلاعاتی است که تا کنون زبان به زبان میان معمرین و کهن سالان هزاره نقل می شود. یکی دیگر از همین سادات شیعی سبزواری که در زمان شاه رخ در میان مردم هزاره آمده است، بگفته: " شیخ حسن قندهاری". " بابا حسن ابدال" است که در جنوب غرب هزراجات نزدیک قندهار سکونت اختیار نموده بود. و نیز " سیدحسن زنجیرپا" همشیره زاده بابا ولی و مسعود شاه بیگلریگی شاه مقصود و سیدشیر قلندر پسر سیدحسن زنجیرپا، همه از سادات صوفی مشرب و شیعی مذهب بودند. اولاد سیدشیر قلندر در قندهار زیادند که همه شیعه می باشند. (۱)

سیدشیر قلندر بن سیدحسن زنجیرپا که اصلاً سبزواری است نام اصلی اش سید محمد بوده مردی صوفی بود و هیئت اصلی خود را به هیکل شیر در آورده بود. مردم قندهار و بلوکات هزاره مرید و معتقد او گشته نذورات و هدایا برایش می آوردند. نقل است که میرسیدشیر از زمین داووربر آمده به موضع " ساریان قلعه" سکونت اختیار کرد. وی تا سال ۹۳۳ ه زنده بود و قبرش در موضع " اشکلجه" دره گروهی (۲) مغرب رویه قندهار واقع است مردم از اطراف و جوانب قندهار روزمین داورمی آیند، نذورات و هدایا به فرزندان آن حضرت گذرانیده، بز و گوسفند بسیار در مطبخ شان کشته و بروج شان نثار می کنند. تمام هزراجات و بلوکات آن مریدایشان اند. (۳) معتمدخان بخشی در سال ۱۰۱۶ ه به دستور جهانگیر امیرا طوربا بری هنداز " خواجه تابوت" با میان دیدن کرده است اومی نویسد که در میان جمعی از سادات رادیده که اصلاً از سبزواریان آمده در میان درمیان هزاره ها توطن اختیار کرده اند. (۴)

(۱) - نگاه کنید به: " گلزار قندهار" چاپ نجف تالیف شیخ حسن قندهاری.

(۲) - یک گنوه برابر تقریباً دو کیلومتر می باشد.

(۳) - تاریخ سند معصومی از ص ۱۳۳ تا ۱۴۶.

(۴) - اقبالنا مه جهانگیری چاپ کلکته ص ۲۵-۲۷ تا لیف معتمدخان بخشی.

این سادات محترم سبزواری علاوه بر مذهب تشیع ، مسلک تصوف شاه نعمت‌الله ولی را نیز ترویج می کردند . و در میان هزارجات مریدان و ارداتصندان فراوان یافتند قسمی که به تدریج همه هزارجات به سلک مریدی شان درآمدند . و آنان گاهی اعمال حیرت‌آور و کرامت‌گونه‌یی انجام می دادند . چنانچه گفته میشود که میرسیدعلی یخ‌سوز که مزارش در بامیان است ، یک قطعه یخ را در جلو چشمان حیرت‌زده مریدانش آتش‌زده و شعله‌ور ساخته است . (۱)

" شاه برهنه " نیز مانند میرسیدعلی یخ سوز در ولایت بامیان مریدان فراوان داشت . و قبرش تا به امروز زیارتگاه است ، یکی دیگر از ایمن سادات عالی قدر " میرسید مرادولی " است که قبرش در بلخاب می باشد . نسب علامه بلخی به او میرسد . کشکول سیدیحیی شاه قلندر به عنوان میراث گرانبها و مقدس در نزد اولادهاش در بامیان سادات " گرماب " که قریه ایست در جنوب دیمیرداده‌سود در سرحد " وردک " تاکنون محفوظ می باشد و از آن به عنوان تبرک و شفای امراض استفاده می کنند .

امروزه قسمت اعظم آثار تصوف که توسط سادات اولیه ترویج می شد از میان رفته است فقط تعداد کمی از آن از قبیل : مراسم پیرومیردوستن که مرآطفال توسط پیره‌نوز همچنان زنده است . و مردم هزاره عموماً " مرید یکی از سادات خود بوده ، سالانه به قدرتوان کمکی تقدیم می کنند . و اگر پیر از دنیا رحلت کرد ، مریدها بطور ارثی به فرزندان شان انتقال می یابند . در اینجا باید عرض کنم که پیوند و ارتباط محبت آمیز در اجتماع بشری از کارهای پسندیده است و جامع بدون علائق انسانی و بدور از مهر و محبت به یک جامعه سرد و بیروح تبدیل خواهد شد ، اما باید کوشش کنیم که این روابط بر اساس دستورا سلام باشد نه بر اساس بدعت‌های قلندگانه ، زیرا رئیس مذهب ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و دیگر ائمه معصومین آنرا رد کرده اند (۲)

و باید در این روابط مساوات و برادری حفظ شود ، نه آن گونه که بوی نوکری و آقائی از آن استشمام شود ، و یا خدای نکرده حضرت مرشدان رتبه محرمیت به زنانی که شرعاً با آنها اجنبی هست ، ارتقا یابد . اما ایمن گفته بدان معنی نیست که خدای نکرده احترام سادات را منکر شویم . پس باید تلاش نماییم که معیارهای اسلامی را در جامعه مان جای گزین سازیم .

(۱) - تردیدی نیست که انسان در ارتذکیه نفس و پرورش روح می تواند قدرت روحی شگفت‌آوری پیدا کند . و کارهای فوق العاده انجام دهد . چنانچه مرتضای هندکاهای تعجب‌آوری انجام می دهند . پس از اولیاء الله هرگز بعید نیست که یخ را بسوزاند

(۲) - نگاه کنیده کتبی که بر زرد تصوف نوشته شده اند و نیز همین الحیات مجلسی فصل مربوطه .



باری ، از آنچه که ذکر شد ، روشن گردید که تشیع در قدیم و از زمان حضرت علی در هزارجات وجود داشته است . و مهمترین عامل مهاجرت سادات معظم از سبزوار به هزارجات هم مذهبی آنان با هزاره ها بوده است . و همین سادات ذوی الاحترام بعد از هجرت ، امور مذهبی مردم را در اختیار گرفته و در ترویج و ابقاء تشیع و تعلیم آن به مردم خدمات ذی قیمتی انجام داده اند . و اما سادات اولیه که از قرن دوم تا چهارم هجری به افغانستان وارد شده اند اغلب شان سنی مذهبند و در مناطق سنی نشین سکونت دارند . گرچه آنها نیز در اول به احتمال قوی شیعه بوده اند .

در زمان شاهرخ تبلیغاتی به نفع تشیع در مناطق مختلف افغانستان صورت گرفت . از آن جمله : " خواجه اسحاق ختلانی " که مرید سید علی همدانی بود مذهب تشیع را ترویج میکرد و نیز سید محمد نور بخش که به عنوان مهدی آخر الزمان بر ضد شاهرخ قیام کرد چون خودی شیعه بود به نفع تشیع تبلیغ میکرد . (۱)

شاهرخ میرزا نسبت به شیعیان رفتار ملایم داشت از این رو بعضی او را شیعه میدانند . همسر شاهرخ " گوهرشاد آغه " زن نیکوکار که بانای چند مسجد از جمله بانای مسجد گوهرشاد مشهد و مسجد گوهرشاد هرات و مدرسه هرات ، بگفته ملاهاشم خراساق شیعه بوده است . چنانچه اومی نویسد : " بدانکه مخدره گوهرشاد آغا (۲) سلما " شیعه اما میه بوده و در کمال اخلاص و حسن عقیده مسجد گوهرشاد مشهد را بنا نهاده است . ولذا می توان گفت که این مسجد مقدس اول معبد شیعه است و خیلی نادر است در ساعات یوم و لیل که در ایمن مسجد عبادتی نشود از نماز و تلاوت قرآن و دعا و موظه و تدریس و تهجد و نحو اینها . و شوهرش میرزا شاهرخ هم شیعه بوده ولیکن هر دو تقیه میکردند . (۳)

گوهرشاد بیگم در سال ۸۶۱ کشته شد . بنا بر تفصیلی که ذکر شد ، قبل از صفویه در افغانستان از جمله هزارهجات شیعیان بسیار زندگی میکردند . البته صفویها در ترویج و گسترش تشیع در ایران سهم بار زدند اما نسبت به شیعیان افغانستان کوچکترین خدمتی که نکرده اند هیچ ، بلکه ظلم و ستم عمالشان مانند کرکین خان و غیره باعث آن می شد که سنیها انتقام بیداد آنها را از شیعیان افغانستان بگیرند . در حالیکه آنها کوچکترین فرقی میان شیعه و سنی افغانستان قایل نبودند .

شیعیان گاهی از صفویها درخواست مبلغ میکردند ولی شخصیتی که بتواند از عهده تبلیغ برآید پیدا نمی شد . عبدالحسین خاتون آبا دیراین

(۱) - مجله " معارف اسلامی " نشریه سازمان اوقاف شماره ۶ مورخ تیرماه ۱۳۴۷ ش .

(۲) - " آغه " یک واژه مغولی است که به زن محترمه و اشرافا فای طلاق میشود و تا کنون در هزارجات به زنان خوانین آغه گفته میشود . در کتب تاریخی آن را بصورت " آغا " ضبط کرده اند . و آن را با ، آقا که برای مرد استعمال میشود بنا پیدا شتبا ه کرد .

(۳) - منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی باب دهم ۶۶۴ - چاپ تهران .

باره چنین نوشته است: در سال ۱۰۸۲ هـ که در مشهد مقدس بودم، دوشخص از جانب کوهستان بدخشان مشهور به "با بریه" آمدند، مکتوبی بسیار خوش انشاء مشتمل بر استدعای یک روحانی از متولی مشهد به آن سمت کردند. تا برای تعلیم طریق تشیع به طور امانت‌آمیز مأموریت یافتند. و قدری سوغاتی نیز داشتند. متولی مزبور سوغات را با نوشته به اصفهان فرستاد و به نظریادشاه وقت رسید. اما شخصی که لایق باشد پیدا نشد. عاقبت الامر آن دوکس پس از چند ماه سرکردانی بدون مبلغ و روحانی به سوی وطنشان مراجعت کردند.<sup>(۱)</sup> در دوران تسلط امپراطوران کورگانی هند بر افغانستان، هزارجات از آزادی مذهبی برخوردار نبودند و حتی در این زمان روحانی و مبلغ مذهبی در بعضی نقاط هند اعزام می‌کردند. چنانچه آخوند درویزه که در قرن دهم هجری میزیست و یکی از علماء متعصبان اهل سنت است، از یک نفر از روحانیان هزاره بی‌تخلی و توهین نام می‌برد که از هزارجات برای تبلیغ تشیع در نواحی "تیرا" در منطقه "مندر" رفته مردم را به تشیع دعوت می‌کرده است. او در این باره چنین می‌نویسد: "از آن جمله ملا عبداللہ رافضی است که در این ایام از جانب هزاره در این حدود آمده و در میان مردم "مندر" مکان گرفته است و مذهب رافضی آشکار کرده است. او خود را خواهرزاده ملا عبدالرحیم مانکراوی می‌گفت.

او مدتی در کشمیر نیز رفته به تبلیغ مذهب خود مشغول بود. و چون مردم "مندر" بغایت جهل و ضلالت منسوب اند جماعتی او را تبعیت نموده و شهرت یافته است و من او را در مباحثه خجل کردم. (معلوم نیست که در این ادعایش تا چه حد صادق است) و با زبانه جانب‌هزارجات مراجعت کرد.<sup>(۲)</sup> در این زمان شیعیان از حیث قدرت و اقتصاد نیز در وضع مطلوبی قرار داشتند که درجایش در این باره مفصل‌تر بحث خواهیم نمود.

شهید قاضی نورالله در باره هزارجات در سال ۱۰۱۰ هـ بطور خلاصه چنین می‌نویسد: "هزاره‌ها بل طایفه بی‌شمارند که در میان کابل و غزنی و قندهار مقام دارند و اکثرشان شیعه اهل بیت اطهارند و در این زمان از روسای شان میرزا شادمان است<sup>(۳)</sup> که اهل ایمان از وجود او شاد و خراجیان از ترکتاز او در ناله و فریادند.<sup>(۴)</sup>

از وقتی که امرای "سدوزایی" و "محمدزایی" در افغانستان به قدرت رسیدند، شیعیان افغانستان به هولناکترین مصائب دچار شدند. در دوران آنها تعصبات و اختلافات مذهبی به اوج خود رسید و شیعیان به قتل عامهای فجیع گرفتار شدند. و از تعدادشان بسیار کاسته شد. امیر عبدالرحمان افغان "یک سوم شیعیان را نابود کرد. کافی است بدانید در

(۱) - وقایع السنین والاعوام ص ۵۲۲ .

(۲) - تذکره لایرا روا لشرار ص ۲۰۲ چاپ هند .

(۳) - در باره این شخصیت درجایش به تفصیل سخن خواهیم گفت .

(۴) - مجالس المومنین ج ۱ ص ۱۵۲ .

اوایل حکومت امین جلاد جمعیت بهسود ۲۰ هزار خانوار بود اما بین سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ هـ یعنی در ظرف فقط سه سال به ۶۴۰۰ خانوار تقلیل یافت. یعنی ۱۳۶۰۰ خانوارشان به هلاکت رسیده بودند در حالی که بهسود کمترین تلفات را نسبت به سایر نقاط هزارجات داشته است. شیعیان اجستان، دابه و بولاد و قسمت اعظم ارزگان و زمین داوری کلی از میان رفتند و زمینهای شان به افغانان سرحدی داده شد. بدون تردید دولت از جمعیت هزارجات تنها در زمان عبدالرحمان از میان رفتند و قتل عام شدند. دارایی شان بفسات رفت. و از نظر فرهنگی قرنهای عقب مانده اند. بگفته میرغلام محمد غبار: "از یک اولنگ، صد خانوار روحانی بدست دولت افتاد و یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید و دوهزار و یکصد روحانی در جنگ کشته شد. (۱) حسینیه ها و تکایا از بن ویران شدند. حسینیه کابل بدست شهزاده حبیب الله تبدیل به مسجد شد. و حسینیه میرایلخانی دریکا و لنک که در نوع خود بسیار عالی بود و در ساختن آن از معماران ایرانی و افغانستانی کار گرفته شده بود و ویران شد. در شهر هرات ۵۰ باب حسینیه وجود داشت (۲) که همه آنها در زمان عبدالرحمان از میان رفتند. علاوه بر این مصایب بیشمار تعدا دزیادی از کتب شیعی طعمه حریق شدند.

### شیعیان اسماعیلی

شاید قریب ۳٪ از جمعیت افغانستان شیعه اسماعیلی باشند ، اسماعیلیها بیشتر در نواحی بدخشان ، دره کیان ، دوشی و کیله گسی سکونت دارند . قریب سه هزار خانوار در مناطقی چون : تاله و برفک ، شیخعلی ، شیمبول ، عراق بامیان ، دره کالو ، سیاه سنگ زندگی می کنند . شیعیان اسماعیلی افغانستان از محرومترین و مظلومترین طبقات این کشور بوده اند . در طول تاریخ مصایب و آلام بیشمار دیده اند . علاوه بر آنکه از طرف رژیمهای وقت افغانستان تحت فشار قرار می گرفتند ، اکثریت مملست افغانستان نیز آنان را یک فرقه غالی تاحد مشرک پنداشته انواع توهین و تحقیر و آزار را در حق شان روا می داشتند . حتی شیعیان دوازده امامی که خود مورد توهین و تحقیر از طرف اکثریت قرار می گرفتند . اسماعیلیها را از خود طرد می کردند . در صورتیکه اسماعیلیها آنها را غلوراردن نموده خود را مسلمان می دانند . و خود آنها فقط یک گروه از اسماعیلیه را که بنام نصیریها می شوند غالی میدانند .

اسماعیلیها از نظر موضع کیسیاسی همیشه در کنار شیعیان دوازده امامی بوده اند . و در غم و شادی خود را با دیگر شیعیان شریک میدانند . در مجموع مردمان : باوفا ، مهمان نواز ، در دوستی مستحکم و نسبت بهم مهربانند .

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۶۹ .

(۲) - بحرالانوار دید قسمت عین الوقایع .

مذهب اسما عیلیه در قرن سوم و چهارم هجری مذهب روشنفکران بود. بیشتر و یا همه اعضاء اخوان الصفا اسما عیلی بودند. رهبران اسما عیلی تلاش داشتند که احکام اسلام را با عقل و فلسفه تطبیق دهند. عقل گرایان سرانجام باعث شده که یک نوع تفکر ما دیگرای در میان رهبران اسما عیلیه به وجود بیاید. کم کم وظایف اسلامی را کنار زده به عیاشی و کامرانی خو گرفتند و برای توجیه کار خویش به تحلیل‌های نادرستی متوسل شدند. می‌گفتند قرآن ظاهری دارد و باطنی، آنچه مهم است باطن قرآن است، از این رو این طایفه را باطنیه نیز گویند، در مورد امامت می‌گویند: بعد از امام جعفر صادق علیه السلام امامت به پسر بزرگش اسما عیال رسید (بدین جهت اینان را اسما عیلیه گویند) و بعد از اسما عیال به پسرش محمد رسید و سلسله امامت همین طور لاینقطع به نسل‌های بعدی انتقال یافت تا به سلاطین فاطمی مصر رسید و تا به امروز که به خاندان آقاخان منتهی می‌شود.

اسما عیلیه با خلفا اموی و عباسی میانه خوبی نداشتند. در همان زمان پیروان این فرقه در افغانستان جمعیت کثیری را تشکیل میدادند. جنوب افغانستان در حدود "سند" اکثریت با اسما عیلی بود. موسس سلسله "سامانیان" امیر نصر ابن حمدا اسما عیلی بود، رودکی شاه بزرگ و نامدار نیز تمایل باین مذهب داشت. حکیم ناصرخسرو بلخی از دعاة و چهره‌های سرشناس اسما عیلیه به حساب می‌آید. علاءالدین حسین جهانسوز غوری نیز گرایش به این مذهب داشت و اجازه تبلیغ و ترویج آن را در قلمرو خود داده بود. اما بعد از مرگ او چون نوبت به سیف‌الدین غوری و پسرش رسید وجود اسما عیلیان را برای ریاست خویش خطرناک دیده از ظرفی خود دست‌پرو کرده فقهای اهل سنت بودند، لذا دستوراً در کردند تا پیروان و داعیان اسما عیلی را در تمام قلمرو آن‌ها نابود کنند. همانطور که قبلاً ذکر شد رفت در کوهستان غور در سنه ۴۹۵ هـ شخصی بنام بلال که مذهب اسما عیلی داشت قیام کرد، در مناطقی چون دره شکاری و بامیان آثار قلعه‌های مخروبه بجای مانده است که بنظر میرسد آن اسما عیلیان بوده‌اند. زیرا با قلعه "الموت" و سایر قلعه‌های اسما عیلی شباهت دارند. خلفا بنی عباس از اسما عیلیان سخت نفرت و وحشت داشتند بدین جهت غزنویان و سامانیان را که روحاً تحت تاثیر خلافت بودند به کشتار اسما عیلیه تحریک می‌کردند. سلطان محمود غزنوی با قساوت اسما عیلیان سند و افغانستان را قلع و قمع نمود. نوح ابن منصور سامانی به خاطر رضایت پیروان تسنن کلیه بزرگان و درباریان خود را که بطریق اسما عیلیه بودند از میان برداشت. مذهب اسما عیلیه امروز در افغانستان سخت دچار انحطاط فکری شده است. خرافات بسیار در آن راه یافته و جهان بینی فعلی شان گویا بدین قرار است که:

خداوند جهان را آفرید، اختیار و اداره آن را بدست حضرت علی سپرد و آن حضرت قاسم رزاق است و او است که در بابلین هر محضر چه مؤمن و چه کافر حاضر می‌شود قبض روح شیعیان و حساب روز قیامت بدست او است. آنچه برای یک انسان سعادت می‌آورد میزان عشق و علاقه او به حضرت علی و به ائمه

اسما عیلیه می باشد. نماز و روزه فقط برای افراد قشری می باشد. بهترین عمل کاریست که ما م از آن خوش آید، بنا بر این اگر یک شیئی گران بها و انتیک، در نزدیکی زاسما عیلیه باشد، اوموظف است که اول آن را به ما م زمان و یا تا بیش عرضه کند، اگر قبول کرد آن امام است و الا صاحب اصلی اش دوباره می تواند آن را تصرف کند، مردم وظیفه دارند که از راههای گوناگون اسباب لذت و کامرانی امام را فراهم کنند، لذت بردن برای امام عیب نیست زیرا جهان به طفیل او خلق شده است و تمام ثروت های جهان در واقع از آن اوست و او صاحب اختیار اصلی زمین و منابع آن می باشد. اگر مالی در دست دیگران باشد ما منتی است از ما م، اسما عیلیان سالانه مبالغ هنگفتی به ما م و یا نماینده و تقدیم میدارند. از این رو خاندان "آقاخان" از ثروتمندترین خاندانهای جهان محسوب میشوند. ثروت هنگفت آنان باعث آن شد که آقاخان بزرگ به فکر خریدن یک جزیره در اقیانوس اطلس و یا آرام افتاد تا آنرا تبدیل به یک کشور اسما عیلی نماید اما دولت هایی که ما حسب چنین جزایری در این دو اقیانوس هستند حاضر به فروش جزیره ای ن شدند. پرنس کریم آقاخان چهارم، اما م حاضر اسما عیلیه در اروپا زندگی اشرافی و پرتجملی دارد. سلسله ما مت از زمان حضرت علی تا به امروز به ۴۹ نفر میرسد.

آقاخان اول ( ۱۸۰۰ - ۱۸۸۱ م ) حسنعلی شاه محلاتی که خود را از اولاد سلاطین فاطمی مصر میداند ( علماء نسب شناس در اینکه نسب فاطمیان مصر به حضرت فاطمه منتهی شود تردید دارند ) چنانچه در الحاق خاندان آقاخان به سلاطین مصر نیز جای تردید می باشد . در محلات ایران بدنیا آمد و در آنجا بزرگ شد و از طرف فتحعلیشاه قاجار حاکم کرمان مقرر گردید . او از سرسیرگان انگلیس بود و تا دم مرگ به انگلیس وفادار ماند . بعد از او پسرش آقاخان دوم سلطان علیشاه به امامت رسید ، وی مثل پدر از وفاداران به انگلیس بود و در سال ۱۳۰۳ هـ ۱۸۸۵ م از دنیا رفت . بعد از او پسر هشت ساله اش برمسندا مات تکیه زد و یکی از بزرگترین ائمه اسما عیلیه شد و نیز در دوران امامتش بسیار طولانی بود . در تمام عمرش غرق در عیاشی و کامرانی گردید ، زندگی پرتجملی داشت . زنهای متعدد گرفت . یکی از محبوب ترین زنان او یک خانم فرانسوی بود که در سال ۱۹۳۰ م به عنوان ملکه زیبایی جهان انتخاب شده بود . چون آوازه زیبایی او در اروپا پخش شد آقاخان سوم شیفته جمالش گردید و در سال ۱۳۴۴ م او را به عقد خویش در آورد و نامش را " بیگم آقاخان " گذاشت . این خانم بقدری شیک پوش بود که سیزدهمین زن شیکپوش دنیا به حساب آمد ! آقاخان با یک خانم ایتالیایی نیز ازدواج کرد . وی در سال ۱۹۱۶ م از طرف انگلیس پرنس درجه اول بمبئی شد و در سال ۱۹۲۴ م به پیشوایی نمایندگان هند در جامعه بین الملل متحد انتخاب شد و تا ۱۹۳۷ م بدین سمت باقی مانده و در ۱۸ اوت ۱۹۳۵ م بنا سبب پنجاهمین سال امامتش ، اسما عیلیها جشن طلائی بر پا کردند و در این جشن هموزن او طلاشارش کرد و او را جمعا " چهار مرتبه مابلانوزن شد و دوم مرتبه با مالماستام طلاها و الماس ها بخودش نثار گردید . آقاخان بهترین اسبهای دهنده را در لندن

نگهداری می کرد و در مسافه های اسب دوانی لندن چند مرتبه اسبهای او برنده مسافه شدند. آبی را که آقا خان در آن بدن خود را می شست پیروانش بعنوان شفا می خوردند. چنانچه در مجله دانستنیها آمده است :

" آقا خان در زمان حیات وقتی بدن خود را می شست آبی را که با آن حمام می کرد در مدها بطری می ریختند و آن را به قیمت هربطری یک پونگد انگلیسی به پیروانش می فروختند. (۱) این مرد شگفت آور در عمر ۷۹ سالگی بعد از هفتاد سال امامت در تاریخ ۱۹۵۶ م در ویلی شخصی خویش در حومه شهر " ژنو " چشم از جهان پوشید و پولهای آبی را که در بانکهای اروپایی سپرده بود طبق قانون مالیات بر ارث به دولتهای اروپایی تعلق گرفت .

عمادزاده صفهانی می نویسد : " آقا خان در حقیقت وسیله جمع آوری سکه های طلا و جواهرات هندیها بود که به لندن انتقال میداد و پس از اتمام آن ثروت بی شمار بدولت انگلیس طبق قانون ارث بر مالیات تعلق گرفت . طبق قانون انگلستان ۸۰٪ آن پولهای آبی که در بانکهای این کشور بود بنام مالیات بر ارث حق دولت انگلیس شد. (۲)

آقا خان مقداری از ثروت خود را در هند و کشورهای آفریقایی و پاکستان برای ساختن بیمارستان و مدارس جدید و مؤسسات خیریه به مصرف رسانده است . اما در افغانستان برای پیروان خویش کوچکترین خدمتی نگورده است . و حال آنکه اسماعیلیان این کشور فقیرترین و مستحق تریب— اسماعیلیان جهانند . همین مردم با آن فقر شدید سالانه مقادیر هنگفتی از درآمد خود را به نمایندگان آقا خان میدهند تا به آقا خان در اروپا برسانند . نمایندگان آقا خان در افغانستان از ثروتمندان بزرگ بحساب می آیند . خانواده آقای کیان که در " دره کیان " زندگی می کنند و از رهبران مذهبی اسماعیلیه افغانستان می باشند ثروت بی حساب دارند . یک قسمت از دارایی شان بعد از کودتای هفت ثور توسط رژیم مارکسیستی کابل مصادره گردید .

تعدادی از هزاره های فلک زده که از ظلم عبدالرحمان در بخارا فراری شده بودند در عالم آوارگی بسر می بردند در همان حال موظف بودند که سالانه مبلغی برای امام ارسال دارند . مختار بکرمی نویسد : " هزارگان خلقی اند که از افغانستان به خاک بخارا مهاجرت کرده اند . ایشان در ساحل نهر " قزل سو " سکونت دارند . آنان به دین اسلام متدین بوده و به مذهب اسماعیلیه سالک می باشند . زکات و عشر مالهای شان را بعلاوه اینکه به امیر بخارا می پردازند به رئیس دینی خویش آقا خان که در بمبئی اقامت دارد . نیز ارسال می کنند. (۳)

اسماعیلیان در نگهداری اسرار مذهبی و اجتماعی شان بی نهایت

(۱) — مجله دانستنیها ص ۸۲ و نیز : دموکراسی و آزادی در هند .

(۲) — تاریخ مفصل اسلام ص ۱۰۹۸ .

(۳) — ترکستان نوشته مختار بکر ص ۲۹۹ ترجمه علیزاده .

کوشا می باشند و در این باره ضرب المثلی دارند که : " سرمیده‌م اما سر نمی‌دهم " و همه ساله از طرف رهبران شان رمز شناخت برای شان می‌رسد. و هیچ کس جز اسما عیلیان از این رمز آگاه نمی‌شوند. ای کاش مردم ما نیز از نظر شعور سیاسی بدان حد رسیده بودند که سراجتماعی شان را بکسی افشاء نمی‌کردند. نه آنطور که امروز برای هر کس و نا کس سفره دل خود را گشوده هر چه در دل دارند بیرون میریزند. ابهت و صلابت خویش را بدست خویش بر باد میدهند. آخر تقیه که آن همه در احادیث ائمه هدی به آن سفارش شده یعنی چه ؟ مگر غیر از این است که اسرار خود را برای همه افشاء نکنید ؟ در خاتمه این فصل عرض میشود که اگر قبل از این هموطنان اسما عیلی خویش را از راه تعصب و جهالت به چشم نفرت نگاه می‌کردیم ، متشاء آن جز تبلیغات دولت و جهالت مردم چیزی دیگری نبود . مابیه حکم اسلام و هم به حکم وجدان و عاطفه باید تمام انسانها را دوست داشته باشیم بخصوص آنها که مثل ما مظلوم و ستم دیده باشند. تا چه رسد به این هموطنان مظلوم چون اسما عیلیه که در تمام مصایب بجرم تشیع مثل ما سرکوب شده‌اند. و این محرومینی که در اصل اعتقاد به اسلام و تشیع با ما شریک می‌باشند. و در طول تاریخ در کنار ما بوده‌اند. و چون در محرومیت به سر برده‌اند اگر یک قدم از راه دوستی بسوی شان برداری و قدم بسوی تان خواهد آمد. اگر خواستار آن باشیم که آنان را به تشیع راستین ( اثناعشری ) دعوت کنیم فقط از راه دوستی امکان پذیر است. زیرا تجربه نشان داده است که از راه فشار هیچ فرقه‌یی مذهب خود را عوض نکرده است .

مدارک این فصل :

دموکراسی و آزادی در هند فصل مربوطه " دائرة المعارف اسلامیه ذیل کلمه " اسما عیلیه " ،ستان السیاحه ص ۶۵ - ۷۱ ، تاریخ اسما عیلیان، دائرة المعارف تشیع ج ۱ ذیل کلمه " آغا خانیه " ، مذهب اهل سنت و فرقه‌های اسما عیلی ص ۴۳۶ - ۴۳۸ نوشته یوسف قضایی ، شیعه در اسلام ص ۳۲ - ۴۰ نوشته علامه طباطبایی ، ارمغان هندوپاک از صفحه ۲۰۵ تا آخر کتاب نوشته مرتضوی لنگرودی .

### نام اصلی افغانستان

در گذشته افغانستان بنام " خراسان " یاد می‌شد. خراسان مرکب از " خور + آسان " بمعنی جایگاه و خاستگاه خورشید، مطلع آفتاب و مشرق زمین است. چنانچه در لغت فرس ضبط شده است " خور " بمعنی خورشید و " آسان " یا " سان " پسوند مکان است. و چون خراسان در شرق ایران قرار داشته‌است به این نام مسمی گردیده است. (۱)

عجیب است که " ژاپن " نیز بمعنی کشور آفتاب تابان و مطلع خورشید می باشد که در ابتدای یکی از امپراطوران چین این نام را به ژاپن که در مشرق چین موقعیت داشت ، اطلاق نمود .

نام خراسان از قرن سوم میلادی وحتى پیشتر از آن تا قرن ۱۹ در طی ۱۵۰۰ سال نام ثابت و رسمی افغانستان بوده است . (۱)

و " افغانستان " در زمان تیموریان هرات ، نام یک منطقه کوچک و محدود در جنوب کشور بود که نواحی سلیمان کوه یا ولایت جنوبی را شامل میگردد . بعد از تسلط قبیله " سدوزایی " و بعداً " محمدزایی " در این کشور این نام رفته رفته بر کل کشور اطلاق گردید . ولی تا زمان امیرعبید - الرحمان و پسرش حبیب الله ولایات شمالی تحت نام افغانستان در نیامده بودند . فقط بعد از استقلال ( ۱۹۱۹ م ) بود که این نام به سراسر افغانستان اطلاق گردید . انگلیس نیز در گسترش این نام به کل افغانستان نقش داشته است .

بدیهی است که این نام برای سرزمین تاریخی و با عظمت که دارای اقوام گوناگون می باشند نام مناسبی نیست ، زیرا " افغان " تنها نام یکی از اقوام این سرزمین است ، در صورتیکه در ساختن وجودی این کشور تمام اقوام ساکن آن شریک و سهمیم بوده اند . و این حق مشروع مردم آنست که اگر خواسته باشند نام آن را دوباره به خراسان برگردانند . که یادآور دوران مجد و عظمت آن مخصوصاً " دوره اسلامی آن " می باشد . تغییر نام کشور به یک نام زیبا و مناسب ، امروزه در جهان رواج دارد . و ما کشورهای زیادی را می شناسیم که چون نام مناسبی نداشته اند ، مردم آن نام زیبا تر و مناسبتری را برای کشور خود انتخاب کرده اند . مانند : داهومی به بنین ، رودزیای شمالی به زامبیا ، رودزیای جنوبی به زیمبابوه ، مالاکاشی به ماداگاسکار ، نیاسالندبه مالای ، کنگوبه زئیر ، شام به سوریه ، سیلان به سری لانکا ، تغییر نام یافته اند .

کشوری که فقط به نام یک قوم نام گذاری شده باشد به ساقی اقوام ساکن آن از نظر روحی تا شرمینگی بجای می گذارد . پس برای تحکیم وحدت ملی و ایجاد مصمیمیت بیشتر در میان همه اقوام افغانستان بازگرداندن نام اصلی آن یعنی خراسان بزرگ ، امری مفید و لازم خواهد بود . بیجهت نیست که بیشتر مردم انگلستان از نام " انگلند " به کشورشان کراهت دارند زیرا که بیا نگر نام فقط یک قوم می باشد مخصوصاً " اقوام : ویلیزی ، اسکا تلندی و ایرلندی از این نام تنقید دارند و نام " بریتانیا " را برای کشور خود مناسب میدانند .

و اما " خراسان بزرگ " شامل تمام افغانستان امروزی ، ترکستان ماورای آمو ، ترکمنستان و خراسان ایران می شده است . مهمترین

(۱) - ر . ک . به : افغانستان در مسیر تاریخ ص ۹ .



مناطق آن از این قرار بوده است: شرق ایران، هرات، سرخس، بادغیس، مروشا هجها، (ترکمنستان فعلی) فرغانه با تمام نواحی آن، خوارزم با تمام نواحی آن، سمرقند، بخارا، بلخ، بدخشان، غور، بامیان، قندهار، سیستان، کابل، غزنی با تمام نواحی آن مانند گردیز و لوگر<sup>(۱)</sup>، عنصری شاه عربزرگ، سلطان محمود غزنوی را بنام شاه خراسان بیاد کرده می گوید:

خدا یگان خراسان بدست پشاور  
به حمله ای بپراکند جمع آن لشکرالخب  
در حدود العالم گوید: مشرق خراسان هند، جنوب آن بیابان کرکن  
شمالش جیحون است.

### ظهور سلسله های محلی

#### طاهریان:

بنی عباس به مدت بسیار طولانی از ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ خلافت نمودند، اما دوران فرمانروایی شان در افغانستان یک قرن بیشتر نبود. بعد از مرگ مامون عباسی خراسان به تدریج از تحت فرمان آنان خارج می شد. ولی نفوذ معنوی عباسیان تا زمان غزنویان ادامه داشت.

طاهرا بن حسین اصلتا "از پوشنک هرات بود و در سال ۲۰۵ از طرف مامون امیر خراسان مقرر شد. پایتخت طاهریان در شهر نیشابور بود. آنان تخارستان، بلخ، میمنه، بادغیس، هرات، فراه و بیش از نصف ایران را بچنگ آوردند. و حدود ۵۰ سال فرمانروایی کردند. سرانجام بدست صفاریان برافتادند.

#### صفاریان:

یعقوب لیث پسر یک نفر روی گز بود و در دهکده "قرنین" از روستای "نیشک" بست قندهار ر دنیا آمد. در ابتدا مانند پدر خود به شغل رویگری مشغول شد. بدین جهت به صفاریان (رویگران) مشهور شدند. یعقوب در جوانی در حلقه عیاران<sup>(۲)</sup> درآمد. و در اندک مدت در اثر شجاعت و کاردانی کارش بالا گرفت. عده ای کثیری بگردا و جمع شدند. وی توانست سیستان بلوچستان و قسمتهای وسیعی از افغانستان را تسخیر کند. او بکابل لشکر کشید و کابل شاه را شکست داد. با میان را تحت فرمان خود درآورد. شهر

(۱) - ر.ک. خراسان بزرگ تالیف دکتر احمد رنجبر چاپ تهران ۱۳۶۳.

(۲) - عیاران گروهی از جوانان سردان شجاع بودند که به اموال سرمایه داران و قدرتمندان دستبرد می زدند اما نسبت به زیردستان میهربان بودند و حتی المقدور حقوق بینوایان را از دستمگران می گرفتند. و کارشان از جهت شایسته و بیچارگی "بچه شانور" در زمان امان الله خان بود. که فقط اموال زورمندان را غارت میکرد و با سخا و تمندی به فقرا می بخشید.

زرتک را به عنوان پادشاه انتخاب نمود. صفاریان با عربها مخالف بود. یعقوب لیث لشکر عظیم فراهم کرد و به قصد تسخیر بغداد حرکت نمود چون به قصر شیرین رسیدا جل گریبا نگیرش شد و کار عبا سیان ناتمام ماند. بعد از او برادرش عمرو لیث به سلطنت رسید. آخرین فرد از این خاندان ظاهر بن محمد بن عمرو است که مردی کفایت بود. و جمعا " این خاندان تا ۲۹۱ هـ حکومت کردند. زبان فارسی در زمان آنان رواج یافت. با اینکه نفوذ عباسیان کم شده بود اما خلفاء بغداد آرام ننشستند و با دسیسه چینیها آتش اختلاف را میان سلسله های تازه تشکیل یافته خراسان روشن نگه میداشتند. چنانچه در اثر تحریک آنان ظاهر بن صفاریان در افتادند و صفاریان با ردیگر با سامانیان درگیر شدند.

سامانیان :

بنیان گذار این سلسله امیر نصر سامانی اصل است " از بلخ بیوده. جمعا ۹ نفر از این خاندان از سال ۲۷۹ تا ۳۸۹ حکومت کردند. سراسر ماوراءالنهر و نیز ایالات شمالی و مرکزی و غربی افغانستان و نیز شرق ایران را تحت فرمان خود درآوردند. آنان خاندان علم پرور و هنردوست بودند، در ترویج زبان فارسی تلاش کردند. با اینکه پادشاهان بخارا بود اما در زمانشان بلخ مرکز علم و دانش محسوب می شد.

غزنویان :

این سلسله به مدت ۲۴۷ سال از ۳۵۱ تا ۵۹۸ هـ حکومت کردند. ویر سراسر افغانستان و قسمت مهمی از ایران و ماوراءالنهر و قسمتها یی از هندوستان تسلط یافتند. " آلب تکین " بنیان گذار این سلسله ابتدا غلام ترک بود که در پرتو هوش و استعداد کارش بالا گرفت و کمک ترکان "غز" غزنی و اطراف آنرا تسخیر نمود.

او مرد لایق و کاردان بود. بعد از وی دامادش " سبکتکین " به سلطنت رسید. سبکتکین از طایفه ترکمنهای " قایی " از شاخه " اغوز " ها بود. اغوزها شرقی به نوشته امین گلی، ترکمن بودند. (۱) سبکتکین مورد شجاع، کاردان و عدالت پرور بود. وصیت نامه اش به پسرش سلطان محمود که در کتاب " مجمع الانساب " ص ۳۹ - ۴۱ آمده حکایت از هوش و عدالت پروری او دارد. وی کابل و شمال هند را فتح نمود و ضمیمه قلمرو خود ساخت. در واقع او بنیان گذار سلسله غزنویان است. درباره هوش و ذکاوتش همین کافی است که می نویسد: هنگام نبرد با بوعلی سیمجور شخصی بنام ابوالفضل جزء ندمای وی بود اما در واقع برای سیمجور جاسوس میگرد و تمام گزارشهای سپاه امیر سبکتکین را برای سیمجور می فرستاد. مردم هر چه به سبکتکین گفتند که ابوالفضل جاسوس دشمن است او به گفته های

(۱) - ر.ک. به تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۴۴ - تالیف امین گلی.

مردم اعتنایی نمی کرد. تا زمان نبرد فرا رسید. آن وقت سبکتکین با صدای بلند به سپاهیان خود گفت: «خاطر جمع باشید که سران لشکر بوعلی سیمجور بمن پنهانی نامه نوشته اند و تعهد نموده اند که در هنگام نبرد او را دستگیر کرده به نزد من آرند. به همین جهت شما بدون احساس ترس به پیش بروید و مطمئن باشید که پیروزی از آن ماست. ابوالفضل وقتی این سخنان را شنید بلافاصله پنهانی فاضل بنی بوعلی فرستاد و مشروح قضیه را به او اطلاع داد. بوعلی آن را باور نمود و از میان لشکر خویش فرار کرد. و سبکتکین به آن پیروز شد. باری، بعد از او پسرش "محمود" به سلطنت رسید. سلطان محمود بیک از بزرگترین سلاطین افغانستان است و نام افغانستان به خاطر شهرت وی بلند آوازه گردیده است. او قلمرو خود را توسعه بسیار داد و پادشاهان کوچک را با جگذا ر خویش ساخت، بارها به شبه قاره هند لشکر کشید و اسلام را در آن سرزمین رواج داد. بدین جهت به لقب غازی داده اند. سومات بزرگترین معبد هندوان را ویران کرد، بقای آنرا شکست، خزاین آن را که به ۲۰ میلیون دینار طلا تخمین شده است به غزنی آورد. در سفرهای جنگی سلطان محمود به هند، ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ اسلامی همراه او بود. این نابغه بزرگ در سرزمین هند به تحقیقات علمی در باره عقاید و فرهنگ و ادبش هندوان پرداخت و توانست تمدن و فرهنگ آن مردم را از خطر نابودی نجات بخشد. تاخت و تاز سلطان محمود به هند سبب شد که بعدها سایر سلاطین افغانی مانند: غوریان، خلجیان و احمدشاه درانی نیز بسوی هند بتازند و قسمت‌هایی از آن سرزمین را به تصرف درآورند.

سلطان محمود: مردی بود میانها قامت، تنومند، چهارشانه، با رنگ جذاب و چشمان کوچک اما پرنفوذ، ریش کم‌موی که فقط اندکی بر روی زرخ او روییده بود. (۱)

در باره هوش و استعداد او کارهای خارق العاده و تاکنون در میان مردم ما داستانها نقل میشود. داستان کشف، حیلها مهرانه قاضی خیانت کار غزنی، توسط سلطان، حکایت از هوش فوق العاده او دارد. چنانچه داستان آن در تاریخ آمده است. و نیز در زمان او عده‌ای از دزدان در بیابان کرمان (کرمان - ایران) راهکارو انیان را می بستند و اموالشان را به یغما می بردند. سپاه دولت نمی توانستند آنان را قلع و قمع نمایند. سلطان محمود دستور داد تا کاروانی از صفهان آید و یک خروار سیب را با میل‌های زهر آلود مسموم نمایند. آنان چنین کردند و کاروان بر او خود ادامه داد. اتفاقاً "دزدان" به آن کاروان حمله و رشدها را اموالشان را غارت کردند. از جمله سیب‌های زهر آلود را خوردند و مردند. کاروانیان بدین طریق اموال خود را پس گرفتند و غایب برای همیشه ختم شد.

سلطان محمود به غور نیز لشکر کشید و برای محلی غور را گومالی داد و اسلام را در مناطق کوهستانی و دور افتاده غور رواج داد. سپاهیان او به

(۱) - سلطنت غزنویان ص ۱۲۲ تالیف خلیل الله خلیلی .

صدها رنفر میرسید، که قریب چهل هزار نفر آن در شهر غزنی ساکن بودند، هفتصد راس فیل جنگی داشت. نظم و انضباط با شدت در میان سپاهیان نشمارا عات می شد. بیشتر افراد لشگرا ورا ترکان " غز " تشکیل میداد، اما از سایر اقوام مانند: ترکان خلج، تاجیک، افغان، ایرانی، هندی و عرب نیز جمعیت انبوهی در میان سپاهیان او بودند.

سلطان محمود غزنوی از مردان مصمم با عزم قوی، مسلمان متعصب و شافعی مذهب بود. با شیعیان عموماً " و با اسماعیلیان خصوصاً " دشمنی می ورزید و به خاطر تعصب مذهبی و نیز به تحریک خلفاء بغداد اسماعیلیان رانا بود کرد. و نام زشتی از این جهت از خود بیادگار گذاشت.

سلطین غزنوی جمعا " ۱۶ تن بودند. بعد از محمود دیگر شخصیت نامداری در میان سان ظهور نکرد. آخرین پادشاه این سلسله " خسرو ملک " نامدارد. غزنویان همانطور که به کمک ترکان " غز " به قدرت رسیدند سرانجام توسط غزها برافتادند.

افغانستان در عهد غزنویان از نظر سیاسی اهمیت فراوان یافت. آنان با آنکه خود ترک زبان بودند اما در ترویج زبان فارسی تلاش بسیار نمودند و در اثر مساعی آنها زبان فارسی در شبه قاره هند راه یافت. گفته می شود که در عهد سلطان محمود ۴۰۰ شاعر در دربار او جمع بودند و حقوق دریافت میکردند. در عهد غزنویان کشاورزی ترقی کرد. سدهای آب ساخته شد. صنایع و پیشه وری مخصوصاً " نساجی و فلزکاری توسعه یافت. معماری و نقاشی رونق گرفت. شهرهای عمده مانند: غزنی، بلخ، هرات، کابل، مرکز تجاری آسیای میانه شدند. و شهر غزنی بصورت عروس شهرها اسلامی درآمد. بلخ و غزنی مرکز علم و دانش گردیدند. کتابخانه بزرگی در نفس شهر غزنی ساخته شد. با وجود این غزنویان با علوم عقلی و فلسفی بخاطر تعصب مذهبی میانه خوبی نداشتند. از این رو این رشته از دانش در آن زمان ترقی چندانی نکرد. مدارک این فصل:

از عرب تا دیا لم نوشته عباس پرویز قسمت مربوط به غزنویان.

افغانستان در مسیر تاریخ از صفحه ۱۰۴ تا ۱۲۵.

تاریخ غزنویان نوشته کلیفورد ادسون در باسورث ترجمه حسن انوشه

ص ۱۹۷.

سلطنت غزنویان نوشته خلیل الله خلیلی.

تاریخ بیهقی تالیف ابوالفضل با تصحیح و تعلیقه سعید نفیسی چاپ

تهران.

سلجوقیان:

سلجوقیان شاخه ای از ترکمنهای " غز " (۱) بودند که مسکن اصلی شان در ماوراءالنهر بود و بخاطر سخت شدن شرایط زندگی در آن سامان بسوی

(۱) سلجوقیان از ترکمنان شاخه "قونین" بودند. تاریخ سیاسی ترکمنها ص ۵۴

افغانستان و ایران سرازیر شدند. شاخه‌های ترکمنهای "غز" غزنویان را برانداختند. ویکدسته از آنان که به مناسبت نام جدشان "سلجوق" بدین نام یاد می‌شدند به ایران رفته صاحب اقتدار شدند و امپراطوری بزرگی تشکیل دادند. طغرل سلجوقی در سال ۴۲۹ هـ درنیشابورا اعلان پادشاهی کرد. سلجوقیان خاک ایران را وسعت بسیار بخشیدند. دایره نفوذشان تا حجاز گسترده بود. والیان خویش را بنام "تابک" (پدربزرگ) در نقاط مختلف قلمرو خویش گسیل داشتند که این اتابکان بعدتر هر کدام به یک سلسله پادشاهان مستقلی تبدیل شدند. شاخه‌های از سلجوقیان ایران در ترکیه رفته موفق به تشکیل سلطنت بزرگی شدند.

پایتخت سلجوقیان ایران در شهر "ری" بود. آنان مناطق غنسرب افغانستان را نیز تسخیر کردند. دودمان غوریان و غزنویان افغانستان را با جگزار خود قرار دادند.

### امرای غوری

اجداد سلاطین غوری پیش از اسلام در کوهستان غورامارت کوچکی داشتند. و چون قسمت غربی ولایت غور بدین اسلام مشرف شد، "شنسب" جد بزرگ غوریان که معاصر حضرت علی بود نیز از روی اشتیاق اسلام را پذیرا گشت از این روبرو مسندامارت غور باقی ماند.

در زمان خروج ابومسلم "امیر فولاد غوری" به امید استقرار خلافت به خاندان پیغمبر با ابومسلم همکاری نمود و با پنج هزار نفر به مدد او شتافت غوریان در قرن سوم مطیع سلاطین "آل فریغون" جوزجان بودند. در زمان سلطان محمود غزنوی خراج گذار او شدند. وقتی غزنویان ربه ضعف نهادند اختلاف میان غوریان و غزنویان ایجاد گردید و برادر علاءالدین حسین توسط بهرام شاه غزنوی کشته شد. علاءالدین به انتقام خون برادر ربه غزنی لشکر کشید غزنویان را برانداخت، و شهر زیبای غزنی را آتش زد. هفت شبانه روز بسوخت بقسمیکه زکثرت دود هوا چنان "مظلم شد که روز شب را مانند شب از شعاع شعله‌های آتش روز را مانند شبی و در این هفت روز کشتار و غارت بود که هر که ز مردان را یافتند بکشتند و عورت و اطفال را اسیر کردند.<sup>(۱)</sup> غزنی باین ترتیب به ویرانه‌ای تبدیل شد. و ضرب المثلی که تا به امروز در میان مردم هزاره در مورد ویرانه‌های عظیم گفته می‌شود که: "غور غزنی شد احتمالاً" از این جانشاءت گرفته است.<sup>(۲)</sup> غور غزنی شد یعنی از کثرت خرابی زیر و رو شد. علاءالدین حسین به خاطر آتش زدن شهر غزنی که در آن زمان از نظر عظمت

(۱) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۲۴۴ چاپ کابل.

(۲) - طبق یک افسانه قدیمی که تا کنون در میان هزاره‌ها نقل میشود. می‌گویند: در گذشته‌های دور منجمی بود در شهر غزنی که پیش بینی کرده بود در فلان تاریخ و در شب نهم برج حمل چنان برفی خواهد بارید (بقیه در صفحه بعد)

به جهانی می مانست به جهان نوز معروف شد. او یکبار در جنگ با سلجوقیان ایران شکست خورد و اسیر شد اما با چرب زبانی خود را آزاد کرد. جهان نوز با تمام قساوت قلب شاه عرطیف گوی بود و به زبان فارسی اشعاری گفته است.

بزرگترین شاه غوری غیاث الدین محمد ابن سام و برادرش شهاب الدین (معزالدین) می باشند. غیاث الدین قلمرو خود را توسعه داد و امیران محلی را از میان برداشت. برادرش شهاب الدین دامنه فتوحات خود را بسوی هند گسترش داد و لاهور را فتح کرد. و در آخر در سرزمین هند از دنیا رفت. و چون پسری نداشت که وارث تاج و تخت او گردد لذا دست پروردگان او که ترک و مغول بودند را و او را دامنه ده سلطنتش را تصاحب نمودند. بقسمی که "بلدوز" یکی از غلامان او در مناطق کوهستانی افغانستان و "قباجه" در سند و بختیار "در بنگال و "قطب الدین ایبک" در دهلی مسلط شدند. با این ترتیب قلمرو و تقسیم گردید. لایقترین سردار از سلسله غلامان قطب الدین ایبک بود که مناطق زیادی را فتح کرد. و باعث ترویج اسلام در هند شد. او روش جهانی را میدانست و به فنون لشکرکشی آشنا می داشت. عادل و دین پرور بود. با غیر مسلمین نیز رفتار ملامت داشت. بعد از ایبک، شمس الدین التمش و بعد از او دخترش رضیه به سلطنت رسید. و این زن علی رغم آنکه زن بود اما از نظر کفایت و درایت از بسیاری از مردان جلوی بود.

خلاصه: اینان را بنام پادشاهان سلسله غلامان یاد می کنند. و باید دانست که سلاطین "خلجی" که ما را "از اقوام" خلج" افغانستان بودند نیز در هندوستان سلطنت کردند و او را مدهندگان راه شهاب الدین غوری و غلامانش در شبه قاره هند می باشند. اما چون سلطنت آنان در ارتباط با تاریخ افغانستان نمی باشد لذا از ذکرنا ریخ آنها صرف نظر می شود.

(دنباله ۲) - که تمام شهرویران خواهش مردم به حرفا و اعتنایی نکردند. شب موعده فرا رسید. اول شب آثاری از آبر در آسمان نبود اما از نیمه شب چنان برف سنگینی بارید که تمام مساحتها را برف بپوشاند. فقط خانه منجم سالم ماند. و آن هم به این خاطر بود که منجم هفت پسر داشت و پسرانش تا صبح برف خانه خود را جارو کرده به زیر می انداختند. هرگاه خسته می شدند به خانه آمدند گوشت قرمه می خوردند و با مشغول جارو کردن برف می شدند. صبح وقتی بارش برف قطع شد، منجم به پسران خود دستور داد که شهر را نگاه کنند. آنان نگاه کردند و گفتند: گله های سیاه را غبروی شهر فرود آمده اند. منجم گفت گله های سیاه را غنیست بلکه باهای خانه ها فرو ریخته و نوک چوب های دود زده سقف خانه ها هست که از زیر برف بیرون زده و شهر آن منظره را بخود گرفته است. بعضی گویند که از اینجا این ضرب المثل در زبانها افتاد که در یک نیمه شب و یا نیمه روز شهر غزنی "غور غزنی شد" و هم گفته می شود که بعد از عید نوروز تا نیمه روز دیگر با زمستان است. زیرا که غزنی در همان نصف روز باقی مانده از زمستان توسط برف ویران شده است.

اسامی مشهورترین شاهان غوری از این قرار است :

علاءالدین حسین جهانسوز از سال ۵۴۳ - ۵۵۱ ه .

سیفالدین محمدابن علاءالدین ۵۵۱ - ۵۵۸ .

غیاثالدین محمدابن سام ۵۵۸ - ۵۹۹ .

شهابالدین ابن سام ۵۹۹ - ۶۰۲ .

محمدابن غیاثالدین ۶۰۲ - ۶۰۹ .

بهاءالدین محمد ۶۰۷ .

آتسز (آتسیز) (۱) - ابن علاءالدین از ۶۰۷ - ۶۱۱ ه

آخزین فردا ز این سلسله محمدابن شجاع الدین است که به مدت یک سال حکمرانی کرد اما در سال ۶۱۲ بدست سلطان محمدخوارزمشاه اسیر شد و سلسله غوریان منقرض شدند .

### خوارزمشاهیان

سلاطین خوارزمشاهیه از ۵۲۱ تا ۶۲۲ به مدت یک قرن حکومت کردند . پایتختشان خوارزم بود از این رو به خوارزمشاهیان مشهور شدند . جدشان " انوشکین " از ترکان غرستان افغانستان بود که به خوارزم رفته اقتدار یافت .

اسامی این سلسله از این قرار است :

قطبالدین محمدابن انوشکین

آتسز (آتسیز) ابن قطبالدین محمد

ایل ارسلان ابن اتسز

سلطان شاه ابن ایل ارسلان

علاءالدین تکش بن ایل ارسلان

سلطان محمدبن تکش

سلطان محمدبن تکش مرد تحصیل کرده بود و آخرین پادشاه مقتدر آسیای میانه قبل از چنگیزخان به حساب آمده است . او به سرعت سلطنت خوارزمشاهیان را به یک امپراطوری عظیم تبدیل کرد . دولت غوری را منقرض و افغانستان را ضمیمه خاک خود نمود . و نیز دولت ترکی سمرقند ، دولت قراختای درکاشغریستان را از میان برداشت . و دولت‌های کوچک اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان را یکی پس از دیگری مغلوب نمود . قلمرو او از سیحون تا رود سند و از دریاچه " ارال " تا حدود عراق و بحر عرب گسترش داشت . در آخر قصد سرنگونی خلیفه بغداد را داشت زیرا که خلیفه امرای غور را برضدا و تحریک کرده بود .

سلطان محمد علمیرغم سلطنت وسیع ، مرد بی کفایت بود . و از طرفی

(۱) - آتسز یا آتسیز نام ترکی است . وجود این نام در میان سلسله غوری این توهم را تقویت میکند که جدا دغوریان در گذشته‌های دور ترک بوده‌اند .

دخالت‌های ناجای مادرش در امور مملکت نارضایتی عمیقی را در میان مردم و سپاهیان پدید آورده بود.

در همین زمان مردی به نام چنگیزخان مغلستان را متحد ساخته سخت قدرتمند شده بود. او بعد از آنکه چین را درهم کوبید، نمایندگان بی‌دربار سلطان محمدفرستاد، و پیام داد که: شما پادشاه بزرگ مغرب و من پادشاه بزرگ مشرق زمین می‌باشم، می‌خواهم در قلمرو ما دونفر روابط تجارتی برقرار باشد. سلطان محمدپیشنها دچنگیز را قبول کرد، اما وقتی کاروان تجارتی مغلان که در میان شان چندتن تاجار مسلمان نیز بود، بسوی قلمرو سلطان محمدخوارزمشاه حرکت کردند، چون به محل "اترار" که سرحد میان مغلستان و خوارزم بود رسیدند، مردی بنام "غایرخان" مرزدار خوارزمشاهیان برخلاف عهده پیمان قبلی، کاروان چهارصدنفری مغلستان را غارت کرد. و همه کاروانیان را بچرم کافر بودن قتل عام نمود. فقط یکی دونفر توانست زنده بگریزد و خبر را به چنگیزخان برساند. چنگیز از اینکه کاروانیان توسط عامل و کارگزار خوارزمشاه نابودشده اند، سخت متعجب و خشمناک شد. این بار هیئتی را بدربار سلطان محمدفرستاد و خواستار مجازات عاملین قتل و غارت کاروانیان گردید. سلطان محمدخوارزمشاه بخاطر فتوحاتی که قبلاً بدست آورده بود سخت مغرور بود، لذا کارا حماقانه تراز غایرخان مرتکب شد، و هیئت مذکور را اعدام نموده بهانه بدست دشمن داد. وقتی خبر قتل هیئت اعزامی به چنگیز رسید، بیش از پیش متعجب و خشمناک گردیده گفت: او نه یک شاه بلکه یک "اوغری" (دزد) است. آنگاه طی یک سخنرانی آتشین تمام سپاهیان خود را علیه سلطان محمد تحریک و بسیج نمود، و به قصد انتقام بسوی سرزمینهای اسلامی بحرکت درآمدند.

### تهاجم وحشتناک

چنگیز در سال ۵۵۸ هـ در یکی از قبایل مغل بنام "قیات" از شاخه "بورچقین" بدنیا آمد. نامش را "تموچین" نهادند. پدرش یسوکای - باتور" رئیس قبیله بود. تموچین خیلی زود پدر را از دست داد و در طفولیت زحمتهای زیاد دید. چندبار تا یک قدمی مرگ پیش رفت، اما این سختیها و آواب دیده ترو مرد پولادین ساخت. بقیسمیکه در ۱۳ سالگی توانست ریاست قبیله خود را بدست آورد. او مرد ماجراجو بود. اقوام مغل را یکی پس از دیگری، آنهم بزور شمشیر به زیر فرمان خود درآورد.

رقیبان را از میان برداشت. آنگاه بسوی چین حمله نمود و آن کشور باستانی و متمدن را تسخیر کرد. و باین ترتیب به یک امپراطور بزرگ تبدیل شد.

او مرد عجیبی بود، ذکای حیرت‌انگیز داشت، خشن، اولوالعزم، شجاع،



سیاستمدار و محیل بود. و بریک اردویی فرمانمیرانده در راه اطاعت اوسراز پانمی شناختند. این مؤسس و تشکیل کننده قوی و قاهر، عندالضرورت بدسایس و حیل نیز متوسل می شد، و در برابر دشمن از دور با احتیاط و خونسردی تظاهری نمود. و هیچ وقت مغرورانه تهدید نمی کرد. فقط اپن قدرمی نوشت که: " اگر منقا دشوید بجان امان یابید و اگر خلافت آن کنید من آنرا چه دانم خدای قدیم داند. (۱)

جواهر لعل نهرومی نویسد: " اگر آنها توانستند در میدان جنگ پیروزی هایی بزرگ داشته باشند بخاطر کثرت نفرات شان نبود بلکه به علت انضباط قوی و نیرومندشان بود. و ما فوق همه چیز مخصوصا " بخاطر لیاقت رهبری شایسته و ذکا و تمندانه چنگیز این فتوحات صورت گرفت. زیرا بدون هیچ تردید و بزرگترین سردار نظامی تمام تاریخ است.

اسکندر مقدونی و سزار روم در برابر او بسیار حقیر می نماید. (۲)

چنگیز خود را از جانب " تنگری " ( خدای ابدی آسمان ) مأمور فتح جهان میدانست. او با تمام قساوت قلب در مواقع مشکل در خلوت با خدایسی که به آن معتقد بود خلوت می نمود و از او کمک می خواست.

مغلان دارای دین شمنی بودند که فرقه ای از دین بودای شمالی به حساب می آمد. به روحانی و کاهن خود " قام " و " یا " بخشی " می گفتند. دین شان با خرافات و اوها م بسیار آلوده بود.

چنگیز در عین حال یک مقلد زبردست نیز به حساب می آمد. و از رسوم و اعتقادات مغلان و تجربیات خویش دستورات و قوانینی را بنا نهاد، که مجموع آن بنام " یاسا " یاد می شود. امروز متن کامل یاسا در دست نیست اما قسمتها یی از بندها و فصول آن در بعضی کتب تاریخی باقی مانده است.

نخستین فصل آن چنین شروع می شود: " همه مردمان را فرمان میدهم که بخدای یکتا خالق آسمان و زمین قاسم مطلق توانگری و دزویشی که با اراده و میل خود زندگی می بخشد و مرک میفرستد و فرمانش مطلقا " بر همه چیز روانست ایمان داشته باشند. (۳)

چنگیز خود سواد نداشت. آنچه او تقریر میکرد منشیان می نوشتند. یاسا روی سه چیز بیشتر تکیه نموده است. اطاعت از خان بزرگ، اتحاد قبایل چادر نشین، مجازات سخت مفسدین اجتماع.

یاسا مقرر می داشت که همه ساله در فصل بهار مجلس " قوریلتای " یاسا شورای بزرگان و سران قوم ( لویه جرگه ) تشکیل گردد. و در بسماره

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۸۸ - ۱۹۰ تاریخ اجتماعی ایران ج ۲

ص ۲۸۸ - چنگیز خان چهره خونریز تاریخ ص ۱۸.

(۲) - نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۴۳۱ - ۴۳۲

(۳) - چنگیز خان نوشته هارولد لامپ ← (Harold Lamb) ترجمه رشید -

یاسمی چاپ تهران ۱۳۱۳.

مسایل مهم مملکتی و یا انتخاب خان جدیدتبا دل نظرشود. این مجلس را جشن میگرفتند و آن جشن را " طوی " می گفتند .

در قانچون چنگیزی آمده بود که رعیت تماما " لشکرو چنگجو باشند که در وقت کارزار از خرد و بزرگ همه شمشیر زن ، تیر انداز و نیزه گزار باشند . و بهر نوع که وقت اقتضا کند استقبال آن کنند . زنان در غیاب شوهران سرپرستی خانه را بدوش گیرند و برای تامین معاش کارکنند . در مواقع ضروری چون مردان به جنگ و دفاع برخیزند . لشکر حق یک طرفه العین تأخیر و تقدیم را نداشتند و باید که در راه ساعت معین و در موعد مقرر حاضر شوند .

بعد از تسلط بر سرزمینهای دیگر همه طوایف را یکی شمارند . هیچ طایفه ای را بر طایفه دیگر برتری ندهند . به دین و مذهب مردم کار نداشته باشند . به دانشمندان و صنعتگران و اهل حرفه و زاهدان باید که احترام گذاشته شود . بی اعتمادی شوهر بزن و نافرمانی زن از شوهر و مضایقه کردن توانگران مال را از فقرا ممنوع بود .

احکام یا سا در حق مرتکبین: جاسوسی ، لواط ، زنا ، محصنه ، شهادت دروغ ، سحر و جادو قتل بود . دزدی مجازات سنگین داشت . سپاه بدین صورت تقسیم بندی شده بود : از هر ده نفر یک دهه ( اون ) و از هر ده دهه یک صده ( یوز ) و از هر ده صده یک هزاره ( مینک ) و از هر ده هزاره یک تومان تشکیل می شد . امیر هزاره را " مینگ باشی " و امیر تومان را " اورخان " می گفتند . هیچ فرمانده نمی توانست از افراد تحت فرمان خود جدا شود . و نباید هیچ گروهی افراد مجروح خود را به میدان جنگ و گذارد و رها کند . (۱)

مغلان در سختی و ناملایمات و گرسنگی سخت مقاوم بودند . از طفولیت با سختیها خو می گرفتند . از این رو توانستند سپاهیان کشورهای دیگر را به زانو در آورند ، و فتوحاتی بدست آورند که قبل از آنان هیچ جهانگشایی به چنین فتوحات وسیع نایل نه شده بود . آنان از گوشت همه چیز حتی از گوشت حیوانات درنده استفاده میکردند . و خود از هر درنده ای درنده تر بودند . در تیراندازی و سوارکاری مهارت عجیبی داشتند .

عجیب است که این مردمان وحشی و خون ریز در بعضی موارد از ریختن خون بر زمین با داشتند . اشخاص مشهور نامدار از جمله شهزادگان گناهکار را که محکوم به قتل می شدند در میان نمذ پیچیده آتقدرفشار میدادند تا جان دهد . ولی خورش بر زمین نریزد . از این رو خلیفه بغداد را خفه

(۱) - ر. ک. به : جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۷ - ۲۵ و تاریخ اجتماعی ایران ج ۲ ص ۳۲۵ - ۳۲۶ تهران چاپ سوم و چنگیز خان نوشته ها رولدلمپ امریکایی ص ۱۹۵ - ۱۹۸ افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۸۸ - ۱۸۹ . سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۷۹ تاریخ مغول در ایران ص ۳۷۸ نوشته برتولد اشپولر .  
تاریخ فتوحات مغول ص ۷۱ .

کردند و به اعتقاد خودشان به او احترام گذاشتند. حتی ذبح حیوانات بر طریقه اسلامی را که باعث ریزش خون بر زمین می شد گناه میدانستند. و به زیرپا گذاشتن خون انسان یا حیوان بی گناه، جرم بود.

ظاهراً "نام مغل در ابتدا به همه این اقوام اطلاق نمی شد. و آنان به نامهای گوناگون یاد می شدند. به دلیل آنکه چنگیز در یک جرگه قومی که اقوام مختلف تا تاریخ دور خود جمع کرده بود چنین گفت: "این مردمانی که در آینده شریک نیک بختی و بدبختی من خواهند بود و این مردانی که قلبشان در وفا داری بیپاکی در والماست رای من برای این است که بعد از این همه مغل" گفته شوند. من مایلم که اینان از تمام موجوداتی که در روی زمین نفس می کشند مقتدرتر باشند. (۱)

چنگیز خان با ۱۵۰ هزار نفر و یا بنا بر بعضی منابع با دویست هزار نفر روبه غرب و سرزمینهای اسلامی نهاد. جنگهای سخت و خونین به وقوع پیوست، شهرها اسلامی یکی پس از دیگری سقوط میکردند. از همه جا سیل خون جاری شد. با اینکه سلطان محمد خوارزمشاه در حدود چهارصد تا پانصد هزار سپاهی داشت اما سپاهیان عموماً "از او و سایر دست اندرکاران حکومت ناراضی بودند، به این خاطر مقاومت چندانی از خود نشان ندادند. خود سلطان پیش تر از همه صحنه جنگ را رها نموده بسوی ایران فرار نمود. تا در جزیره "آبسکون" دریای خزر از شدت غم و غصه هلاک شد. اما چنگیز به بهانه دست یابی به اوبسوی ایران یورش برد. و چنان کشتار هولناک از مردم بیگناه راه نداشت که بقول "ساندرز" آن آدمکشی خونسردانه که بدست سپاهیان چنگیز انجام یافت جز از آشوریان در قدیم و نازیان در عصر جدید همانندش دیده نماند. (۲) و نیز در این باره گفته شده است: "آمدند، کشتند، ویران کردند و رفتند." درباره کشتار وحشتناک و وحشیانه چنگیزی سخن بسیار گفته شده است. تفصیل و تشریح بیشتر در این باره تکرار مکررات خواهد بود. بیشتر صدمات را در مرتبه اول خود اقوام مغول دیدند. بعد چینی و بعد از آن ترکان آسیای میانه، سپس افغانستان و ایران، همینطور روسها و اروپای شرقی همه در زیر سم سپاه مغلان پایمال شدند. در دنیای شناخته شده آن روز تنها اروپای غربی از سطوت مغلان در امان ماندند.

جواهر لعل نهرو در این باره می نویسد:

"نیروی سواران آسیا و اروپا در برابر قدرت چنگیز و جانشینانش همچون چوبهای ریزو کوچک درهم می شکست. و اگر اروپای غربی از فتوحات او مصون ماند امری کاملاً "تصادفی و اتفاقی است. و اروپائیانی از این لشکر کشیهای مغولان فنون لشکر کشی و جنگ را آموخت. و از جمله

(۱) - چنگیز خان نوشته هارولد لمب

(۲) - تاریخ فتوحات مغول ص ۶۱

استفاده از باروت بوسیله مغولان از چین به اروپا راه یافت. (۱)  
 استراتژی نظامی مغلان در مدارج بسیار عالی قرار داشت آنها از سلاحهای  
 مخصوص برای پرتاب سنگهای بزرگ و کوزه‌های پرازنفت مشتعل، ازبالی  
 دیوار شهر استفاده می‌کردند. (۲)

ظاهرا "سپاه مغل اولین کسانی بودند که از اسلحه آتشین استفاده  
 کردند. یک هیئت مرکب از دانشمندان آکادمی مسکوکه‌چندی پیش برای  
 کاوش‌های علمی به مغلستان رفته بودند، مدعی شدند که کاخی را کشف  
 کرده‌اند که به احتمال قوی متعلق به چنگیزخان بوده و در داخل آن اسلحه  
 کوناگون از جمله چند توپ کوچک با روتی پیدا کرده‌اند. (۳)

نیروهای چنگیز در افغانستان ضربات سختی متحمل شدند. سلطان  
 جلال‌الدین منکبرنی یکی از پسران سلطان محمدخوارزمشاه بعد از آنکه  
 در خوارزم بر ضد مغلان جنگیده بود، به افغانستان آمد. جمعیت عظیمی از  
 مردم غور، غزنی، خلیج، ترک، تاجیک و افغان پیرامون او را گرفتند و در  
 دره‌شکاری یاد روه غور بند سپاه مغل را شکست دادند و غنائم بسیار بدست  
 آوردند. در این جنگ حدود هشتصد نفر از مردم هزاره لاجپین نیز در رکاب  
 جلال‌الدین علیه چنگیز می‌جنگیدند. در میان توده چنگیز توسط مردم آن  
 سامان کشته شد. چنگیز به خاطر انتقام فرزند زاده خویش با میان را با  
 خاک یکسان کرد و نامش راه مائه و بالیغ، شهرنفرین شده گذاشت.

در افسانه‌های امروزی مردم ما گفته می‌شود که شهرها میان در اثر خیانت  
 دختر شاه این شهر، سقوط کرد. آن دختری یکی از شهزادگان مغلی عاشق  
 شده بود. و به عشق وصال محبوب، راه سقوط شهر را بدشمن نشان داد.  
 شهر سقوط کرد. شاه و مردم مدافعت همه کشته شدند. دختر در میان آن همه  
 مصایب با سردار مغل عروسی کرد! اما از بس بدش نازوک بود به خاطر  
 وجود فقط یک پرکاه که در بستر او بود بدش خراش برداشت. سردار مغل از  
 آن دختر پرسید که پدرت ترا چگونه تربیت کرده بود که بدنت از یک پرکاه  
 خراش برداشته است؟ دختر گفت: پدرم بهترین خوراکی‌ها را بمن میداد  
 و من در میان حریر و ابریشم بزرگ شدم و بالشت من از پَر قو درست شده بود.  
 مغل گفت: تو که به چنین پدر مهربانی خیانت کردی من از کجا اطمینان  
 کنم که روزی به من خیانت نمی‌کنی؟ این بود که دختر را نیز بدستمال  
 پدرش فرستاد.

باری، چنگیز برای تعقیب جلال‌الدین منکبرنی تا کنار رود سند پیش  
 رفت و جنگی در آن جا به وقوع پیوست. جلال‌الدین خود را در خطر دید به آن  
 طرف رود عبور نمود. چنگیز از شجاعت او به شگفت آمد. منکبرنی آرام  
 نشست برای تهیه نیرو به ایران آمد. اما متأسفانه در "کردستان" نه

(۱) - کشف هند ج ۱ ص ۲۸۲.

(۲) - تاریخ مختصر جهان ج ۱ ص ۲۳۹.

(۳) - مجله دانستنیها شماره ۶۱ مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۶۰.

بدست مغل بلکه توسط کردها به قتل رسید. (۱)

جلال الدین علی رغم شجاعت و تهورش در مسایل سیاسی سررشته‌های نداشت و به عیاشی و شهوترانی خوگرفته بود که حتی در آن دوران پرمخاطره و الم ناک باز دست از کمانی بر نمی داشت. این مسئله سبب شد که مردم کم کم از او ناامید شوند و او را تنها گذارند.

چنگیز با آن همه وحشیگری هنگام حمله به شهری ابتدا به دانشمندان، صنعتگران، پیشه‌وران و عجزه‌بلاغ میکرد که اگر شهر را ترک کنند در امانند. رهبر مغل با این ترتیب قدرت خود را از سر حدارمنستان تا "کره" و از اقصای "تبت" تا ساحل رود "ولکاه" بسط داد. به عبارت دیگر وسعت خاک را که او فرمان روای آن بود از دریای سیاه در مغرب تا اقیانوس آرام در مشرق و از رود سند تا روسیه جنوبی وسعت داشت. که شامل سراسر مملکتان سایبریا، آسیای میانه، چین، ایران، افغانستان، شمال هند، قفقاز و غیره می شد. او بعد از آن همه کشتار در سال ۶۲۲ هجری بسوی مغلیتان بازگشت و دو سال بعد در حالیکه مشغول تکمیل فتوحات خود در چین بود به عمر ۷۲ سالگی از دنیا رفت. وجهان از وحشت و هراس اوموقتا "تجرات یافت. فتوحات مغل بعد از چنگیز تا ۵۰ سال دیگر توسط فرزندان او همچنان در حال گسترش بود.

مهمترین عامل پیروزی های بزرگ آن قوم صحراگرد مقاومت و سرخستگی بود، زیرا آنان با ظر شرایط سخت زندگی، از همان بدو تولد به: گرسنگی، تشنگی، گرما، سرما و سختیها عادت کرده بودند. تحمل سختیها آنان را به افراد پولادین تبدیل کرده بود. در حالیکه مردمان سرزمینهای مغلوب زندگی مرفهی داشتند و به انواع عیاشی و کامرانی خوگرفته بودند. از آنجا که تن پروری چنین نتایج شومی را بدنبال دارد قرآن مجید در چندین آیه، یکی از عوامل نابودی ملت‌های گذشته را عیاشی و خوشگذرانی آنان میدانند. از جمله به این آیه شریفه دقت کنید.

و اذا اردنا ان نهلك قريةً امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا " (۲)

یعنی هرگاه اراده کنم که جامعه‌ای را نابود و منقرض سازم، پس اجازه و مهلت میدهم که خوشگذرانان و مترفین شان به عیاشیها خوبگیرند و به فسق و فجور عادت کنند. پس آنگاه قانون نابودی فانی ملت‌ها بر آن جامعه صدق خواهد کرد. آن وقت به هلاکت گرفتارشان می سازیم. تادمار از روزگارشان برآید.

بنا بر این هیچ آفتی مضرتر برای یک جامعه از آن نیست که مردم آن به عیاشی، شهوترانی، تن پروری، تجمل پرستی، اسراف و تبذیر خوبگیرند و عادت کنند.

(۱) - مجله اطلاعات هفتگی شماره مسلسل ۲۴۰۶ ص ۲۰ .

(۲) - سوره اسراء آیه ۱۷ .

اسلام بزرگ از زمان رسول خدا صلوات الله علیه از جهات گوناگون برق-آسا شروع به رشد و ترقی نمود. مسلمین تا قرن چهارم پیش از زمامت‌های جهان بودند. و در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و جهان‌نگشائی بسسه پیشرفته‌های بزرگ نایل شدند. اما از قرن پنجم به این طرف کم‌کم از ترقی ماندند و روبه انحطاط نهادند. بقسمیکه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم دیگر دانشمندان بزرگی در جهان اسلام ظهور نکرد. (بجز تعداد ناگشت شمار) فساد اخلاقی در اکثر سرزمین‌های اسلامی رواج یافته بود. ظلم و جور حکام مسلمان بر مسلمین بیداد میکرد. اغنیا غرق در لذایذ بودند، و فقرا مشغول جان‌کندن خویش. برای نمونه: "المستعصم" خلیفه بغداد هفتصد زن و یک هزار و دویست و شصت مرد داخل حرمسرای خود داشت. (۱) در خالیکیه مردم عراق در زیر ضربات عمال او خرد می‌شدند. خوارزمشاهیان نیز به انواع فسق و فجور آلوده شده بودند و مورمملکت خوارزم بیشتر بدست یک زن جاه طلب یعنی مادر سلطان محمد می‌چرخید. اختلاف مذهبی نه تنها میان شیعه و سنی به اوج خود رسیده بود بلکه میان مذاهب اهل سنت نیز نزاع داخلی بیداد میکرد، و شهرهای ایران آن روزگه بیشتر شافعی و حنفی بودند در نزاع فرقه‌ای می‌سوختند، بقسمیکه فقهای حنفی مذهب "مرو" در عهد خوارزمشاه مقصوره مسجد جامع مرو را که بر رسم شافعی ساخته شده بود آتش زدند، و بعد شافعی‌ها برای انتقام برخاستند و مقصوره مسجد حنفیها را آتش زدند. (۲) وقتی سپاه مغل وارد "مرو" شد، مسلمانان بیشتر از مغل بجان هم - شهریان مخالف خویش برخاسته به قتل و غارت آنان پرداختند. (۳)

در اصفهان مثل مرو آتش‌جدا ل مذهبی میان فقهای شافعی و حنفی روشن بود. شافعیان آمدند پیش مغل، و آنان را برای فتح اصفهان دعوت کردند. و وعده دادند که دروازه‌های شهر را بر خ سپاه مغل می‌کشایند، بشرطیکه آنان پیروان مذهب حنفی را بکسره از دم تیغ بگذرانند. (۴) عین این قضیه در شهر "ری" رخ داد. و فرقه مخالف برای نابودی هم از مغل دعوت کردند. قاضی شمس‌الدین قزوینی بدر بار منکوقاآن رفت و او را دعوت نمود که لشکر بفرستد و حکومت اسماعیلیه در الموت را براندازد، زیرا روش مخالف شرع دارد. (۵)

چنگیزخان در بخارا ضم - مصالحه‌ای با ائمه‌ای شهر چهار ربنا ی مسلمانان را تصدیق کرد. و راجع به فریضه حج اضا فنه نمود که همه عالم خانه خدا است و از هر جایی می‌توان به او تقرب کرد، فقهای اسلامی که دلداده جد لفظی بودند بعد از نطق خان مغل به دودسته شدند یکی میگفت او مسلمان است که چهار ربنا ی مسلمانان را تصدیق نموده است. دیگری میگفت مسلمان نیست زیرا فریضه حج را انکار میکند. (۶) حتی گفته میشود که: "النا صر لدین -

الله " خلیفه وقت هنگا می که از قدرت شکست نا پذیر چنگیز با خبر شد مخفیا نه برای چنگیز پیام فرستاد و از او خواست تا سلطان محمد خوارزمشاه را براندازد!<sup>۱</sup>

شیخ السلام " مرو " نه تنها به مغل پیوست بلکه در سر منبر مسجد جامع مرو دشمنان مغل را لعنت کرد.<sup>(۱)</sup>

بعضی از مسلمانان ناراضی و در در سیده که از حکومت خوارزمشاه ناراضی بودند برای چنگیز جاسوسی میکردند. تا سف با رتزاز همه حتی احادیشی از زبان پیغمبر به مدح مغلان جعل کردند. در جها نکشای جویسی می نویسد: " حدیثی منقول از اخبار ربا نی است که " اولئک هم فرسان نی و بهم انتقم من عمانی " یعنی آنها ( مغلان ) سواران من هستند و توسط آنان از گناه کاران و عاصیان انتقام میگیرم!<sup>(۲)</sup>

### ساقه چنگیز و نتایج آن

یورش برق آسای چنگیز اثرات و نتایج منفی و مثبت گوناگون بر جهان بشریت از خود بجای نهاد. شهرهای بسیار در آسیا و اروپای شرقی ویران شدند و از جمعیت بشر کاسته گردید. او همانطور که به سربازان خود سفارش میکرد که: " در جنگ علیه دشمن مانند عقابها بر سر آنان فرود آید"<sup>(۳)</sup> عملاً این گونه یورشها را در میادین جنگ به ثبوت رسانید، چنانچه سپاهیان او از شهرتوس تا نیشا بوریا چنان سرعتی قطع طریق نمودند که واقعا " حیرت انگیز استوا ز این رومردم کمتر فرصت اندیشیدن پیدا میکردند تنها کاری که می توانستند انجام دهند این بود که شروتمندان اشیاء گرانبها و سکه های طلای خویش را به زیر خاک دفن کنند که دیگر موفق به استفاده دوباره از آن نمی شدند. گنجهایی که امروز از خرابه ها بدست می آید بیشترشان در آن روزگار به خاک سپرده شده اند. اگر شروتمندان پول خود را در راه تجهیز دفاع صرف میکردند شاید به آن همه مایب گرفتار نمی آمدند.

ساقه چنگیز برای ملل اروپای غربی مانند یک شلاق بود که به سر افراد خواب رفته و غافل نواخته شود. زیرا آنان از اخبار روحشناکی که از سرزمینهای آسیا برایشان میرسید یک باره از خواب غفلت بیدار شدند. و ضمن اینکه به راهس افتاده در کلیساها دعا میکردند که خداوند شرجنگیز را از سر آنان دفع کند، به این فکر فرورفتند که بسوی سرزمینهای شرق سفر کنند و از قضایای شگفت آور آسیا با خبر شوند. دانشمندان اروپا چنان در برابر چنگیز مرعوب و شگفت زده شده بودند که می گفتند: " وجود فوق العاده این مرد بقدری عجیب و لاینحل است که استعدادش کسپیر ". از این روز به بعد بود که افراد شجاع و ماجراجوی اروپا بسوی سرزمینهای آسیایی بر راه افتادند و به سیروسیاحت و بررسی تمدن های شرق خصوصا " چین پرداختند و هنگا می

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۲۰۷

(۲) - جها نکشای جویسی ج ۱ صفحه ۱۷

(۳) - چنگیزخان نوشته: ولادیمیرتسف ترجمه شیرن بیانی س ۱۸۶

که به اروپا برمی گشتند سخنان بهت آور بسیار از فتوحات مغلان ، و تمدن مشرق زمین و ملل گوناگون آن برای اروپائیان نقل میکردند . و همین رفت و آمدها بود که مقدمه ای بر شکوفایی تمدن امروز اروپا گردید . مخصوصاً " سفر طولانی مارکوپولو به چین و آنچه که در سفرنامه اش نوشته بود برای اروپائیان<sup>(۱)</sup> سخت عجیب می نمود .

چنگیز از ارزش بازرگانی بین المللی آگاهی داشت ، از این رو در قلمرو مغلان نقطه به نقطه ، محل های دیده بانی و بارانداز قافله ها ساختند . که به آنها " یام " می گفتند . و دسته های پستهران با چهاراسب عرابه کش به سرعت اخبار را از این یام به یام دیگر میرساندند . رعب و وحشت مغل از یک طرف و قوانین سختی که برای مجازات رهنمان وضع شده بود از طرف دیگر راه را امن و امان ساخته بود . و یک بار دیکر شرق و غرب به هم وصل شد و ارتباط تجارتنی و جهانگردی برقرار گردید . و چون مغلان پیروان همهء مذاهب را آزادی داده بودند این بود که صاحبان مذاهب گوناگون در سرزمینهای مختلف ، رفت آمد می توانستند .

ولادیمیرتسف می نویسد : " گرچه فتوحات مغل میلیونها انسان را به هراس انداخته قتل و کشتار و ویرانیهای بیحد ببار آورد اما سرانجام تمدنهای خارجی از قدرت و حشیا نه مغلان نیرومند تر درآمد . و با وجود آن همه ویرانی ها این چنگیزخان بود که سدهای قرون مظلمه را شکست و آسیای دوردست را با اروپای مسیحی مرتبط ساخت . (۱) بعد از آنکه آسیا در تحت فرمان مغلان درآمد قلمرو آنان از دزدی و غارتگری امنیت یافت و بازرگانان به فرستادن کاروانهای خود در راههای جدید آغا زکردند و در نتیجه این رفت و آمدها ، با روت سازی و فن چا پ برای اروپائیان آشکار شد و اروپائیان چشمشان باز شد و تمدن جدید پدید آید (۲) .

همانطور که در لشکرکشیهای سلطان محمود غزنوی ابوریحان بیرونی همراه او بود و درباره فرهنگ هندوستان به تحقیقات پرداخت و تحقیقات او به نفع بشریت تمام شد . از قضا روزگار در وقت فتح چین یکی از دانشمندان نابغه چینی بنام " یه لیو جوتسای " اسیر مغلان شد . وقتی چنگیز از علم و دانش او آگاهی یافت از قتل وی درگذشت و او را در خدمت گرفت . و در یورشهای جنگی اش به همراه خود می برد . این فیلسوف بزرگ چینی ، در فلسفه ، فلکیات و طب مهارت داشت . وقتی مغلان مشغول کشتار مردم بودند ، او به فراهم کردن انواع کتب و الواح نجومی و تحقیق درباره گیاهان مفید می پرداخت و جغرافیای ممالکی را که فتح شده بود مطالعه میکرد . و در فرصتهای مناسب مغلان را از کشتار مردم منع می نمود . چنانچه : وقتی

(۱) همان مدرک ص ۱۳۹ .

(۲) - چنگیزخان ، ولادیمیرتسف ص ۱۹۱ .



مغلان تصمیم‌نا بودی و قتل عام یکی از ولایات چین را گرفتند، و استبدلال کرده‌اکراین مردم زنده‌بما نندچون سالانه مالیات می پردازند، آیین به مراتب به نفع مغل خواهد بود. و با این استدلال مردم آن سرزمین را نجات داد. چنگیز اندیشه‌های تازه را می‌پذیرفت و برخی مزایای تمدن را درک میکرد. (۱) چون مغلان بی سواد بودند وقتی چنگیز از مزایای سواد آگاه شد فرمان داد که فرزندان مغل با یادین هنر را بیا موزند از آیین رو معلمینی از مردم " اوغور" که فرهنگ نسبتاً پیشرفته داشتند برای افسراد مغل استخدام نمود. (۲) قبلائی خان دستور داده بود که قرآن مجید و نیز تورات و انجیل و شاکمونی را به زبان مغلی ترجمه کنند. (۳)

در زمان فرزندان چنگیز هنر و دانش چین با فرهنگ مسلمین تلاقی پیدا کرد و مسلمانان از صنعت و هنر چینی از جمله نقاشی اقتباس‌هایی نمودند.

اروپا ثیان مسیحی خواستند از قدرت مغل سوء استفاده نموده مسلمانان را بدست آنان به‌نا بودی کشانند. از این رو با دسایس بسیار مغلان را علیه مسلمین تحریک می‌کردند از جمله آیه مبارکه: " فاقتلوا المشرکین كافة" را از قرآن مجید استخراج نموده برای مغلان می‌خواندند و می‌گفتند که دستور کتاب آسمانی مسلمانان است که مشرکین را تماماً از دم تیغ بگذرانند. و مشرکین از نظر مسلمانان شما هستید.\*

علی‌رغم این دسایس مغلان در برابر عظمت اسلام تسلیم شده‌سرا نجام نواد‌ه‌های چنگیز اسلام اختیار کردند و خود از ترویج دهندگان اسلام شدند. بقسمیکه اسلام در سرزمینهای ترکستان روس تا نزدیک ارو پای شرقی و از این طرف تا سائیریا و نیز غرب چین حتی تا پکن نفوذ یافت. محمد علی اسلامی ندوشن مینویسد: " دردوره مغولان که شیوه آزادی مذهب اعمال میگردد کار مسلمانان (در چین) رونق بسیار گرفت. و آنان در امور اداری دستگاہ

(۱) تاریخ فتوحات مغول ص ۷۱ تا ۷۳ .

(۲) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۸۹ .

(۳) - تاریخ تشیع در ایران ص ۹۱۷ .

\* - گفته میشود: مردی که نسبت به مسلمانان کینه عمیق در دل داشت خدمت او کتای قاآن رسید و عرض کرد که من دیشب چهار نگشای بزرگ چنگیز خان را در خواب دیدم که به من گفت به پسر او کتای قاآن بگو که مسلمانان را از دم تیغ بگذرانند تا روح من آرام بگیرد. او کتای از آن مرد پرسید که آیا زبان مغلی میدانی؟ جواب داد خیر. سپس پرسید که چنگیز خان مستقیماً با تو سخن گفت و یا بوسیله مترجم؟ آن مرد جواب داد مستقیماً " با من سخن گفت. او کتای قاآن به جلادان دستور داد که سراز بدن این مرد جدا کنید زیرا دروغ می‌گوید. چنانچه پدرم چنگیز خان زبان این مرد را نمی‌دانست و این مرد هم زبان مغلی را نمی‌داند پس معلوم است که دروغ چنین خوابی را جعل کرده است. باید بجرم چنین دروغی اعدام شود.

مغول صاحب نفوذ شدند. چون مغولان به چینیها که اقوام مغلوب بودند اعتقاد نداشتند کارها را بدست مسلمانان مفیم چینی که اکثر آنان از آسیای میانه آمده بودند واصل ایرانی داشتند سپردند. این کسان که فراد معروفی چون: محمود یلواج و سید اجل بخاری و امیر بناکتی در میان آنها بودند در دستگاه قبیلای قاآن به وزارت و مارت رسیدند. و خویشان خود را به مقامهای مهم گماشتند در سایه قدرت آنها مسلمانان چینی پروبال باز کردند. (۱)

و هم اکنون تعداد دوازده های فارسی کهرنگ مذهبی دارند توسط مسلمان چین استعمال میشوند چنانچه به نمازهای یومیه: نماز با مداد، پشین، پسین، شام و خفتن می گویند (۲) و به وضو دستنما زگویند. این بطوطه در سفرش به چین مطربان چینی را دیده بود که به سه زبان: چینی، فارسی و عربی برای خان مغل شعر می خواندند. (۳)

شاید تعجب کنید که ولین کتاب دربارها قوا عدو صرف و نحو دستورات زبان فارسی توسط یک نفر مسلمان چینی تالیف شده است. این کتاب "منهاج الطلب" نام دارد که آن را محمد بن حکیم الشذونی الصینی (چینی) در سال ۱۰۷۰ هـ در چین نوشته است تا جایی که تحقیق شده است این کتاب در نوع خود اولین و کهن ترین کتاب در قواعد زبان فارسی است، که در این اواخر از پکن بدست آمد و در سال ۱۳۶۰ توسط دکتر محمد جواد شریعی در اصفهان به چاپ رسید.

وقتی یک شهزاده مغلی بنام "امنده" در چین مسلمان شد به متابعت او ۱۵۰۰۰۰ نفر دیگر اسلام اختیار کردند. چنانچه در ایران نیز وقتی غازان اسلام اختیار نمود به تبعیت او تعداد بی شماری مسلمان شدند.

### سلاطین چغتاییه و ایلخانیه

بعد از چنگیز قلمرو پهناور او به پنج امپراتوری بین فرزندان و برادرش تقسیم شد. سرزمین وسیع چین به "اوتوکین نویان" برادر چنگیز تعلق گرفت. مناطقی از سرحد کاشغرستان تا ورای بلخار نزدینک قازان حالیه در روسیه مرکزی که شامل دره علیای سیحون، خوارزم، دشت قباچاق، دامان ارال و سایریرای غربی می شد به جوجی پسر بزرگ چنگیز تعلق گرفت و چون وی در زمان حیات پدر از دنیا رفته بود مناطق یاد شده به فرزندانش رسید. کاشغرستان، فرغانه و ماوراءالنهر به "چغتای" دومین پسر چنگیز رسید. یورت اصلی که شامل دره های نهر کرولن، انون، اورخان، دامان جبال قراقرم می شد به پسر کوچک چنگیز تولی خان تعلق گرفت. نواحی جبال تارباگاتای و اطراف دریاچه لاکول و حوزه نهر اسمیل در غرب مغلستان به او و کتای قاآن پسر و ولیعهد چنگیز تعلق گرفت.

(۱) - کارنامہ سفر چین ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

(۲) - کارنامہ سفر چین ص ۲۴.

(۳) - کارنامہ سفر چین ص ۲۲۸.

اوکتای در واقع شاهنشاه کل بود که برادران و عمویش بایدازا واطا عت می کردند. در این تقسیمات ابتدا ایران و افغانستان شامل نبود، مناطق یاد شده به معنی تجزیه کامل قلمرو مغلان محسوب نمی شد زیرا که همه موظف بودند از " قآن " ( شاهنشاه کل ) فرمان برند. امپراتوری چنگیز بعد از مرگش تا حدود پنجاه سال دیگر در حال گسترش بود، فرزندانش اروپای شرقی را به تصرف درآوردند. و از سوی چین نیز به فتوحات تازه ای نایل شدند. شاید بتوان گفت که اوج عظمت ترقی و وسعت خاک آنسان در زمان قبیلای قآن بوده است. بعد از آن تاریخ، نواده های چنگیز به تدریج از هم فاصله گرفته و هر کدام در هر سرزمینی که حکومت میکردند تابع دین و فرهنگ همان سرزمین شدند. اوکتای قآن نسبت به مسلمانان رفتار ملایم داشت بعد از او منکوقآن به شاهنشاهی رسید. و او برادر خود هلاکورا خان ایران مقرر کرد.

چون سهم جغتایان ترکستان ماورای آموی بود، آنان قسمت های شمال و شمال شرقی افغانستان را نیز ضمیمه خاک خود نمودند. لذا در عین حال که سلاطین ماورالنهر و فرغانه و سرزمینهای مجاور آن به حساب می آمدند، شاه افغانستان نیز محسوب می شدند. و این سرزمین را اغلب توسط حکام خود اداره میکردند. تخار، بلخ، کابل، زابل، میمنه، اند خودزیسر فرمان شان بود. سیستان، هرات قندهار، قسمت های از هزارجات درست پسرموهای شان یعنی ایلخانان ایران قرارداد داشت.

جغتایان جمعا " ۲۸ نفرشان به سلطنت رسیدند و از ۶۲۴ تا ۷۶۰ هجری قمری فرمانی نمودند. وقتی سلطان محمد ازبک اسلام اختیار کرد به متابعت او عده کثیری مسلمان شدند، او یکی از سلاطین نیک نام و عدالت پرور بود. سلاطین ازبکیه خود را از نسل او میدانند اما بقیه طوایف ازبک هر چند به او منسوبند ولی از اولاده او نیستند.

ایران بعد از مراجعت چنگیز بسوی مغلستان تا ۳۲ سال دیگر در آرامش نسبی بسربرد، تا اینکه بار دیگر هولاکو با سپاه مغل وارد ایران شد. علت آمدن او را در این می دانند که مردم عراق عموما " و شیعیان خصوصا " از ظلم بنی عباس بجان رسیده بودند. وزیر علقمی که در باطن شیعه بود برای منکوقآن پیام داد و او را برای براندازی خلفاء عباسی استمداد نمود. در بعضی منابع خواجه نصیر الدین طوسی را نامی برند. در این باره داستان افسانه گونه اما جالب نقل می شود. می گویند که: وزیر علقمی به خاطر پنهان کاری سریکنفر را تراشیده و کلماتی بر روی پوست سر آن مرد خال کوبی نمود. سپس او را به زندان انداخت تا موی سرش بلند شد، آنگاه او را از زندان خارج نموده همراه چند نفر دیگر بدر بارمغل فرستاد و به قاصد مورد اعتماد زبانی گفته شده بود که وقتی به نزد خان مغل رسیدند بگوید تا سر آن مرد تراشیده شود و نوشته ها را بخوانند. در آخر اضا فیه شده بود که نام مرا بعد از مطالعه پا ره کنید. از این رو بعد از اطلاع از مضمون پیام، سر آن مرد را از تنش جدا کردند.

هلاکو باسی هزار نفر به ایران آمد. بعد از درهم کوبیدن قلاع  
 اسما عیلبه به بغداد حمله ور شد. و آن شهر پر جمعیت را بعد از مدتی محاصره  
 درهم کوبید. و جوی خون در بغداد جاری شد. سی و هفتمین خلیفه عباسی  
 " المستصعب بالله " تسلیم شد. و اورادرمیان نمدپیچیده هلاک نمودند.  
 با این طریق به خلافت پانصد ساله عباسیان برای همیشه خاتمه داده شد.  
 شاید اگر مغلان نبودند خلافت عباسیان تا کنون ادامه می یافت زیرا عموم  
 مردم آنان را مؤید من عندالله تصور میکردند و خیال می نمودند که اگر خلافت  
 از میان برود جهان زیرورو خواهد شد. با وجود آن همه فسق و فجور عباسیان،  
 توده های اهل سنت آنان را حجت در روی زمین تصور می کردند. آنچه در  
 کتاب شریف نهج البلاغه در خطبه ۱۲۸ - در وصف مغلان آمده است، دانشمندان  
 شیعه، آن را در وصف سپاه هلاکو خان تطبیق می کنند. ولی من گمان میکنم  
 که این حدیث شریف ناظر به ترکان (مغلان) زمان متوکل و بعد از او  
 می باشد. که در بغداد دست صاحب اقتدار شده بودند و به میل خود خلفای عباسی  
 را عزل و نصب می کردند. خصوصا " که در این خطبه آمده است که: " یلبسون  
 السرق و الدیباچ " یعنی آنان لباسهای ابریشمین و دیبا می پوشند و  
 این ترکان دربار عباسی بودند که به تجملات خو گرفته لباسهای ابریشمین  
 می پوشیدند. (۱) باری، خواجه نصیرالدین طوسی فقیه بزرگ شیعه و  
 بنیان گذار رصدخانه مراغه بر هلاکو خان نفوذ فراوان داشت لذا مناطق  
 شیعه نشین عراق مانند: کوفه، کربلا، نجف اشرف و سایر مناطق شیعه  
 نشین را از سطوت مغلان حفظ کرد. پس از هلاکو خلافت برای همیشه در ایران  
 ماندگار شدند. که بنام " ایلخانیان " یاد می شوند و از زمان هلاکو ۶۵۴  
 تا مرگ سلطان ابوسعید ۷۳۴ هـ به مدت ۸۰ سال در ایران پادشاهی کردند.  
 بعد از هلاکو " اباقان " به سلطنت رسید بعد از او سلطان تکودریانو درک  
 چون اسلام اختیار کرد نام احمد را بر خود برگزید. دسته هایی از اقوام  
 سپاهیان او در سیستان ماندگار شدند که بعد با مردم هزاره مستحییل  
 گردیدند. بعد از سلطان احمد، ارغون خان به سلطنت رسید و بعد از او  
 " کیکاو" که مردی کفایت بود خان مغل شد و او به تقلید از چین برای اولین  
 بار پاپول کاغذی را که بنام " چا و " یاد می شد رواج داد. و چون عامه مردم  
 به آن عادت نداشتند بزودی از مدافتا د. بعد " بایدوخان به سلطنت  
 رسید. آنگاه غازان خان بر تخت نشست. غازان مسلمان شد و نام محمود  
 را بر خود نهاد و اسلام را در ایران دین رسمی قرار داد و قبول آن را از طرف  
 مغلها حتماً اعلام کرد. در عهد غازان امور مالی و قضائی و دفتر داری منظم شده، قوانین  
 وضع گردید، مسکوکات و اوزان ایران وحدت یافت. غازان خان بحیث

(۱) - در نهج البلاغه آمده است: " ویومی بهالی وصف الاتراک . کانی اراهم  
 کان وجوههم المغان المطرقه یلبسون السرق و الدیباچ الخ کویسا  
 می بینم آنان را که مانند آنست که صورتهای ( گرد ) چون سپر چکش  
 خورده دارند و لباسهای ابریشمین می پوشند. نهج البلاغه فیض ص ۳۹۸ .

یحد پادشاه با تدبیر در ایران سلطنت نمود و در عهد او دولت ایران آنقدر استحکام و استقلال یافت که دیگر دربار مغل کبیر را در خان با لیغ (پکن) به حیث پیشوا و مطاع نمی شناخت (۱) غازان بچندین زبان از جمله : مغولی ، ترکی ، فارسی ، عربی و لاتین آشنایی داشت . شیعیان در زمان او آزادی یافتند . گفته می شود او در باطن شیعه بود . بعد از او ایلجیتو به سلطنت رسید و نام محمد را بر خود برگزید و به خدا بنده مشهور شد . این پادشاه مذهب شیعه را در سراسر ایران رسمیت بخشید و سکه بنا م دوازده ما م زد . در زمان او عده کثیری مذهب تشیع را اختیار کردند . آخرین سلسله از شاهان مهم ایلخانی سلطان ابوسعید می باشد که مردعیاش و بی کفایت بود و چون اولادی نداشت بعد از مرگ او ایلخانان منقرض شدند . فقط طغای تیمور در گرگان و نواحی آن سلطنتی مستبدانه ای کرد و سورا نجام توسط سربداریه از میان رفت . بعد از ایلخانان سلاطین جلا میر مغلی و ترکمانان آق قویونلو و قره قویونلو و چوپانان در ایران و عراق و قفقاز حکومت نمودند . ولی در افغانستان نفوذی نداشتند .

نوادگان چنگیز به مروایام خونیت و وحشگری اولیه خود را از دست داده به انسانهای متمدن و دوستدار دانش تبدیل شدند . و بسر خلاف اجدادشان دست به تعمیر و آبادی کشور زدند و ویرانیهای چنگیز را جبران نمودند . دستهای از قبایل مغل در آذربایجان ، کرمان ، شیراز ، گرگان و خراسان برای همیشه ماندگار شدند و با مردم دیگر در آمیختند و مستحیل شدند .

مدارک فصول مربوط به مغلان :

تاریخ جهاننگشای جوینی ، امپراطوری زرد ، امپراطوری صحرانودان تاریخ ولجایتو ، تاریخ بناکتی ، تاریخ فتوحات مغول ، تاریخ چنگیزخان ازهارلدلمپ ، تاریخ مبارک غازی ، تاریخ مغول از عباسی اقبال ، تاریخ مغول در ایران از برتولد اشپولر ، جامع التواریخ رشیدالدین فضل-الله ، چنگیزخان و ولادیمیرتسف ، چنگیزخان و امپراطوری مغول ، نظام اجتماعی مغول ترجمه شیرین بیانی ، سیرت جلال الدین منکبرنی ، افغانستان در مسیر تاریخ .

### آل کرت هرات

امرای کرت از سال ۶۴۳ تا ۷۹۱ هـ به مدت ۱۴۸ سال همزمان با سلاطین جغتایه و ایلخانان ایران ، بر قسمت های غرب افغانستان حکومت کردند . پایتخت شان شهر هرات بود . و چون جدشان با چنگیزخان همکاری نموده بود . و نیز خود امرای کرت از ایلخانان اطاعت می کردند از این رو برامارت هرات باقی ماندند . آنان گاهی در لشگرکشی های مغلان

شرکت میکردند. آل کورت هرچند خود را به سلجوقیان نسبت میدادند اما احتمال دارد که از فارسی زبان هرات و یا مالتا " ازغور بودند، شمس‌الدین کورت به خاطر خدمتی که به منکوقاآن نمود منشور حکومت: هرات، غرستان، اسفزار، فراه و سیستان را احاطه نمود. تلفظ صحیح " کورت " و معنای آن تاکنون معلوم نگردیده است. آل کورت بعضی شهزادگان مغولی را با حيله و نیرنگ از میان برداشتند و نیز با عت دعوت دسته‌های سی از مغلان در اطراف هرات و غور و سیستان شدند.

در سال ۷۴۸ هـ جنگ عظیمی میان سلطان حسین کورت با ملک مسعود سربداریه در نواحی پشنگ هرات رخ داد و سربداریه شکست یافتند. اسامی آل کورت از این قرار است:

شمس‌الدین از سال ۶۴۳ - ۶۷۷

رکن‌الدین ۶۷۷ - ۶۸۲

فخرالدین بن شمس‌الدین ۶۹۳

غیاث‌الدین ۷۰۸ - ۷۲۹

شمس‌الدین دوم ۷۲۹ - ۷۳۰

حافظ ۷۳۰ - ۷۳۲

معزالدین سلطان حسین ۷۳۲ - ۷۷۲

غیاث‌الدین پیرعلی ۷۷۲ - ۷۹۱ هـ

این سلسله بدست امیر تیمور لنگ منقرض شدند.

مدارک این فصل:

سلسله مقالات شهید اسماعیل مبلغ درباره آل کورت در مجله آریانا

داثره المعارف آریانا ج ۳ قسمت ۱ مرای کورت

داثره المعارف نوح ۱ ذیل کلمه " آل کورت " نوشته عبدالحسین -

سعیدیان . و کتب دیگر .

افغانستان کشوری است در قلب آسیا و حلقه وصل خاور میانه با حوزه جنوب شرق آسیا محسوب می شود، وسعت آن تقریباً ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع است با شوری ۲۳۸۳ با پاکستان ۲۴۶۶، با ایران ۸۵۰، با چین ۷۱ کیلومتر مرز مشترک دارد، قسمتهای بیشتر افغانستان کوهستانی است. سلسله کوه هندوکش که از شمال غور بند شروع شده و بسوی شرق امتداد دارد به سلسله جبال هیمالیا می پیوندد. بلندترین قله کوه آن بنام "تورپیچ" (بام دنیا) ۷۷۵۰ متر، ویا قله "نوشاخ" در شمال قله ترجمیر ۷۴۸۵ متر ارتفاع دارد. سلسله کوههای "بابا" از غرب کابل بسوی هزارهجات کشیده شده و بلندترین نقطه آن قله "شاه فولادی" میان بهسودوبا میان به ارتفاع ۵۱۴۵ متری باشد. (۱) از دیگر کوههای بلند و مشهور هزارهجات سلسله کوههای، گل کوه، کوه کرد (کرت)، کوه میخ، کوه قلندوان و غیره می باشند. سیاه کوه، سپین غر، سلیمان کوه نیز از کوههای مرتفع افغانستان محسوب می شوند، افغانستان از هیچ طرف بدریا راه ندارد، و همین امر تا حدودی باعث رکود اقتصادی آن کشور گردیده است. ۱٪ از خاک افغانستان از جنگل پوشیده است. (۲) که نسبت به بسیاری از کشورهای جهان از حیث جنگل بنیاداً ضعیف می باشد. هوای افغانستان خشک و بیری بوده درجه حرارت در مناطق مختلف آن از ۱۵ تا ۳۸ و در بعضی نقاط تا ۵۰ درجه میرسد. هزارجات و نیز حصص کوهستانی بدخشان و نورستان زمستانهای سخت و طولانی دارند. که معمولاً از چهار تا پنج ماه از برف پوشیده می باشند. باران نسبتاً کم می بارد و میا نگیسن بارندگی از ۳۸ سانتی متر در سال تجاوز نمی کند.

هزارهجات سرچشمه رودخانه های افغانستان می باشد چنانچه خود این کشور سرچشمه چند رود عظیم بوده که به سایر کشورها میریزند. رود آمو (جیحون) : بطول ۲۳۰۰ کیلومتر که ۱۸۰۰ کیلومتر آن بحیث سرحد طبیعی میان شوری و افغانستان را تشکیل میدهد از عظیمترین رودخانه های افغانستان است که بخاک شوری میریزد.

رود مرغاب : از ارتفاع ۲۵۰۰ متری شیب غربی کوه حصار هزارهجات سرچشمه گرفته از ولایت بادغیس گذشته بطول تقریباً ۸۰۰ کیلومتر که ۴۵۰ کیلومتر آن در خاک افغانستان جریان دارد. این رود نیز به شوری میریزد. هریرود : از حدود سر جنگل هزارهجات سرچشمه گرفته از خاک هرات رده شده از اسلام قلعه تا قریه ذوالفقار سرحد طبیعی میان ایران و افغانستان را تشکیل داده بعداً بنام رود "تجند" وارد ترکمنستان شوری می شود. رود هلمند : بنام رود هزارچشمه و هزار شاخه از بهسود هزارهجات سرچشمه گرفته طول آن تا مصب دریاچه هامون به ۱۴۰۰ کیلومتر میرسد و در حدود "بست" بارود ارغندا بک از جاغوری سرچشمه گرفته یکجا می شود و سرانجام به خاک

(۱) - جغرافیای عمومی افغانستان نوشته محمد اکبر شورماچ نورستانی ص ۱۸ .

(۲) - گیتاشناسی کشورها ص ۳۰ .

ایران میریزد. فراه رود : از بسا بند غور سرچشمه گرفته نیز بخاک ایران میریزد. رود کابل : از دره سنگلاخ و کوتل " اونی " منبع گرفته بارود لوگر یکجا شده برودند ملحق می شود. چنانچه رود پنجشیر و غور بوندو رود اسمار نیز ببه رود سند پاکستان میریزند.

و بقول مرحوم طالب قندهاری :

ز دریا های مادر خارج از کشور زرا عتهاست

از آن روخوان ما بانان ما مشحون نخواهد شد

در حالیکه دشتهای وسیع و بیابانهای پهناور که همه قایل کشت وزرا عت می باشند در خود افغانستان با اروپا استفاده مانده اند. و اگر از رودخانه های افغانستان استفاده صحیح به عمل آید و در نقاط مناسب بند بسته شود علاوه بر آنکه از برق آن استفاده عظیم عاید ملت خواهد شد، چهره این کشور از حیث کشاورزی دیگرگون خواهد شد. و بقول آن شاعر :

گر بهار آید،

گر بهار آرزو روزی بهار آید

این زمینهای سراسر لوت

باغ خواهد شد

سینه این تپه ها

از لیب لاله ها پر داغ خواهد شد. (۱)

وجود معادن گوناگون از جمله : آهن ، طلا ، مس ، زغال سنگ ، لاجورد و سنگهای قیمتی ، گوگرد ، کروم ، سرب ، آلومینوم ، منگنز ، آرانیوم ، سنگ برایت ، سنگ ریشه و غیره در افغانستان ثابت شده است. معدن آهن کوتل " آجگگ " با بیش از دو میلیارد تن ذخیره و ۶۳٪ آهن خالص ، یکی از بهترین معادن آهن در جهان می باشد. نفت و گاز افغانستان به قیمت مفت به شوروی صادر می شود چنانچه آرانیوم آن نیز بطور بسیار سری استخراج و به شوروی انتقال می یابد.

کارشناسان امور زراعتی می گویند ۲۲٪ از کل خاک افغانستان قابلیت کشاورزی را دارنده در حال حاضر کمتر از ۱۰٪ آن زیر کشت دیم و آبی قرار دارد. بیشتر زمینها به کشت غلات اختصاص دارند.

روح الهه حبیب می نویسد که : اگر فقط سه ولایت افغانستان یعنی : ولایت تخار ، قندوز و بغلان رودخانه ها شان مها رشوند و زمین های شان بطور صحیح و علمی زیر کشت بروند این سه ولایت می تواند برای ۱۵ میلیون انسان بحسد کافی غذا بدهد. (۲)

جمعیت افغانستان ( در سال ۱۹۸۵ ) بالغ بر ۲۵۰۰۰۰۰۰ نفر بوده است. (۳)

(۱) - کسرای .

(۲) - اقتصاد مانوشه روح الهه حبیب .

(۳) - جهان شناسی ص ۲۴ تالیف احمد عطاری .



که از این تعداد ۵۲٪ مرد و ۴۸٪ زن می باشند. تراکم جمعیت در هر کیلومتر مربع ۳۴ نفر می باشد ۱۵٪ مردم ساکن شهرها بوده و بزرگترین آن شهر کابل حدود ۳۰٪ جمعیت کشور را در خود دارد. متوسط عمر مردان ۳۹/۹ سال و زنان ۴۰/۷ می باشد میزان تولد ( ۱۹۷۵ م ) ۴۹/۲ نوزاد در هر هزار نفر و میزان مرگ و میر ۲۳/۸ در هر هزار نفر و رشد جمعیت ۲/۵۴٪ می باشد. اگر زاد و ولد کنترل نشود، هر بیست و پنج سال جمعیت این کشور دو برابر خواهد شد. میزان مرگ و میر کودکان ۱۸۲ نفر در هر هزار کودک و میزان مرگ و میر در هزاره رجات مخصوصاً در کودکان بیشتر از سایر نقاط افغانستان است. و میزان رشد جمعیت در هزاره رجات بخاطر قلت زاد و ولد و کثرت مرگ و میر، کندتر می باشد، بقسمیکه تقریباً " هر سی سال جمعیت آن دو برابر خواهد شد .

۹۹٪ مردم مسلمانند که از این تعداد تقریباً ۸۰٪ سنی حنفی و ۱۸٪ شیعه اشعاری و ۲٪ شیعه اسماعیلی می باشند. (۱)

### زبانهای رایج در افغانستان

در این کشور جمعا " در حدود ۳۰ زبان و لهجه رواج دارد. ولی عمده ترین آنها زبان های : فارسی ( دری ) ، پشتو، و ترکی می باشند .

قریب ۴۸ درصد مردم به زبان فارسی سخن می گویند و ۳۵ درصد به زبان پشتو، بقیه به سایر زبانها تکلم می کنند. گذشته از فارسی و پشتو ، فهرست سایر زبانها از این قرار است :

۱ - ازبکی : ( ترکی شرقی ) قریب ۱۵۰۰۰۰۰ نفر به آن سخن می گویند .

۲ - ترکمنی: قریب سیصد هزار نفر .

۳ - بلوچی : در جنوب غرب افغانستان حدود ۱۵۰ هزار نفر .

۴ - براهویی : در اطراف شورابک و چخا سوربدان سخن گویند . این زبان با اینکه تحت تاثیر زبان بلوچی و پشتو و عربی و ترکی و مغلی می باشد اما در اصل با هیچیک از زبانهای مذکور پیوند خویشاوندی ندارد . از این رومحققین تاریخ احتمال داده اند که قوم براهویی اصالت در اویدی داشته باشند .

۵ - اومری : در لوگر .

۶ - جتی : زبان جتها ( کولیاها ) که زندگی چادر نشینی دارند و در میان هندوپاکستان و افغانستان در گردشند .

۷ - پنجابی : زبان سیکهای کابل و گردیز و ننگرهار .

۸ - لهندا : بعضی از هندوان قندهار بدان تکلم کنند .

۹ - سندهی : زبان هندوهای مناطق قندهار ، کابل ، لغمان و جلال آباد .

۱۰ - قرغیزی : دریا میرخرد رواج دارد .

۱۱ - قزاقی : در بعضی قراة شمال کشور رواج داشته است ولی امروزه در حال فراموشی می باشد .

- ۱۲- مغلی : درچندین قریه در شرق هرات و نزدیک فاریاب بدان سخن گفته می شد که این زبان نیز در حال از میان رفتن است .
- ۱۳- پراچی : دریکی از دره های نجراب متصل به الله ساری تگاب
- ۱۴- منجی : درمنجان بدخشان
- ۱۵ - واخی : درواخان بدخشان
- ۱۶ - سریکی : درحاشیه شمال واخان
- ۱۷- سنگلیچی : درشرق منجان و جنوب زیباک بدخشان
- ۱۸- زیباکی : درزیباک بدخشان
- ۱۹- اشکاشمی : دراشکاشم بدخشان
- ۲۰- شغنی: درشغنان بدخشان
- ۲۱- روشنانی : درحاشیه غربی بدخشان درجوار رودپنج . تمام زبانهای که در بدخشان رواج دارند کم و بیش تحت تاثیر و ژه های ترکی و مغلی قرار دارند .
- ۲۲- کهته : درنورستان شرقی و مرکزی و غربی
- ۲۳- وایکلی : درنورستان مرکزی
- ۲۴- اینکویی : درنورستان مرکزی و غربی
- ۲۵- پارونی : درنورستان مرکزی
- ۲۶ - پشه ای : در جنوب نورستان مرکزی و غربی و درحوالی لغمان و دره های تگاب و نجراب .
- ۲۷ - گوربتی : درحاشیه شرقی نورستان شرقی .
- ۲۸ - تیراهی درغرب خیبرودکه .
- چون ساکنین دره های بدخشان و نورستان به خاطر محصوربو دن در میان دره ها و کوهها در قدیم کمتر با هم در ارتباط و حشرونشر بوده اند ، از این رو به تدریج زبان آنها از هم فاصله گرفته و هرکدام به زبان جداگانه ای تبدیل شده اند . حدود هشت زبان رایج در بدخشان جزء زبان فارسی شمرده می شوند . چنانچه زبانهای ازبکی و ترکمنی و قزاقی و قرغیزی جزء زبان ترکی به حساب می آیند .
- زبان ترکی در میان برادران قزلباش افشار تا چندسال قبل رواج داشته است اما امروزه در میان نسل تازه شان فراموش شده است .

### اتنوگرافی اقوام افغانستان

از آنجا که سرزمین افغانستان تقریباً " در مرکز قاره آسیا قرار گرفته و حد فاصل میان دو نژاد عمده بشری یعنی نژاد " زرد " و " آریا " می باشد ، طبیعی خواهد بود که ساکنین این کشور از این دو نژاد تشکیل یافته باشند . زیرا که در شرق و شمال افغانستان تماماً " نژاد زرد \* " و در غرب و جنوب آن عموماً "

---

\* قاره آسیا شامل تقریباً " ۴۲ کشور بزرگ و کوچک می باشد . از آن جمله : چین ، تایوان ، مغلستان ، کره شمالی و جنوبی ، ژاپن ، فیلیپین ، هنگ کنگ ، سنگاپور ، تایلند ، برمه ، کامبوج ، لائوس ، ویتنام ، نیپال ، بوتان ، اندونزی ، مالزی ،

نژاد آریا زندگی می کنند .

حدود ۹۹٪ از مردم افغانستان از این دونژاد می باشند . تنها سادات محترم شیعه و سنی وعده ای از عربهای قدیم در بعضی روستاهای بلخ نژاد ساسانی دارند .

براهویی ها احتمالاً " در اویدی می باشند . آریاییهای افغانستان شامل قبایل مختلف : پشتون ، بلوچ ، تاجیک فارسی زبانان هرات و فراه واقوام بدخشان و نورستانی و هندوها می باشند .

نژاد زرد شامل اقوام : ازبک ، هزاره ، ترکمن ، قزاق ، تاتار و منغل هرات و غور می شود . و نیز تعدادی از اقوام افغانستان به مرور ایام دورگه شده اند و مرکب از منغل و آریا می باشند .

افغانستان از حیث تجانس قومی و نژادی سی و هفتمین کشور جهان بحساب آمده است . به نظر من زیبایی یک کشور در رنگ رنگ بودن آنست بشرطی که تعصبات نابجا باعث نزاع و کشمکشهای بیپوده نگردد .

تقسیم بندی نژادهای بشری به چهار رنگ عمده از نظر علمی یک تقسیم بندی نارسا خواهد بود . زیرا اولاً " تیرگی رنگ اقوام بیشتر تحت تاثیر تابش آفتاب می باشد تا نژاد . از این روملتها می که نزدیک خط استوا و در مناطق حاره زندگی می کنند رنگ تیره دارند و چون نور آفتاب نسل بالنسل بطور مستقیم بر آنان تابیده از این جهت رنگ شان به تیرگی گرائیده است و ساکنین مناطقی شمال که از خط استوا دورند دارای رنگ روشن می باشند و این تفاوت را حتی در داخل یک کشور نیز می شود مشاهده کرد . چنانچه رنگ مردم شمال ایران سفید و هرچه رو بجنوب برویم روبه تیرگی می گذارد .

ثانیاً " نژاد زرد آنطور که از رنگ زرد در ذهن انسانها تداعی می شود زرد زعفرانی نیستند و همینطور نژاد سرخ برنگ خون قرمز نمی باشند . چنانچه هندیهای آریایی که جزء سفید پوستان باید طبقه بندی شوند کاملاً " سفید نیستند . تقسیم بر اساس رنگ را برای اولین بار اروپائیان بیان کردند آنان بعد از آنکه به قاره های آسیا و آفریقا و امریکا شروع به سیاحت کردند و اقوام گوناگون جهان را مشاهده کردند . خود را سفید و دیگران را رنگین پوست قلمداد نمودند .

(دنباله صفحه قبل) \* برونی از نژاد زرد می باشند . و سه کشور اخیراً ذکر مسلمانند . و نیز جمهوری های : ازبکستان ، قزاقستان ، قرغیزستان ، ترکمنستان ، و اغلب ساکنین سایبریادرشوری از نژاد زرد و مسلمان می باشند . کشورهای هند ، سریلانکا ، بنگلادش پاکستان ، ایران عمدتاً " نژاد آریا یا به عبارت دیگر نژاد دهند و اروپایی می باشند . غرب آسیا مانند : یمن شمالی و جنوبی ، عمان ، اما رات متحده عربی ، بحرین ، قطر ، کوئیت ، سعودی ، عراق ، اردن ، فلسطین ، شغالی ، سوریه ، لبنان نژاد ساسانی می باشند . ترکیه مملوئی از نژاد زرد و سفید می باشد . و در شرق اروپا اقوام " فین " ساکنین فنلاند و اقوام " مجار " ساکنین اصلی مجارستان و اقوام " بلغار " ساکنین قدیم بلغارستان نژاد زرد می باشند ، اما امروزه بیشترشان دورگه شده اند . و در قاره آفریقا ساکنین اصلی کشور ماداگاسکار نیز از نژاد زرد بوده اند .

در حالیکه مردم افغانستان را زردویا سرخ رنگ میداند و به آنها "گوره" می‌گویند.

امروزه دانشمندان نژادشناس بیشتر روی شکل و قیافه و اسکلت و جمجمه انسانها تکیه دارند.

اس. ام. کارن مردمشناس جدید امریکایی که درباره تفاوت نژادها مطالعات فراوان دارد نژاد عمده بشر را به ۹ طبقه تقسیم‌بندی نموده است بدین شرح:

۱ - بومیان امریکا: ساکنان اصلی امریکای جنوبی و شمالی و مرکزی (سرخ پوستان)

۲ - پولینزیها: ساکنان جزایر اقیانوس آرام از زلاندونتاها و ایوی و جزایر شرقی.

۳ - میکرونزیها: ساکنان اقیانوس آرام واقع در شمال استوا از پالائو و گوام تا مارشال و جزایر گیلبرت.

۴ - ملانزیها و پاپوآها: ساکنان جزایر کینه جدید تا فیجی.

۵ - بومیهای قاره استرالیا.

۶ - آسیای بیهی که پرشمارترین نژادها هستند. و از اندونزی فیلیپین ژاپن به سوی غرب تا تبت و آسیای مرکزی، مغلستان و سایر زندگی می‌کنند.

۷ - هندیها: جمعیت پرشمار و گوناگون ساکن شبه قاره هندو سیلان.

۸ - اروپای بیهی: که در آغاز ساکن اروپا و شمال آفریقا و خاور نزدیک بوده‌اند ولی امروزه در تمام دنیا گسترش یافته‌اند.

۹ - آفریقای بیهی: (سیاه پوستان).

گارن با توجه به این نکات، ۶ نژاد از نژاد ۹ گانه بالا را به نژادهای جزء تقسیم کرده و عده آنها را به ۳۲ نژاد محلی میرساند. بنا بر این جمع نژادهای بشری به ۳۵ نژاد نسبتاً عمده می‌رسند. (۱)

بعضی دانشمندان تا ۵۰ و ۶۰ نژاد عمده برای اقوام بشری برشمرده‌اند. کاوشهای اخیر به این نتیجه رسیده است که همه نژادهای بشری سرانجام به یک اصل برمیگردند و از یک جاریشه و منشأ گرفته‌اند. و آنهم از یک زن که در مرکز آفریقا زندگی میکرده است.

قرآن مجید سرمنشأ تمام افراد بشر را از حضرت آدم و حوا می‌داند و میفرماید:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نشی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقکم. (۲)

ای انسانها ما شمارا از یک مردوزن آفریدیم و شمارا قوم و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسند. و بدانید که گرامی‌ترین همه‌تان نزدیک خدا برهیزگارترین شماست.

یعنی هیچ نژادی بر نژاد دیگر فضیلت و برتری ذاتی ندارد. فضیلت فقط کسبی است و بس. در این که می‌فرماید "لتعارفوا" دانسته می‌شود که شناخت

(۱) - نژاد، هوش، شخصیت، ص ۱۱۵، ۱۱۶.

(۲) - سوره حجرات آیه ۱۳.

اقوام و قبایل و بررسی نژادها از نظراسلام نه تنها حرام نیست بلکه امری پسندیده نیز می باشد زیرا که به شناخت بیشتر اقوام بشری کمک می کند. فقط برتری جوئی و خود را بیجهت از دیگران برتر و بهتر تصور نمودن از نظراسلام حرام است.

### عمده ترین خصوصیات جسمی نژادها

۱- سیاه پوستان: مردمانی اند با رنگ تیره، پوست ضخیم، موی مجعد، لبهای کلفت، دهان گشاد، دماغ پهن، جمجمه تا حدودی کوچک. سیاه پوستان در بین خود از نظراسکلت دارای گونه های فراوان می باشند. چنانچه بلندقدترین و کوتاه قدترین انسانهای روی زمین در میان شان پیدا می شود. بعضی قبایل سیاه پوست آنقدر بلندقد می باشد که اغلب قدمردان شان به دو متر میرسد. از این رو آنان در مسابقات دو میدانی اغلب برنده اند. و بجا طریضات پوست شان در مسابقات بوکس سرآمد دیگر نژادها محسوب می شوند. قبایل کوتاه قامت پیگمه ها (pyg mee) که در شمال کنگو در اعماق جنگل ها زندگی می کنند قدمردان شان ندرتا " به ۱۵۰ سانتی متر میرسد. (۱) اینان کوتاه قدترین مردم روی زمین شناخته شده اند. بوشمن های سیاه پوست دارای سرین بزرگتر از معمول می باشند. روزگاری بود که اروپائیها سیاه پوستان را فاقد استعداد دلاقت میدانستند. اما تست هوشی و نیز ظهور دانشمندان بزرگ در میان سیاهان این تصور آنها را نقش بر آب نمود. خصوصا " اینان در رقص و موسیقی استعداد بیشتر از دیگر نژادها دارند.

۲- آریایی ها: مردمانی اند با قد بلند و کشیده چشمان بزرگ و گرد، دماغ باریک با نوک تیز (منقار عقابی) دهن اندکی گشاده، لبها نازک، جمجمه و مغز اندکی کوچکتر، بدن پرموی، موهای صورت پر پشت. قدمردان جیک بیسن ۱۶۰ - ۱۷۰ سانتی متر می باشد. (۲)

۳- نژاد زرد: مردمی اند با قد نسبتا " کوتاه چشمان بادامی و موها ریش صورتی، گرد، گونه های برآمده، جمجمه اندکی بزرگتر، لبها نازک، دهان کوچکتر، دماغ پهن، موی بدن کم، موی صورت تنگ و نازک. قلموقهای مغلی از حیث قوه با صره قوی تر از دیگر مردمانند. (۳)

نظریه ای وجود دارد که: " چشم مؤرب و بسا دامی مغلان بجا طرز زندگی صحرائشینی آنها است که نسل آن در نسل در برابر آفتاب دشتهای تفتیده چشمها را تنگ ساخته نگاه کرده اند، از این رو به تدریج چشمان شان به صورت امروز درآمده است. (۴) گمان نمی کنم که این نظریه درست باشد.

برخی می پنداشتند که کثرت مواد نخاعی (مغز) به بلندی قامت مربوط است

(۱)- فرهنگ عمید، لغت نامه، ذیل کلمه پیگمه.

(۲)- مردم شناسی ایران ص ۷۴۶.

(۳)- حقوق زن در اسلام و جهان ص ۷۰.

(۴)- مجله دانستینها شماره مسلسل ۱۰۰ ص ۲۲ مورخ مهرماه ۱۳۶۲.

ولی این حقیقت به ثبوت پیوسته است که مغز اسکیموها که عموماً "کوتاه قامت اند از مغز استرالیایی ها بیشتر است چنانکه مغز گروهی از اسکیموهای آزمایش شده در حدود ۱۴۷۴ گرم بوده است. (۱)

مغز استرالیاییهای بومی ۱۲۰۰ گرم ، سیاه پوست ۱۳۱۶ گرم اروپایی ۱۳۶۰ گرم و چینی ۱۸۴۰ گرم می باشد. (۲)

طبق تحقیقات "توپینارد" (Topinard) پس از بررسی پا نژده هزار مغز مردوزن اروپایی ، حدمتوسط مغز مرداروپایی را ۱۳۶۱ گرم ، و مغز زن اروپائی را ۱۲۰۰ گرم اعلام نمود. (۳)

در باره کوتاهی قد علاوه بر مسئله وراثت و نژاد ، غذا ، شغل ، و موقعیت جغرافیایی نیز دخالت دارند . چنانچه قد عموم مردم جهان در سلهای اخیر بلندتر شده است . این بلندی به احتمال قوی بخاطر تنوع غذا می باشد . غذاهای پروتئین دار و فسفردار ،

و غذاهایی که ترشح غده تیروئید را زیاد می کنند قداطفال را رشد میدهند . ورزش ژیمیناستیک ، بسکتبال ، والیبال نیز قدرات بلندی سازد . کسبیکه از طفولیت شغلش باربری باشد قدش کوتاه خواهد ماند . چین اعلان نمود که قدمردم آن در سالهای اخیر بلندتر از گذشته شده است و میانگین قدمردان شمال چین ۱۷۳ سانتیمتر و زنان شمال چین ۱۶۱ سانتیمتر و میانگین قدمردم جنوب چین از مرد ۱۶۸ سانتیمتر و از یک زن جنوبی ۱۵۷ سانتیمتر شده است . که علت این بلندی قدرات تنوع غذا می دانند . جاذبه زمین نیز در بلند شدن قداثیر دارد . چنانچه فضا نوردان که از دانه جاذبه زمین خارج می شوند قدشان بطور محسوسی بلندتر می شود. (۴)

نظریه ای وجود دارد که در نقاطی که مردم قد بلند زندگی می کنند جاذبه زمین اندک است . چنانچه کشور "اکوادور" کم جاذبه ترین نقطه زمین است و در این کشور اشیاء و اشخاص بطور نسبی سبکتر می شوند. (۵)

دانشمندان اخیراً " به قانون عجیب و غریبی دست یافته اند که نشان میدهد قد انسان ها تحت تاثیر محل زیست آنها است . برای مثال ژاپنیهایی که در کودکی به " هاوایی " هجرت کرده اند حدود ۱۰ سانتیمتر بلندتر شده اند. (۶)

(۱) - حقوق زن در اسلام و جهان ص ۶۹ .

(۲) - اولین دانشگاه و آخرین پیا مبرج ۲ ص ۱۶۷ ، بهداشت ازدواج و نظر اسلام ص ۱۸۷ ، تهران مصور ۳۹/۱/۵ ص ۱۴۰ و حقوق زن در اسلام و جهان ص ۷۰ .

(۳) - بهداشت ازدواج از نظر اسلام ص ۱۸۷ - ۱۸۸ ، حقوق زن در اسلام و جهان ص ۷۰ .

(۴) - دانستنیها شماره مسلسل ۲۰۴ ص ۲۶ .

(۵) - مجله بنیاد شماره مسلسل ۱۰۲ ص ۳۳ مورخ بهمن ۱۳۶۶ .

(۶) - مجله دانستنیها شماره مسلسل ۱۴۵ ص ۲۲ .

برادران پشتون ( پتانها ) یکی از پرجمعیت ترین اقوام افغانستانند .  
 نصفی از جمعیت شان در شمال پاکستان زندگی می کنند . پشتونها در گذشته فقط  
 در نواحی جنوب افغانستان زندگی میکردند اما امروز در بیشتر حصی افغانستان  
 گسترده اند .

آنان مردمی اند : دلاور ، مهمان نواز ، قوی هیكل ، ونسبت به سایر اقوام  
 افغانستان از قدرت و املاک و تمکن مالی بیشتری برخوردارند . مورخین گذشته  
 از جمله : محمدحیات خان و شیرمحمدخان ابراهیم زی و سلطان محمدخالص درانی  
 وغیره اینان را از نظر تاریخی به اقوام اسرائیلی و بعضا " قبطیان مصروعده ای  
 به اعراب نسبت داده اند . اما زبان پشتو و بعضی خصوصیات دیگر آنها شهادت میدهد  
 که اینان آریایی می باشند . مخصوصا " زندگی چادر نشینی عده ای از قبایل  
 کوچی شباهت زیادی به زندگی آریاییهای قدیم دارد .

پشتونهای افغانستان تماما " سنی حنفی اند . اما در میان پشتونهای شمال  
 پاکستان در نواحی ، پاره چنار ، تیرا ، سده ، کوهات ، و کرمان پاره چنار  
 تعداد کثیری شیعه دوازده امامی وجود دارد .

پشتونهای افغانستان از زمان " میرویس خان هوتکی غلزایی " از سال  
 ۱۲۲ هـ تا کنون قدرت را در افغانستان در اختیار داشته و سه سلسله از میان شان ،  
 ( هوتکیان ، سدوزایی و محمدزایی ) در افغانستان حکومت کرده اند .

### بلوچ

بلوچها در پاکستان و ایران و افغانستان در سرزمینی نسبتا " وسیع و گستر  
 زندگی می کنند تعدادی از آنان در ترکمنستان بسر می برند . مجموع قبایل  
 بلوچ از سه تا چهار میلیون تخمین زده می شود . بلوچهای افغانستان ممکن است  
 از ۱۵۰ هزار نفر تجاوز نکنند ، که اغلب در ولایت هلمند زندگی می کنند . زبان  
 بلوچی شاخه ای از زبان آریایی است . بلوچها از نژاد واحدی تشکیل نیافته اند  
 زیرا که یک قبیله آنها بنام " غلامان " احتمالا " امارت آفریقایی دارند و  
 بعضی نیز هندی می باشند . شگفت آنکه یک قوم هزاره بنام " دامرده " که در  
 طول چهار قرن با بلوچها حشرونشرداشته ، چنان با آنان در آمیخته اند که امروز  
 شاخه ای از بلوچها بحساب می آیند ، اما در اصل و واقع هزاره اند که تاریخ و  
 افسانه ها و قیافه دو روگه شان نیز این حقیقت را گواهی میدهد . بلوچها کلا سنی  
 حنفی اند .

### تاجیک

تاجیک یکی دیگر از اقوام پر جمعیت افغانستان بوده و نسبت به دوشاخه دیگر  
 آریایی ( بلوچ و پشتون ) تکامل یافته تر هستند و زندگی قبایلی را ره

نموده اند. آنان مردمی اند: ماهر، باظرافت، زندگی شهری و روستایی دارند.

تازی و تازیک ابتدا توسط فارسی زبانان به عربها گفته می شد، اما بعدها توسط ترکان این اسم به فارسی زبان اطلاق گردید. و بصورت تازیک نیز آمده است. در افغانستان بیشتر به ساکنین کوهستان و کوهها من و پنجشیر گفته میشود. و گاهی به تمامی فارسی زبانان غیر هزاره و غیر شیعی اطلاق میگردد.

### ایماقیها

کلمه ایماق ترکی مغلی است بمعنی قبیله و قوم " ایماقیها از چند قبیله مختلف تشکیل شده اند، و در اصل نام شان چهار ایماق بوده است که از قبیله: جمشیدی، هزاره (هزاره بادغیس و هرات)، فیروزکوهی و تایمنی تشکیل یافته اند. اقوام تیموری، زوری، و درزی شاخه ای از قبایل تایمنی محسوب می شوند. نام چهار ایماق احتمالاً " درزمان تیموریان هرات باینگان داده شده است. و آنان از ولایت غورتا نواحی هرات و بادغیس پراکنده می باشند. مذهب سنی حنفی دارند. همه به زبان فارسی سخن می گویند. احتمال دارد که تایمنیها اصالتاً " ترک بوده اند. تیموریان خود را به تیموریان هرات زمان شاهرخ نسبت میدهند. بعینست که آنان توسط تیموریان به نواحی هرات انتقال یافته باشند. درباره مردم فیروزکوه هر چند این تصور وجود دارد که آنان از فیروزکوه غوربا شنند اما در کتاب سلسله غوریان می نویسد که آنان از فیروزکوه مازنداران هستند که توسط امیر تیمور به ولایت غور کوچانده شده است. (۱)

شرف الدین علی نیز می نویسد که امیر تیمور در سال ۱۴۰۴ م مردم فیروزکوه مازنداران را از سرزمین اصلی شان کوچاند. اما نمی گوید که آنها را در کجا اسکان داد. (۲)

ایماقیها مردمی اند: نجیب، سخت متدین، پاک اعتقاد و زحمتکش. رژیم های حاکم در افغانستان در راه توسعه فرهنگ و اقتصاد این مردم کار موثری انجام نداده است. برای اطلاع بیشتر از حال مردم چهار ایماق رجوع کنید به لغت نامه دهخدا و دائره المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه ایماق.

### خلیلیها

خلیلیها قوم کوچکی اند که در قندهار و اطراف آن زندگی می کنند در حال حاضر تعدادی از آنها در ولایات شمالی کشور نیز سکونت اختیار کرده اند. اینها تماما شیعه دوازده امامی و فارسی زبانند. ولی بخاطر همجواری بودن با برادران پشتون از همان طفولیت زبان پشتو را نیز یاد میگیرند. از این رژیم آل یحیی

(۱) - جغرافیای تاریخی ایران ص ۱۳۴۰.

(۲) - ظفرنامه تیموری ج ۲ ص ۴۰۸ - ۴۰۹.



تلاش داشت که آنان را پشتون معرفی کند. اما واقعیت آنست که آنان فارسی زبانند. یکنفر از برادران اهل خیره خلیلی بمن گفت که در اصل اهل شیرازیم و از آنجابه قندهار آمده‌ایم. تاریخ این گفته را تا پیدمی کند زیرا بعضی اقوام خلیلی امروز نیز در اطراف شیراز زندگی می کنند. در لغت نامه می نویسد: خلیلی تیره ایست از قوم بهمنی از ایلات کوه کیلویه فارس (۱)

### قزلباش

قزلباشان از نژاد واحدی نیستند بلکه از اقوام ترک، ترکمن، کرد و لور تشکیل یافته اند. شاخه های بزرگشان از این قرار است: ذوالقدر، بزم لور، مراچه لو، قراقوبینلو، آق قوبینلو، آقاچری، افشار، مولو، تکلو، قاجار، بایندر، استاجلو، کردان چکنی، ونجم ثانی وغیره. همه اقوام قزلباش با شاخه های فرعی خود تا ۳۲ تیره و قبیله میرسند، آنان از شیعیان پرحرارت وار مریدان سلطان حیدر و شاه اسماعیل صفوی بودند. و حکومت شیعی صفوی به نیروی آنان ایجاد شد.

ارتش صفوی ها در ابتدا از قزلباشان تشکیل یافته بود. و چون کلاه ۱۲ ترک سرخ رنگ به سرمی گذاشتند به قزل باش مشهور شدند ( قزل بمعنی سرخ و باش بمعنی سر) قزلباشان در ایران قدرت بسیار یافته اند اما شاه عباس صفوی جلو اختیارات آنها را محدود کرد و از میان طوایف مختلفشان گاردی برای خود ترتیب داد بنام " شاهسون " یعنی شاه دوست. در زمان نادر شاه افشار دسته هایی از قزلباشان در کابل بعنوان چنداول و لشکر عقب جبهه مستقر شدند (۲) که محله شان تا کنون بنام محله کردها، لرها، خوافیه یاد می شوند. بعد از استقرار آنان در کابل، هزاره ها بخاطر همین مذهبی روابط دوستانه ای با آنان برقرار کردند. و از بعضی خانواده های آنان برای سکونت در هزاره جات دعوت کردند. قزلباشان چون در زمان صفویه در کارهای دولتی بودند لذا از نظر فرهنگ در سطح بالاتری قرار داشتند. از این رو در افغانستان نیز در ادارات دولتی شامل شدند. قبیله سدوزایی و محمدزایی چون از امور مملکت داری سررشته ای نداشتند، کارهای دفتری را اغلب در اختیار قزلباشان واگذار میکردند. حتی در زمان امیرعبید الرحمان که یک سوم شیعیان افغانستان قتل عام شدند برادران قزلباش صدمه کمتری دیدند. زیرا که دولت به وجود آنها نیاز داشت. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به لغت نامه دهخدا، دائرة المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه قزلباش، و طوایف ترکمان نوشته سیدعلی میرنیا ص ۵۵ - ۵۶.

(۱) - لغت نامه دهخدا.

(۲) - زندگانی من ج ۲ ص ۳۹۷.

ترکمن یا ترکمان قومی اندازنژاد زردکه در اغوزخان با مغل یکجا می‌شود. آنان دارای قبایل بسیارند. یک قبیله ترکمن بنام " غز " یا " تفرغز " در قرن چهارم و پنجم هجری در ایران و افغانستان استیلا یافت و امپراطوری عظیم سلجوقی را بنیانگذاری کرد. غزها در واقع از ۹ قبیله تشکیل یافته بودند غزهای شرقی ترکمن بودند. درکتیبه‌های اورخون متعلق قرن هشتم میلادی ذکرشان رفته است. بعضی از مورخین جزء دوم کلمه ترکمان را فارسی دانسته و گویند اصل آن ترکمانند بوده است. این تصور از نظرتاریخی صحت ندارد. و اصل ترکمن " ترک کومن " بوده است که بمعنی ترک اصیل است. غیر از سلجوقیان سلسله‌های : قراقرینلو ( ۷۸۲ - ۸۷۴ ) ، آق قوینلو ( ۷۸۰ - ۹۱۴ ) ، افشاریه و قاجاریه که در ایران سلطنت نمودند همه ترکمن بودند. بعضی غزنویان را نیز ترکمن میدانند. آنان به زبان ترکی ( لهجه ترکمنی ) سخن گویند آداب و رسوم قدیمی خویش را تا حدودی حفظ کرده‌اند.

طوایف سالور ترکمن نسب خود را به چنگیزخان میرسانند ولی گمان می‌کنم که این ادعا صحت نداشته باشد زیرا قبل از ظهور چنگیز قبایل بیشماری از ترکمنها در " مرو " و ایران و افغانستان زندگی میکردند. هنگام هجوم چنگیز در " مرو " حدود ۶۰ هزار نفر از مردم ترکمن در شهر مرو و اطراف آن زندگی میکردند که علیه چنگیزیان به دفاع برخاستند. (۱)

ترکمنها اکثر سنی مذهبند ، اما طایفه قاجار و آق قوینلو و قراقرینلو شعیه بودند. ترکمنها مردمی اند : سخت شجاع ، غیور ، مهمان نواز ، متدین ، صادق و درست کار . تاریخ بسیار غنی و پرحادثه دارند. آنان اگر خواسته باشند که اقتدار گذشته‌شان را بازیابند چاره‌ای ندارند جز آنکه نسل جدیدشان بسوی علم و دانش هجوم آورند که امروز روز دانش است و بس .

جمعیت ترکمن ها از ۳ میلیون نفرتجاوز می‌کند. ترکمنستان ( مرو قدیم ) مرکز اصلی آنهاست . اما طوایف و عشایری از آنان در ایران در مناطق : سرخس اطراف روداترک ، گرگان ، کتبد ، بجنورد ، قوچان زندگی می‌کنند. ترکمنهای افغانستان بیشتر در : اندخوی ، بالامرغاب ، مروچاق ، عده‌ای هم در هرات و بلخ و مزارشریف بسر می‌برند، و از شش قبیله عمده بنا می‌شود : سالور ، ساریق ، ارساری ، تکه ، علی اگلی ، و چاودار تشکیل شده‌اند. (۲)

### ترکمن هزاره

ترکمن هزاره که جمعیتشان از ۸۰ هزار نفرتجاوز می‌کند در ولوسوالی سرخ و پارسا در غرب ولایت پروان بسر می‌برند. آنان مانند سایر ترکمنها

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۱۶ تا رینخ‌سیا سورا اجتماعی ترکمنها ص ۶۳ - ۶۵

(۲) - طوایف ترکمان ص ۷۸ .

مردمی اند: شجاع، غیور، متحد، مهمان نواز، درست کار و زحمتکش و نسبت به سایر مردم هزاره در وضع اقتصادی بهتری قرار دارند. عده کثیری از آنان در کار باسل زندگی می کنند، هزاره های ترکمنی شیعه و از زده امامی اند و به زبان فارسی تکلم می کنند. و در گذشته های دور در سراسر دره غوربند و چهار دره غوربند استیلا داشتند، اما امروزه فقط در دره ترکمن محدود و محصور شده اند. با بر شاه در باب برنامه از ترکمنهای هزاره یاد کرده است و در سال های بین ۹۱۳ تا ۹۱۶ هـ یک بار به جنگ ترکمنهای هزاره رفته از تنگی از در عبور نموده است و در چند نقطه با آنان درگیر می شود و بعضی از یاران او توسط ترکمنها کشته و با زخمی می شوند. در آن زمان ترکمنهای این منطقه شتر نیز تربیت می کردند، زیرا با برمی نویسد که یک راس از شتران ترکمنها را نحر نموده کباب کرده است، که گوشت بسیار خوش مزه داشته و با گوشت گوسفند چندان فرق نمی شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب: تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها نوشته امین گلی و طوایف ترکمان نوشته سید علی میرنیا.

### قزاق

قزاقها تا جنگ جهانی اول بیشتر از راه دامداری و تربیت حیوانات اهلی روزگار می گذرانیدند. قزاق بمعنی: بی خانمان، صحرانورد، حادثه جو و گردنکش است. قزاقها جزء اردوی طلایی خانان مغل بودند. جمهوری قزاقستان به مساحت ۲۷۱۵۱۰۰ کیلومتر مربع اگر زیر تسلط روسها نبود، امروزه زحیت و وسعت بزرگترین کشور اسلامی بود. جمعیت قزاقها بالغ بر هفت میلیون نفر می شود. تعدادی از طوایف قزاق در افغانستان زندگی می کنند. همه به زبان ترکی حرف می زنند و مذهب حنفی دارند.

### ازبک

ازبکان تاریخ بسیار غنی و پراز فراز و نشیب دارند. قرنهای دربار و بلخ و کلا ترکستان حکومت کرده اند. شخصیتهای نامداری در میان شان ظهور کرده است. دارای فرهنگ نسبتاً غنی بودند. کلمه ازبک احتمالاً در اصل "یوزبک" بوده که بمعنی رئیس و بزرگ دسته صد نفری است. و اینان به سلطان محمد ازبک شاه مقتدر و مسلمان و مدبر جغتایی منسوبند. ازبکان مردمی اند: شجاع، عبور ماهر، با فراست، گدا در میان شان وجود ندارد. زنان ازبک و ترکمن در بافتن قالی مهارت قابل تحسین دارند. ازبکان در افغانستان امروزه در اداره مملکت نقش چندانی ندارند، و بخاطر سیاستهای فاشیستی آل پیحی از قافله دانش عقب مانده اند. قسمتهای وسیعی از زمینهای شان صادره و غصب شده است. فرزندان شان در مدارس دولتی راه نداشتند و یا ب زحمت راه می یافتند.

هزاره‌ها مردمی اند: صادق، درستکار، صبور، آرام و صلحجو، و در عین حال شجاع، پرکار و زحمتکش، مشاغل طاقت فرسای ولی کم‌درآمد همچنان اگلب کارهای تولیدی و سازندگی کشور بدوش این مردم می‌باشد.

افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و هزاره فقیرترین مردم آن. هوای سرد، طبیعت خشن، سرزمین کم‌ حاصل هزاره‌جات از یکسو، استبداد و حشیا نه‌رژیمها از سوی دیگر سبب شده‌است که این مردم در عین عقب‌ماندگی علمی و فرهنگی به یک ملت: سخت‌سر، مقاوم و آهنین تبدیل شوند. آنان از قتل عامهای فجیع، و توطئه‌های بسیار، توانسته‌اند جان سالم بدر ببرند. تحمل این قوم در برابر تهاجم نامالیقات روزگار، سرمای شدید محیط، گرسنگی و تشنگی فوق‌العاده زیاد است. و با تمام فشارهایی که علیه آنان اعمال شده‌باز توانسته‌اند پرچم تشیع را در قلب کشور برافراشته نگاهدارند. بقسمیکه در اذهان عامه مردم از ذکر اسم هزاره، تشیع نیز تبادری کند. تقریباً "۹۰ درصد هزاره‌ها پیرو مکتب تشیع بوده، و در اعتقاد به مبانی اسلام، و انجام فرایض راسخ و استوار می‌باشند. یکی از نویسندهگان خارجی می‌نویسد: "اگر سراسر جهان را کفر قرار بگیرد، اسلام در داخل دره‌های جبال هندوکنش و با برای ابد پایدار خواهد ماند."

جامعه هزاره‌ها از بعضی مفاصد تباه‌کننده مانند: فحشا، بچه‌بازی، قمار، شراب، اعتیاد به مواد مخدر و در یوزگی برکنار مانده‌اند. این یک ادعای نیست جهانگردانی که درباره هزاره تحقیق نموده. به این حقیقت اذعان دارند بعضی از آنها تحت تاثیر قرار گرفته از روی تعجب نوشته‌اند: "با اینکه این مردم در منتهای فقر بسر می‌برند اما تن به گدایی و در یوزگی نمی‌دهند." مردم ما با یقین این نعمت را بداندند و نگذارند که این گونه مفاصد در جامعه‌شان رخنه کند.

هزاره‌ها در برابر تهاجمات خارجی همواره از افغانستان دفاع نموده‌اند. و تا کنون هیچ نیروی استعماری نتوانسته‌است قلب افغانستان را تسخیر کند. مبارزات این مردم علیه استعمار انگلیس در گذشته و مبارزات امروزیشان علیه نیروهای متجاوز روسی گواه بر این حقیقت می‌باشد. حتی از دورترین زمانها تا جایی که تاریخ بیاد دارد هزاره‌ها سد استواری در برابر تهاجمات خارجی بوده‌اند. چنانچه در برابر حملات کوروش، اسکندر، چنگیز، تیمور، شیبا نی، از خود مقاومت عجیبی نشان داده‌اند. همایون وقتی با یک نیروی خارجی به قندهار حمله نمود، هزاره‌های داخل شهر قندهار سرخسختانه به دفاع پرداختند. هزاره‌ها دارای نیروی خلاقه، و استعداد شگرف می‌باشند. که متأسفانه به خاطر اعمال تبعیض نژادی از سوی دولت، استعداد این مردم را کما نده و حتی خودشان متوجه نیروی سرشار مغزی‌شان نگردیده‌اند. و نمی‌دانند که سرمایه‌های

مغزی شان به چه سادگی دارد هدر میرود! اگر این قوم خواسته باشند بمقام شایسته خویش را با زیا بند چاره‌ای ندارند جز اینکه با یک تلاش انقلاب‌گونه نسل تازه خویش را به فرا گرفتن دانش وادارند تا در برابر خدا و نسل شان مسئول نباشند. دانشی که جهان را روشن کرده و ملل عالم در پرتو آن بجایا که نرسیده‌اند؟ آخر چرا فقط ما ز نعمت آن محروم باشیم؟!

گویش هزاره‌ای لهجه‌ای از زبان فارسی ( دری ) می باشد. نجیب مایل هروی درباره خصوصیات این لهجه می نویسد: " گونه فارسی هزاره‌ای از اصیل ترین و کهن ترین خصیصه‌های مربوط به زبان فارسی برخوردار است. بطوری که خصیصه‌های معمول در گونه‌های زبان فارسی سده چهارم و پنجم را دارا می باشد. (۱)

از مردم هزاره یک سلسله بنام " ارغونیه هزاره‌جات " در افغانستان حکومت کرده‌اند که من در موقعش از آنها سخن خواهم گفت. تاریخ هزاره‌ها را به سه دوره می توان تقسیم کرد. دوران اقتدار و عظمت و ابهت که از آغاز تا بنیضان تا قرن دوازده هجری ( تا زمان هوتکیان و سدوزایی ها ) طول کشیده است. دوران متوسط و بین‌البین که در این دوران هزاره‌ها از حیث قدرت، فرهنگ و اقتصاد مساوی با سایر اقوام بوده‌و این دوره تا ظهور امیر عبدالرحمان طول می کشد. دوره محرومیت و مظلومیت که از زمان عبدالرحمان به بعد شروع می شود. هزاره‌ها در زمان عبدالرحمان دولت‌ها از جمعیت و سرزمین خود را از دست دادند. فرهنگ، صنعت و ثروت شان غارت شد. از همه بدتر روحیه خود را از دست دادند. و دیگر هرگز نتوانستند که از زیر بار آن همه مظلوم و ستم قداراست کنند.

### خصوصیات اخلاقی و اجتماعی هزاره در صد سال پیش

فرز ریتلرا نگلیسی می نویسد که هزاره‌ها در قرن ۱۹ یکم و دهه‌ها مردم جنگی داشتند. آنان مردمی اند: درست کار، با شجاعت، نیک طبع و ساده، خدمتکاران ممتاز، و سرباز درجه یک و کارگران شاد می هستند. (۲)

بارتولدخا ورشنا روسی می نویسد: هزاره در این زمان ( صد سال قبل ) پر جمعیت ترین و مقتدرترین قوم این مملکت ( افغانستان ) می باشند. (۳)

خوانین هزاره در حدود سالهای ۱۸۳۰ م هر کدام دارای تعداد قابل توجهی افراد مسلح بودند. مثلاً " میریزدان بخش بهسودی دو هزار نفر پیاده و سواره در خدمت داشت و در موقع لزوم خیلی بیشتر از آن را می توانست مسلح و بسیج نماید. محمدخان میردایزنیات همیشه یک هزار نفر مسلح بهمراه داشت. میرصادق بیگ سرچنگل نهمندنفر سوار و ۸۰۰ نفر پیاده مسلح، میرظایفه جاغوری در صورت ضرورت می توانست پنج هزار نفر مسلح نماید. میرسنگ تخت و شیخ میران قادر بودند سه

(۱) - کیهان فرهنگی شماره ۸ سال دوم مورخ آبانماه ۱۳۶۴ تحت عنوان زبان فارسی و پیوند آن با هویت اسلامی.

(۲) - افغان نامه ج ۱ ص ۱۲۱.

(۳) - جغرافیای تاریخی ایران ص ۱۳۳.

هزار نفر مسلح سازد و همیشه چهار صد نفر سوار مسلح در اختیار داشت. (۱)  
 در دائره المعارف اسلامیه می نویسد: " الهزاره: شعب، شجاع، مقدام،  
 حاذق. هزاره قومی اند: شجاع، پیشرو، و ماهر. (۲)

ابوالعینین فهمی مصری می نویسد: " ویتصف الهزاره بالامانه والشجاعه  
 وطیب القلب. وهم یقدمون للبلاد افضل الخدم واكفاء العمال فی المدن وقد  
 امتا زشبا بهم فی صفوف الجيش بالشجاعه لنا درة واولونینة الصادقة وبقوم  
 الهزاره با تجار فی غنمهم فی اسواق کابل و غیرها من المدن الافغانیه و فی الشتاء  
 عندما تكسوا الثلوج مراعیهم، یقوم بعضهم بغزل القطن والصوف ونسجها علی انوال  
 یدویه وتطریز الثیاب ونقش الجلود بینما یذهب بعضهم للعمل فی المدن. (۳)  
 هزاره به صفات امانت داری، شجاعت، قلب پاک متصفند. بهترین و با  
 کفایت ترین کارگران در شهر می باشند. جوانان شان در صفوف ارتش به شجاعت  
 بی مانند و وطن دوستی صادقانه ممتازند. هزاره با فروش گوسفندان و دامهای  
 خود در بازار کابل و سایر شهرهای افغانستان به زندگی خود سروسامان می بخشد.  
 و در زمستانها هنگامیکه برف روی زمین را می پوشاند بعضی شان بریشتن پنبه و  
 پشم و بافتن آنها بطریق دستی و به گلدوزی روی جامه ها و نقش و نگار روی پوست  
 ( پوستین دوزی ) مشغول می شوند. در این بین بعضی شان برای کار در شهرها  
 میروند. ریاضی هروی گوید: هزاره ها در اعتقاد دین و مذهب مخلص، مردمانند  
 با صداقت، در فراقنا عت و صابر، از هرزگی بدور و از عمل شنیع لواط بری، در  
 سردی هوا پر طاقت، به هم مذهبیان خود مهربان، در تیراندازی و اسب تازی بی  
 نظیرند. ماست و روغن شان بهترین ماست و روغن دنیا است. اهل صنعت هزاره  
 فولاد را خوب تسویه ( تصفیه ) و شبکه می سازند. و کارهای ممتاز در صنعت  
 می کنند. از معدن سرب استفاده می کنند. ساختن زین و یراق اسب را کسی از  
 آن مردم بهتر نمی تواند تعبیه کند. در ساختن تیرمهارت دارند. با روت سازی  
 شان کامل است. ظروف چوبی را عالی درست می کنند. با اینکه فقیرند گدایی  
 در میان شان رواج ندارد. از قوا اعد مذهبی شان چندان اطلاعی ندارند. از یکی شان  
 پرسیدم بنده کیستی؟ جواب داد: " بنده منده بی نمفتم ما فو پاک غلام یاعلی -  
 یم " (۴)

سید جمال الدین افغانی می نویسد: هزاره ما ننند دیگر برادران نسبی خویش  
 به شجاعت و تیراندازی مشهورند. با اینکه تقیه از اجابت مذهب شیعه است لیکن  
 از ایشان اگر پرسیده شود بی پروا مذهب خود را ظاهر سازند. صنعت برگ بافی هزاره  
 بحدی مترقی است که مثل آن در اروپا هم رخت کمتر پیدا می شود. (۵)  
 محمد حیات خان افغانی می نویسد: هزاره ها از نظرا اخلاق تند مزاج، در مهمان  
 نوازی سرآمدند، قصه های واهی را از ساده دلی باور می کنند. به فال و نجوم

- 
- (۱) - تاریخ ملی هزاره ص ۷۱ و میریزدان بخش ترجمه اکرم گیزابی .  
 (۲) - دائره المعارف اسلامیه ج ۲ ذیل کلمه افغانستان .  
 (۳) - افغانستان بین الامس و الیوم ص ۱۱۸ .  
 (۴) - بحرالغوا ید ذیل حوادث سال ۱۳۰۷ و ضیاء المعرفه ص ۴۴ - ۴۷ .  
 (۵) - تنمه لبیان فی تاریخ افغان .

معتقدند. به رئیس‌شان سلطان گویند، هر مردبالغ همراه خود یک تفنگ دارد. بعضی تیروکمان دارند. در جنگ نهایت دلیرند. نشان‌زنی با تفنگ در میان‌شان رواج دارد. زنان‌شان در ساختن برگ، قالین، جوراب دستکش، گلیم، نمس و رنک‌سازی و رنگ‌ریزی و دوخت و دوز بسیار با استعدادند. مردم زحمتکش و پیر-تحمل می‌باشند. نزدیک قریه‌هاشان در بالای تپه ای یک برج دفاعی درست می‌کنند که به آن تاپور گویند. (۱)

### وجه تسمیه هزاره

مشهور این است که این مردم را به آن خاطر هزاره گویند که از دسته هزار نفری سپاه مغل بوده‌اند. بعضی برای علل تسمیه هزاره بدین نام وجوهی دیگری ذکر کرده‌اند. مرحوم وحیدی فولادیان می‌گوید: بچه‌علت‌غوریان قدیمه را هزاره نامیده‌اند؟ آنچه از سیروتواریخ از قبیل: طبقات ناصری طبقه هفدهم، حبیب‌السیر در احوالات ضحاک تازی و احوالات سلطان شهاب‌الدین غوری ظاهری می‌شود هزاره‌ها با این جهت به این نام مسمی شده‌اند که از هزاره جات هزار چشمه خوشگوار بیرون می‌آید. و قبل از اسلام در آن ولایت هزار بیتخانه بوده که بعد از اسلام بجای آن هزار مسجد و هزار منبر ساخته شده‌است. و سلطان علاءالدین غوری بعنوان خراج هزار اسب به سلطان سنجر سلجوقی تقدیم کرده‌است. سلطان شهاب‌الدین غوری هزار غلام ترک و مغل و ناتار داشته‌است. (۲) بعضی گویند وجه تسمیه هزاره به این خاطر است که سرزمین‌شان دارای هزار نهر و رود هزار دره و هزار کوه مرتفع می‌باشد.

حمدحیات خان افغان گوید: وجه تسمیه شان به هزاره آنست که در عصر سلطان قدیم زابلستان این قوم سال به سال هزار سوار عوض مالیات به قشون شاهی آن زمان تقدیم می‌کردند. و اهل ایران هزاره را بربری و مملکت‌شان را ملک بربر گویند. (۳)

بعضی هزاره را محرف "خزری" می‌دانند و می‌گویند اینان در اصل از ترکان اطراف دریای خزر قبل از آریایی‌ها می‌باشند. عبدالحی حبیبی می‌نویسد: کلمه هزاره بسیار قدیمی است و اصل آن "هزاله" بوده که به مرور ایام به هزاره تغییر شکل یافته‌است. و آن مرکب از دو کلمه "هو + زاله" است که بمعنی خوش‌دل و خوش‌قلب می‌باشد. و چون مردم این کوهستان پاکدل بوده‌اند از این رو به این نام مشهور شده‌اند. و من نظر خوبی‌شان را در این باره بعداً بیان خواهم کرد.

(۱) حیات افغانی ص ۴۵۵ - ۴۶۶.

(۲) - کشف النسب ج ۲ ص ۹۲ - ۹۴.

(۳) - حیات افغانی ص ۴۵۵ - ۴۶۶.

اقوام افغانستان و سابقه تاریخی آنها را در صورتی می توانیم در دسترس بشناسیم که شناختی هر چند مختصر از قبایل مغل و مغلستان قدیم داشته باشیم. نژاد مغل گاهی به همه نژاد زرد اطلاق می شود ولی منظور من در اینجا فقط مغل خاص می باشد.

مثناء کلمه " مغل " دقیق معلوم نیست به عقیده آکا دمسین روسی و اسیلیف این کلمه مصنوعی و کتابی است و از شکل چینی " من - گو " ( منگو ) گرفته شده است. (۱)

ژنرال سرپزی سایکس گوید: " مغل " از " مونگ " گرفته شده و بمعنی جسور و بی باک است. (۲) بعضی آنرا از " منگ " و " کول " مرکب دانسته که منسگ بمعنی هزار و کول بمعنی دریاچه است و مرکبتا " بمعنی هزار دریاچه می باشد و چون در مغلستان دریاچه های بزرگ و کوچک فراوان بوده از این روسا کنین آن بدین نام شهرت یافته اند.

رشیدالدین فضل الله کلمه مغل را مرکب از " مونگ وال " دانسته گوید: بمعنی فرومانده و ساده لوح می باشد. (۳) اما به نظر من مغل باید بمعنی شجاع و بی باک داشته باشد زیرا چنگیزخان بعد از آنکه بسیاری از قبایل مغل را زیر فرمان خود درآورد. در یک مجلس قومی ( قوریلتای ) در طی سخنرانی اش گفت: " این مردمانی که درآینده شریک نیک بختی و بدبختی من خواهند بود و این مردانی که قلبشان در وفاداری بیباکی در و الماس است رای من برای است که بعد از این به همه مغل گفته شود " (۴)

آنچه مسلم است تمام اقوام مغل پیش از این تاریخ بدین نام یا دتمی شدند و اغلب به اسم تاتاریا دمی شدند. و معنی مغل با یدزیبا و جالب باشد که چنگیز خواسته این نام را به همه ساکنین مغلستان بدهد.

اقوام مغل یکی از کهن ترین و قدیمی ترین و پرجمعیت ترین اقوام بشری بوده اند. و در سه قاره جهان ( آسیا ، آمریکا و اروپا ) پراکنده بودند. مغلستان قدیم شامل: تمام سائیریا ، مغلستان فعلی ، مغلستان داخلی ، منچوریا ، سینگیانگ و جمهوری های مسلمان نشین فعلی شوروی می شده است.

اسکیمویی ها که بیشک مغل هستند حدود بیست هزار سال قبل از سائیریا از تنگه برینگ با قایق به قطب شمال و آلاسکا و گروئنلند مهاجرت کرده اند. بعضی بومیان قاره امریکا یعنی سرخ بوستان را نیز مغلی میدانند.

مغله از طرف غرب با اقوام عظیم و پرجمعیت آریایی همجوار بودند. از حدود پنج شش هزار سال قبل آریایی های قدیم در قفقاز امروزی زندگی میکردند

(۱) - چنگیزخان چهره خونریز تاریخ ص ۳۸ قسمت پا ورقی .

(۲) - تاریخ ایران ج ۲ ص ۹۷ .

(۳) - جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۳ .

(۴) - چنگیزخان ، هارولدلمپ .



بدین جهت آریایی ها را نژاد قفقازی نیز گویند. اخیراً " دانشمندان به ایسن نتیجه رسیده اند که مسکن و مرکز اصلی آریایی های قدیم در اطراف رود دانوب در اروپای شرقی و جنوب روسیه بوده است. (۱) دسته‌هایی عظیمی از آنان بسوی جنوب شرقی یعنی ایران و افغانستان و هند مهاجرت کرده‌اند. بهرحال در ایسن زمان هم مغلان و هم آریایی‌ها زندگی چادرنشینی داشتند و از راه دامداری روزگاری گذرانیدند. در مناطقی که مغلان و آریایی‌ها با هم نزدیک و همسایه بودند قهرا " فرهنگشان بهمیگرانتقال می‌یافت چنانچه کلمه " بیگ یا بگ" که یک واژه ترکی و مغلی است از چند هزار سال پیش به زبان آریایی‌ها راه یافته است. و اگر در این زمینه تحقیق شود. لغات و واژه‌های بسیار پیدا خواهد شد که اصل مغلی دارند و به زبان آریایی‌ها داخل شده است و یا بالعکس.

### مهاجرت مغلان بسوی شرق و غرب

از حدود پنج یا شش هزار سال قبل شرایط جوی در مناطق وسیعی از شرق مغلستان گرفته تا استراخان تغییر پیدا می‌کند و میزان بارندگی کم و کم‌تر می‌شود. دشتهای سرسبز و پراکنده در طول چند قرن به بیابانهای خشک و ریگزار تبدیل میگردد. چنانچه ما امروز شاهد آنیم. و هم اکنون یکی از بزرگترین بیابانهای آسیای بنام صحرای " گبی " در قلب مغلستان قرار دارد. و سرزمین قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، و ترکمنستان نیز دارای بیابانهای خشک و ریگزار فراوان می‌باشند. اما در قدیم چنین نبوده است. تغییر شرایط جوی مهاجرت‌های عظیم را بدنبال داشته است. چنانچه اقوام آریایی بسوی جنوب شرقی سرازیر می‌شوند. مغلان هم بسوی شرق و هم بسوی غرب مهاجرت می‌کنند. مغلانی که بسوی شرق هجوم بردند شبه جزیره کره و ژاپن را اشغال کردند مغلان ژاپنی با مردم ماله در آمیخته نژاد کنونی ژاپن را تشکیل میدهند. و نژاد کره هم اصالت مغلی دارند. مهاجرت به سوی غرب بعداً " شروع شد. از جمله در قرن پنجم میلادی در حدود سالهای ۴۳۴ قبیله " هون " برهبری " آتیلا " از مغلستان ظهور کرد و قسمتهای وسیعی از آسیا و اروپا را کدمال سما سپهان خود نمود و امپراطوری روم شرقی و غربی را مغلوب و ملزم به پرداخت خراج کرد. وی ترس و وحشت فراوان در میان مردم اروپا ایجاد نمود و به بلای آسمانی ملقب گردید.

درباره خشک‌سالی‌های متواتر و وحشتناک شمال چین و مغلستان اخیراً " دانشمندان به نظریات تازه‌ای دست یافتند. دویست و پنجاه سال قبل از میلاد در شمال چین و نیز در مغلستان قحطی شدیدی به وجود آمد که هزاران انسان از گرسنگی جان خود را از دست دادند. و باقی مانده‌شان مجبور به مهاجرت شدند. شروع این قحطی از دویست و هفتاد و هفت قبل از میلاد بوده است. در علت بروز چنین قحطی و وحشتناک دانشمندان حدسهای گوناگون می‌زنند. بعضی آن را

مربوط به افزایش فعالیت‌های خورشیدی میدانستند ولی اخیراً " دانشمندان آمریکا علت اصلی این قحطی‌ها را فعالیت‌آتش‌فشانی‌های کوه‌های "آیسلند" که در سال ۲۱۱ قبل از میلاد شروع شده بود اعلان کردند. فعالیت‌آتش‌فشانی‌های این جزیره بقدری شدید بود که تا چندسال جلو تابش اشعه‌خورشید در مناطق شمالی گرفته شد. و در اثر سرما و یخبندان سکونت در مناطق شمالی مشکل گردید. و باعث بروز قحطی‌ها و تلفات انسانی و حیوانی و سرانجام مهاجرت اقوام شمالی گردید. (۱)

مغلان بسوی چین نیز به تهاجم و تاخت و تاز می پرداختند. گفته می‌شود دیوار عظیم چین به منظور جلوگیری از تاخت و تاز آنان ساخته شده است. دیوار چین در سال ۲۱۱ قبل از میلاد بدستور امپراتور چین " شی هوانگ تی" ساخته شد و ساختن آن اقل ۱۸ سال طول کشید و هزاران انسان جان خود را از دست دادند. این دیوار بخط مستقیم ۱۸۰۰ کیلومتر و با پیچ و خمهایش ۴۰۰۰ کیلومتر طول دارد و به ارتفاع تقریباً " هفت متر و عرض حدودش متر می‌باشد. در تاریخ مغلان از مهاجرت به سرزمین ناشناخته‌ای بنام " ارگنه قون" نیز سخن رفته است که من بعداً " در این باره مطالبی خواهم نوشت. در مهاجرت اقوام یفتلی و کوشانی به افغانستان که اگر همه آنها را مغلانند نیم لاقول در میان شان تعداد کثیری قبایل مغلی وجود داشته است.

## تاتار

تاتار قوم عظیم و پرجمعیت و دارای شاخه‌های بسیار بوده است. و خود شاخه‌ای از قوم مغول بحساب می‌آید. آنان از اولاد النجه‌خان بن کیوک‌خان و یابنا بر بعضی منابع از اولاد تاتارخان بودند. که تاتارخان برادر مغل‌خان بود و اولاد این دونفرینا برای بنی‌اعمام همدیکرند. (۲)

تاتارها از سرحد مغلستان و کاشغرستان تا سواحل دریای خزر و بعضاً " تاکنار دریای سیاه و از افغانستان تا سائیریا پراکنده بودند. در لغت نامه حدود تاتارستان قدیم را چنین بیان کرده است: " حد شمالی آن کلموک مشهور به قالماق و روسیه، حد شرقی آن تاتارجین، حد جنوبی آن ایران و کابل، حد مغربی آن دریای خزر". (۳) تاتارستان نام جمهوری‌ای بود در شوروی در سواحل ولگا پایتخت آن قازان نام داشت که روسها مردم آن را بجرم مسلمان بودن و آزادی خواهی تارما کردند. بعضی را اعدام و بعضی را با خاندانش دسته‌جمعی بسایبریا تبعید نمودند. و بدین طریق جمهوری خودمختار روسلمان تاتارستان از صفحه جغرافیای شوروی محو شد.

(۱) - مطالب خشکسالی‌های شمال چین و آتش‌فشانی‌های آیسلند را، وایسل سال ۱۳۶۷ - از تلویزیون ایران شنیدم و ضبط کردم. و اگر منبع آن را در کتابی یافتم در چاپ بعدی درج خواهم کرد. انشاء الله

(۲) و (۳) - لغت نامه ذیل اسم تاتارستان.

نام تاتار در سنک نبشته کول تکین ( قول تکین ) ذکر شده است. (۱) دیکتیوه اورخون نام دو طایفه تاتار ( سی تارونه تار ) یاد شده است. و در آن عصر مراد نام مذکور مغل یا بخشی از مغلان بود بعد از عصر فتوحات چنگیز بسیاری از قبایل تایع او بنام مغل خوانده شدند. (۲)

تاتارها از قدیم با آریایی ها و ترکان همسایه بودند که گاهی در صلح، صفا بصری بردند و گاهی در جنگ وجدال بودند. جنگهای افسانه‌ای میان ایران توران که در شاهنامه آمده است همان جنگ میان ترک و تاتار آریا بوده است. کوروش در اواخر عمر خود به شرق لشکر کشی نمود تا اقوام زرد پوست آن سامان را به سلطه درآورد و به همین منظور اقوامی چون " داهه " ها و " در بیگ " ها را که به نوشته استرابون بین دریا چارال و دریا چه خزر اقامت داشتند مطیع خود نمود. (۳) ظاهراً " داریوش عده‌ای از تاتارها را باج گذار خود قرار داد و در دیکتیوه از تاتارستان قدیم ( ساتراپی ) یاد شده است. (۴)

مسلمانان قبایل مغل را قبل از چنگیز بنام تاتار می شناختند و از نام مغل آگاهی نداشتند. اروپائیان حتی بعد از فتوحات چنگیز سپاهیان اوربا بنا، تاتار با دمی کردند. چشم تاتار یعنی چشم بادامی و مورب. (۴) تاتارها به شجاعت و تیراندازی معروف بودند. چنانچه به تیزهوشی نیز شهرت داشتند. حکیم سنائی غزنوی گوید:

تر مزاجی مگیر در سق‌لاب

خشک مغزی مپوی در تاتار .

سقلاب طوایف " اسلاو " امروزی هستند که بیشتر ساکنین چکوسلواکیا را تشکیل میدهند. شعراء از چشمان بادامی تاتار آهوی تاتار زیاد یاد کرده اند. نظماً می گوید:

گفت کای چشم تنگ تاتاری

سید ما را بچشم می ناری .

نامر خسرو گوید:

نه در پیرو و منقار رنگین سرشته

چو گل مشک خرخیز و تاتار دارد

منوچهری می گوید:

هم گوهر تن داری هم گوهر نسبت

مشکست در آنجا که بود آهوی تاتار

دیگری گوید: چو بر سنبل چرد آهوی تاتار

نسیمش بوی مشک آرد ببازار

(۱) - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۷۵ .

(۲) - داغره المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه تاتار و تاتارستان .

(۳) - مجله اطلاعات هفتگی ص ۵۳ شماره مسلسل ۲۳۲۷ .

(۴) - جغرافیای سیاسی کیهان ص ۱۴ - ۱۵ .

(۵) - لغت نامه ذیل اسم تاتار و تاتارستان .

تا تاریخان کاسی حاکم رهتاس که در سال ۹۶۱ هـ بدست همایون برانداخته شد احتمالاً از ولایت کاسی غوربوده است. و نیز این احتمال وجود دارد که تاتاریان کاشی با شده در آن صورت اهل کاشان خواهند شد.

### تشخیص ترک و مغل

تشخیص سرزمینهای ترک نشین از مغل نشین هم چنین تشخیص اقوام ترک نژاد از مغل نژاد برای مورخین خالی از اشکال نیست. این مشکل بودن اولاً به خاطر آنست که بسیاری از اقوام مغلی، زبان خویش را رها نموده به زبان ترکی حرف می زنند. از این رو عده ای از نویسندگان بدون توجه به نسب شان آنان را ترک نوشته اند. حال آنکه در واقع مغلی اند. مانند ازبکها، قزاقها، قره قالمپاها و ترکان سواحل رود ولگا و غیره. (۱) دوم بخاطر فرهنگ مشترک ترک و مغل، این دونژاد از حیث لباس، طرز زندگی، بازیها، ورزشها و افسانهها بطور شگفت آوری نزدیک بهم می باشند. سوم بخاطر اختلاط و امتزاج نژادی از راه ازدواج و خویشاوندی. چون ترک و مغل در طی قرنهای با هم مجاور بودند از این رو از حیث نژاد در هم آمیخته شده اند. بقسمیکه بسیاری از اقوام شان دورگه شده و از حیث قیافه نیز مشکل است که آنها را از هم تشخیص داد. بعضی مدعی شده است که ترک نژاد واحدی نیست. بیشتر ترکان آلبانی و ترکیه فعلی و ترکان آذربایجان نژاد خاص خود را دارند. و بقیه ترکان در اصل مغلی نژادند.

یکی از اقوام بزرگ ترک قبایل " اویغور " می باشد. که بمعنی به هم پیوستن و مدد کردن است. و یا بمعنی اولوس و جمعیت می باشد. اویغورها دارای تمدن نسبتاً پیشرفته ای بودند. خط و الفبای مخصوص بخود داشتند. محل اصلی آنها ولایت سینگیانگ چین یا ترکستان شرقی بود. و آنان تا حدودتخارستان افغانستان نیز پراکنده بودند. (۲) سینگیانگ احتمالاً نخستین مهد آدمی زادنیز بوده است. (۳)

سیدعلی میرنیا می نویسد: " اویغورها، قارلوقها، ( قلیغ ) قبچاقها، ترکندوا زهرحیث نژاد با مغلها مخلوط شده اند. (۴)

سلاطین غزنوی از ترکان اویغور و از شاخه ایل قارلیق بودند. (۵) قارلوق که به صورت: قریق قارلیق، قریغ، و قلیغ آمده امروزه تعدادی از بقایای آنان در میان مردم هزاره در منطقه شیخلی زندگی می کنند و خود هزاره اند. علت اینکه بسیاری از اقوام مغل زبان اجدادی خود را رها کرده و زبان ترکی را فرا گرفته اند

(۱) - طوایف ترکمان ص ۳۶ .

(۲) - تاریخ فتوحات مغل ص ۳۹، تاریخ ترکمن ص ۳۱-۳۳ جامع التواریخ ج ۱ ص ۳۳ و ۱۰۵ .

(۳) - مجله مشکوة ص ۱۷۴ شماره ۱۶ مورخ پاییز ۱۳۶۶ .

(۴) و (۵) - طوایف ترکمان ص ۳۷ .

شاید به خاطر تکامل زبان ترکی باشد. زبان شناسان، زبانهای عمده دنیا را به سه دسته عمده تقسیم کرده اند.

۱ - زبانهای یک هجای و تک سیلابی مانند: زبان چین، تبت، و جنوب شرق آسیا.

۲ - زبانهای پیوندی مانند زبانهای هندواروپایی.

۳ - زبانهای لتصاقی مانند زبانهای اورال آلتایی. در زبان التصاقی اصل کلمه با برجاست و به هیچ وجه تغییر نمی کند فقط با چسپانیدن پسوندها معانی تغییر می کند. زبان ترکی جزء زبانهای التصاقی است. می گویند زبان ترکی با قاعده ترین گویشهاست زیرا تنها در آن یک فعل بی قاعده ( فعل بودن) وجود دارد و حال آنکه در زبان انگلیسی که یکی از زبانهای پیشرفته دنیا است ۱۹۴ فعل بی قاعده وجود دارد. (۱) خلاصه کلام آنکه ساکنین ترکستان شرقی ( کاشغر) و ترکستان ماوراء آمو ( ترکستان روس) و ترکستان افغانستان اغلب مردمی بوده اند با زبان ترکی و نژاد مغلی. تنها در این میان اقوام سفید قدیم و تاجیکهای تاجیکستان را باید استثنا کرد.

#### منشاء نژادی اقوام هزاره

در باره اینکه مردم هزاره از کجا آمده اند و با کدام یک از نژادهای عمده بشری پیوند می خورند آیا از قدیم در افغانستان بوده و بومی این سرزمینند و یا بعداً آمده اند؟ سخنان و احتمالات گوناگون ابراز شده است.

من تردیدی ندارم که هزاره ها از نژاد دزد و شاخه مغل می باشند و نیز تردیدی ندارم که اغلب شان حتی قبل از اسلام در افغانستان بوده اند. پس آنچه که در افواه مشهور است که اینان از بقایای سپاه چنگیز خاندانند حقیقت ندارد؟ بلی در جواب باید گفت: " رب مشهور لا اصل له " هزاره ها یقیناً از بقایای سپاه شخص چنگیز خان نیستند. و در هیچ تاریخی هم نیامده که گفته باشد، خان مغل دسته ای از سپاهیان خود را در این سرزمین سرد و کوهستانی وبی حاصل، بدون کدام هدف استراتژیکی جا گذاشته باشد. رشیدالدین فضل الله اساسی هزاره های چنگیزی را به تفصیل نوشته است که هیچکدام آنها با نام هزاره های افغانستان تطبیق نمی کند (۲) ولی این سخن بدان معنا نیست که در زمان ایلخانیه دسته هایی از اقوام مغل به هزاره ها نه پیوسته است.

خاورشناسان فرانسوی این نظریه را که هزاره ها از بقایای سپاهیان مغل می باشند عموماً رد کرده اند. اما خاورشناسان انگلیسی برعکس آن را تأیید کرده اند. با توجه به این نکته که انگلیسی ها در زمان تسلط شان بر هند نظیر استعماری داشتند و با هروسیله ممکن می خواستند که زمینه نزاعهای قومی و مذهبی را در میان مردم فراهم کنند پس نمی شود به قول آنها چندان اعتماد

(۱) - مجله اطلاعات هفتگی ص ۳۷ شماره ۲۳۳۲.

(۲) - ن. ک. به: جامع التواریخ ج ۱ ص ۳۹۹ - ۴۱۲.

نمود . اینک برای دست یابی به حقیقت امرنا گزیریم که این موضوع را مفصل تر مورد بحث قرار دهیم . و در ابتدا نظرات دانشمندان را می آوریم .

ظاهرا " اولین کسی که نوشته هزاره ها از بقایای سپاهیان مغل میباشد . ابوالفضل دکنی مورخ عصر اکبرشاه هندی مغلی ، بوده است . اودراکبرنامہ می نویسدکه هزاره ها از سپاهیان منکوقاآن نبیره چنگیزخان است . بعداز او عده زیادی از مورخین ، جغرافیا نکاران و سیاحان از او متابعت کرده و همسان سخن را تکرار نموده اند .

در دائرة المعارف اسلامیه که حدود صدسال قبل توسط عده ای از دانشمندان غربی نوشته شده و در مصر آن را بزبان عربی برگردانده اند ، آمده است : هزاره ها از بقایای لشکر منکوقاآن می باشند لکن مدرک قطعی در این باره بدست نیا مده است و بپرفرض صحت این ادعا آنان به تدریج با مردم اصلی آن سامان حبل شده اند . " (۱)

بلیو گوید : این مردم با همه نژادهای دیگر افغانستان فرق دارند . و قسمت بزرگی از مملکت را اشغال کرده اند که از مرز کابل و غزنه تا هرات و از نواحی مجاور قندهار تا بلخ امتداد دارد . و از تمام اقوام دیگر افغانستان مجزا هستند . تماس و ارتباط آنها فقط در نواحی مرزی است . در مورد اصل و منشأ هزاره تردیدی وجود ندارد . زیرا قیافه و خصوصیات دیگر میرساندکه آنها از تاتارهای سپاه مغل می باشند و در باره تاریخ و زمان استقرار در این نواحی اطلاع کاملی وجود ندارد . (۲)

ژ . فییریر فرانسوی هزاره ها را ساکنین اصلی افغانستان میدانومی گوید آنها در زمان حملات اسکندر در همان محلی زندگی میکردند که فعلا " بودوبشاش دارند ، او برای اثبات ادعای خود از نوشته های مورخ قدیمی یونان " کورتس " دلیل می آورد و نتیجه میگیرد که اجداد هزاره ها در زمان اسکندر در مرکز افغانستان زندگی میکردند . (۳)

ژها رلان گوید : هزاره ها از تزویج متقابله با ختری های قدیم و تاتارهای کهن در مناطق شمالی ایران زندگی میکردند به وجود آمده و ظاهرا " توسط اسماعیل سامانی به مناطق مرکزی افغانستان رانده شده اند . (۴)

م . النفستن ، رابرتس ، و گ . وامبری : هزاره ها را مغل می دانند اما رشیدالدین فضل الله و جوزجانی ثابت می سازند که نه خود چنگیز و نه هیچ یک از فرماندهان اشکان در مناطق فعلی هزاره جات را صادر نکرده اند . پرفیسر پطروفسکی نیز هزاره ها را مغل میدانند . بعضی از دانشمندان گوید : هزاره ملتی است که از اختلاط و ترکیب ترک و مغل به وجود آمده اند . مانند : ک . فردینا ند . وی . بیکن و برمودین شرق شناس شوروی . خ . شرمین می گوید :

(۱) - دائرة المعارف اسلامیه ج ۲ ذیل اسم " افغانستان " .

(۲) - مردم شناسی ایران ص ۶۹ به نقل از نوشته بلیو ص ۱۱۳ - ۱۱۴ .

(۳) و (۴) - تاریخ ملی هزاره ص ۹ تا ۱۳ .

هزاره‌ها در جریان قرنهای ۱۴ و ۱۵ همان کوچیهای ساکن جنوب شرق ایران و غربی افغانستان بدون در نظر داشت خصوصیات نژادی شان است. برای تحقیق بیشتر زبان شناسی، چهره‌شناسی، اسکلت‌شناسی لازم است.

طبق نظریه "دمورگرفت" استخوان بندی صورت و چهره هزاره‌ها بیشتر به تبتی‌ها شباهت دارد و کمتر به مغلهای می‌ماند. قرقلوقها پیش از حملات مغل ساکنین مرکزی افغانستان را تشکیل میدادند. (۱)

شیرمحمدخان ابراهیم‌زی می‌نویسد: این سخن که هزاره‌ها از سپاه مغلند اصلی ندارد. چرا که قبل از عهد چنگیزخان این قوم الوس کلان و خلقی بسیار بودند و مصنف حیات افغانی که در اکثر حالات متابعت روایت "انریبل الفنستن" مورخ انگلیسی و ابوالقاسم هندو شاه مصنف تاریخ فرشته را می‌نماید روایت می‌کند که قوم "هزاره" از شاخه الوس "چرکس" است و چرکس قوم مشهورند از ترکان که در نواحی داغستان ملحق الحدود روسیه بوده‌اند. فقط با بر شاه در تصنیف خود بیان نموده که مردم هزاره (هزاره‌های میدان) زبان مغل دارند مگر مرادش بخوبی معلوم نمی‌شود. او درباره ترکمان قصبه هزاره می‌نویسد و توک‌دوری را (؟) شامل هزاره کوهستانی نمی‌نماید و می‌نگارد که ترک‌وایماق که در علاقه میدان سکونت دارند به قیاس نمی‌آید که در زبان شان این قدر الفاظ ترکی چراهست؟ اگر مغل و چرکس هستند پس ترکی چرانمی‌گویند و به زبان فارسی چراتکلم می‌کنند؟ ... و از این سخن مستفاد شد که قبل از خروج افغان بر غزنی و دیگر اقطاع جنوبی، هزاره‌نیز قابض بودند. که او شان را افغانان به تدریج طرف هزارستان رانده‌اند. مؤلف حیات افغانی هزاره و ایماق هردو را از نسل ترخان تاتاری نوشته و این هردو قوم را از یک نسل قرار داده و گفته است وقتیکه مسلمان شدند از همدیگر جدا شدند. زیرا که ایماق بخته سنی و هزاره شیعه‌کته (بزرگ) اند. و این اختلاف مذهبی موجب افتراق قومی ایشان شد. عبدالضعیف رساله هذا (شیرمحمدخان ابراهیم‌زی) گویند: در بودن هزاره از نسل یافث ابن نوح علیه السلام که تاتار و مغل هردو از نسل اویند هیچ شکی نی، و در بودن خریلخ و خاقان و هزاره از نسل ترک شیبای نیست. چنانچه از معارج النبوه و روضة الصفا و دیگر کتب معتبره واضح است. (۲)

لوئیس دوپری LOUIS DUPREE محقق و مردم شناس آمریکایی که درباره افغانستان در سال ۱۹۷۳ م کتابی نوشته و با همان نام منتشر کرده است و در امور افغانستان صاحب نظر است. می‌نویسد: "هزاره‌ها برخلاف عقیده عامیانه از اولاد عساکر چنگیزخان نیستند. و آنها از نژاد مغل و مخلوط مدیترانه‌یی هستند. (۳)

(۱) - تاریخ ملی هزاره‌ها ص ۹ تا ۱۷.

(۲) - تواریخ خورشید جهان ص ۳۱۴ - ۳۱۶.

(۳) - افغانستان ص ۶۰ چاپ آمریکا ۱۹۸۰ م به زبان انگلیسی.

در داوره المعارف اسلامی آمده است: در کوه‌های مرکزی از غزنه تا هرات و از شمال تا میان تا مرکز هلمند قوم مغلی یا نسل ترک و مغل سکونت دارند. هزاره‌ها (بربری) با حدود ایران پراکنده اند. سرداران برقدرتی دارند که در قمرهای مانند حکام زندگی میکنند. آنها شیعه اند و تا زمان عبدالرحمان بصورت نیمه مستقل و خودمختار بودند. (۱)

در داوره المعارف بریتانیکا می‌خوانیم: هزاره منشعب از قبلیه مغلند و در جبال مرکزی افغانستان زندگی میکنند. گفته میشود که آنها از باقی مانده سپاه چنگیز اند، در حالیکه فاکتور بزرگ موقعیکه در سال ۱۲۲۷ م به منگولیا باز میگشت و در همین سفروفت کرد کسی را باقی نگذاشت. هزاره‌های غربی (قلعه‌نو) ممکن است در اصل باغی‌هایی باشند از لشکر هلاکو خان. (۲)

میرزا عبدالقادر آقا بی‌ش می‌نویسد: این قوم (هزاره) بسبب بودیان در صحرای از علم محروم مانده اند و حقیقیر شمرده میشوند و لا در نسلشان اعتراض نیست (یعنی مغلند) و از عظمت این قوم میرزا سنجر هزاره، میرزا شادمان هزاره\* و میرماسی هزاره بود هاند. (۳)

از کسانیکه درباره تاریخ هزاره اطلاعات وسیع داشته شهیدنا در علی‌خان جاغوری بود. بنا بگفته آیه الله شیخ محمد حکیم صمدی، نا در علی‌خان کتاب ضخیمی در تاریخ معاصر افغانستان نوشته بود که متأسفانه به چاپ نرسیده است. آقای اوتا دل‌العجم که درباره تاریخ هزاره تحقیق نموده است می‌نویسد: در کابل در منزل سنا توربان نشسته نا در علی‌خان جاغوری رفتند و از ایشان درباره تاریخ و نژاد هزاره پرسیدم جواب داد: «ما نژاد مغل هستیم ولی دلیلی نیست که حتماً از فرزندان چنگیز باشیم». (۴)

اوتا دل‌العجم با دیگر تاریخدانان هزاره نیز مصاحبه‌هایی کرده از جمله می‌نویسد: آقای فقیر حسین هزاره معروف به عندلیب که در سنه ۱۱۱۰ سالگی در کویته زندگی میکنند و به چندین زبان رسمی دنیا آشناست و در بیان حقا که نام عندلیب برار زنده او است و باوی ساعتها ملاقات و گفتگو داشتم ایشان معتقدند که این نام (هزاره) باین علت است که قوم ما بسیار وسیع و حداقل هزار قبیله بوده‌اند، اینست که نام ما را هزاره گذاشته‌اند. و ربطی به هزاره چنگیز ندارد. (۵)

آقای خدا نظرقنبری بهسودی ساکن کویته نیز درباره هزاره صاحب اطلاع است و مقاله جالبی در باره علت نام هزاره در مجله ذوالفقار و مورخ دسامبر ۱۹۷۲ م به چاپ رساند. ایشان معتقدند که هزاره مغلند اما قبل از چنگیز در غرچستان بوده‌اند. (۶)

دکتر ریچارد پترکه مدت ده سال است در رشته مردم‌شناسی راجع به افغانستان دکترریچارد لندن تدریس می‌کند و مدتی در افغانستان بوده، اقوام

(۱) - داوره المعارف اسلامی چاپ جدید ج ۱ ص ۲۲۴ .

(۲) - داوره المعارف بریتانیکا ج ۱۱ ص ۱۹۹ .

(۳) - اویماق مغل ص ۹۹ چاپ ۱۳۱۹ هجری قمری .

\*

(۴) و (۵) و (۶) - تاریخ مختصر قوم هزاره صفحات ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۴۳ اکبر شادمان

معاصر اکبر شاه رهبر هزاره‌های غزنی و قندهار و پرچمدار تشیع بود که قاضی نورالله در مجالس المومنین از او ستایش بسیار کرده است. وی از رجال بزرگ و از شعبان روزگار بود. تاخت و تاز فرقه منحرفه تاریکی را در ساحات غزنی بخوبی دفع کرد. و جلاله تاریکی رهبر آن فرقه را زخمی نمود.

اکبر شاه بهوی احترام عمیق قایل بود. نگاه کنید به: اکبرنامه ذیل حوادث سال ۱۰۵۹ هـ و اکبرنامه ج ۲ ص ۴۹۲ و ج ۳ ص ۵۲۵ و ۵۶۷، دبستان مذاهب ۳۸۷-۳۸۸، مجالس المومنین ج ۱ ص ۱۰۴



وقبایل گوناگون آن را از نزدیک دیده‌است و کتاب‌هایی دربارهٔ افغانستان نوشته‌است از جمله: "تضاد میان عشایر و دولت‌درا بیان و افغانستان" و نیز "مراجع و سیاست" رابه رشته تحریر درآورده‌است. دربارهٔ هزاره‌ها می‌نویسد: زبان هزاره‌گویی‌های فارسی دری است در آن از لغات مغلی استفاده فراوان شده است و این زبان به لهجه هزاره‌ای موسوم است. واقعیت آنست که منشأ هزاره‌ها همچنان در برده‌ها بهم باقی مانده‌است بعید نیست که نیاکان آنها شامل ساکنین جبال هندوکش نیز بشود. هزاره‌ها در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی به محل سکونت فعلی خود عقب‌نشینی کردند. و علت آن فشار پشتونها از سمت جنوب و تهدید ازبکها از شمال بود. هزاره‌ها طی سالیان دراز از امواج و استقلال خود سرخاسته دفاع کردند. در قرن ۱۹ تحت حکومت پشتونها درآمدند. هزاره‌ها به سخت‌کوشی و تیزهوشی و قابل‌انطباق شهره‌اند. (۱) میخاییل ویرمی نویسد: "هزاره‌ها قبل از چنگیزخان در هزاره‌جات متوطن بوده‌اند و منشأ خیلی قدیمی‌تر دارند که امروز قابل تشخیص نیست." (۲)

### نظر موسیو فوشه

موسیو فوشه محقق و باستان‌شناس فرانسوی که خود مدتی در افغانستان مشغول تحقیق در آثار باستانی این کشور بوده‌است از جمله دربارهٔ باستان تحقیقات نموده و نیز مردم هزاره‌ها را از نزدیک دیده‌است. تحقیقات جالب و فایده‌کننده‌ای دارد. که من فقط قسمتهایی از گفته‌های او را خلاصه نموده‌ام در اینجا می‌آورم. او می‌نویسد: هزاره‌ها هم از حیث نژاد و هم از نظر ظاهراً و اخلاق و عادات اختلاف‌گیری با قبایل دیگر افغانستان دارد. به محض اینکه مسافری وارد هزاره‌جات می‌شود متوجه می‌گردد که سکنه آن مانند مغلها چشمان متمایل بطرف پایین و گونه‌های برجسته دارد. ریش آنها کم پشت‌است. در لباس مردها و زنها خصوصاً در کلاه آنها خصوصیات غربی وجود دارد. زنان هزاره عمامه‌های بزرگ بسردارند که انتهای آنها در پشت‌شان آویزان است.\*

(۱) - رادیو: بی. بی. سی مورخه شب شنبه ۱۳۶۶/۲/۲۵ به نقل از دکتر پتر.  
 (۲) - سایروسنهایی از وضع جامعه هزاره‌ص ۲۱ به نقل از "زبان هزاره و مغلها افغانستان چاپ استرالیا در مجله افغانستان ژورنال شماره ۳ سال دوم ۱۹۷۵ م.  
 \* در گذشته بعضی مناطق هزاره‌جات زنان نوعی "عمامه" بسر می‌گذاشتند که خدمت‌ساز عمامه و چادر بود. و آن عبارت از پارچه‌ای بود شبیه عمامه اما اندکی عریض‌تر از آن که یکسر آن را بصرمی بستند و سردیگر آن را مانند چادر روی کردن و دوش می‌انداختند. این چادر عمامه نما در عین حال یک پوشش اسلامی نیز حساب می‌آمد. امروزه این نوع لباس متروک شده‌است. شبیه این گونه چادرهای عمامه‌نما در میان قبایل "کرد" و "لر" ایران مرسوم است.

ومردان شان فقط عرفچین یا کلاه نوک تیز به سردارندکه معمولاً از پوست دست شده است. این مردمان ساده که در ارتفاع ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متری مسکن دارند، زندگی خود را با وضع آب و هوای ناحیه مسکونی خود انطباق داد ه اند. در ابتدای زمستان جوانها و زورمندان قبیله بطرف جلگه سرازیر می شوند. تا کار و عملکی پیدا کنند. و برای هیئت باستان شناسی فرانسوی کارگران خوبی می باشند. خانواده آنها در این فصل، در خانه های کلی که در میان کوهها ساخته شده زندگی میکنند. که روی آنها را برف می پوشاند. فقط یک سوراخ در اطاق مسکن آنها وجود دارد که از آن هوا وارد می شود و دود خارج میگردد. روی این سوراخ دری از سب قرار دارد که از داخل اطاق آن را میتوانند در موقع وزش باد ببندند و در مواقع دیگر باز کنند. گله گاو و گوسفند شان هم در همین خانه ها زندگی میکنند و این خود یک نوع بخار دائمی است. در اول سال کارگران هزاره بسوی دهات فقیر خود بر میگردند. و به زراعت مشغول می شوند و در هر جا که شیب کوه اجازت بدهد با گاو آهن بدوی حتی در کنا برفی که در حال آب شدن است مشغول کاری می شوند. و زمین را برای کشت جومها مینمایند. در مقابل هر خانه کارگاری بسیار ساده ای روی زمین کار گذاشته شده وزنی مقابل آن نشسته با پیشم گوسفندان قالی و پارچه های بسیار ضخیم می بافند. ابوالفضل نویسنده تاریخ اکبر شاه چنین اظهار نموده است که این مردم کوهستانی قسمتی از لشگریان چنگیزند که در این سرزمین ماندگار شده اند. تمام نویسندگان بعد از او هم این مطلب را تکرار نموده اند. بدون اینکه ز خود سؤال کنند چگونه یک فوج هزاره از لشگریان چنگیز در میان این کوههای سخت بحال خود واگذاشته شده اند؟ و چگونه ملتی را تشکیل داده اند؟ برای اینکه این مطلب را بتوانند تا اندازه ای بحقیقت نزدیک کنند لازم دیده اند ابتدا ثابت کنند که این ناحیه تا قرن هفتم هجری غیر مسکون بوده است. در اوایل قرن اول هجری یوان تسانگ همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خودگشتی میداد تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند، هم قدرت مرکزی را به قبایل اطراف نشان دهد، از این نقطه نیز عبور کرده است. وقتی مسافر مزبور با تفاق کاروان شاهی وارد هزاره جات می شود، هوای سرد و خلق نا هنجار ساکنین را که حتی زبان شان با زبان همسایه گان شان اختلاف داشته یا داشت می کند و بهمین طریق از قیافه چینی مآبی که امروز هم مردم این ناحیه دارند تعجب میکنند. همانطوریکه مسافر انگلیسی " مورگراف " که مستقیماً از " لاخ " می آمد، وقتی به هزاره رسیده، اظهار نموده که در کوههای افغانستان مردمی را مشاهده نموده که در " تبت " شرقی دیده بود. از این هم بالاتر اینکه ۱۰۰۰ سال پیش از مسافرت هیوان تسانگ " اسکندر " ناچار شد از جنوب بطرف شمال از قبایل افغانستان عبور نماید. مورخان اومی نویسند که: اسکندر یک نوع مردم تازه ای مشاهده کرد که از دیگران بسیار سرکش تر بودند. شرحی که " کنت کورس " از خانه های کلی آنها میدهد. با آنچه مسافری بنام " فریه " نقل میکند و آنچه امروز هم مسافری میتواند به چشم ببیند کاملاً تطبیق می نماید.

این مدارک مسئله نژادی مهمی را روشن مینماید که اهمیت آن از مسئله

خصوصی هزاره تجاوز میکند این مطلب بمانشا میدهد که در حقیقت نه فقط فلاتهای مرتفع ماورای هیمالیا بلکه تمام دنباله‌های جبال هندوکش تا منتهی الیه غربی آن در زمان قدیم محل سکونت قبایلی از نژاد چینی و تبتی بوده است فقط دسته غربی این قبایل بغلت هجوم قبایلی که از شاهراهها جسات هندوستان کرده‌اند از قسمت شرقی مجزا گشته‌اند. تنها به این طریق میتوان دو مسئله مهم جغرافیائی را توجیه نمود.

دیگر اینکه کشور هزاره یکی نیست، بلکه دو کشور هزاره موجود است یکی آنکه در بالا آن بحث شد. و دیگری در طرف دیگر بریدگی ناشی از معبر شمال غربی در کوههای که ساحل چپ آنحنا بزرگ رود سند را احاطه کرده اند وینا برای مجاور با "بلتستان" و "لاخ" می باشند. (۱)

### نظر محققین افغانی

دکتر سید مخدوم رهین می نویسد: عده ای پنداشته اند که قوم هزاره را زبامانندگان سپاه چنگیزانند. اگرچه تاریخ نویسان قدیم همین نظر را معتبر نمی دانند ولی محققان امروزی نظریه مذکور را کاملاً رد کرده‌اند. بنا بر نوشته هیوان شنگ که در دوره کوشانی در افغانستان آمده است قوم هزاره قرنهای پیش از ورود اسلام به این سرزمین درین کشور می زیستند. در ادبیات و تواریخ دوره اسلامی قرن سوم و چهارم هجری اطلاق ترک غریبه قوم هزاره شده است. شواهد و قرائین بسیار دیگری نیز در دست است که ارتباط هزاره را با چنگیزخان کاملاً رد می کند. (۲)

پوهانددکترا ویدو عمر صالح مولفان "جغرافیای صنف نهم معارف می - نویسند: این طایفه (هزاره) از اقوام اصیل و بومی این سرزمین اند که قبل از مغل (چنگیز) به نام غوزه یعنی غرستان معروف بوده اند. و سلسله شاهان غور و شاهیان با میانان زمین اقوام بوده اند نژاد هزاره ممکن است اختلاطی از اقوام اورال آلتایی داشته باشد اما مسلماً این اختلاط در مدت کمتر از دو هزار سال صورت نگرفته است. (۳)

حسین نایل که در تاریخ هزارهها تحقیقات دقیق نموده است نیز معتقد است که هزارهها از قدیم الایام و از زمانهای دور در مرکز افغانستان بوده‌اند. (۴)

احمد علی کهزاد بطور ضمنی میرساند که هزارهها از قدیم در افغانستان بوده‌اند. زیرا در باره قوم "لاچین" که در شاهنامه فردوسی آمده است احتمال داده است که قوم لاچین که در گذشته‌های دور در مرکز افغانستان بود همین مردم هزاره فعلی بوده‌اند. (۵)

(۱) - تمدن ایرانی ص ۴۳۶ - ۴۴۱ مسئله هرات مقاله آ. فوشه

(۲) - اشک خراسان ص ۳۱ چاپ دوم ۱۳۶۱.

(۳) - جغرافیای صنف نهم معارف ص ۲۲ - ۲۳ چاپ کابل ۱۳۴۵.

(۴) - سایه روشنهایی از وضع جامعه هزاره ص ۱۹ - ۲۳.

(۵) - افغانستان در شاهنامه چاپ کابل ۱۳۵۵.

غلام محمد غبارمورخ نامدار افغانی هر چند بحث مستقلی درکتابش راجع به منشأ نژادی هزاره ها نیاورده است اما در ضمن انتخاب شدن احمد شاه سدوزایی به سلطنت سخنی دارد که میباید تا حدودی بیانگرا اعتقاد و ارجاع به اصالت هزاره ها باشد . اومی نویسد : همینکه نادر شاه کشته شد قشون افغانی بطرف قندهار بازگشتند . در قندهار نور محمد خان ، به خوانین غلجایی ، ازبک ، ابدالی ، هزاره ، بلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه ای تشکیل و پادشاهی انتخاب شود ، این جرگه در اکتبر ۱۷۴۷ تشکیل شد ، سرانجام احمدخان ابدالی به سلطنت انتخاب گردید . آنگاه بعد از تشریح مختصر از اوضاع آن زمان کشوری گوید : یک میلیون نفوس زحمتکش و کارکن هزاره که از هجوم چنگیز به این طرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند برای اعاشه و تفریح عده ای انگشت شمار را رباب و میروبیگ و روحانی جان میکنند .

فیودالهای مسلط این منطقه ، با اطاعت و تأدیه مالیات بدولت های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطوقی خود تا او اخر قرن نهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت سرسختی نشان دادند . . . . در حالیکه همین مردم سرسخت و کاری افغانستان بودند که قوت بشری چنگیزخان را در خود فرو برده و بسا وجود جذب خون مغل دیگر از مغل خالص و زبان مغلی در مرکز افغانستان اشری نگذاشتند . (۱)

از این گفته من چنین استنباط می کنم که به نظر غبار هزاره ها قبل از چنگیز در افغانستان بوده و هم در برابر حملات چنگیزخان مقاومت کرده اند و بعدها بازغده ای از مغلان به هزاره ها پیوسته و در میان هزاره ها به تحلیل رفته و نسل جدیدی را بوجود آورده اند .

پوهانند هم ام می گوید : محققان در این امر که هیونگ نوو هونها همان ها هستند که بعدها به نام مغل شناخته شدند و ترکان و تاتاران هم از این مردم ریشه گرفته اند تردیدی ندارند . اگرچنانچه این اشاره درست باشد پس مهاجرت نژاد ترکی مغلی به افغانستان به دوران بسیار کهن یعنی در روزگار کوشا نیان میرسد ، چنانچه ما اکنون رد پای این قوم را درست در همان خط سیر مهاجرت کوشا نیان در میابیم . موسس دودمان کیداری یا کوشانی های کوچک ( کیدار ) از نگاه هیگل ظاهری و ساختمان جمجمه شبیه افراد مغلی هستند . بدین صورت پس باید همه اقوام هیطالغ و هونها را از نظر نژادی باید مغل دانست . نکته دیگری که درباره نژاد مغل مطرح می باشد این است که مسکن این نژاد منشاء و مبداء مردمی بوده است که به سرزمین افغانستان و از این طریق به سوی ایران و هندوستان تا شرق میانه سرازیر شده و به تشکیل دولتهای مقتدر و امپراطوری های شکوهمند پرداخته اند . پس استعداد مردم ترکی نژاد را در تاسیس فرهنگهای گسترده جهانی که بر اثر اعمال قدرت مستحکم و بلامنازع آنان به ظهور پیوسته نمی توان نادیده گرفت . و نباید هم چنین اغماضی بعمل آید چه این اقوام عملاً ثابت کرده اند و به جهان نیان نشان داده اند که در واقع رسالت

تمدن با شکوه مشرق زمین را بخوبی بعهده گرفته و آنرا تا آخر مرحله اوج شکوه و عظمتش به فرجام رسانده اند. دیگر اینکه به نکته دیگری درباره اقوام ترکی مغلی در تاریخ برمی خوریم و آن گستردگی همه جا نبه این مردم هست که حتی در پای آنها را می شود تا امریکای شمالی هم یافت و دنبالش کرد. (۱)

### نظر عبدالحی حبیبی

حبیبی نه تنها هزاره ها را از ساکنین قدیمی افغانستان میداند بلکه اسامی هزاره ها را نیز بسیار قدیمی میداند اوطی یک مقاله مفصل در مجله آریانا تحت عنوان " آیا کلمه هزاره قدیمی تراست ؟ " به تفصیل در این باره قلم فرسای می کند و دلایلی برفد مت هزاره ها می آورد که من قسمتهای از سخنان او را در اینجا می آورم. اومی نویسد: " راورتی " محقق پشتو دان و مورخ فرنگی متولد ۱۸۲۵ م نخستین کسی است که درباره اصل و نژاد قبایل هزاره معلوماتی را از کتب تاریخ و روایات مردم فراهم آورده است و بعد از او هم سیاحان و نویسندگان دیگر در این باره چیزی نوشته اند. و الکسندر برنس در کتاب سفر و توقف در کابل بسال ( ۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ م طبع لندن ۱۸۴۲ صفحه ۲۳۰ ) نامهای قبایل هزاره را به تفصیل ضبط کرده است. اما در این نوشته های فرنگی درباره اصل و مبداء کلمه هزاره و قدمت تاریخی آن چیزی به نظر نرسیده است.

ابوالفضل در آئین اکبری ج ۲ ص ۱۶۲ و جنرال کننگهم در جغرافیای تاریخی هند ص ۴۰ بعبعد می گویند هزاره از سپاه مغلند. سنت مارتن رای ابوالفضل را رد کرده هزاره را از اخلاف چنگیز نمی داند.

در تاریخ کلمات و زبان شناسی به الفاظ و اسمایی برمی خوریم که اساساً ریشه استوار و قدیمی تری داشته و مردم از روی التباس با یک کلمه محادث دیگر آنرا عوضی گرفته اند. از جمله کلمه " هزاره " است که با هزاره چنگیزی اشتباه گرفته شده است. در حالیکه این نام در تاریخ سوابق طولانی قبل از چنگیز دارد. و دلائلی موجود است که این مردم در قرون متمادی قبل از چنگیز هم در این سرزمین ساکن بوده اند. (۲)

حبیبی آنگاه دلایلی برفد مت هزاره می آورد که من فقط خلاصه ای یکی از دلایل او را می آورم و بقیه را بجهت اختصار حذف می کنم اومی نویسد: هیوانک تسانک سیاح چینی بعد از سیاحت هند در هنگام بازگشت به تاریخ ۲۵ جون سال ۶۴۴ م به " تسو - کو - چه " ( اراکوزیا ) آمد و با یخت نخستین آن را " هوسی نه " ( غزنه ) و با یخت دوم را " هساله " ضبط کرده است ( رجوع کنید به کتاب ۱۲ سفرنامه وی ) سنت مارتن نخستین شخصی است که نام اولی را با غزنه و دوم را با هزاره تطبیق کرده است. بطلمیوس جغرافیا نگار معروف یونانی نیز در همین مواقع جایی را بنام " اوزاله " ( هزاله ) در شمال غرب اراکوزیا ذکر

(۱) - مجله غرستان شماره ۱ ص ۴۵ .

(۲) - مجله آریانا شماره ۵ سال ۱۳۴۱، ص ۸۰ .

می‌کند. که با وجود مابقت روایت هیوان تسانگ و بطلمیوس نمی‌توان بر قول ابوالفضل اعتماد کرد. هیوان تسانگ گوید که از هوسا له چشمه‌ساری خیزد و بسه چندین شعبه تقسیم شود. اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است. مردم آن خوشدل و آزاده اند. تحریر و زبان ایشان نیز با دیگر ممالک اختلاف دارد. پس آنچه را که هیوان تسانگ به شکل هساله و بطلمیوس به شکل هزاره آورده؛ نسد منظوری که چیز بوده. هوسا له چینی همان هزاره یونانی و هزاره کنونی می‌باشد. و چون در همان قرن هفتم میلادی هیوان تسانگ بسا از قبایل و بلاد افغانستان را به همین نام های کنونی ایشان منتها به شکل لهجه چینی آن ذکر می‌کند و در جوار غزنه و هزاره "اپوکسین" افغان را نیز می‌آورد. بنا بر آن باید گفت که این هزارگان از همان عصرهای قدیم از زمان اسکندر تا کنون در جوار افغانستان ساکن بوده و قریه‌های طولانی با هم زندگی داشته‌اند. (۱) خلاصه هزاره شکل تغییر یافته از هزاره می‌باشد. و اصل هزاره مرکب از دو کلمه "هوسا" و "زله" بوده که بمعنی خوشدل می‌باشد. و زله در پشتونان کنون بمعنی دل استعمال می‌شود "هوسا" و "خه" بمعنی خوش و خوب می‌باشد. اراکوزیا منطقه وسیعی بود که از حدود قندهار تا غزنی و مناطق جاغوری و ارغنداب و مالستان را شامل می‌شد. و هزاره پایتخت دوم اراکوزیا نزدیک مالستان کنونی واقع شده بود. برای تأیید گفته حبیبی در اینکه هساله چینی همان هزاره بوده است باید علاوه نمایم که هیوان تسانگ غزنه را هوسی نه ضبط کرده مثل اینکه حرف "ز" در لهجه او وجود نداشته که "ز" را به "س" تبدیل کرده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اصل مقاله حبیبی در مجله آریانا.

### نظر پوهانند جلال الدین صدیقی

دیگر از کسانی که عالمانه وارد این بحث شده است، جلال الدین صدیقی می‌باشد. او در مجله "غرجستان" شماره ۱ - از صفحه ۴۳ تا ۷۵ بطور مشروح و محققانه درباره سوابق تاریخی هزاره‌ها سخن رانده است. نکته تازه و جالبی که در استدلال خویش می‌افزاید. قدمت نام "بربر" و "بربرستان" است. من قسمتها بی‌ازمقاله مفصل او را گلچین و تلخیص نموده با اندکی تصرف در عبارات در اینجا می‌آورم: "ساکنین امروز افغانستان از نظر نژادشناسی و برررسی مجمله به سه گروه نژادی تقسیم می‌شوند:

۱ - نژاد قفقازی (آریایی) که شامل اقوام: تاجیک، پشتون، بلوچ و نورستانی می‌شوند.

۲ - نژاد ترک، شامل: هزاره، ایماق، ازبیک و قرقیزی می‌گردد.

۳ - نژاد ابراهیمی که قوم کوچکی است. و می‌گویند اصل در اویدی هندوی دارند و گویا از هندوستان به نقاط مرزی بین افغانستان و پاکستان مهاجرت

منسوبین نژاد ترکی یا مغلی در ادوار کهن تاریخ میراث‌های ارزنده‌ی  
چهار روزگاری قبل از اسلام و چه بعد از اسلام در افغانستان و جهان از خود بیادگار  
گذاشته‌اند که آثار آنها هنوز هم در کهنکشان فرهنگ مشرق زمین درخشندگی خاصی  
دارد. ماقبل از آنکه هزاره‌ها را باین نام بشناسیم و سرزمین شان را بنام  
هزاره‌جات بدانیم به لفظ دیگری هم آشنایی داشتیم که به این قوم سرزمین  
شان اطلاق می‌شود آن لفظ "بربری" و "بربرستان" می‌باشد. که با هزارجات  
کنونی تطبیق می‌شود. هیچ بعید نیست که این لفظ با تهاجم یونانیان به  
این دیار برای مردم گذاشته شده باشد. زیرا مورخین یونانی می‌نویسند که  
وقتی از مرکز افغانستان بسوی بلخ عبور می‌کردند در کوهستان مرکزی با مردمی  
بمراتب شجاع تر و سرکش تر (بربری) که با دیگر اقوام تفاوت فاحش داشتند روبرو  
شدند. "بربر" از کلمه یونانی "باربار" گرفته شده است. دائرةالمعارف  
اسلامی به زبان انگلیسی ج ۱ ص ۱۱۷۳ چاپ سال ۱۹۶۰ م - بربری را چنین  
تعریف می‌کند: نامی که برای هزاره‌های ساکن افغانستان میان کابل و هرات  
و در ایران در نواحی مشهد و بلوچستان و در شوری به هزاره‌های منطقه ترکمنستان  
و وادی کشکک اطلاق می‌شود. وامبری، در باره لفظ بربر منسوب به هزاره می‌نویسد  
بما این طور گفتند که این قوم را در ایران بربری می‌نامند و این نام از شهر  
بربر گرفته شده که سابقاً در کوه‌های بین کابل واقع بوده و حکایات می‌افسند -  
آمیزی از عظمت و جلال سابق آن تعریف می‌کنند. بقایای این شهر بزرگ بربر  
امروز هنوز دیده می‌شود.

ریاضی هروی می‌نویسد: "بربرستان مملکتی است پراکنده ساکنان علف‌ه و  
چشمه‌ساز زیاد دارد و این مملکت شرقاً به کابل و غزنین، جنوباً به قندهار و  
غرباً به فراه و هرات شمالاً به میمنه و بلخ و سایر نواحی ترکستان منتهی  
می‌شود". پوها ندهام گوید: هزاره‌ها بربری‌ها قبل از آمدن چنگیزخان  
در این سرزمین بوده‌اند. اشازه مقدسی راجع به لهجه فارسی بامیان و اشارات  
دیگر این واقعیت را تبیین می‌کند. داستان شفا‌های هزاره و دیگر مردم کشورمان  
در باره اعمار بندهامیر در بامیان بواسطه شاه ولایت مآب نیز دال بر موجودیت  
هزاره‌ها در صدر اسلام و قبل از آن می‌باشد. چنانچه شاه هزاره می‌گوید:

من غلام آن کسم دختر ز پیغمبر گرفت  
بند بربر را به بست و کاما ژدر را درید  
در شهر دیقی اشاره به بربر در آنجا که می‌گوید:

گاه آن در بوستان بشکفید  
بسان گلبنان باغ بربر

فرخی نیز از بربر یاد کرده گوید:

گل چون زرین درخت آن در هوایی سرکشید  
گاه چو آن در سرخ‌دینا لعبت بر بر شود.

فردوسی بارها از "بربر" و "بربرستان" در شاهنامه یاد کرده است. (انتهی)  
پدر توضیح و تکمیل گفته‌ها و استدلال‌های یوهاند صدیقی بایضا فنه‌نما پم‌کسه  
افسانه "بند بربر" بطور خلاصه از این قرار است: که روزی سائلی خدمت مولای  
مقنیان علی‌علیه السلام مشرف شد و درخواست کمک نمود. آن سرور بطریق طی الارض

اوراد ملک بربر ( هزارجات ) آورد . مردم این سرزمین در آن وقت کافر بودند . سائل بدستور و طبق نقشه از قبل تعیین شده ، مولا را بعنوان غلام هنرمند که کارهای خارق العاده می تواند انجام دهد به شاه بربر فروخت و بر او آن سرور زد دریا فت کرد . حضرت علی متقبل شد که سه کار مهم را که حتی لشکر بربر نمی تواند از عهده آنها برآید ، به تنهایی انجام دهد .

۱ - اژدهای عظیم الجثه با میان رانا بود کنند .

۲ - رودخانه بربر را به بند دو مها رکند .

۳ - علی عرب را دست بسته نزد شاه بربر حاضر نماید .

حضرت پس از تقبل این سه شرط اول اژدها ، با میان راکشت و چنان لگدیه شکم آن هیولای وحشتناک زد که شکم اژدها پاره شد و هفت بچه اژدها از شکم مادر به بیرون پرتاب شدند . از آن جمله یک بچه اژدها در " سرآب اژدر " حصه دوی بهسود ، یکی در " سنگی پل " بین تیزک و دامیرداد و یکی در " تنگی اژدر " دره ترکمن و باقی در سایر نقاط هزارجات پرتاب شدند . حضرت امیرازنوگ سراجدهای مذکور تا دم آن را تسمه کشید که جای تسمه تا کنون باقی است . بدن اژدها بمرور ایام به " کرپه سنگ " ( سنگ آهک ) تبدیل شد . و تا هنوز خونابه به شکل آب شوزاز دماغ اژدهای سنگی با میان خارج می شود .

بعد از گشتن اژدها دریکه اولنگ رفت تا رودخانه ملک بربر را مها رکند . که باعث ویرانی خانه های کناره رودخانه و بنا بودی زمین های مزروعی گردیده بود . و همیشه هزار نفر برای مها رکدن آن کار میکردند . مولای متقیان آن هزار نفر را آزاد کرد و مردم هزاره از نسل همان هزار نفرند و به همین خاطر این مردم را هزاره گویند . بعد حضرت کوه بچه ای را از جا برکنند و آن را جلو رودخانه گذاشت و سد عظیمی به وجود آمد که تا کنون پایرجا است . جمعا " حضرت هفت سد بزرگ و کوچک بست که مجموع آنها بنا به نام امیر یادمی شوند . و بزرگترین آنها بنا به نام بند هبست مشهور است بقیه بندها بناهای " بند غلامان " بند ذوالفقار " بند دلدل " بند قنبر " و غیره یادمی شوند . یکی از آن بندها " بند پنیراست " که می گویند زنان بربرستان برای مهمان عزیز خویشان و پنییرا ضراوردند . حضرت یک قطعه پنییرا گرفت و جلو رودخانه گذاشت و پنییرا بست . دیواره سنگی همه بندها مخصوصا بند پنییرا از نظر رنگ شباهت به پنییرا دارد .

آنگاه حضرت بدر پاشاه بربر رفت و فرمود : دوش شرط اول را انجام دادم اینک شرط سوم را حاضر انجام دهم . سپس فرمود دستهای مرا به زنجیر بندید که همان علی عرب که شاه در جستجوی اوست منم . حاضرین به تعجب افتادند . جلاد دست حضرت را بست . شاه بربر دستور داد تا سراز بدن مبارک آن حضرت جدا کنند . اما مولا علی با یک نعره الله اکبر تمام بندهای آهنین را از هم دید . مردم و شاه که این معجزه را دیدند همه مسلمان شدند و از شیعیان خالص آن حضرت گردیدند . این بود خلاصه بیاضافه بندها بربر که عده بی از شعراء هزاره آن را به نظر منم کشیده است . مردم با میان خرابه های عظیم چهل برج یکا اولنگ را بعنوان آثار باقی مانده از شهر بربر میدانند . جسد سنگ شده اژدهای با میان و نیز دیواره بندهای طبیعی بندها میریکا اولنگ از مواد آهکی می باشند . سز مطلب در اینگونه دیواره ها در آنست که هرگاه معدنی از مواد آهکی در درون زمین وجود داشته باشد



و درست از همانجا چشمه‌آبی جاری باشد مواد آهکی این خاصیت را دارا داشته و درون زمین با آب حل شده وقتی در فضای خارج میرسد در اثر مجاورت هوا با اکسیژن ترکیب گردیده به تدریج در مسیر جریان آب ته‌نشین می‌شود و به مرور با آب سنگ آهک تبدیل می‌گردد و شکلی همانند آژدها و یا دیوایه طبیعی از خود بجای می‌گذارد. و جای تسمه‌یی که از دم تا سرازدها باقی می‌ماند جز مسیر آب که در سابق جریان داشته چیزی دیگری نیست.

احمد علی کهزاد در کتاب "افغانستان در پرتو تاریخ" فصل مربوط به باغیان می‌نویسد که طبق اسناد و مدارک تازه کشف شده از باغیان افسانه‌کشتن آژدهای باغیان به همان طریقی که امروز در میان مردم گفته می‌شود قبل از اسلام در میان مردم بودایی باغیان گفته می‌شد. منتها با این تفاوت که قهرمان داستان بعد از اسلام عوض می‌شود. قبل از اسلام مردم باغیان کشتن آژدها را به "بودا" نسبت میدادند اما بعد مسلمانان به حضرت علی نسبت دادند. حقیقت این افسانه هر چه باشد موید این نکته است که مردم هزاره قبل از اسلام در باغیان و نواحی آن زندگی میکردند. که این افسانه را از اجاد خود شنیده و قرن‌ها سینه به سینه حفظ کرده‌اند. و نام بربرستان یا بربرزمین به هزاره‌ها گفته میشده است که این نام از طریق یونانیان به مردم این سرزمین که از دیدگاه آنان وحشی و سرکش و متمرد بودند داده شده است. محمدحیات خان افغان در کتاب خویش که در سال ۱۸۶۵م - از تألیف آن فارغ شده می‌نویسد: اهل ایران هزاره را بربری و مملکت‌شان را "ملک بربر" گویند. (۱)

امروزه هزاره‌های شیعه ساکن اطراف مشهد مقدس کم و بیش بنام بربری یاد می‌شوند اما خود این مردم از این نام کراهت دارند.

نان بربری در مشهد و تهران از شهرت برخوردار است. علامه دهخدا گوید: ننان بربری نوعی نان ضخیم است منسوب به بربر افغان زیرا که در عهد قاجاریه چند تن بربری آن را در تهران رواج دادند. (۲)

این نان که در مشهد و تهران پخت می‌شود شبیه نان "پنجه‌کشی" هزاره‌هاست و کابل بوده بطول تقریباً ۷۵ و عرض ۳۰ سانتیمتر و بخاطر مرغوبیت مشت‌ساز فراوان دارد. در او از عهد قاجاریه که جمعیت ایران اندک بود و کثرت جمعیت باعث قدرت و شکوه یک کشوری شد و از طرفی هزاره‌های مشهد بخاطر عرق شدید مذهبی سد محکمی در برابرناخت و تا ترکمنها و ازبکها بودند و حتی یک مرتبه یکی از کنیزان حرمسرا را از چنگ ترکمنها نجات داده بودند. درست در این زمان دولت افغانستان مدعی تابعیت هزاره‌های بربری مشهد گردید. و دولت ایران اینان را تابع ایران شمرده و تابعیت افغانی‌شان را انکار نمود. رضاشاه پهلوی برای اینکه بکلی از طرف افغانستان خاطر جمع شود نام آنها را از بربری به "خاوری" تبدیل نمود. نام اخیر سبب شده است که اینان حتی روحا "خود

(۱) - حیات افغان صفحه ۴۵۵ تا ۴۶۰.

(۲) - نگاه کنیده: لغت نامه دهخدا ذیل لغات "بربر" و "بربرستان"

راجا از دیگر اقوام خویش حس کنند و تنها بمانند.

خواندگان عزیز؛ بربر افغانستان را با بربر شمال آفریقا اشتباه نگیرند  
ملت عظیم بربر شمال آفریقا که در کشورهای الجزایر، جمهوری صحرا، تونس،  
مراکش، موریتانی و لیبی در کناره ملت عرب زندگی می کنند با بربرهای مسوود  
بحث پیوند نژادی ندارند و آنها را می نژادند. احتمالا " در آنجا نیز ما بربر را  
یونانیان به سر آنها گذاشته است. و اگر نه نام اولی آنها " اوریکا " بوده است  
که نام قاره آفریقا از نام آنها گرفته شده است.

در استان فارس ایران یک شاخه از قبایل ترک زبان قشقای نیز بنام  
" بربر " و بربری. " یا می شوند.

فردوسی در استان " رزم کاوس " ( شاه بلخ ) با " هاموران " ( شاه بربرستان )  
در چندین مورد از بربر و بربرستان یاد کرده است از جمله گوید :

میان ها ندیده هیچ رنج از گره	زمکران شد آراسته تازره *
جها نجوی با تاج و افسر شدند	چنین هم گرازان به " بربر " شدند
زمانه دگر گونه تر شد بروننگ	شهر بربرستان بیا راست جنگ
که برخاست از لشکر شاه بزم	سپاهی بیا مدز بربریه رزم
به گرد آندرون نیزه داری نماند الخ	تو گفستی به بربر سواری نماند

در جای دیگر می گوید :

زبانک تبیره به بربرستان  
جنگ کاوس و هاموران هر چند در زمانهای دور اتفاق افتاده اما داستان  
آن باید بعد از حمله یونان به افغانستان شکل گرفته باشد. فردوسی که این افسانه  
را به نظم کشیده شاید خود نمی دانسته که بربرستان در کجای جهان قرار دارد.

آنچه مسلم است بربرستان شاهنامه با مملکت بربریه شمال آفریقا قابل  
تطبیق نیست و کسی هم مدعی آن نه شده است. عقل سلیم نیز بعید میدانند که  
جنگی میان کاوس شاه بلخ با بربر شمال آفریقا اتفاق افتاده باشد. پس باید این بربرستان در جوار  
و همسایگی بلخ باشد و آن جز هزاره جات کج می تواند باشد؟ بعضی مدعی شده که مراد از بربرستان  
شاهنامه سرزمین یمن و مراد از هاموران ملک حمیر است. در جواب عرض می شود که اولاً " یمن در هیچ  
تاریخی بنام بربرستان یاد نشده است و ثانیاً " تطبیق هاموران با حمیر چندان در ذهن نمی چسبد و سواد به  
نام دخترها ماوران با نام عربی مطابقت ندارد. نامهایی از قبیل: سودابه،  
رودابه دختر مهراب کابلی و مادر رستم زابلی از نامهایی هست که در خود افغانستان  
رواج داشته است. قرائین دیگر نیز شهادت میدهد که بربرستان شاهنامه در  
داستان جنگ کاوس و هاموران غیر از یمن باید باشد. و اینکه سپاه کاوس با قایق  
از آب گذشته و به بربرستان هجوم برده اند بدین علت است که در آن زمان که کشاورزی  
آنقدر برده است، وودخانه های افغانستان بسیار وسیع و پر آب بودند که عبور از آنها  
بدون قایق امکان نداشت. با این توضیحات چاره ای نداریم بجز اینکه بی پذیریه  
که بربرستان شاهنامه هزاره جات فعلی بوده و هاموران شاه آن سرزمین بوده است.  
فریزر تیتلر Sir Kerr Fraser Tytler سفیر وقت انگلیس در کابل به

ظطر قدمت نام بربری به اشتباه افتاده آنان را از بقایای اقوام دراویدی دانسته می گوید: بعضی از آنها ( هزاره ) از عهدباستان خیلی دور پیش از آمدن آریایی ها باقی مانده اند. مثلاً" در میان هزاره دسته کوچک بربری هستند که از ریشه دراویدی می باشند. (۱)

اشتباه دیگر تیتلر این است که خیال کرده بربری ها قوم جداگانهای هستند.

### افسانه ارگنه قون

از نوشته ملامحمد افضل ارزگانی در کتاب "المختصر المنقول" چنیسین دانسته می شود که هزاره ها با اینکه مغلند اما از زمانهای بسیار دور به هزاره جات از جمله در ارزگان آمده اند. چون در تاریخ میخوانیم که مغلان دنیا را مهاجرت کرده اند. در یک مهاجرت به سرزمینی بنام " ارگنه گون " وارد شده پس زن و فرزندان خود در آنجا ماندگار شدند. تا کنون هیچ یک از مورخین نتوانسته اند محل ارگنه گون را بیان کنند که در کجا بوده و در چه کشور و ولایتی قرار داشته است ولی من ( ارزگانی ) از روی قرائن دریافتم که ارگنه گون همین ارزگون فعلی است. (انتهی)

در افسانه های مغلی آمده است که قیان خان بن ایلخان با پسر عموییش نکوزخان همراه زنان و فرزندان شان بعد از نجات از اسارت تا تاران بیوراطلی را رها نموده بسوی سرزمین ناشناخته ای مهاجرت کردند. آنان در این سفر به کوهی رسیدند که باریکراهی داشت و از آن راه عبور نموده به وسط کوهها و جنگلها رسیدند، در آنجا جلگه ای یافتند که رودهای پر آب و چشمه های فراوان داشت. آنان در زمستان از گوشت رمه های خود ( گوشت قدید ) و در بهار از شیر آنها تغذیه می کردند. و نام آن منطقه را ارگنه قون گذاشتند. ارگنه بمعنای کمربند و قون بمعنای صحرای سرسبز در بعضی منابع ارگنه قان بمعنی دروازه خونین آمده است. آنان در آنجا ماندند و فرزندان زیاد آوردند. فرزندان قیان را قیات و فرزندان نکوز را نکوزلی یا دورلقان می گفتند. قیات به معنی سیل و چشمه زاری که از کوه جاری شود می باشد، زیرا که فرزندان ایلخان مانند سیل روان می شدند و جمعیت کثیری را تشکیل میدادند.

در سرزمین ارگنه قون معدن آهن وجود داشت مغلان به فرمان یکنفر آهنگر خویش زغال و هیزم جمع آوری کرده سنگ آهن را ذوب کردند و پیلهای آهنی ساختند (۲)

رشیدالدین فضل الله نیز در چند موضع از کتابش از مهاجرت مغلان در زمان های دور در منطقه ای بنام ارگنه قون یاد کرده است. از جمله می نویسد: با غوزخان پسر مغلان بخاطر آنکه بخدای یکتا ایمان داشت با بنی اعمام خود مخالفت شد و به سرزمین ارگنه قون رفت. و در آنجا دارای اولاد زیاد شد. که فرزندان او را قیات گویند.

(۱) - ر.ک. افغان نامه ج ۱ ص ۱۲۵ به نقل از تیتلر

(۲) - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۲۹۱ - ۲۹۲.

جالب آنکه اغوزخان به ایران نیز سفر کرده است. چنانچه می نویسد بعد از ۱۷ سال اغوزخان به ایران زمین آمد و آن ممالک را مسخر کرد. و بعد از سالها به ولایت خود با زکشت (۱) پس این ارگنه قون بایدجایی باشد نزدیک ایران .

درجای دیگری نویسد: چون اغوزخان از ولایت غورغورستان به یورتقدیم خود مراجعت کرد در راه به کوه بزرگی رسید و برف عظیم بارید. و چندخا نوارمغلی به سبب آن بارندگی از همراهی با او تخلف کردند و با اغوزخان بسوی یورت اصلی ( مغلستان ) بازگشتند. و در ارگنه قون ماندگار شدند. اغوزخان آن چندخا نوار متخلف را " قارلوق " نام نهاد یعنی خداوند برف. و تمام اقوام قارلوق از نسل همان جماعت پیدا شدند. (۲)

درجای دیگری نویسد: تمام مغلان از نسل همان دوشخساندکه به ارگنه قون رفته اند و اغوزخان پسر فراخان پسر دیب باقوی پسر بولنجه خان ( النجه - خان ) پسر یافت پسر نوح علیه السلام است، و از نسل او ۲۴ قوم مغل به وجود آمد. اغوزخان چون موحد بود با بنی اعمام خود مخالفت کرد و تمام اقوامی که با اغوزخان موافقت کردند بنام " اویغور " نامیده شدند زیرا که اویغور بمعنای بهم پیوستن و متحد شدن و مدد کردن است. (۳)

این داستان هر چند رنگ افسانه دارد اما تا حدودی بیانگر این حقیقت است که مغلان از زمانهای دور به یک سرزمین ناشناخته مهاجرت کرده اند. قرائن و علاماتی که برای آن سرزمین ذکر شده تمام با ارزگان تطبیق می کند. زیرا ارزگان جلگه ایست دارای رودخانه ها و چشمه سارها و در گذشته کوهها آن دارای جنگل نیز بوده. شکار فراوان داشته و سرزمین سرسبز بوده است. سرزمین برف خیز همان مناطق سردسیر هزاره جات و دامنه های کوه با با و هندوکش بوده است. و باریکه راه نیز دو همان دره های عمیق میان سلسله جبال با با و هندوکش باید باشد. قوم قارلوق یکی از اقوام هزاره است که هم اکنون در منطقه شیخعلی یعنی در میان سلسله جبال هندوکش و با با زندگی می کنند.

### اسامی طوایف هزاره پیش از چنگیز

روشن ترین دلیل مبنی بر سابق تاریخی هزاره ها آنست که نام بسیاری از قبایل هزاره قبیل از ظهور چنگیزخان در تاریخ ذکر شده است که در مرکز افغانستان امروزی زندگی می کرده اند و هم اکنون همان طوایف در هزاره جات وجود دارند و ملت هزاره را تشکیل میدهند.

از آنجا که هزاره ها تا قرن هفتم هجری تحت نام واحدی در دنیا مده بودند و کلمه هزاره بر همه ساکنین غورقدیم علم نه شده بود، مورخین و جغرافیا نگاران آنان را بنام های: ترک، تاتار، ترکمن، زاولی، بربری، خلج، خلخ، قزلق، چگل، لاجین و یا بنامهای قبایل فرعی شان یاد کرده اند. اوصافی را که برای این قبایل ذکر نموده اند مویموبه هزاره های امروزی تطبیق می کند.

این که مورخین ساکنین قدیم غور را ترک یا دگر کرده بخاطر آنست که این مردم لباس، عادات، اخلاق و قیافه ترکانه داشتند، و زبان شان نیز در گذشته‌های بسیار دور شاید هزاروپانصدسال قبل ترکی یا مغلی بوده است.

درباره تاتارها قبلاً "مطالبعی بیان شد و گفتیم که مورخین مسلمان با نام مغل آشنا نبودند اما با اقوام و طوایف مغلی نژاد آن جمله با تاتارها آشنائی داشتند. وهم اکنون یکی از اقوام پرجمعیت هزاره بنام هزاره تاتاریادی - شوند که در بین هزاره‌جات و ترکستان در مناطق دشت سفید و غیره سکونت دارند و به زبان فارسی و گویش هزاره‌ای صحبت می‌کنند. با اینکه سنی مذهبند اما تمام خصوصیات اخلاقی و ملی و فرهنگی و عادات و رسوم هزاره‌ای خود را حفظ کرده‌اند.

در منطقه شیخعلی قومی بنام "قلخ" (قرلق) زندگی میکنند و یکی از چهار طایفه بزرگ شیخعلی به حساب می‌آید. و با ترکمن‌ها پیوند قومی دارند. و قبلاً بعضی رسایندم که بنا بگفته بعضی از منابع، سلاطین غزنوی از ترکان قرلق بودند. و قرلق‌ها شاخه‌ای از قبایل اویغور به حساب می‌آیندند. ترکمن‌ها که از قرن پنجم هجری در ایران و افغانستان موفق به تشکیل سلسله‌های سلطنتی شدند نیز یکی از قبایل اغوز شرقی بودند و جز اتحادیه قبایل اویغور بحساب می‌آیندند و اموزیکی از اقوام پرجمعیت و قدرتمند هزاره بنام هزاره ترکمن یادی شوند که در شمال شرق هزاره‌جات زندگی میکنند. دارای زبان فارسی و مذهب شیعی می‌باشند و از نگاه حفظ اخلاق و عادات و رسوم هزاره‌گی یکی از اصیل ترین اقوام هزاره شمرده می‌شوند.

قوم طولون یکی از اقوام معروف دایمیردا دبهسوداست. که دارای شاخه‌های فرعی بسیاری باشد. این نام در قرن سوم هجری با ظهور بنی طولون در تاریخ ذکر شده است. سلسله طولونیه که از ۲۵۴ تا ۲۹۲ هجری در مرو شام حکومت کردند اصالتاً از ترکستان و از شاخه ترکمنهای اغوز شرقی بودند. آیا طولونیا ن مصر با طوایف طولون دایمیرداد از یک قوم و نژاد سرچشمه گرفته است؟ برای من معلوم نیست. اما میدانم که نام طولون چه در ترکستان و چه در مرو - ترکستان افغانستان سابقه طولانی دارد.

در ذیل نام ابو خالد کبلی عرض شده که احتمالاً "او از قوم کنگردا دایمیرداد بوده است. ذکر این نکته را لازم میدانم که دایمیرداد تا قرن ۱۲ هجری شامل منطقه وسیعی می‌شد. یعنی تمام مناطق وردک، میدان، نرخ، ارغنده، جلریز و تکانه جزء دایمیرداد بودند و ساکنین آن هزاره بود. بسیاری از مناطق وردک به همان نام سابقه‌شان یاد می‌شود، مانند: جلگه میرو، تول‌اخشه، سیدآباد، شیخ‌آباد، جغتو، چنگه، گوده، قلخ، شاه‌قلندرو غیره. نرخ - میدان از اسم یکی از طوایف دایمیرداد گرفته شده است. قوم نرخ بعد از خروج شان از نرخ میدان فعلاً در پایین تولخشه دایمیرداد سکونت گزیده‌اند. ارغنده به شهادت "توزک جهانگیری" مسکن هزاره‌ها بود. بعضی از طوایف دایمیرداد که در حومه کابل ماندگار شده‌اند بنام هزاره‌گی یادی شوند. بنا بر این دایمیرداد در گذشته با کابل وصل بوده است. پس طبیعی خواهد بود که ابو خالد خود را با کابل نسبت دهد. قوم کنگرشاخه‌ای از قوم چورچی (chavarchi) دایمیرداد است - باشد.

یکی از اقوام قدیم هزاره قوم " چگل " است که امروزه تعدادی از آنها در ناوه میش و کلا" در غرب هزاره جات زندگی میکنند. اقوام چگل در گذشته بسیار معروف بودند. مرکز اصلی آنها در ترکستان بود. اما تعداد قابل توجهی از آنان در نواحی شمال قندهار زندگی میکردند. چگلها به خاطر داشتن چشمان بادامی مورد مدح و شنای عده ای از شعرا قرار گرفته اند.

سعدی گوید: محقق همان بیند آندرا بل

که درخو برویان چین و چگل

اسدی طوسی گوید: ز ترک چگل خواست چینی کمان

به جم گفت کای نامور پهلوان

منوچهری متوفی ۴۳۲ گوید: بی دلگان جان و روان باختند با ترکان چگل وقتند<sup>ها</sup> از آنجا که چگل ها دارای چشمان بادامی بودند این مسئله روشن میشود که اصالت مغلی داشته و هزاره بوده اند. در شعر منوچهری کاملاً آشکار است که منظور او چگل های قندهاری است. در حدود العالم درباره چگلان گوید: اصل چگل از خلخ است با جمعیت بسیار، از شرق و جنوب به حدود خلخ و از غرب به حدود و غش و از شمال به ناحیت خیرخیز ( قرقیز ) متصل است. و مردمان آن به تیراندازی و زیبایی مشهورند. (۱)

### طرخان یا ترخان

ترخان قومی بود در هزاره جات. کلمه ترخان ترکی مغلی است و لقبی است که خاقان ترک و تاتار به سرداران سپاه و شخصیت های مهم اعطا میکرد. و دارنده این لقب از امتیازاتی برخوردار بود.

در صدر اسلام قومی بنام طرخان در بامیان و غور زندگی میکردند و لیلین شخص مشهور از این خاندان " نیزک طرخان " بادغیسی است که در مقابل سپاه عرب ایستادگی کرد تا کشته شد. در سنه ۱۱۹ هجری اسدبن عبدالله شمرانده سپاه عرب مصعب بن عمر خزاعی را برای جنگ با بدر طرخان بامیانی درختل ( ختلان ) فرستاد. بدر طرخان که یارای مقابله نداشت پیغام فرستاد که حاضر است صد هزار درهم ( در بعضی منابع یک میلیون درهم آمده ) بعنوان باج و خراج بپردازد اما اسد او را بجال خویش گذارد. اسد نه پذیرفت و گفت توییگانه اهل بامیان بودی که به این سرزمین آمدی اکنون بادست خالی باید از ختلان بیرون شوی همچنانکه آمده بودی. بدر طرخان جواب فرستاد که توهم باده تن برده و چهار اشتر به خراسان آمدی اگر اکنون بیرون روی با پانصد بار شتر مال خواهی رفت. من جوان بودم که داخل ختل شدم اکنون جوانی مرا بمن بازده و هر چه می خواهی بستان. اسد خشمگین شد و او را در همین سال بکشت خانواده بدر طرخان به چین

پناه بردند. (۱) در اوایل قرن دهم هجری دوخا نواده رامی بینیم کسه در هزاره جات حکومت می کنند یکی سلطنت را در دست دارد دیگری وزارت را، خا نواده ارغون حکومت تمام هزاره جات، کابل، قندهار، فراه و زمین داوور را اختیار داشت. وزارت این خاندان در دست قبیله ترخان بود. بعد این دوخا نواده متفقا " از هزاره جات بطرف سند مهاجرت کردند و در آنجا مارتی تشکیل دادند. در آخر مارت سند یکسره بدست عیسیخان ترخانی افتاد. (۲) در نام بعضی از اقوام هزاره تا حدود صدسال پیش کلمه " تارخان " وجود داشت. از جمله در نسب نامه وحیدی فولادیان کلمه " تارخان " بچشم می خورد که همان " ترخان " است. (۳)

### هزاره لاجپین

لاچپین کلمه ترکی است بمعنی شاهین سفید و با زشکاری. (۴) هزاره لاجپین قبیله ای بودند که در اطراف بلخ و بلخاب و سنگ چارک سکونت داشتند و در سال ۶۱۸ هجری از وحشت و هراس چنگیزخان از نواحی بلخ فراری شده از راه غوربند و کابل به هندوستان مهاجرت کردند اما هشتصد مرد از هزاره های لاجپین در رکاب سلطان جلال الدین منکبرنی پیوسته علیه سپاهیان چنگیزخان جنگیدند و به فتوحاتسی هم نایل آمدند. رئیس هزاره های لاجپین امیر سیف الدین محمود بود. او بعدا " در پتیا له از مضافات دهلی مسکن گزید و دختر عماد الملک را به ازدواج خود در آورد و امیر خسرو دهلوی در سال ۶۵۱ از این پدر و مادر دنیا آمد.

دولت شاه سمرقندی می نویسد: در آن هنگام ( زمان حمله چنگیز ) هزاره لاجپین که امیر خسرو دهلوی از آن مردم است از آب خیز بلخ ( بلخاب ) از لشکر مغل رمیده بودند هشتصد مرد دیگر بر سلطان جلال الدین منکبرنی جمع شده قلعه کرکس بال را فتح کردند. (۵)

قاسم هندو شاه فرشته می نویسد: امیر سیف الدین محمود از میرزاده های هزاره بلخ است که در قریب حمله چنگیزخان به هندوستان آمد. (۶) در تذکره میخانه می نویسد: پدرا میر خسرو از هزاره لاجپین است که با جمعی از خویشان و دوستان خود در سان و چارک ( سنگ چارک فعلی ) در نواحی بلخ مقام کردند و از آنجا کوچ نموده به غوربند آمدند و از آنجا از ترس چنگیزخان با جمع کثیری از قبیله خود بسوی هندوستان فرار کردند. (۷)

(۱) - ترجمه کمال ابن اثیر ج ۸ ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و تاریخ طبری ذیل حوادث سال ۱۱۹ ج ۵ ص ۴۴۳ و ویاتاریخ طبری ج ۹ ص ۱۳۵ - ۱۳۶ چاپ مصر ۱۹۶۶ م و تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۸۵ .

(۲) - نگاه کنید به ترخان نامه نوشته سید میر محمد تتوی

(۳) - کشف النسب ج ۲ ص ۹۸

(۴) - مقایسه اللغتين ص ۸۵ و لغت نامه ذیل کلمه لاجپین

(۵) - تذکره دولت شاه سمرقندی ص ۱۶۱

(۶) - تاریخ فرشته مقاله ۱۲ ص ۴۰۲ و ۷۵۴ .

(۷) - تذکره میخانه در شرح حال امیر خسرو دهلوی

امین احمد رازی می نویسد: پدرا میر خسرو امیر لاجپین از هزاره بلخ بود که در غاتله مغل به هندوستان گریخت. (۱)

قبیله لاجپین از زمانهای بسیار قدیم در افغانستان بوده اند فردوسی چندجا از قبیله لاجپین نام برده از جمله گوید:

هزاران سواران ایران گروه زلاچین دلیران ابرگردکوه  
در جای دیگری گوید:

من ایدر بمانم نیابم براه نیابم به افغان ولچین سپاه  
در جای دیگر گوید:

چنین گفت دهقان دانش پزوه مرابین داستان را ز پیشین گروه  
که نزدیک زایل به سه روز راه یکی کوه بدسر کشیده به ماه  
به یک سوی او پشت خرگاه بود دگردشت ز هندوان راه بود  
نشسته در آن دشت بسیار کوچک ز افغان ولچین و کرد و بلوچ

افغان و بلوچ معلوم است اما قوم لاجپین در کنار روجوار افغان و بلوچ  
غیر از مردم هزاره کدام قوم می تواند باشد.

در این شعرا ز طایفه "کرد" نیز یاد شده در حالیکه امروز در افغانستان کرد وجود ندارد. من احتمال میدهم که مراد از آن طایفه کفص یا قفص و یا کوچ باشد که در تاریخ همواره با نام بلوچ یکجا ذکر شده است گویا با بلوچها همسایه بوده اند.

ایرج افشار سیستانی به نقل قول از مردوخ کردستانی می نویسد که اقوام  
براهویی اما لنگا کرده ستند. (۲) پس احتمال دارد که منظور از کرد در شعر فردوسی قوم  
براهویی باشد. از تاریخ نامه هرات چنین بدست می آید که تا ۶۵۰ هجری در  
مستنک قوم کرد زندگی میکردند. (۳) منظور از "زایل" در شعر فردوسی هزاره جات  
با ید باشد نه زایل ایران زیرا که در زایل ایران چنین کوه مرتفعی وجود  
ندارد.

### قوم زابلی

زاولیهایی از اقوام پر جمعیت و دارای شاخه های فرعی بسیار بودند و از  
حدود تخارستان تا جنوب غزنی و ولایت فعلی زابل افغانستان را در اختیار داشتند  
و هزاره جات به خاطر نام آنها زاولستان یا دمی شده امروزه دائره آن محدود  
شده و فقط به یک ولایت اطلاق می شود در گذشته تمام مردم هزاره بیتالام زاولی  
یاد می شدند. اما بعدها این نام تحت الشعاع نام هزاره قرار گرفت. امروزه عده  
اندکی از اقوام زاولی در جاغوری و مالستان و بعضا در ارزگان  
زندگی میکنند. اکثر زاولیه در زمان عبدالرحمان تا بودند و از بین رفتند.  
زاولیهها بیشک زردپوست و مغلی بودند.

(۱) - هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۵۸

(۲) - ایلها، چادر نشینان و طوایف و عشایر ایران ج ۲ ص ۷۶۵ - ۷۷۰

(۳) - تاریخ نامه هرات ص ۱۹۸ - ۲۰۰



درباره خلج قدری مفصلتر بحث خواهیم نمود آنهم بدآنجهت که مورخین معاصر افغانی تعدداً " با دلایل بوج و تحلیل های نادرست و پراز پیچ و خم ، خلج ها را غلجایی و سپس پشتوزبان درست کرده اند .

آنچه از گفته اکثریت مورخین اسلامی و غیر اسلامی بدست می آید این است که در گذشته در کوهستان غورتا حدود کابل و از غرب تا نواحی سیستان و فراه اقوامی زندگی میکردند که بیشترشان بنام خلج و خلخ یا دمی شدند . و البته خلج و خلخ در ترکستان نیز قوم پرجمعیتی بودند .

ابن خردادبه ( ۲۳۳ هـ ) گوید : از ناحیه طراز تا نوشجان ( نوشکان ) پایین سه فرسخ است و از آنجا تا کصری با سه دوفرسخ و کصری با سه همان جرمیه ( گرمسیر ) است که قشلاق قوم خرلخ ( خلخ ) میباشد و نزدیک آن مراتع زمستانی خلج ها است . (۱) ابن خردادبه علاوه می نماید که پادشاهان کوچک ترک را طرخان و نیزک و خورنکین و شمرون و غوزک و فورک گویند . (۲)

بعضی از مورخین میان خلج و خلخ فرق نگذاشته و این دو قوم را یکی دانسته اند در صورتی که از گفته ابن خردادبه ، به وضوح پیداست که خلج و خلخ ( خرلخ ) دو قوم جدا هستند که همجوار و همسایه یکدیگر بودند و مراتعشان نزدیک هم بوده است . مقدسی گوید : سیستان بدست آل عمرو بن لیث و غرجستان بدست شار غرجستان و جوزجان بدست آل فریفون و غزنین و بست بدست اتراک میباشد . (۳)

ابو عبداللہ محمد خوارزمی در کتابش که آنرا در بین سالهای ۳۶۳ و ۳۸۱ نوشته می گوید : هیاطله ( یفتلیها ) نام گروهی از مردم قدرتمند است که مالک سرزمینهای تخارستان بوده اند و ترکهای خلج و گنجینه باقی مانده آنها است (۴) ابواسحاق اصطخری می نویسد : زمین داورنا حیثی است و قصبه آن ——— ( درتل ) و درغش است برکنار رهبر مندوبغنین و خلج و کابل و غور سردسیر است . خلج قومی ترکان بودند و در قدیم به این زمین افتادند و میان هندوستان و نواحی سیستان اقامتگاه ساختند و مردمی اندر شکل وزی و جامه ترکان و به زبان ترکی گویند . (۵) ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی در کتابش که آنرا در حدود ۳۲۷ هـ به اتمام رسانده است گوید در بعضی نواحی بغنین و خلج و کابل و غور گروهی مسلمان و مردمی مسالمت جوی اند و این نواحی سردسیر است . خلج صنفی از ترکانند که در روزگار قدیم به سرزمین میان هندو نواحی سیستان در پشت غور آمدند و مردمی اند اما حب نعمت و برخفت ترکان ، لباس چون ایشان دارند . (۶)

زمین داوردقرون وسطی حاصلخیز و پر جمعیت بود و شهرکهای بی بنا م "درتل" ،

(۱) و (۲) — مسالک و معالک ، ص ۲۸ و ۴۰ چاپ لیدن ۱۳۰۶ هـ

(۳) — احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۳۳۷ .

(۴) — ترجمه مفاتیح العلوم ص ۱۱۴ .

(۵) — ترجمه مسالک و معالک اصطخری ، ذیل سیستان و توابع آن ص ۱۹۶

(۶) — ترجمه صورة الارض ص ۱۵۵ .

" درغش " ، " بغنین " داشت و دارای قریه‌های بسیار بود . درنل بزرگترین شهر زمین داور ، جلوکوهستان غوردراصل هیرمنددرسه‌منزلی بالای بست قرار داشت . درکنار هیرمند و در همان ساحلی که درنل واقع بود بمفاصله یک منزل بالاتراز آن شهر درغش قرار داشت . ولی بغنین دریک منزلی با ختدرنل دریلادی که فبایسل ترک معروف به " بشلنگ " مسکن داشتند واقع بود . در میان این قبایل قبیلله خلیج نیز ساکن بودند . ولی خلیج‌ها از آن پس به سمت با ختر مهاجرت کردند . (۱)

خلج نام یکی از قبایل ترک می باشد . خلیج‌ها در قرن چهارم در قسمت جنوبی افغانستان بین سیستان و هند می زیستند . خلیج یا خلیج عده‌ای از طوایف ترک بودند که مسکن اصلی آنها حدود جبال " آلتای " بود . مقارن دوره بسط فتوحات اعراب در ترکستان ، خلیج‌ها بر ضد چینیه‌ها شوریدند . (۲)

فخرالدین مبارکشاه در ضمن شرح حال ملک قطب‌الدین ایبک خلیج و خلیج را جزء ترکان به حساب می آورد . و نیز می نویسد که لسگریان قطب‌الدین ایبک مرکب از ترک غوری و خراسانی و خلیجی و هندی می باشند . (۳) غزنین شغری است میان ترکان و هندوان و اهل خراسان . (۴)

مولف حدود العالم که خود از مردم افغانستان است و قهرا " مردم این کشور را خوب می شناخته‌گوید : و آن در غزنین و حدود این شهرکها که یاد کردیم جای ترکان خلیج است و این ترکان خلیج نیز آن در حدود بلخ و تخارو بست و کوزگانان بسیارند . (۵) یا قوت حموی می نویسد : الخلیج صنف من الاتراک و عوافی قدیم الزمان الی ارض کابل التی بین الهندونواحی سیستان فی ظهرا لغور و هم صاحب نعم علی خلق الاتراک و زی هم و لباسهم . (۶)

خلج‌ها یکی از قبایل ترک می‌باشند که در گذشته‌های دور در سرزمین کابل میان هند و اطراف سیستان تا پشت غور مسکن گزیده‌اند و دارای مویشی و گله‌های دام هستند با خلق و عادات و زبان و لباس ترکان و لباس ترکانه دارند . عبدالله الیکری الاندلس متوفی ۴۸۷ هـ می نویسد کابل مدینه معروفه فی بلاد التراک و قال حسان بن حنظله الطائی و کان قدا عطی فرسه کسری لثاقام به فرسه اذ هزمه بهرام شوبین ( چوبین ) : بذلت له ظهرا الضیب و قد بدت - مسومة من خیل ترک و کابل

بنا بر این در زمان بهرام چوبین کابل مسکن ترکان بوده است . (۷) محمد نجیب بکران که در حدود ۶۰۰ هجری میزیسته می نویسد : خلیج قومی انداز ترکان از حدود خلیج محدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنی صحرا بی است آنجا مقام

(۱) - جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی ص ۳۷۰

(۲) - دائره المعارف فارسی ج ۱ ذیل اسم خلیج و خلیج ص ۹۰۷-۹۰۸

(۳) - ر . ک . آداب الحرب و الشجاعة نوشته مبارکشاه

(۴) - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۶۰

(۵) - حدود العالم من المشرق الی المغرب ص ۱۰۴

(۶) - المعجم البلدان ج ۴ ذیل کلمه کابل

(۷) - المعجم ما استعجم من اسماء البلاد ذیل نام کابل .

کردند. (۱) "تخارستان ناحیتی است نعمت او بیشتر از کوه است و آن در صحراهای  
وای جای ترکان خلج (خلج) می باشد و از این ناحیت اسب خیزد و گوسفند و غلّه  
بسیار و میوه های گوناگون. (۲)

عبدالحی گردیزی که خود اهل افغانستان است و همسایه غزنی: خلج را ترک  
دانسته (۳) بومحمد بدیع بلخی و کسای مروزی با عده دیگر از شعراء افغانستان  
که از نزدیک با ترکان خلج آشنا بوده اند به مناسبت های از خلج ها نام برده و آنان  
را ترک دانسته و قیافه ترکان آنها را در شعر خود بیان داشته اند.  
هندوشا گوید:

ترک من یافت را یا زده پسر بود یکی از آن جمله خلج نام داشت و فرزندان  
او را خلجی گویند. فرشته سپس می افزاید بسیاری از امرای امیر سبکتکین  
و سلطان محمود غزنوی خلج بودند. (۴)

ابن اثیر هرگاه در تاریخ خود از ساکنین مرکزی افغانستان یاد کرده است  
به ترک بودن مردم آن سامان تصریح نموده است. او درباره سیستان می نویسد:  
مسلمانان در ۲۱ هجری به سیستان حمله بردند و سیستان را پیش از آن باهالی  
قندهار همواره در نبرد بودند همچنین با ترکها که در مرز دور بودند. و ملل دیگری که  
بسیار بودند ما بین سند و بلخ. (۵)

ابن خلکان (۶۰۸ - ۶۸۱ هـ) در شرح حال یعقوب لیث می نویسد: در حدود  
سیستان قبایله ای از ترک سکونت داشتند که پادشاه آن را تبیل بود.

ابونصر عتبی که مدتی در خدمت امیر سبکتکین بوده است و با مردم غزنی و حوالی  
آن آشنایی داشته می نویسد: در جنگی که میان ایلک خان پادشاه ترکستان  
و سلطان محمود غزنوی در حدود میان بلخ و بامیان رخ داد و سلطان محمود در آن  
جنگ پیروز شد. سلطان از ترکان خلج جمعی انبوه و لشکر بشکوه فراهم آورده بود (۶)  
باز گوید: سلطان محمود در لشکرکشی علیه ایلک خان از اصناف ترک و خلج  
و هند و افغانی و حشم غزلشگرفراوان جمع آورد و بر چهار فرسنگی بلخ به پسر  
مرخیان به موضع عریض فرود آمد. (۷)

طبق گفته منهاج السراج: تا سال ۶۱۷ هـ جمعیت کثیری از ترکان خلج و  
ترکان غز در حدود غزنی سکونت داشتند و در این سال گروه کثیری از ترکان خلج  
و ترکان غز به رکاب سلطان جلال الدین منکبرنی پیوسته علیه لشکریان چنگیزخان  
جنگیدند. وقتی جلال الدین به غزنه آمد مردم به وصول او مستبشر شدند چون مردم

(۱) - جهان نامه ص ۷۳ چاپ عکسی مسکو

(۲) - حدود العالم ذیل نام تخارستان

(۳) - زین الاخبار گردیزی

(۴) - تاریخ فرشته ج ۱ مقاله دوم ص ۸۸ چاپ هند

(۵) - ترجمه کابل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۹۹ و ج ۷ ص ۵۴

(۶) - (۷) - ترجمه تاریخ یمینی ص ۲۸۲ و ۲۸۵

روزه دار به هلال عید فطر و یا قحط زده به نزول با ران و سیف الدین بغراق الخلجی که لشکریان خلیج قوم او بودند به خدمت جلال الدین متصل شدوا عظم ملک صاحب بلخ و مظفر ملک صاحب افغانیا و حسن قراق ( قرلق ) اینها در رکاب جلال الدین درآمدند. (۱)

غبار می نویسد: در وقت حمله چنگیز خان به افغانستان نوح جان را میسر خلجیان که شش هزار خانه در اطاعت او بود جزء مدافعین بود که علیه سپاه چنگیز می جنگیدند. (۲) ابن بطوطه وقتی از کابل بسوی لاهور میرفته در سفرنامه اش می نویسد: از کابل به گرماش رفتم که قلعه ایست بین دو کوه و افغانها در آنجا برهنه می پردازند. روز دیگر شا مگاها ن در شنغار که آخرین آبادی ترکها است منزل کردیم و بعد بسوی پنجاب رفتم و این در محرم ۷۳۴ بود. (۳) تعدادی از قبایل خلیج در ایران رفته در نقاط مختلف ایران سکونت اختیار کرده اند. و بسبب زبان ترکی و در بعضی مناطق به فارسی سخن گویند. و با آریا بیها زاد و ولد نموده اغلب دورگه شده اند. خلجستان نام منطقه ایست در ۱۲ فرسنگی جنوب غربی قم در منطقه کوهستانی با ۷۰ پارچه ده و ۱۰ هزار نفر جمعیت. خلجهای آنجا به زبان ترکی صحبت می کنند. اما ترکی شان با ترکی آذربایجانی و ترکی خراسانی اختلافاتی فاحشی دارد. مثلا " به برادر لالا و به مادر ننه و به گوسفند ایله خسی و به گا و سفر گویند. و واژه های مغلی در لغات شان فراوان یافت می شود.

اکثر مستشرقین خلیج ها را ترک و از با زماندگان یفتلی ها ذکر کرده اند. مارکوارت گوید: خلیج در منابع شامی حدود ۵۵۴ میلادی بنام ( *Khulāṣ* ) یاد شده است.

پرفیسور ولیدی طوغان استاد دانشگاه استانبول ترکیه درباره هیاطله و ترکسان خلیج مقاله محققانه ای نوشته است که من خلاصه آن را در اینجا می آورم.

" هیتل یا هبتل نام دو قبیله است چنانکه در آثار محمد کاتب خوارزمی و اسامعیل جوهری و فارابی آمده است و تخارستان سرزمین شان بود. قبیله خلیج و خلیج از بقایای هیاطله می باشند. نام خلیج در آثار ترکی به شکل قرلق و در آثار ایرانی به شکل خلیج آمده است. منابع چینی تخارستان کوچک را ایالت خلیج خوانده است. الهیاطله جیل من الناس کانت لهم شوکه و کان لهم بلاد خلیجستان و اتراک خلیج و خنجینه ( گنجینه ) من بقایا هم " قبایل دیگری که در زمره هیاطله به شمار می آیند عبارتند از: کیمچی، غور، خلیج، ایللق، قون، یماک، ارغو، و یغنی، نیرومندترین این اقوام همان قبیله خلیج بوده است. هیوان تسانگ که از سرزمین هیاطله دیدار کرده است نام ساکنان تخارستان بزرگ را به صورت هیما تالا LA - TA - MA - H۱ نوشته است. و بسبب چینی آنرا مردم دامنه کوههای برفدار ترجمه کرده است. این معنای روشنتر آنست که هیما تالا همان قرلق بوده زیرا در ترکی قار بمعنی برف و لقی یا لیلیق

(۱) - سیرت جلال الدین ص ۳۳ به نقل از طبقات ناصری ج ۲

(۲) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۲۲

(۳) - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ .

پسوند بست که معنی داشتن را به اسم ملحق به خود می افزاید. خرخ ها از سوی غرب تا شیراز و از شرق تا مرز چین و از جنوب تا هندوستان و از شمال تا کوه های آلتای پراکنده بودند. این دو قبیله ( خلیج و خلخ ) پس از گرویدن به اسلام در ترویج اسلام کوشش فراوان به کار بستند. و هر دو طایفه در هرات رنج زابلستان ، غزنی ، تخارستان و بلخ تسلط داشتند. سلاطین چغانیان نیز از ترکان هفتالی بودند. بطوری که از کتیبه سفدی که به دستور توران تاش فرمان روی چغانیان و نماینده او " بورجاق " در سمرقند که بر دیوار سمرای حکمران سغد کنده شده و در سال ۱۹۶۵ م هنگام حفاری خرابه های افراسیاب سمرقندی بدست آمده برمی آید که نسبت سلاطین چغانیان به قبیله " قون " از قبایل هفتالی می پیوندد. ابن حوقل و طبری و برخی دیگر از مؤلفان از طایفه خلج غیر مسلمان که در اطراف کابل سکونت داشته اند به عنوان التترک الکابلی یاد می کنند. حسن صفانی ( چغانی ) در تاریخ غزنه چهار مصرع شعر به زبان خلجی ذکر می کند که این اشعار درباره محاربه اهل کابل و غزنین در مقابل مسلمانان می باشد. در این اشعار سراینده آن که شاه کابل است پاره ای کلمات ترکی بکار برده است. مانند: " بالام " و " اغلوم " از اینجا معلوم می گردد که زبان فرمان روی کابل سراینده آن اشعار ترکی و یا لاقل فارسی متاثر از ترکی بوده است. صفانی خود این شعر را به زبان خلجی ( لسان الخلیجه ) خوانده است.

شرف الزمان مروزی از نه قبیله خرق یاد کرده است. بلاذری از آنان به عنوان اتراک و هیاطله نام برده است. مقدسی شانزده هزار قریه ترک نشین برمی شمارد. از سه قبیله خرق در ترکستان و ایلیان در تخارستان. بروایت کردبیزی در اردوی چغانیان ترکان خلج خدمت می کردند. عبدالکافی الزوزنی دو شعرا هم روزگار خویش علی ابن محمد ایلاقی نقل کرده است که ظاهراً " اهل کابل بوده ، طبایع الحیوان مروزی می گوید یلاق یا ایلاق یا خرخ های دیگر از ترکستان به تخارستان آمده اند. در حکایات پیش از اسلام داستانی از دلآوری به نام " ایلاق " در جبال غور ذکر شده است که در زمره میران و عیاران غور بوده است. ترکان ایلاق زبان فارسی را خوب میدانسته اند. عوفی از شاهان فارسی کوی ایلاق ترکشی " ایلاقی " را نام برده است ، خلیل ابن احمد در کتاب " العین " گوید. هیاطله و هیاطله نژادی از ترک و هند اند. (۱) مقاله پرفیسور ولیسدی طوغان در اینجا پایان یافت .

با این شواهد تاریخی دیگر جای انکار نمی ماند که در گذشته مرکز افغانستان، مسکن اقوام و قبایل ترک زبان و مغلی نژاد بوده و آنان به قبایل بسیار از جمله به دو قبیله بزرگ خلج و خلخ یا قرقلق تقسیم می شدند . و هر کدام آنها در داخل خود به قبایل کوچکتری تقسیم می شدند. و کلاً " در اطراف تخارستان کابل ، غزنی ، غور ، قندهار ، بست تا سرحد سیستان سکونت داشتند. زندگی شان بیستراز نژاد دامداری و بیلاق و قسلاق تامین می شد. و با کشا و رزی نیز آشنا

(۱) - معارف اسلامی شماره ۱۵ سال ۱۳۴۸ نشریه سازمان اوقاف ایران .

بودند. قیافه ولباس و هیئت ترکانه داشتند. یعنی دماغ پهن، گونه‌های بر-  
جسته، چشمان مورب و بادامی، زبان شان در ابتدا ترکی و یا مغلی بوده است  
اما به خاطر همجواری با فارسی زبانان هرات و سیستان به فارسی روی آورده‌اند  
در حالیکه واژه‌های بسیار از ترکی و مغلی در زبان شان باقی مانده بود. و ایین  
فارسی مخلوط با ترکی بنام لسان الخلیجه یا دمی شده است من تردیدی ندارم  
که زبان خلیجه همین زبان فارسی هزاره‌ای می باشد که تا کنون واژه‌های ترکی  
و مغلی فراوانی در آن یافت می شود. بنا بر این مسلم می شود که خلج‌ها و خلج‌ها  
از حیث نژاد مغلی بوده‌اند. وهم اکنون قبایل خلج در مغلستان فعلی وجود  
دارند و دارای اکثریت نیز می باشند بقسمی که زبان رسمی مغلستان امروز زبان  
مغلی بالهجه "خالخا" یعنی لهجه خلخی می باشد. ولادیمیرتسف مغل شناس  
معروف گوید خلج‌ها قبیله بزرگ مغلی که اکثریت جمعیت جمهوری مغلستان  
را تشکیل می دهند. (۱) و حتی شخص موصوف کتابی دارد درباره لهجه خلج‌های  
مغلستان بنام "دستور تطبیقی زبان ادبی مغل و زبان عامیانه خلج"  
میرزا عبدالقادر که در شناخت اقوام ترک و مغل تخصص داشته است می نویسد  
خلج از نژاد مغلیند حتی وجه تسمیه آن را چنین بیان داشته است که یکی از سپاهیان  
مغل که زنش وضع حمل کرده بود او از شرکت در سپاه بازمانده بود بنام خلج موسوم  
شد و اولاد او به خلج شهرت یافتند زیرا که خلج در اصل قال آج است یعنی گرسنه  
بمان (۲) در افسانه‌های مردم هزاره گفته می شود که خلج و خلج‌دو برادرند که  
اولاده خلج در مناطق غربی و گرمسیری هزاره‌جات زندگی میکردند و اولاده خلج  
در مناطق سردسیر و مرکزی هزاره‌جات (۳) هم اکنون قومی در دامیر دادیه سود  
زندگی می کنند بنام "خلج" که همان خلج می باشد.

### نقاشی‌ها و مجسمه‌های مکشوفه

در میان تعداد اندکی از نقاشی‌های بازمانده از دوران کهن بعضی از آنها  
دارای چشمان مورب و بادامی و قیافه هزاره‌ای می باشد. همینطور در میان  
مجسمه‌های مکشوفه از نقاط مختلف افغانستان مخصوصا مجسمه‌های مکشوفه از مناطق  
مرکزی تعداد قابل توجهی از آنها با قیافه مغلی می باشند. وجود این نوع  
مجسمه‌ها و نقاشیها، خود دلیل بر آن است که مردمانی با آن چهره و قیافه از قدیم  
الایام در این سرزمین زیست میکردند. تصویری که از سلطان علاءالدین خلجی  
محمد شاه اول بجای مانده اگر سندی داشته باشد. به قیافه مغلی شباهت دارد. این  
تصویر را در کتاب حیات سید جمال الدین ص ۹۲ نوشته محمدا مین خوکیا نی چاپ  
کابل نگاه کنید.

شریف ادیسی (۵۴۹ هـ) گوید: فتندها ر شهر بزرگ است و پرنفوس که مردم آن

(۱) - نظام اجتماعی مغول ص ۸ و ۶۳

(۲) - اویماق مغل ص ۱۱

(۳) - این افسانه را از زبان پیرمردی از اهالی لعل و سر جنگل شنیدم.

### نسب نامه ها

عده ای از اقوام هزاره مخصوصا خانواده های اشرافی دارای پشت نامه عریض و طویل قلمی هستند که متاسفانه در حال حاضر به نمونه های بیشتری دسترسی ندارم ، بجزایک نمونه که آنرا جناب حجت الاسلام شیخ ناصر علی از قوم اوقسی جا غوری در اختیارم گذاشت ، و نسب نامه خودش میباشد . ایشان در باره انساب هزاره اطلاعات گرانبهایی دارد و در سال ۱۹۶۸ م دو صفحه بزرگ درباره شجره اقوام هزاره به قطعهای ۷۵ × ۱۰۱ و ۵۱ × ۷۶ سانتیمتر به چاپ رسانده است .

نسب نامه او از این قرار است : ناصر علی ولدا میر محمد ، ولد نیک محمد ، ولد ظفر اختیار ، ولد یار محمد ، ولد دوست محمد ، ولد ذال بیک ، ولد داله اختیار ، ولد نظرمحمد ، ولد نیک محمد ، ولد توری اختیار ، ولد مسکه ، ولد بیان ( بیان ) ولد شکار ، ولد آته ، ولد امامه ، ولد علی ، ولد قولو ، ولد قلنی ، ولد بیخنی ، ولد جا غوری ، ولد دیمیر کیشه و لد سواسکه ، ولد لاهور خان ، ولد میوه گاهی ، ولد تولی خان ، ولد عبدالعزیز خان ، ولد طاهر خان ، ولد سیلاسوس خان ، ولد میرخان ، ولد مقدم خان و لد قدرت خان ، ولد ممتاز ، ولد منصور ، ولد هجران خان ، ولد ایدو ، ولد حاجی محمود ، ولد حاجی ارقب ، ولد محب غازی ، ولد مدد غازی ، ولد مشعل خان غازی ، ولد یونس شهید ( مدفون در قندهار ) و لد توش غازی ، ولد هرنوق ، ولد رشید علمدار و رشید علمدار یکی از اولاد هزاره بوده است .

اگر بر این گونه پشت نامه ها اعتماد کنیم ، دال بر قدمت هزاره ها می باشند . زیرا " علماء نسب شناسی می گویند : بطور متوسط در هر قرن چهار نسل منقرض میگردد . " (۲) بنا بر این در نسب نامه فوق جمعا " ۴۵ نسل وجود دارد ، رشید علمدار تا سه نسل بعد از آن بایدد در حدود قرن دوم هجری زندگی میکردند . و مشعل خان غازی تا سه نسل بعد از خود در قرن سوم هجری و هکذا از آنجا که نام تعدادی از آنها عربی است و مخصوصا " کلمات " حاجی " ، " شهید " ، و " غازی " در اسامی شان بکار رفته است پس مسلمان بودن آنها ثابت است ، و در کل نتیجه میگیریم که قرنهای قبل از آنکه نطفه جنگیز بسته شود اقوام هزاره مسلمان بوده و در مرکز افغانستان زندگی میکردند . بخصوص درباره " یونس شهید " قید شده است که قبرش در قندهار است . در بقیه نسب نامه های هزاره تا جایی که در ذهنم مانده است درست مثل نسب نامه فوق نامهای افراد به عربی ، فارسی و مغلی میباشد . نامهای مغلی در مرکز افغانستان قبلا از اسلام نیز به فراوانی مشاهده میشود .

(۱) - نزهة المشتاق قسمت هندی ص ۷۱ .

(۲) - زندگانی سردار رکابلی ص ۷۱ نوشته کیوان سمعی چاپ تهران ۱۳۶۳ .

یک کتیبه از عصر هفتالیان زابلی که در ۴۲۵ م - آغاز شده از وزیرستان طرف شرقی افغانستان بدست آمده که علاوه بر خط سره داناگری، کلماتی به خط منگولی (مغلی) هم دارد. و از آن برآورده می توانیم که در دوره هفتالیان و هونان سپید مقارن ظهور اسلام نوعی خطوط منگولی را هم استعمال میکرده اند که این کتیبه اینک در موزه پشاور افتاده است. (۲)

بقول زا بیرچینی زبان و خط مردم غزنی با دیگر ولایات اختلاف داشته است (۳) با زهموگویدرسم الخط والقبای مردم کابل و کاپیسا مانند ترکان بودولی زبان - شان ترکی نبود. (۴)

در کتیبه دره شالی ارزگان شمال قندهار (زاولستان) که در عصر میراکهولا پادشاه مشهور هفتالی حدود ۵۰۰ م نوشته شده او خویش تن رادآن زاول شاه بزرگ خوانده است. (۵)

در سنگ نبشته ارزگان کلمه "بگ" شاه " (BAG-O-SHA-O) خوانده می شود. (۶) بگ یا بیگ در ترکی مغلی شخص بزرگ را گوید و بگ شاه مرکب از ترکی و فارسی بمعنی شاه بزرگ. بیگ در میان هزاره ها مخصوصا "درمیان مردم دایزنگی و دایکندی قدمت طولانی دارد و امروزه نیز به شخصیت های بزرگ و ثروت مند بیگ گفته می شود. و نام قدیم دایزنگی "بگلک" بوده است.

در شمال غربی غزنی در دامنه های غربی کوه بادآسیا نزدیک دریای هفت تاله جغتو در فاصله ۲۰ کیلومتری غزنی برکنار راه کاروانی در کوه "برگول" (برقول) بردو قطعه سنگ دونه شده به خط شکسته یونانی دیده می شود. که برخی از باستان شناسان چنین نظریه داده اند که اسم "جغتو" است و با همان "ساوچوچا" که هیوان تسانگ ذکر کرده است قابل تطبیق می باشد. بنا بر این احتمال دارد که جغتو در زمان تسلط یونانیان یعنی سیمدسال قبل از میلاد همین نام را داشته است و با این فرض نتیجه میگیریم که ساکنین آن از اقوام ارال آلتایی (ترک و مغل) بوده اند. سنگ نبشته دوم جغتو پنج سطر است که بر صخره بزرگی کنده شده است بعضی از خطوط آن محو شده و خوانده نمی شود اما آن قسمت که خوانده میشود، هلموت هومباخ (Humbach) و گوبل (Gobl) دوتن باستان شناس غربی آن را چنین خوانده اند:

B A K O ۱ - بکو، (بکه)

G O L O T L R O ۲ - که که تی شا (چه غه تی شا)

C A R O (F A) R R ۳ - پرو (فر)

(۲) - و (۳) و (۴) و (۵) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۵ - ۷

(۶) - ر. ک. تحقیق نوین درباره کابل شاهان نوشته جیبیبی چاپ کابل ۱۳۴۸



مجموعاً این چند کلمه چنین خوانده و معنی می شود " خداوندگار جغتوشا هیور ویماشاه بزرگ " .

توضیح : کلمه اول آن بکو یا بکه احتمالاً همان کلمه بگ یا بیک ترکی است. کلمه دوم " که تی شا " احتمال دارد که جی غی تی شاه باشد یعنی شاه جغتوشا کلمه سوم " پور " به معنی فرزند تا کنون استعمال می شود. بنا بر این حکمران این منطقه بنام جغتوشا پور یا دسده که احتمالاً لقب او بوده و نیز احتمال دارد که این کلمه " فر " باشد که بمعنی عظمت است . کلمه چهارم احتمالاً نام حکمران بوده ، کلمه پنجم الخ خوانده می شود و الخ در ترکی به معنی بزرگ است . وعده ای از ترکان باین نام یاد می شدند . هوماخ می نویسد که : استعمال کلمه الخ دلیل است بر اینکه این حکمران که کتیبه بدستور او در سنگ کنده شده است ترک بوده است. جغتومرکب از جغه بمعنی تاج و نیم تاج با پسوند مغلی " تو " بمعنی داشتن مرکب تا " بمعنی صاحب تاج است . پس باین حساب از پنج کلمه مذکور یک کلمه آن " ویماشا " ناشناخته کلمه " الخ " قطعاً " ترکی ، " بکه " احتمالاً ترکی " جغتو " قطعاً مغلی " شاه پور " فارسی میباشد . واسم منطقه جغتو احتمالاً از نام همان شاه یا شهزاده گرفته شده است .

به موجب یک کتیبه که از بغلان کشف شده است لقب یکی از خاقان آنجا " بک- پور " ( فغفور ) بوده است . فغفور از القابی است که ترکان و چینیان به پادشاهان خود میدادند . در این جا نیز این احتمال است که کلمه سوم فغفور بوده باشد . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به " هفت کتیبه قدیم " نوشته عبدالحی حبیبی " .

#### یک کشف مهم

اخیراً " کتب زبان های دراویدی در شوروی بچاپ رسیده است و نشان میدهد که واژه های دراویدی در زبان های ارال آلتایی ( ترک و مغل ) حتی آثاری از آن در زبان فتلاندی دیده می شود . (۱)

وجود واژه های دراویدی در زبانهای ارال آلتایی<sup>(۲)</sup> یا بالعکس این حقیقت را میرساند که روزی ، روزگاری ، دراویدی ها با اقوام ارال آلتایی همسایه و همجوار بوده اند . از آن طرف میدانیم که مسکن اصلی دراویدی ها شبه قاره هند بوده و بعداً زور و آریاییها به هند آن در میان جنگل ها راند شده اند . و دیگر هرگز فرصت همجاری با اقوام ترک و مغل را نیافته اند . پس این همجاری که باعث انتقال واژه های زبان های شان به همدیگر شده است . کی و در کجا صورت گرفته است ؟

چاره ای نداریم جز اینکه به این حقیقت اقرار کنیم که قبل از ورود آریاییها به افغانستان ساکنین این سرزمین از اقوام ارال آلتایی بوده و با دراویدی های

(۱) لیل ها ، چادر نشینان و طوایف و عشایر ایران ج ۲ ص ۲۶۵ - ۲۷۰ .

هند همجوار و درارتباط بوده‌اند. و در همان زمانها واژه‌هایی از زبان دراویدی در زبان های اقوام ارال آلتایی انتقال یافته‌است .  
 قبلاً " تذکره داده شده که مردم کره صالتا " مغلی نژادند . و زبان شان از زبان مغلی مشتق گردیده‌است . هال برت H.B.Hulbert مقایسه‌ای از لفظ دستوری میان زبان کره ای و بعضی زبانهای دراویدی هندوستان انجام داده است ، و معلوم شده که همانندی هایی میان این دوزبان وجود دارد . (۱) و چون اقوام دراویدی هیچ زمان با مردم کره همجوار و درارتباط نبوده‌اند پس قرابت و همانندی زبان شان را چطور می شود توجیه کرد؟ یگانه راه حل این مسئله همانست که بعضی رسید . یعنی واژه‌های مغلی در زبان دراویدی فقط از طریق اقوام مغلی قدیم ساکن افغانستان انتقال یافته‌است . و زبان اقوام مغلی قدیم افغانستان قهرآباً زبان کره‌ای ریشه مشترک داشته‌است .

### تگین شاهان

تگین یا تکین ترکی مغلی است بمعنی : بنده ، زیبا ، شجاع ، فرمانده لشکر ، حاکم یک ولایت ، در قدیم ترکان به امیرانی می گفتند که به حکمرانی ولایتی مضبوط بوده‌اند .

محمود کاشغری ( ۴۶۶ هـ ) دانشمند لغوی ترک گوید: تگین در اصل لغت بمعنی عبد و غلام است و کمشتگین غلامی را گویند که از زیبایی چهره‌ای چون سیم دارد . آلپ تگین بمعنی غلام چالاک ، قتلخ تگین بنده سعادت مند . این کلمه بعداً " لقب فرزندان خاقانان گشت و همواره آن را با اسمای پرنده‌گان جارج و شکاری پیوست کردند مثل جغری تگین یعنی تگینی که بطش و چالاکي باز را دارد . و کج تگین بنده نیرومند بعداً این نام از موالی و غلامان ، به آل افراسیاب نقل شد . (۲) و لقب شهزاده‌گان گردید . جمع تگین تگت است و اکا تگین بزرگان مردم و فرزندان کوچک شاهان را گویند . تگین به معنی فرمانده لشکر نیز استعمال شده‌است . فردوسی گوید: تگینان لشکر گزینان چین- برفتند بکسریه توران زمین . ناصرخسرو که نسبت به ترکان تعصب شدید دارد گفته‌است :

هر چند مها رخلق بگرفتند امروز تگین و ایلک و بیغو

تگین ، ایلک ، بیغو ، ( جیغو ) نوین ، ترخان ، اونگ ، ازالقباپ ترکی مغلی است که به صاحب منصبان دولتی و افسران ارتش و شهزادگان و شخصیت‌های مهم ترک و مغل داده می‌شد . لقب تگین در بسیاری از اعلام ترک‌سی آمده‌است . مانند: انوشتگین ، بلکا تگین ، خمار تگین ، خورتگین ، سبکتگین

(۱) - کلیات تاریخ ج ۱ ص ۱۸۴ - ۱۸۵

(۲) - دیوان لغات‌الترک ج ۱ ص ۳۴۷ چاپ استانبول ۱۳۳۵ و تاریخ افغانستان

ینال تگین ، وغیره . تگین شاهان اسم سلسله‌ای بود که در مرکز افغانستان در تخار ، قندوز ، کابل ، غزنه ، فندهار ، زمین‌داور ، و هزاره‌جات فرمسان روایی داشتند . این سلسله بعد از سقوط یونانیان در مشرق به قدرت رسیدند و تا مقارن اسلام حکومت کردند . موس آن شخصی بنام برهاتگین بود و از نسل او در طول چند قرن ۶ نفر فرمان روایی کردند . مسکوکات آنها از زمین داور ، وادی هیرمند ، کابل و شمال هندوکش بدست آمده است . مورخین عرب از آنها بعنوان " تجن شاه " نام برده‌اند . تگین آباد ( تکنا باد ) از بلاد معروف کشور نزدیک شهر قندهار بوده که با این خاندان منسوب است . حبیبی احتمال داده است که میان تگین شاهان و سبکتگین سرسلسله غزنوی قرابتی بوده باشد . در منابع چینی ذکری از آنان رفته است . ابوریحان بیرونی گوید : در کابل پادشاهان ترک حکم می‌راندند که اصل ایشان را از تبت گویند و نخستین شاه این سلسله برهتکیمن بوده است .<sup>(۱)</sup> اینکه تگین شاهان به اتراک تبتی شهرت یافته بودند بخاطر قیافه چینی مآبی آنها بوده است و اگر نه ترکان با مردم تبت قرابتی ندارند . زیرا زبان تبتی تک‌هجایی و زبان ترکی التماقی است که با هم فاصله بسیار دارد .

گفته بیرونی این حقیقت را تا بی‌دمی کند که مردمی با چهره هزاره‌ای از زمانهای دور در مرکز افغانستان وجود داشته و تگین شاهان نیز از همان مردم بوده است . حبیبی احتمال داده است که تگین شاهان از اقوام کوشا نویفتلی باشند . من قبلاً<sup>۲</sup> به عرض رساندم که اگر همه اقوام کوشا نویفتلی مغلی نباشد لاقلاً تعدادی از قبایل آن ها قطعاً " مغلی بوده‌اند ، و میدانیم که بعضی از قبایل کوشا نویفتلی سرانجام بسوی ولایت‌کنده‌ها رای هند رفتند ، و برای همیشه در آن دیار ماندگار شدند . مسلمانان شیعه کشمیر از اقوام بلتستانی و تبتی با آنکه بخاطر زاد و ولد با سایر اقوام تا حدودی دورگه شده‌اند اما با زکم و بیش قیافه مغلی را می‌شود در آنها تشخیص داد . به نظر من این مردم از بقایای کوشانی یفتلی هستند . و از این طریق نیز می‌توانیم به زردپوست بودن کوشانیها و یفتلی‌هایی ببریم .

### رتبیل شاهان زاوولی

رتبیلان نام سلسله‌ای بود که قبل از اسلام در قندهار ، غزنی ، هزاره‌جات تا سرحد سیستان فرمان روایی داشتند . آخرین رتبیل را یعقوب لیث در سال ۲۵۸ هـ از بین برد و رتبیلان منقرض شدند .

مورخین اسلامی عموماً " رتبیلان را ترک خوانده‌اند . طبری در ذیل حوادث ۷۹ هـ می‌نویسد که یاران و سپاهیان رتبیل ترک بودند .<sup>(۲)</sup> ابن اثیر نیز در ذیل

(۱) - فی تحقیق مال‌الهند ص ۳۵۰ چاپ حیدرآباد دهند ، تاریخ افغانستان بعد

از اسلام ص ۷۵ و ۱۰۹ - ۱۱۴

(۲) - ترجمه تاریخ طبری ج ۸ ص ۳۶۶۵ چاپ تهران .

حوادث همین سال از ترتیب نام برده و به ترک بودن او و سپاهش اشاره میکند. (۱)  
 هیوان تسنگ که از سال ۶۳۰ تا ۶۴۴ به مدت چهارده سال در افغانستان بسوده در  
 و جیرستان ( اجراستان کنونی ) و در حوالی جاغوری که آنرا " جگوده " خوانده  
 و نیز در دامنه کوه بابا که سرچشمه هیرمند رود کابل را بهم وصل میکرد ( بهسود  
 حالیه ) از شاهی حرف میزند که خودش او را " توکیو " ( ترک ) خوانده است. (۲)  
 و نیز در هنگام مسافرت هیوان تسنگ در تخارستان پادشاه ترک بنام تاردوشاد  
 حکومت میکرد این شاه پسرخان یلدوز و دامادخان کاوشانگ بود. (۳) این اسامی  
 نیز ترک بودن آنها را تا بی‌دمی کند یلدوز در ترکی ستاره را گوید. ابن خلکان  
 ( ۶۰۸ - ۶۸۱ هـ ) و مولف تاریخ سیستان نیز به ترک بودن رتبیلان تصریح کرده اند.  
 عده ای از مورخین برای یافتن معنی و ریشه کلمه "رتبیل" در زبان فارسی  
 و پشتو و هندی به جستجو پرداخته و زحمات بی‌هوده ای متحمل شده اند و آترابسه  
 خیال خودشان به : زنبیل ، زنتبیل ، زنده پیل ، رتپیل ، رسل ، نزیل ،  
 ریزیل ، زنبیل ، انتبیل ، رتن پال ، رتنه پاله ، رنه پاله ، رته پیل و موردیگر  
 تصحیح و ریشه یابی کرده اند. (۵) که تمام این تلاشها رجما " بالغیب بوده و راه بجایی  
 نبرده اند. و چون رتبیلان ترک بوده اند ریشه و معنای این کلمه را در زبان ترکی  
 یا مغلی باید جستجو کرد نه در زبان هندو اروپایی .

### کابل شاهان

مورخین قدیم میان کابل شاهان و رتبیلان فرقی قایل نه شده اند اما  
 حبیبی میگوید کابل شاهان غیر از رتبیلان است . ماکاربه آن نداریم که آیا  
 یکی هستند و یا دوسلسله جداگانه ؟ اما آنچه مسلم است کابل شاهان نیز ترک  
 بوده اند . و مورخین اسلامی عموماً " آنها را ترک خوانده اند . از جمله ابوالفدا  
 می نویسد : کابل نخست مستقر پادشاهان ترک بود سپس برهمنان در آن جای  
 گرفتند . (۶) عین همین مطلب را در دائرة المعارف القرن العشرین ج ۸ ذیل  
 کلمه کابل نوشته است . در سال ۱۵۱ هـ شاه کابل برای معن ابن زائده شیبانی  
 هدایایی فرستاد ، که در میان آن هدایا ظروف سیمین قبا های ترکی و ابریشم  
 و چیزهای لطیف ساخته دست ترکان در آری بود . (۷) در اینکه قبل از اسلام در

(۱) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۴

(۲) - تاریخ افغانستان نوشته احمد علی کهزاد ص ۵۱۹

(۳) - ایران در عهد باستان ص ۵۰۱

(۴) - وقایع الاعیان ج ۵ ص ۴۴۶ ، تاریخ سیستان ص ۱۱۰ - ۱۲۰ و ۲۱۵

(۵) - نک . تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۳ - ۶۷ و ۶۴۴

(۶) - ترجمه تقویم البلدان ص ۵۴۳ مترجم عبدالمحمد آیتی

(۷) - یعقوب لیث ص ۱۱۰ نوشته دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

کابل ونواحی اطراف آن مردم ترک یا مغل مسلط بودند جای تردید نیست زیرا روشن ترین دلیل برای این حقیقت نام ترکی ومغلی بعضی مناطق کابل می باشد از جمله کوه " قرق " ( چراگاه ممنوعه ) یک کلمه ترکی است . همینطور قرغه و "قره باغ" ( سیا باغ ) نام منطقه ای در شمالی از توابع کابل، جزء اول آن ترکی است . یکی از شاهان کابل خنجل یا خنچل نام داشت حبیبی جزء اول این کلمه را خان میداند اگر چنین باشد کلمه خان خود دلیل دیگری است بر اینکه آنان مغل بوده اند .

### دودمان لویک یا لویک غزنه

خاندان لویک از امرای محلی غزنه بودند که قبل از اسلام در غزنی و نواحی آن حکومت میکردند . بعد از ظهور اسلام مسلمان شدند و برامارت غزنی باقی ماندند . تا اینکه در سال ۳۶۵ - امیر سبکتکین برای همیشه به حکومت آنان خاتمه داد . (۱) زاینکه این دودمان به " لسان الخلیجه " ( لهجه هزارگی ) آشنایی داشته اند و نیز در القاب شان ، خان ، خاقان و فغفور به کار رفته است می توان استنباط کرد که آنان نیز ترک و یا مغل بوده اند .

### دودمان بایان جور

در نصف اول قرن سوم هجری از سال ۲۲۲ - ۳۷۲ ه خانواده ای از حکمرانان محلی در تخارستان ، بلخ ، جوزجان ، اندراب و بامیان حکمروایی داشتند . که بنام آل بایانجوریادی شدند . وبه صورت های بای یینجوزبای جور ، بایجور بایینجور نیز ضبط شده است . (۲) کلمه " بای " بایان " و " بیو " یک واژه مغلی است که تا هنوز در میان مردم هزاره به افراد ثروتمند گفته می شود . این کلمه گاهی بایک کلمه دیگر ترکیب شده یک نام را تشکیل میدهد مانند : بایقرا لقب سلطان حسین تیموری ، بایسنقر نام یکی از فرزندان شاهرخ ، بایندر به معنی پر نعمت نام یکی از قبایل مغل ، بای تورنا یکی از حکمرانان مناطق مرکزی افغانستان در حدود سال ۳۶۰ ه جوره بای نام یکی از شخصیت های معروف غور . در قرن چهارم هجری مردی بنام " بای توز " ( نمک بای ) در بستان حکومت میکرد رقیبی داشت بنام " طغان " ، طغان در ترکی بمعنی شاه باز و شاهین است .  
و مجازا " به سردار و سرهنگ لشکر استعمال میشود . (۳) این دوتن در سرر تصاحب بست با هم اختلاف داشتند . در این فرصت امیر سبکتکین از اختلاف آنها سود

(۱) تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۳۱ - ۳۹ .

(۲) ن . ک . مجله یغما مسلسل ۳۲۷ مورخه مهرماه ۱۳۵۵ ص ۴۰۷ مقاله حبیبی

(۳) فرهنگ عمید و تعلیقه طبقات ناصری ج ۲ قسمت آخر

برد و بایک حمله ناگهانی بست را متصرف شد و ضمیمه قلمرو خود نمود. (۱)

درست در همین زمان شخص دیگری در زمین داوور فرمان میراند بنام  
" بای تکین " نام یکی از سلاطین غوری " آتسیز " است در ترکی بمعنی شخص  
بی نام و نشان و بایبی اسب سواری. (۲)

در حدود العالم گوید: " مهتر تمران و تمازان را تمران قزنده و تمازان  
قزنده گویند ". (۳) تمران و تمازان نام دو منطقه در غرب هزارهجات است کلمه  
قزنده احتمالاً ترکی است. نام رئیس طایفه خلیج که علیه سپاه چنگیز خان جنگید  
سیف الدین بغراق است و بغراق ترکی است که خود بزرگترین دلیل بر ترک بودن  
خلج‌ها می باشد. در کشف النسب آمده است: " محمد چریک غوری که در شجاعت رستم  
و اسفندیار روزگار خود بود به حکومت سرخس منصوب بود. گویند که قوه او بحدی  
بود که ساق اسب سه ساله را بدست می شکست او توسط خوارزمیان شهید شد. (۴)

چریک و از مغلی است بمعنی سرباز داوطلب، عسکر غیر رسمی و بسودن  
او نیفرم (۵) در باره پهلوانی بنام " ایلاق " از مردم غور قبلاً مطالبی بیان  
گردید. ایلاق یا بیلاق ترکی است. " لالا " یا " لله " نیز ترکی است بمعنی برادر  
بزرگتر و یا مربی. در قرن ششم هجری شاعری در غزنی بنام علی لالا یاد می شد  
این کلمه تا کنون در میان مردم مازنده است و استعمال می شود. مردم جاغوری به  
برادر بزرگتر لالا گویند. در باره اسامی مناطق مختلف افغانستان خصوصاً نواحی  
مرکزی آن که نامهای ترکی و یا مغلی دارند بعداً " مطالب مشروحاتی بیان خواهد  
گردید. این اسامی ترکی و مغلی که از زمان های دور در مرکز افغانستان  
وجود داشته دلیل روشنی بر قدمت هزاره‌ها می باشد.

### لباس اهالی غور

قسمتی از خصوصیات لباس مناطق مرکزی از گذشته‌های دور، مثل لباس  
مدسال قبل مردم هزاره بوده و کمتر دچار تغییر و تحول گردیده است.  
یک نفر زایر چینی ( غیر از هیوان تسانگ ) که در حدود ۱۰۹ هـ ( برابر ۶۲۷ م )  
در هزارهجات آمده گوید: " مردم با میان پیراهن های پنبه‌ای و پوستین و  
لباس های برگ دارند. (۶) درست مانند لباس چند دهه قبل هزارهجات که بیشتر  
لباس مردم راپارچه برگ تشکیل میداد. از قبیل انواع: کت برگ، بالاپوش

(۱) - تاریخ بیهقی

(۲) - یادداشت های قزوینی ج ۱ ص ۲۱

(۳) - حدود العالم ص ۵۹

(۴) - کشف النسب ج ۲ ص ۷۵ به نقل از اوراق متفرقه روضه الصفا چاپ لکنهو

(۵) - لغت نامه، برهان قاطع، اندراج، تاریخ اجتماعی دوره مغول

(۶) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۲۳.

برگ ، شلواربرگ ، چین برگ . لباس پنبه‌ای نیز در هزاره‌جات تالین او اواخر رواج داشت . مردم دایکندی و غرب هزاره‌جات خود پنبه‌می‌کاشتند و آن را توسط دستگه دستی به پارچه‌کرباسی تبدیل میکردند . امروزه صنعت کرباس بافی هزاره‌جات متروک شده است این حوقل می‌نویسد : زی ولبای مردم زابلستان و نواحی غور مانند ترکان بودولی البسه مردم بست و سیستان بالباسهای مردم عراق ( ایران کنونی ) مشابه بود . (۱) چنانچه امروز نیز چنین است مردم فراوه سیستان افغانستان از جهات گوناگون به مردم زابل ایران شبیه اند و هزاره‌ها از حیث لباس و بقیه فرهنگ ملی فرم خاص خود را دارند .

دراویل عصر اسلامی در سرزمین قندهار و وادی هیرمند و ارغنداب کلاه‌های درازی رواج داشت . (۲) این نوع کلاه‌های بلند تا حدود نیم قرن قبل در میان مردم هزاره مرسوم بود و به آن " سورنی کله " می‌گفتند .  
حافظ ابرو می‌نویسد : " مردم غور جامه پشمین ( برگ ) می‌پوشند . (۳)

### کوتاه سخن

دلایل سوابق تاریخی هزاره‌ها بیشتر از این است . ولی من بخاطر خوف از اطاله کلام مجبورم این بحث را کوتاه نمایم . و در ضمن بحث از اسامی جغرافیایی مناطق ، بازمطالبی دال بر سوابق تاریخی این مردم خواهد آمد . از مجموع مباحث گذشته با این نتیجه رسیدیم که هزاره‌ها از زمانهای بسیار دور حتی پیش از آریایی‌ها در افغانستان سکونت داشته‌اند . و بعد از ورود آریاییها اینان چون از نظر جمعیت در اقلیت بودند قهرا " بسوی مرکز افغانستان که دارای کوههای مرتفع و دره‌های صعب العبور و پناگاههای طبیعی بوده است رانده شده‌اند . و در پناه همان کوهها موجودیت خویش را حفظ کرده‌اند ، و اینکه شهرت یافته است که اینان " کلا " از بقایای سپاهیان مغل چنگیزی هستند . یک تصور اشتباه و نادرست می‌باشد . چنانچه عین این تصور غلط درباره اقوام ازبک و قزاق و دیگر ساکنین زردپوست ترکستان بزرگ وجود دارد . و حال آنکه آنان از زمانهای دور در ترکستان ساکن بوده ، و این سرزمین نام خود را از این اقوام ترک زبان گرفته است . و قرن‌ها قبل از تولد چنگیز ترکستان به همین نامی که دارد یاد می‌شد . و مراد از ترک در اذهان مردم قدیم همین اقوام زردپوست پورندو این مغلان جغتایی بودند که در میان اقوام ترکستان به تحلیل رفتند و حتی زبان مغلی را رها نموده زبان ترکی را فرا گرفتند .  
باری ، از قرن دوم تا پنجم میلادی تعدادی از قبایل کوشا نویفتلی در هزاره

(۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۲۶ و صورۃ الارض ج ۲ ص ۴۰۹

(۲) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۲۷ و فتوح البلدان ص ۵۳۲

(۳) - جغرافیای حافظ ابرو ص ۳۶ چاپ تهران ۱۳۴۹

جات سکنا گرفتند و با ساکنین اولیه آن ( مغلان قدیم ) درآمیختند و در میان آنها به تحلیل رفتند. در مرکز بهسود در منطقه بادآسیا در یک نقطه بادخیز و مرتفع آثار چند آسیای بادی مخروطی بجای مانده است. گمان میکنم که این آسیاهای بادی اثری از اقوام زاوی یافتلی باشد. در قرن سوم میلادی آسیای بادی در چین یک صنعت شناخته شده بود. یافتلیان این صنعت را از چینیان آموختند و آنرا به همراه خود به افغانستان آوردند و باعث ترویج آن در این سرزمین گردید.

### مغلان ایلخانی کجا شدند؟

اگر هزاره‌ها از قدیم در افغانستان بوده اند پس مغلان ایلخانی کجا شدند؟ آیا آنها در شکل و تکون ملت هزاره نقش دارند؟  
 جواب: بله، نقش دارند. همانطور که میدانید مغلان چنگیزی قسمت وسیعی از آسیا را به تصرف درآوردند. و سلسله‌هایی از اولاد چنگیزخان در چین، ترکستان ایران، و شمال روسیه ماندگار شدند. و به متابعت آنها عده‌ای از اقوام مغل نیز در کشورهای یاد شده ماندند. و به مرور بام در میان ملت‌های آن کشورها به تحلیل رفتند. چنانچه جغتایان در میان مردم ترکستان، ایلخانیان در میان مردم آذربایجان، عراق، فارس، کرمان، گرگان و کلاد در میان مردم ایران به تحلیل رفتند. و دسته‌هایی از مغل ایلخانی و جغتایی در میان ملت افغانستان مستحیل شدند. از آن جمله قبایل هزاره نکودری که به سلطان احمد نکودر ایلخانی منسوبند به تقاضای سلاطین آل کورتهرات به افغانستان آمدند. و در مناطقی: هرات، غور، سیستان، بست، قندهار، غزنی و کابل پراکنده شدند. و همینها به تدریج در میان مردم هزاره به تحلیل رفتند. و مردم‌دای چوپان اگر انتسابشان به امیر چوپان درست باشد نیز از مغلان ایلخانی به حساب می‌آیند. و به نظر من، نام هزاره از هزاره ایلخانی گرفته شده است و به تدریج به همه مغلان مرکز افغانستان (اعم از مغلان قدیم و جدید) اطلاق شده است. مانند اطلاق اسم جزء بر کل.

### اسامی هزاره‌جات در گذشته

هزاره‌جات در طول تاریخ بناهای گوناگون یا دمی شده است.  
 ۱- بلیومی نویسد: کشور "عرسارث" که نام آن در کتاب مقدس ذکر شده است با موطن هزاره‌های امروزی مطابقت دارد. که از کابل و غزنه تا هرات و از قندهار تا بلخ بسط داشته است. (۱)

(۱) - مجله غرستان شماره ۱ ص ۵۱، مردم‌شناسی ایران ص ۸۱۱، ایل‌ها چادر



- ۲ - قریب دوهزاروپا نصدسال پیش هزاره‌جات بنام " ستاگیدیا " ییاد می‌شد. (۱).
- ۳ - بطلمیوس جغرافیا نگاریونانی درقرن دوم میلادی این سرزمین را بنام پار وپامیزوس (*paropamisus*) یادکرده‌است. (۲)
- ۴ - قسمتهای جنوب وجنوب غرب هزاره‌جات از حدود ارغنداب گرفته‌تا مالستان وجا غوری وتمام دی پولاد قبل ازاسلام بنام " اراکوزیا " خوانده می‌شدو پایتخت آن " هزاله " نام‌داشت‌که نزدیک مالستان کنونی بود. (۳)
- ۵ - زاول وزاولستان: این نام منطقه وسیعی رادربرمیگرفت‌که از تخارستان تا جنوب غزنی وتمام هزاره‌جات راتحت پوشش داشت. وشامل سراسر ولایت غزنی، زمین داور، قندهار، ولایت زابل فعلی، بهسود، دابیزنگی، ودایکندی وتمام ارزگان می‌شد. این نام تا زمان امیرتیموربه هزاره‌جات اطلاق می‌گردید چنانچه درظفرنامه تیموری آمده‌است. تفویض فرمودن حضرت صاحبقرانی (امیرتیمور) ولایت زابلستان را به امیربیرمحمدجهانگیر (۴) زابلستان دراین زمان شامل: کابل، قندهار، غزنی، و هزاره‌جات می‌گردید. زابلستان جامع‌ترین نام برای هزاره‌جات بوده‌است.
- ۶ - اطراف ونواحی غزنی درسفرنامه هیوان تسانگ بنام " تاوکپسوتو" ضبط گردیده‌است.

۷ - زمین داور، بلدداور: غرب هزاره‌جات درگذشته بنام زمین داور یادمی‌شدکه امروز این نام زنده‌است اما داثره آن محدود وکوچک‌ترشده‌است.

۸ - غرستان: شمال غرب هزاره‌جات از حدود دابیزنگی تا ولایت بادغیس وتمام ولایت غورفعلی در دوران اسلامی بنام " غرستان " و غرستان یادمی‌شدو گاهی این نام به سراسر هزاره‌جات اطلاق می‌گردید. " غر " یا " گر " درزبان فارسی قدیم وزبان پهلوی بمعنی کوه بوده‌است و غرستان یعنی کوهستان، " گیرو " درلهجه هزاره‌ای بمعنی آن طرف کوه که سایه‌رخ باشد. غر درزبان پشتو نیز بمعنی کوه‌است.

۹ - مشهورترین نام هزاره‌جات در دوران اسلامی " غور " و " غورستان " بوده‌است که این نام ازهمان اوایل قرن هجری وشاید پیشتر از آن تا چند قرن بعد به سراسر هزاره‌جات گفته می‌شد. اما امروزه داثره آن محدود گردیده و فقط به ولایت غورفعلی اطلاق می‌شود. غوردر لهجه هزاره‌ای بمعنی گودال وشکاف و دره می‌باشد. و چون سرزمین هزاره‌جات دارای دره‌های عمیق بوده‌شاید این خاطر

(۱) - افغانستان درمسیرتاریخ ص ۴۰

(۲) - فرهنگ هزاره‌جات چاپ لبنان، مردم‌شناسی ایران ص ۶۹

(۳) - مجله آریانا، مقاله عبدالحی حبیبی

(۴) - ظفرنامه تیموری ج ۱ ص ۴۰۱

به غور و غورستان مسمی گردیده است .

انوری گوید: "عرصه" مملکت غورچه‌نا محدود است

که در آن عرصه‌چنان لشکرنا معدود است"<sup>(۱)</sup>

۱۰ - قبل از حمله عبدالرحمان به هزاره‌جات ، این سرزمین بیشتر بنام "هزارستان" یاد می شد . از جمله : کلنل چارلز ادوارد بیت ، محمد حیات خان افغان ، محمد عظیم بیگ هزاره و غیره ، بنام هزارستان یاد کرده اند .<sup>(۲)</sup> محمد عظیم بیگ مذکور کتابی نوشته بود بنام "هزارستان" که در آن از اوضاع سیاسی ، تاریخی ، اجتماعی و جغرافیایی هزاره‌جات گفتگو نموده است . خود وی از قوم محمد خواجه قره باغ غزنی بوده و در اوایل عمر از ترس دولت به تاشکند پناهنده شده است . او در این کتاب خود را رهبر هزاره شمرده و مدعی شده است که در افغانستان دارای سپاه منظم بوده است کتاب "هزارستان" خواندنی و دلچسپ است و در سال ۱۸۹۸ م ترجمه روسی آن انتشار یافته است .<sup>(۳)</sup> گمان می‌کنم که این کتاب در لاهور نیز چاپ شده باشد بعضی از مورخین و جغرافیان گاران از هزاره‌جات به عنوان "هزاره آباد" و "مملکت هزاره" یاد کرده اند ، مرکز هزاره‌جات یعنی دابزنگی در گذشته‌های دور بنام "بگلگ" و ارزگان بنام "بگ‌شاه" یاد می شدند .

### وسعت هزاره‌جات

هزاره‌جات امروز به شمول دره صوف و بلخاب ، شایدا از ۷۰ هزار کیلومتر مربع تجاوز نکنند . و حال آنکه در گذشته تا حدود دو بیست هزار کیلومتر مربع وسعت داشته است . مناطقی چون : بهسود مشرقی ، خردکابل ، چهارده کابل ، تنگی لندرد ، ارغنده ، میدان شاه ، نرخ ، جلسریز ، تکانه ، تمام مناطق وردک ، بعضی از نقاط لوگر ، نقاطی از گردیز ، بعضی از نقاط وزیرستان ، قسمت‌هایی از کتواز ، ولایت زابل فعلی ، قلات ، مقر ، شهر غزنی ، شهر قندهار ، حتی دهکده‌هایی در جنوب قندهار ، ارغنداب ، دهله ، شاه جوی ، خاکریز ، شاه مقصود ، بُست ، گرشکه بعضی از نقاط ولایت هلمند ، بعضی از دهات فراه ، زمین داور ، تمام ولایت ارزگان به شمول اجرستان ، وجوره ، و خاص ارزگان ، قسمت‌هایی از ولایت غورتا سرحد هرات ، نقاطی از هرات ، غوریان ، قسمت‌هایی از بادغیس و قلعهنو ، بعضی از نقاط میمنه ، قسمت‌هایی از سنگجراک ، نواحی ای در دولت آباد ، نقاطی از ولایت قندوز ، قسمت‌هایی از خلم ، قرائی در خان آباد ، بعضی از مناطق بدخشان ، دهاتی از دره غوربند ، اندراب ، تاله و برفک ، دره کیان ، بعضی از دره‌های پنجشیر ،

(۱) - جغرافیای حافظ ابرو ص ۳۶ .

(۲) - سفرنامه کلنل بیت به ایران و افغانستان ص ۱۳ - ۱۴ ، و حیات افغانی

ص ۴۵۵ - ۴۶۶ .

(۳) - تاریخ ملی هزاره ص ۴ - ۵ .

بدراوکا پیسا، دها تی درشمالی، محل سکونت هزاره‌ها بوده است. که در تمام نقاط یادشده شواهد تاریخی فراوانی داریم. و چون در این زمینه من رسالهء جداگانه‌ای نوشته‌ام لذا از تفصیل بیشتر و ذکر شواهد تاریخی در اینجا صرف نظر نمودم.

هزاره‌جات از قرن دهم و یازدهم هجری، به تدریج محدود و محدودتر گردیدند. و از زمان به قدرت رسیدن هوتکیان و سدوزایی‌ها، بیشتر سرزمین‌های هزاره از دست رفت. و ساکنین آن بسوی مرکز هزاره‌جات رانده شدند. بیشتر بیستون و صالحیزترین سرزمین‌های هزاره در زمان امیر عبدالرحمان به اقوام پشتون سرحدی سپرده شد.

### تاریخ و جغرافیای طبیعی هزاره‌جات

گرداگرد هزاره‌جات را سرزمینهای نسبتاً "گرم و حاصلخیزا حاطه کرده است و هرچه بسوی مرکز هزاره‌جات پیش برویم به دره‌های تنگ، نقاط مرتفع، سردسیر، و کم‌حاصل برمی‌خوریم، در گذشته‌های دور تراکم جمعیت بیشتر در سرزمینهای دیده می‌شود که اطراف هزاره‌جات را احاطه نموده است. مانند: نواحی کابل، غزنی، شمال قندهار، ارزگان، زمین داور، و مرکز بامیان. نیازمندی‌های زراعی مردم از همین مناطق تامین می‌شد. مرکز هزاره‌جات مانند: بهبود، ناور، شهرستان پنجاب، ورس، لعل و سرجنگل دارای جمعیت اندک بود. و این جاها، بی‌سابقه گاه هزاره‌ها بحساب می‌آمدند. دها ت پراکنده با مزارع اندک در این جاها دیده می‌شد. اما در عوض غنی‌ترین چراگاهها را داشت. بسیاری از زمین‌های زراعتی که امروز در نقاط مرکزی هزاره‌جات وجود دارند. تا سه چهار قرن قبل، زمینهای بکر و دست نخورده‌ای بودند که آنها را هزاره‌ها به تدریج به زمینهای زراعتی تبدیل کرده‌اند. و هرچه مردم بسوی مرکز رانده شدند تراکم جمعیت افزوده شد. و نیاز به وجود زمین‌های زراعتی بیشتر گردید. و مردم سخت‌کوش مادر دامنه‌کوهها، و داخل دره‌های تنگ، شروع به ساختن مزارع نمودند. بدین ترتیب دهکده‌ها و مزارع بسیار در قرون اخیر ساخته شدند. و هم‌اکنون سالانه صدها هکتار زمین زراعتی تازه توسط مردم ساخته می‌شود. اما به نظر میرسد که بعد از این دیگر زمین بکر و مستعد برای تبدیل به زمین زراعتی باقی نمانده است، زیرا هر کجا زمین مستعد بوده، به کشتزار تبدیل شده است. از این رودر این چندسال اخیر مردم بدون کدام بر نامه صحیح، مراتع را به دیمه‌زار تبدیل می‌کنند. که این کار از نظر علمی برای آینده هزاره‌جات بسیار زیان بخش است. زیرا مرتعی که به دیمه‌زار تبدیل می‌شود فقط سال اول و دوم خوب حاصل میدهد، اما بعد از آن از حاصل می‌افتد، و برای همیشه به یک زمین خشک و سیل خیز تبدیل می‌شود. اگر این دیمه‌زار به شکل مرتع و چراگاه بود بخاطر تولید علوفه و هیزم بر مراتب به نفع مردم روستا می‌بود.

از این رودر کشورهای پیشرفته دولت‌ها از مراتع و چراگاهها حفاظت میکنند

ونمی گذارند که روستا ثیان مراتع را به دیمه زارها تبدیل کنند، باری، متنن هزاره جات در گذشته از نظر گیاهان گوناگون و علوفه بسیار غنی بوده است. آنطوری که پیر مردان می گویند و خود به چشم سر دیده اند، تا پنجاه هشت سال قبل کوههای دور دست چنان از گیاه پوشیده بودند که وقتی گوسفندی از کمرکوه عبوری کرد، در پای آن حیوان و یا به اصطلاح چیرگوسفند بر روی علفزارها باقی میماند. کوهها از حیث هیزم نیز غنی بودند در کوههای دور افتاده هیزمهای بزرگ و چند صدساله دیده می شد. بقسمیکه بعد از طی عمر طبیعی می پوسید و بجای آن هیزم تازه ای میروید. بسور بوته های بزرگ که فقط دو عدد آن یک بار الاغ می شد کم نبودند. در بعضی مناطق کوهها پر از جنگل بود. و درختانی از قبیل: بادام کوهی، خینجک، سیلبی (شلیبی) و غیره، به وفور پیدا می شد. آثار از این گونه درختان در بعضی از کوهها باقی مانده است. وهم اکنون از آن کوهها ریشه و کنده های پوسیده درختان جنگلی از زیر خاک بیرون می شود، که این خود دلیل بر آن است که روزگاری در آنجا درختان کوهی وجود داشته است. در مناطقی مانند: کوه خشک، اورمرغ، کوه بیکه، که میان " تیزک " و " سیاه ریک " خوات واقعند، تنگ درختانی از بادام کوهی و خینجک باقی مانده است. اما بیشتر آن درختان توسط کوچیان نابوده شده است. در غرب هزاره جات کم و بیش درختان جنگلی وجود دارد، اما بخاطر مصروف بی رویه در حال از میان رفتن می باشند، در سال ۹۱۲ هـ ظهیرالدین با برازهرات بسوی کابل می رفته و از هزاره جات عبور نموده است، اومی نویسد که وقتی از کوتل زارین بسوی یکا ولنگ میرفته، از میان او جمه زار عبور کرده است. (۱) (او جمه زار یعنی جنگل زار) کوتل زارین بین سر جنگل و یکا ولنگ واقع است. بعید نیست که سر جنگل بخاطر وجود جنگلهای کوهی با این نام مسمی گردیده باشد. وقتی مناطق سردسیر سیبریا دارای درختان سرو و صنوبر هست هزاره جات که گرمتر از آنجا است استعداد بیشتر برای رشد این گونه درختان کوهی دارد.

درختچه های کوهی از قبیل: چاکه، قرغنه، اولغد ( سرخ کنه )، انگورک والترغودر گذشته بیشتر از امروز بوده اما بخاطر مصروف بی رویه از انبوهی آنها کاسته شده است.

از زمان عبدالرحمان با این سوء بخاطر هجوم بیش از حد کوچیها بسوی هزاره جات و با لارفتن مصارف سوخت، و بیشتر شدن گله های دام، کوهها به تدریج از علف و هیزم تهی شده رفت و به شکل امروزی درآمد. و هر چه تراکم جمعیت بیشتر شود، قهرا مصارف سوخت بیشتر خواهد شد، و در نتیجه از قدرت تولید هیزم و علوفه کوهها کاسته می گردد. اگر برای مصارف سوخته و حفظ مراتع چاره اندیشی نشود، هزاره جات به زودی به یک فاجعه وحشتناکی دچار خواهد شد. وهم اکنون کوههای بادآسیای بهسود و بسیاری از مناطق دیگر، از هیزم خالی شده، و مردم این سامان از حیث تهیه مواد سوختی سخت در مضیقه قرار دارند.

حیوانات گوناگون وحشی و انواع پرندگان ، در گذشته بمراتب بیشتر از امروز بوده ، زیرا هر اندازه جمعیت انسانی بیشتر شود ، محیط زندگی برای حیوانات وحشی تنگ تر و ناسازگارتر می شود ، و در نتیجه از تعداد آنها کاسته می گردد . و بعضی از حیوانات دچار انقراض می شوند ، در سالهای اخیر که شکار با زور و با هزارهجات رواج یافته است . از تعداد این حیوانات مفید کاسته شده است . و مردم با بد متوجه باشند که با زور و باه چون موش را شکار می کنند ، لذا وجود آنها برای کشاورزی بسیار مفید است . حال با این یک نمونه شاهدتاریخی درباره وفور حیوانات وحشی توجه فرمایید ، تا بدانید که در گذشته هزارهجات چه اندازه شکارگاه خوبی بوده است

در سال ۱۰۳۵ هـ جهانگیر شاه مغلی بعد از ورود به کابل ، هوس شکار نمود . و در کوههای ارغنده در غرب کابل به شکار پرداخت . آنوقت ارغنده مسکن هزارهها بود . و در این شکار قریب سیصد اسب از انواع - آهو ، قوچ کوهی ، خرس و کفتار توسط تور بسیا ریزرگ شکار نمود . و در همین سفر جهانگیر با اهل حرم خود به قریه میرمانوس از قرای ارغنده فرود آمد . و به خانه شاه اسما عیل هزاره که رئیس و مرشد هزاره های آنجا بود ، وارد شد و مورد استقبال قرار گرفت . ملک جهانگیر شاه به برای زنان و دختران شاه اسما عیل ، مقداری جواهر آلات طلائی هدیه داد . (۱)

### زبان مردم غور ، غزنی و بامیان

عدهای از مورخین معاصر تلاش کرده اند . تا زبان غور قدیم را پشتو قلمداد کنند . و حال آنکه از نظر تاریخی شواهد فراوان داریم که : زبان مردم غور ، غزنی ، بامیان ، بست و قندهار فارسی بوده است . و شعرای مناطق یاد شده تماما "به زبان فارسی شعر سروده اند ، بگذریم از شعرای فارسی زبان غزنی ، شعرای غور نیز تماما به فارسی شعر گفته اند . از جمله علاء الدین حسین جهانسوز شاه غوری ، عمیر سراج تولکی از تولک غور ، تاج الدین امیر تمران و دیگران . و حتی قندهار قبل از ورود برادران پشتون همه فارسی زبان بودند و نیز عدهای شعرای فارسی زبان از این شهر ظهور کرده اند . مهم تر از همه بعضی از مورخین و جغرافیاینگاران به فارسی زبان بودن سرزمینهای یاد شده تصریح کرده اند .

اصطخری می نویسد : " زبان غور چون زبان اهل خراسان است " . (۲) و چون زبان مردم خراسان فارسی بوده پس نتیجه میگیریم که زبان اهالی غور نیز فارسی بوده است . این بشا مقدمی جهانگرد و جغرافیای نویسنامدار که در نیمه دوم سده چهارم کتاب خویش را نوشته است می گوید : " زبان مردم بست ، هرات ، بامیان

(۱) - با لاجزار کابل ج ۱ ص ۲۷۰ ، اقبالنامه جهانگیری ص ۲۷۲ - ۲۷۳ و توزک

جهانگیری ص ۴۲۱ .

(۲) - ترجمه مسالک و ممالک ص ۲۲۰ .

غرجستان ، تخار ، و بلخ فارسی است .<sup>(۱)</sup> و علاوه می کند که زبان با میان و طخارتان قریب زبان بلخ است که اینک زبان این دونا حیه ثقیل تراست .<sup>(۲)</sup> چنانچه لهجه امروز مردم هزاره نیز با فارسی هرات و بلخ اندکی تفاوت دارد . و دکتر مهدی روشن ضمیر نیز زبان مردم غور را فارسی دانسته است . او در کتابش رونوشت نکاح - نامه ای را ذکر نموده که در این اواخر با میان کشف شده است و این نکاح نامه در قرن چهارم هجری نوشته شده و به زبان فارسی است .<sup>(۳)</sup> زن و شوهری که این قباله ازدواج متعلق به آن دوتن بوده از اهالی با میان بوده اند .

### لهجه و گویش اهالی غور

از قرائین و شواهد تاریخی پیدا است که زبان عامیانه افغانستان مرکزی همین زبانی بوده که امروز مردم ما به آن تکلم می کنند .

۱ - در لهجه هزاره ای کلماتی که به "الف" و "ب" ختم می شوند ، معمولاً الف آن ساقط گردیده و حرف "ب" به "و" تبدیل می شود مانند : آفتاب = افتو ، مهتاب = ماتو ، کباب = کجو ، پنجا ب = پنجو ، گزاب = گزو ، کیساب = کیسو ، پیتاب = پیتو ، و غیره . در غرب هزاره جات ما قبل حرف آخر این گونه کلمات با کسه مشبعه تلفظ می شود یعنی کلمات مذکور در لهجه آنها بصورت : افتیو ، ماتیو ، کجیو ، پنجیو ، گزیو ، و کیسیو ، تلفظ می شوند .

منهاج السراج جوزجانی که در سال ۶۱۸ هـ در گزاب و تمران بوده در طبقات ناصری گزاب را چون از زبان مردم اخذ کرده بصورت گزیو ضبط کرده است ، و حال آنکه در تحریر و کتابت به صورت گزاب با ضبط شود . اینکه منهاج السراج گزاب را با این صورت تحریر نموده است بزرگترین دلیل برای این حقیقت می باشد که حتی لهجه و گویش مردم آن زمان درستمثل لهجه مروزی بوده است .

۲ - منهاج السراج گوید : در غور پنج کوه بزرگ است از جمله ؛ کوه ورنی " است که بلاد " والش " و قصر " کجوران " ( کیجران ) در شعب آن واقع است<sup>(۴)</sup> املا صحیح " ورنی " ورناست بالف که به معنی جوان می باشد و در فارسی " برنا " به جوان گفته می شود . این کلمه در لهجه هزاره به صورت ورننا تلفظ می شود . و تاکنون هزاره ها به دختر و پسر جوان ورننا گویند . و چون منهاج السراج اسم این کوه را از تلفظ عامیانه گرفته آنرا بصورت " ورنی " ضبط کرده است . و از طرفی تحت تاثیر قوا عدامه کلمات عربی بوده مثلاً - : موسی ، عیسی ویحیی با یای غیر مملووظ نوشته می شوند ، از این جهت ورننا را با یای غیر مملووظ ضبط کرده است . عبد الحی حبیبی چون به لهجه هزاره ای آشنائی نداشته است ، لذا دچار اشتباه شده و

(۱) و (۲) - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ص ۳۲۵ و ۳۲۷ .

(۳) - تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری .

(۴) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۸ .

احتمال داده است که اصل آن وزنی یا زرنی بوده است!

۳ - یا قوت حموی متوفی ۶۲۶ هـ ذیل اسم "با میان" می نویسد: با میان قصبه کوچکی است با نواحی وسیع، و در با میان طاق بارفعلتی است که در آن صورت تمام پرنده گانی که خدا و نند در روی زمین خلق کرده است نقاشی شده است. "وفیه صمان عظیمان نقرافی الجبل من اسفله الی اعلاه یسمی احدهما "سرخید" والاخر "خنک بد" و قبیل لیس لهما فی الدنیا نظیر. (۱) و در با میان دوبت بزرگ است که در بغل کوه از پائین تا بالای آن تراشیده شده اند. یکی شان را "سرخید" و دیگری را "خنک بد" نامند. و گفته شده است که نظیر این دوبت در دنیا وجود ندارد. یا قوت حموی سرخ بت و خنک بت را از زبان عامیانه مردم با میان اخذ کرده و با "د" ضبط نموده است. در لهجه هزاره ای در موارد بسیار حرف "ت" به "د" تبدیل می شود از جمله در اینجا حتی اغلب روحانیون هزاره در سخنرانیهای شان "بت" را "بد" تلفظ می کنند. و کلمه "خنک" نیز تا کنون در میان مردم مازندها است و بجای لغت یخ و سردا غلب واژه "خنک" را بکار می برند.

۴ - مردم ماباهالی بامیان و سیغان، با میان چی و سیغان چی گویند. این اصطلاح در قرن چهارم و پنجم هجری نیز رواج داشته است. یا قوت حموی ذیل اسم "بامین" که قصبه ای بوده میان بلخ و بامیان می نویسد: "به با مین منسوب است ابوالغنائم سعد بن احمد البامنی الخطیب مات سنه ۵۴۸ هـ ابونصر الیاس بن احمد بن محمود الصوفی البامنی مات ۵۴۲ هـ (۲)

بامنی بدون شک با میانچی و یا بامینچی بوده، چون حرف "ج" در عربی وجود ندارد حموی آنرا با "ج" نوشته است. "چی" پسوند ترکی مغلی است، که معنی دارنده و سازنده را می رساند. (۳) بعید نیست که با میان و سیغان نیز لغت مغلی باشند. زیرا ساختار سیغان خیلی به واژه های ترکی مغلی شبیه است. جنگیز خونریز وقتی با میان را خراب کرد نام آنرا به مغلی: "ما وبالغ" نهاد که به معنی شهر نفرین شده است. آیا او معنی بامیان را میدانسته که آن نام را به خیال خویش نامناسب دانسته و به "ما وبالغ" تبدیل کرده است؟ یا پدر این زمینه بیشتر تحقیق شود.\*

\* داستان فکاهی ای وجود دارد، که می گویند: یکنفر از اهالی سیغان پیش رمالی رفت، و از او برای ماده گاو و ش تعویذی گرفت، تا شیر آن حیوان زیاد شود. از قضا شیر گاو زیاد شد. مرد سیغان چی بعد از مدتی به فکر افتاد که آن تعویذ را بگشاید. و به بیعت که چه دعایی در آن نوشته شده است؟ وقتی آنرا گشود، با کمال تعجب دید که رمال نوشت است: "زرد مد گو سیغانچی - اگه شیر میدی بمه چی اگه نمیسدی بمه چی!"

(۱) - المعجم البلد ان ج ۱ ذیل کلمه با میان ص ۳۳۵ .

(۲) - المعجم البلد ان ذیل کلمه "بامین"

(۳) - فرهنگ عمید و دیگر کتب لغت .

۵ - همانطور که قبلاً تذکر داده شد در گذشته در مرکز افغانستان افرادی زندگی می کردند که واژه مغلی " بای " در اسامی شان بکار میرفته . مانند : بای جور ، بای توز ، بای تکین و غیره . امروز نیز این کلمه در میان مردم زنده است . و در اسامی افراد ثروتمند و خوانین افزوده می شود . ضرب المثلی است در هزاره گی که : " سوخسیر نموشه دوزبای " یعنی نسان حریص و آزمند سیر نمی شود و افراد دزد ثروتمند .

۶ - در عهد امیر بنجی نهاران از قبیله " شیثانیان " مردی بود نام او " شیث " بن بهرام و به لفظ غور " شیث " را شیش گویند . (۱) در تلفظ امروز هزاره ها نیز شیث را " شیش " گویند . عامه مردم وقتی از شیث این آدم نام می برند " شیش " پیغمبر و یا شیش این آدم گویند .

۷ - در لجه هزاره ها پسوند " تو " بسیار بکار میرود . که بمعنی داشتن می باشد این پسوند گاهی در اسماء اماکن ملحق می شود و از نظر تاریخی سابقه طولانی دارد . و من بعداً " در این باره مطالب بیشتر خواهم نوشت .

۸ - بیشتر مردم هزاره خصوصاً " جاغوری ها با واژه " لالا " آشنایی دارند . و به برادر بزرگتر و یا گاهی به افراد بزرگتر از روی احترام " لالا " می گویند . گاهی این کلمه جزء اسم افراد قرار میگیرد مانند : " چمن لالی " اصل آن ترکی مغلی است . در قرن ششم هجری این کلمه جزء اسم یکی از شعرا ی غزنی یعنی جزء اسم رضی الدین علی لالی غزنوی قرار گرفته بود . علی لالا پسر شیخ سعید و بنا بقولی نواسه شاعر معروف حکیم سنایی بوده و در سال ۶۲۵ هـ از دنیا رحلت نموده است . (۲)

مجموع این شواهد و قرائن تاریخی بیا نگر این نکته است که گویش امروز مردم ما درست همان گویش هزار سال قبل می باشد و در این مدت طولانی کمتر دچار تحول و تغییر گردیده است ، علاوه بر آن ، این گویش دال بر قدمت و سابق کهن هزاره ها نیز می باشد . اگر لجه هزاره ای مورد بررسی قرار گیرد واژه های بسیار کهن فارسی در آن پیدا خواهد شد که این واژه ها در دیگر لجه های فارسی از میان رفته و به فراموشی سپرده شده اند .

### تأثر باستانی در هزاره جات

در نقاط مختلف هزاره جات خرابه های مهمی از گذشته به یادگار مانده اند ، که اگر بروش دقیق علمی مورد کاوش باستان شناسی قرار گیرند ، می توانند قسمتی از تاریخ این سرزمین را روشن سازند . مهمترین آثار باستانی در هزاره جات در میان نهفته است . در میان تاکنون در چند نوبت کاوشهای باستان شناسی انجام

(۱) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۵ .

(۲) - ن . ک . آریانا دائرة المعارف ج ۳ ص ۴۸۳  
و لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " رضی "



شده اما کافی نبوده است، از بامیان که بگذریم مناطق ذیل نیز می‌توانند در آینده منبع اطلاعات تاریخی باشند.

۱ - قلعه لاش: (قلعه‌راش) این قلعه در مرکز ولسوالی "کیجران" واقع است. آثار خرابه‌های آن در بالای تپه‌ای قرار دارد و تا دامنه‌های آن تپه‌سخت و وسعت دارد. اهالی آنجا می‌گویند. این قلعه از شمال‌الدين خان مغل بوده است. این خان بزرگ از مریدان "سید شاه الماس" بوده است. و اواده شاه الماس تاکنون در کیجران زندگی می‌کنند. و گفته می‌شود که قبر شاه الماس نیز در کیجران است.

۲ - نوبزک: منطقه ایست در دشت کرمان لعل، آثار باستانی مهم دارد. مخروبه‌های آن حاکی از آن است که در گذشته رونقی داشته است. و آجرهای بزرگ در ساختمان آن بکار رفته است. این مخروبه می‌تواند برای باستان‌شناسان جالب و قابل بررسی باشد.

۳ - شهرک: در حصه اول بهسود در دامنه کوه با با نزدیک قریه "شهرک" مخروبه‌ای مهمی وجود دارد.

۴ - شهرخوات: این مخروبه در جوار قریه‌ای "شارخوات" واقع است طبق گفته اهالی، در گذشته در آن نقطه شهرکی بوده و آنچه از خرابه‌های آن حدس زده می‌شود این است که در قدیم قصبه‌ای در آن موضع بوده است. احتمال دارد آثار باستانی و تاریخی مهمی را در دل خود نهفته داشته باشد.

۵ - شیرقلا: (شیرقلعه) در منطقه اجرستان واقع است. وسعت این قلعه مخروبه تقریباً ۹۰ هزار متر مربع تخمین می‌شود و در بالای تپه‌ای واقع شده است. ارتفاع تپه حدود ۸۰ متر است. دیوارهای این قلعه از پخسه بسیار محکم ساخته شده به قسمیکه محکم و طرافت دیوار هم‌اکنون برای بیننده جالب و قابل تحسین است. دیوارهای قلعه به ضخامت ۲ متر و با بیشتر بوده و دارای نقاشی‌های زیبا می‌باشد. در داخل این قلعه، خانه‌ها و ساختمانهای مخروبه با دیوارهای زیبا جلب نظرمی‌کند. یک قسمت تپه که قلعه روی آن واقع است، از صخره بزرگ می‌باشد. و سا زنده قلعه دیوارها را با مهارت تحسین انگیز بر روی آن صخره بالا برده است. در دامنه تپه چشمه بزرگ و خوشگوار قرار دارد و آب از لایه‌های صخره بیرون می‌آید. و در مجموع منظره جالب و تفریحگاه زیبایی را تشکیل میدهد. در زمان ظاهرخان عده‌ای سیاحان خارجی به تماشای آن مخروبه می‌رفتند. تخمین زده می‌شود که این قلعه در حدود چهارصد سال قبل مسکون، و متعلق به یکی از خوانین بزرگ هزاره بوده است. بعید نیست که مسکن "خضرخان هزاره" بوده باشد. خضرخان معاصر همایون شاه، در حدود سالهای ۳۵ تا ۹۷ هـ. زندگی میکرد. و ریاست هزاره‌ها غزنی، قلات، قندهار، دای پولاد، اجرستان، مالستان و ارزگان را داشت. و یکی از شیخان روزگار به حساب می‌آمد. و در دستگاه همایون شاه و جلالت‌الدین اکبر از احترام خاص برخوردار بود. و قلعه‌ای در حدود اجرستان داشت (۱)

(۱) - برای اطلاع بیشتر از شخصیت و تاریخ زندگی میرزا خضرخان هزاره، نگاه کنید به کتاب "تذکره همایون و اکبر" از صفحه ۸۰ تا ۲۰۸، در صفحات متعددی این کتاب مطالب جالب و خواندنی درباره این شخص تحریر یافته است.

افغانان ناقلسین که فعلا در نواحی اطراف شیر قلعه سکونت دارند چیزی در باره این قلعه نمی دانند، جز آنکه می گویند در قدیم مسکن یکی از خوانین هزاره بوده است اما هزاره هایی که دورتر از قلعه هستند، می گویند: بانی این قلعه یکی از زنان قدرتمند هزاره بوده که رعیت با رضا و ابراهیم این قلعه را برای اوساخته اند. و این زن خود بر ساختن آن نظارت داشت. ودقت میکرد که گل پخسه قلعه بسیار خوب پخته و گاله شود. وقتی گل پخسه کاله می شد مقداری از گل را بصورت گلوله درآورد و نیز میگرد و سپس آن را در میان همین چشمه آبی که در دامنه تپه است، یک شبانه روز می گذاشت. بعد آن گلوله گل را از آب بیرون می آورد اگر از وزن آن کم وزیا د شده و یا گل در داخل آب فروریخته بود، دستور میداد دوباره گل پخسه را کاله کنند. و اگر آب برگل تاثیر نکرده بود آنوقت آقای بنا اجازه می یافت که آنرا بعنوان پخسه دیوار بکار ببرد. از این رو دیوار این قلعه بسیار مستحکم می باشد، و در باره وجه تسمیه آن گفته می شود که گل پخسه را با شیر مخلوط می کردند تا استحکام بیشتری یابد. الله اعلم بالصواب.

۶ - در "آق زرات" پنجاب در جوار قریه "رشک" و "خاک بتک" تپه ای ایست که مردم آن منطقه از آنجا خاکها را برای ساختن خانه و غیره بر میداشند و در اثر این خاک برداری قبرستانی در آنجا کشف شد و استخوانهای آدمی زاد از زیر خاک بیرون می آمد، که دردست بعضی از آنها مهره و دست بندهای فلزی وجود داشت، گمان میکنم که اگر کاوشهای علمی در این نقطه بعمل آید آثار باستانی و تاریخی مهمی کشف شود. (باید توجه داشت که این کار توسط افراد متخصص و هیئت علمی و باستان شناسانجام گیرد و الا کار خودسرانه مضر خواهد بود.)

۷ - در حدود ۳۰ میلی شمال نیک مرکز یکا و لنگ در "دره جودان" آثار قلعه مستحکمی میباشد، که دیوار آن به ضخامت یک متر و نیم میباشد، و بر اثر برف و باران فروریخته است این قلعه از خشت های بزرگ به طول نیم متر و عرض ۲۵ سانتیمتر و ارتفاع ۱۲ سانتیمتر ساخته شده است، و ابعاد قلعه ۳۰ x ۳۰ متر تخمین زده میشود.

۸ - چهل برج: در هفتاد میلی شمال "نیک" یکا و لنگ در قریه سوختگی بالای کوه بچه ای در ارتفاع تخمین ۱۰۰ متر قلعه بزرگی دیده می شود که دارای ۱۰۰ برج است اما بنام چهل برج یاد میشود. برجها برعایت ساختمان کوه در بلندی ها و پستی ها واقع شده است در انتهای احاطه متصل بکوه مغاره های طبیعی موجود است که داخل احاطه آورده شده اند. در نزدیکی این قلعه مخروطه بروی یک سنگ نبشای موجود است که تقریباً "از بین رفته و خواننده نمی شود.

۹ - کرکس کورک: در ۲۰ میلی شرق مرکز دایکندی تپه ای موجود می باشد با آثار باستانی مهم، که از پهلوی آن رودخانه کورک میگذرد، همه ساله در وقت طغیان آب رودخانه در بهار، یک قسمت تپه را آب میبرد. اشیائی مختلف فلزی از قبیل: ظروف و حلقه ها، آشکار میگردد. کوزه های بزرگ پخته که در میان آن اسکلت انسان موجود است و حلقه های خرد و کلان فلزی که در دستهای اسکلت و گردن آن آویخته شده از زیر خاک بیرون می آید. فلز این اجسام بنام "روئین" (روی) در بین

اهالی معروف است آثا رمکشفه بیا نگرآنتست که در گذشته های دور، آن حدود مسکون بوده است. یک عدد مجسمه که از همین تپه کشف شده بود، سرانجام بدست غلام حیدرخان حاکم کلان دیزنگی در سال ۱۳۳۴ رسید. که او با دعای خودش این مجسمه گرانبها را در انجمن تاریخ فرستاده است.

۱۵ - غار باستانی تگاب غار: در آخرتکاب غار دیزنگی غاری موجود است که دهه تنگی داشته و در داخل رهرو بلندتری در کوه ساخته شده است. در پنجاه قدمی غاریک چهار رسوسا خسته شده که در طرف مقابل آنها زامادورواق پهلویبا سنگهای دریائی بدون گل مسدود شده که هنوز کسی آنرا بازنکرده است. در وسط چهار رسو، حوض کوچکی هم به نظر میرسد.

۱۱ - سلطان رباط: سلطان رباط ورس یک منطقه تاریخی محسوب میگردد از یک پشته، آنجا چندسال قبل شخصی یک کوزه سکه طلا که شکل گاو و سوار نیزه داری بالای سکه دیده می شد بدست آورده بود. ونیز دولوحه سنگ مرمری یکی بنا من سلطان محمود غزنوی ودوم بنام " بی بی ماه " صبه سلطان مذکور که به خط ثلث عربی نوشته شده و سنه آن هم معلوم است کشف شد. و از این منطقه باستانی هزاران آجر بیرون می آید.

۱۲ - بازگردیم به با میان، در با میان آثا تاریخی فرانی وجود دارد. قریب ده هزار سموج بزرگ و کوچک در دل کوههای آن کنده شده است. در سال ۱۹۳۵ میلادی توسط پرفیسرها کن فرانسوی در مجاورت شرقی پای مجسمه ۳۵ متری بودا، سموج جدیدی پیدا شد، که در آن سموج شواهدیک کتابخانه قدیم بودایی آشکار گردید. و در آن کتابخانه ورق پارهائی کتب بودائی بزبان و رسم الخط ههای سانسکریت کشف شد، در داخل سموج دیوارهای نقاشی شده بود که مجلس تولد و وفات بودا را نشان میداد. کتابها در اثر گذشت زمان بهم چسبیده و فرسوده شده بودند جدا کردن آنها بسیار مشکل بود. ورقهای کتابها از پوست نازکی بود که از کاههای خانبالغ بیشتر ضخامت داشت. و عرض و طول بعضی از آنها ۲۵/۱۰ سانتیمتر بود. و در اثر موافقت وزارت معارف وقت، بعضی از پارچه ها و اوراق آن کتابها در پارسیس برای مطالعه فرستاده شد، و از مطالعه آن ها که توسط " مسیوسیلون لوی " انجام شد، این نتیجه بدست آمده علماء و روحانیان مختلف بودایی حتی از کشورهای مجاور به با میان میرفته اند. این آثا را از قرن ۳ تا ۸ میلادی بوده است. از جمله کتاب " وینایا " راه کوچک نجات بودایی در آن میان بود. و ایضا در همین سال یک مجسمه ده متری بودا از دره ککرک با میان کشف شد که بودائیان آن را در هنگام حمله مسلمین در زیر خاک پنهان کرده بودند. (۱) در آریانا دائره المعارف در باره کشف کتابخانه با میان آمده است: با را اول در معبد (۵) با میان از مجاورت بت ۳۵ متری نوشته های بر روی پوست نازک درخت کشف شد. این آثا در رسم الخط های مختلف آسیای مرکزی نوشته شده بود. (۲)

(۱) - نگاه کنید به: " افغانستان در پرتو تاریخ " بخش مربوط به با میان.

(۲) - آریانا دائره المعارف ج ۳ ص ۴۲۵ - ۴۲۶.

با میان از کابل ۲۴۵ کیلومتر فاصله دارد. خرابه های شهر " غلغه " در مرکز با میان قرار دارد. و خرابه های شهر ضحاک ( بلهجه — زاره ای " زووک " ) در دهانه دره کالو در ۱۷ کیلومتری شرق مرکز با میان واقع است. مخروبه ها خیلی وسیع نیستند، و در زمان حیا نخویش قصبه ای بیش نبوده اند، و نمیشود بر آنها شهر اطلاق نمود. یک هیئت با ستان شناس فرانسوی تصویرنگه ای از یکی از پادشاهان گذشته با میان کشف نمود که " مسیوها کن " نام آنرا شاهکاری گذاشته است. احتمالاً این همان شاه هست که هیوان-تسانگ مدتی مهمان او بوده است.

خنک بت مجسمه ۳۵ متری ای می باشد که در گذشته با رنگ آبی بوده، و در حدود قرن سوم میلادی ساخته شده است. و مجسمه سرخ بت به ارتفاع ۵۲ متر در قرن ۴ یا ۵ میلادی ساخته شده است. در ابتدا این دو مجسمه بزرگ روکش طلا داشته اند، که احتمالاً بعدها مسلمین روکش طلای آنها را بیرون کشیده اند. در زمان هیوان تسانگ یک مجسمه عظیم خوابیده نیز در با میان بوده که امروز اثری از آن دیده نمی شود.

مردم منطقه مجسمه مذکور با میان را " سلسال " و مونث آنرا " شاه مامه " گویند. سلسال از نظر بلندی قامت مظهر مردان بلند قامت بوده که الان نیز به افراد قد بلند از روی طنز سلسال گویند. شاه مامه مظهر زنان قوی هیکل بوده است بقسمیکه حتی ... او می توانسته سیلاب عظیمی را به وجود آورد و دو چهل سوار را غرق کند. در این باره گویند: " شاه مامه ... کد. چیل سوار خشه کد "

به نظر میرسد که افسانه سلسال و شاه مامه خیلی قدیمی باشد. حتی قدیمی تر از مجسمه های با میان. بعد که این مجسمه ها ساخته شده اند مردم آنها را سمبول این افسانه قرار داده اند.

سلسال از واژه هزاره ای سلسل گرفته شده است. سل خوردن: درخت بلندی که توسط با داز این سوبه آن سو خمیده شود. سلسل کردن: آدم بلند قامتی که در چین راه رفتن مثل درخت از این سوبه آن سو خمیده شود و سل بخورد. بعضی آنرا عربی تصور کرده و بصورت " صلصال " نوشته اند. (۱) که مسلم اشتباه هست. شاه مامه بمعنی مادر بزرگ، مرکب از " شاه + مامه "، ماموما هم یکی از واژه های قدیم فارسی است.

بهر حال با میان بین سالهای ۳ تا ۷ میلادی پر رونق بوده، و هزاران راهب بودایی در مغاره هایی که در دل کوه کنده شده بودند، به تعلیم دینا نیت بود او عبادت و ریاضت مشغول بودند. مرکز با میان سر راه کاروان تجارت ابریشم قرار داشت، و افغانستان را با شرق و غرب وصل میکرد. و روزگاری از مناطق متمدن آسیای مرکزی بحساب می آمد. اقوام قبل از اسلام که در با میان زندگی میکردند بنامهای: بولیته *Bolite*، ارستوفی *Aristphi*، امباسته یا امباسته *Ambastae*، پروکتی *paroctae*، و پارسی *parsi* *Ambethes* یا امباسته اند. هیوان تسانگ

ذکر کرده است. در سال ۲۵۶ هـ یک معبد بودایی با میان از طرف یعقوب لیث صفاری ویران گردید، و پتهای آن به بغداد فرستاده شد. شهزادگان با میان بقول یعقوبی در زمان مهدی عباسی مسلمان شدند.

۱۴ - طبق گفته چشم دیدیکی از دوستانم، در منطقه‌ای در بین "دهن ریشقه" و "سرای میرخانه" حصدوی بهسود، در پشت سرای، کوهی است و نزدیک قلعه آن غاری وجود دارد که به نظر میرسد توسط انسانهای قدیمی ساخته شده باشد. بردیوارها داخلی غار خطی نوشته شده است که شباهت زیادی به خط چینی و یا خط اویغوری دارد. اگر بررسی خطوط دست کشیده شود در اثر فرسودگی دیوار، محو می شوند.

۱۵ - در منطقه تمران نزدیک قلعه لاش، سنگ نبشته‌هایی وجود دارد که تا حدودی می توانند تاریخ " دولت بیگ " یکی از خوانین بزرگ هزاره را روشن نماید. دولت بیگ معاصر شاه عباس صفوی بود. فرزندان او سالهای طولانی در غرب هزاره‌جات فرمان روابی کردند. شجره این خاندان در گزارش تحقیقات کمیسیون سرحدی افغانستان و انگلیس مفصل ذکر شده است. در یکی از آن سنگ نبشته‌ها می خوانیم :

یکی از نامداران داشت دوران که نامش بود دولت بای سلطان

ز فرزند مبارز روه میدان ده و دوداشت دولت بیگ سلطان .

۱۶ - لوحه سنگهای مقابرقدمی نیز به سهم خود می توانند گوشه‌هایی از تاریخ مردم ما را روشن سازند. و من مطمئنم که گذشت زمان، کاشه‌های باستان‌شناسی، و تحقیقات آیندگان، صحت نظراتم را درباره منشأ هزاره‌ها تا بیدخواهد کرد.

### مناطق و شهرهای تاریخی

۱ - اراکوزیا : ( اراخوزیا ) منطقه وسیعی بود که شامل ارغنداب شمال شرق قندهار، دای بولاد، جاغوری، مالستان، و اجرستان میگردد. (۱)

۲ - ازولا : (AZOLA) یکی از شهرهای معروف در اراکوزیا بود، که بظلمیوس از آن یاد کرده است. و جنرال " کنکنهم " آنرا با " گدز " یا " گدازستان " واقع در هلمند علیا یکی میداند.

۳ - بلخ : یکی از شهرهای باستانی و معروف افغانستان است. شهرهایی مانند بلخ، " موهنجودارو " در سند " شهر سوخته " در زابل ایران، و شهر هرات از قدیمی ترین شهرهای آسیای مرکزی بحساب می آیند. که حتی قبل از ورود آریاییها دارای تمدن و رونق باشکوه بوده اند. از موهنجودارو و شهر سوخته زابل فقط آثار مخروبه‌ای باقی مانده است در حالیکه بلخ و هرات با پشت سر

گذاشتن حوادث تلخ و شیرین زیبا داتا کنون دائر می باشند. مرتضی اسعدی در باره بلخ میگوید:

برخی از یافته‌های حفاری های باستان‌شناسی این ظن را تقویت میکنند که بعضی شهرهای افغانستان از جمله " بلخ " حتی از ایران ( آریایی ها ) نیز قدیمتر باشد (۱).

بلخ رایونانیان " باختریا " ( باکتریه ) می گفتند. بصورت " بخدی " نیز ذکر شده است. این شهر بنا بقولی مسقط الراس زردشت و نیز پاپتخت جمشید، شاه افسانه‌ای بوده است. قبل از اسلام معا بد مهمی از بودائیان و زردشتیان در آن قرار داشت.

معبد " نوبهار " یکی از بزرگترین معابدی بود که هم بودائیان و هم زردشتیان آن را مقدس میدانستند. زکریای قزوینی در آثار البلاذیر ذیل کلمه بلخ می نویسد: فارسیان و ترکان نوبهار را بزرگ میدانستند و مانند جیان بدان مکان برای زیارت مشرف می شدند، هدا یا و نذورات تقدیم میکردند. پس معلوم می شود که این شهر مانند امروز از قدیم مسکن ترکان و فارسی زبانان بوده است. شاید ترکان آن بودایی، و فارسی زبانان آن زردشتی بودند. اجداد دبرامکه از خدام معبد نوبهار بودند.

قبس ابن احنف از طرف عبدالله بن عمروالی خراسان در زمان خلیفه سوم این شهر را فتح کرد. اما فتح کامل آن در سال ۹۶ هـ صورت گرفت. بلخ از اجل مدن خراسان بود. غله آن بسوی شهرهای دیگر خراسان و خوارزم صادر میشد. در دوره اسلام بنام " ام البلاد " و " قبة الاسلام " لقب یافت. در زمان سامانیان و غزنویان در اوج عظمت و شکوه رسید. علماء و شعرا بزرگ از این شهر ظهور کردند. با قوت حموی می نویسد: وینسب الیها خلق کثیر منهم محمد بن علی بن طرخان (۲).

۴ - آهنگران: قصبه‌ای بود در ولایت غور و پاپتخت آخرین پادشاه محلی غوریه حساب می آمد. در قرن یازدهم میلادی سلطان محمود غزنوی در غور لشکر کشید و آهنگران را که تا آن روزها لی آن اسلام اختیار نکرده بودند فتح کرد. و مردم آن مسلمان شدند. آهنگران امروز بصورت قریه‌ای در آمده است. و در سمت علیای هریرود واقع است.

۵ - بست: از روزگاران شکانیان معروف بوده و در سال ۲۹ یا ۴۲ هـ به تصرف مسلمین درآمد. و شهر بزرگی بود با برج و باروی محکم و بنا حیتی بسیار موقعیت آن در شمال قندهار در موقعیت کنونی آن و برکنار رود هلمند واقع بود. مردمان جنگجو و دلور داشت. از این شهر میوه‌ها بعمل می آمد و در شهرهای دیگر صادرمی شد. کرباس و صابون نیز از صا دراتش بود. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب

(۱) - جهان اسلام ج ۱ ص ۷۳ - نوشته مرتضی اسعدی چاپ تهران ۱۳۶۶

(۲) - المعجم البلدان ذیل کلمه بلخ ص ۴۸.

گوید: هوای بست معتدل و آبش از رودخانه است، خرما و غله در آن بعمل آید. شهر بست در قرن چهارم محل فضلا و دانشمندان بود. شخصیت‌هایی مانند: " ابوالفتح بستی، ابوحاتم بستی و حاجی بجه‌بستی از این شهر ظهور کردند. بنام حاجی بجه دقت کنید، این گونه‌نامه‌ها امروز نیز در هزاره‌جات رواج دارد و نامه‌ای از قبیل: فقیر بجه، لعل بجه و... زیاده‌دیده می‌شود. و کلاً می‌شود نتیجه گرفت که فرهنگ امروز ما با هزار سال پیش چندان فرقی نکرده است.

۶ - بخنین: شهری بود در زمین داور و یک منزل بطرف مغرب " درتسل" قرار داشت. این شهر مرکز قبایل خلج و بسلنگ بود. اکنون آن موضع را "بغنی" گویند که بین زمین داور و باغران واقع است.

۷ - بسلنگ: ( بسلنگ و فسلنگ نیز ضبط شده ) یکی از قلاع معتبر غور بود در حدود زمین داور، و جایی بود با کشت و زرع بسیار.

۸ - پیوار: ( فیوار ) نام محلی بود در غور.

۹ - پیروزکوه: ( فیروزکوه ) نام قلعه‌ای بود در غور که مدتی پایتخت غوریان نیز بوده است. و فیروزکوه نام قلعه دیگری بود نزدیک دماوند ایران که امیر تیمور آن را فتح نمود. و ساکنین آنرا که بنام فیروزکوهیان یا دمی شدند در غور انتقال داد.

ایرج افشار سیستانی می‌نویسد: زادگاه اصلی اجداد فیروزکوهیها، کردستان بود که به سبب دگرگونیهای پی‌پی به فیروزکوه مازنداران مهاجرت کردند و در سال ۷۹۱ هـ امیر تیمور آنان را به خراسان کوچانید. (۱)

۱۰ - جروم: ( جرومیه ) گرمسیر هلمند است که عربها آنرا به جرومیسه معرب کردند.

۱۱ - خوابین: ناحیتی بود از غور، پیوسته به بست و زمین داور.

۱۲ - درتل: از شهرکهای زمین داور بود، در کنار رود هلمند، و به فاصله سه روز راه از بست دورتر، در زمان خلیفه سوم مسلمانان آنرا فتح کردند، و بر معبد " زون " یا زورکه از معابد بزرگ این ولایت بود دست یافتند. و مجسمه طلایی بودارا از این معبد به غنیمت گرفته، به مدینه فرستادند.

۱۳ - درمشان: از دونا حیتست، یکی از بست و دیگری از گوزگان، و این بر " ربو شان " پیوسته است. و از این ناحیت آبها برود، و آبهای " ربوشاران " یکی شود، و " رود مرو " از این آبهاست و مهتر این ناحیه را " درمشی شاه " خوانند. بعید نیست که درمشان ناوه میش فعلی باشد. طالب قندهاری می‌گفت: اجداد مرحوم آیه‌الله آخوند خراسانی از ناوه میش بوده است.

۱۴ - درغش: شهری بود در غور.

۱۵ - رباط کروان: ناحیه‌ای بود در نزدیک تمران و تمزان فعلی در غرب

هزاره‌جات.

۱۶ - رخج : ( رخذ ) ناحیتی بود آبادان با نعمت بسیار ، پنجوای قصبه

آن بود .

رخج عبارت است ازوادی‌های هیرمند و ارغنداب بطرف قندهار که شمالاً به سردسیر ارزگان و اراضی جنوبی غور و والشتان تاریخی میرسد . احتمال دارد که رخذ همان " اراخوزیای " قدیم و " رخوت " پهلوی و " اراکوزیای " یونانی باشد .  
۱۷- زمین داور : ناحیتی است آبادان و آنرا دوشهر بودینام " درتل " و " درغش " و این شغرنند بر روی غور ، و اندر " درغش " زعفران روید ، و پیوسته است به درمشان . زمین داور در روزگار ارغونیه شکل پایتخت هزاره‌جات را داشت .

۱۸ - ساکیوند : قصبه‌ای بود در حوالی با میان و موقعیت آن امروز معلوم

نیست .

۱۹ - شهرک : قصبه‌ای بود در غور که اکنون بحال قریه در آمده است .

۲۰ - باغ صد هزاره : محلی بود نزدیک غزنی و تفریحگاه سلاطین غزنوی ، مخصوصاً " تفرجگاه امیر مسعود غزنوی بوده است . و در تاریخ بیهقی چند جا از باغ صد هزاره نام برده است .

۲۱ - طالقان : نام سه محل و قصبه‌ای در افغانستان بوده است . اول شهبکی بود در جوزجان در سه منزلی مشرق مروالروند ، که موقعیت دقیق آن معلوم نیست و بر سر راه بلخ قرار داشت ، بین بلخ و این طالقان دشتی بود بنام " چول " و تاکنون به همین نام یاد می شود . این طالقان در قرن دوم و سوم هجری پر رونق بوده و بیشتر ساکنین و یا تمام ساکنین آن شیعه آل محمد ( صلوات الله علیهم ) بودند . طالقان دوم در نزدیک بست قرار داشت و خواجها بوالفضل بیهقی در ذیل حکایت امیر عادل سبکتکین از طالقانی نام می برد که نزدیک بست بوده است و نیز در نزدیک بست محلی بود بنام " جالقان " که امروز موقعیت آن معلوم نیست . و اما طالقان سوم همین طالقان فعلی افغانستان است . بعضی گویند که اصل طالقان تالکان بوده است .

بعید نیست که طالقان در اصل مرکب از " تاله + قان " باشد . تاله در مغلی و نیز در لهجه هزاره چمن را گوید . و " قان " احتمالاً " پسوند مکان است . خصوصاً که اماکن دیگری نیز هستند که دارای این پسوند میباشند . مانند : شبرقان ( شیرغان ) که در این اواخر بخاطر معدن گاز شهرت بیشتریافته است . و جالقان محلی در بست ، و زبرقان محلی در غور . و بروقان دهکده‌ای در نزدیک بلخ . حبیبی گوید : بروقان جایی بود در دوفرسخی بلخ . (۱)

در المعجم آمده است : " بروقان " قریه من نواحی بلخ ینسب الیها محمد بن خاقان البروقانی " . (۲) و " دندانقان " منطقه‌ای در شمال که در سال ۴۳۱

(۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۸۵

(۲) - المعجم البلدان ذیل اسم بروقان و ذیل اسم کابل



در آن جا میان سلطان مسعود غزنوی و ترکمنها جنگ سختی اتفاق افتاد و منجر به شکست سلطان مسعود شد .

۲۲ - جلال آباد : شهرکی است در جنوب شرق کابل و از بناهای جلال الدین اکبر شاه (۱) در زمان ظاهرخان اسم آن را به جلال کوت تغییر دادند اما در نزد مردم همچنان به جلال آباد مشهور است .

۲۳ - وردک : منطقه وسیعی است جزء ولایت میدان ، در بعضی منابع قدیم بصورت " وردق " ضبط شده است . در قدیم مسکن مردم دامپردا بوده است .

۲۴ - قطن : شهرکی است در ترکستان افغانستان و اسم آن از " امیر - قذغن " گرفته شده است .

۲۵ - غزنین : ثغریت میان ترکان و هندوان و اهل خراسان (۲) در زمان غزنویان چنان پررونق بود که بگفته‌های ۱۲ هزار مدرسه و مسجد داشت . (۳)

۲۶ - قرنین : دهکده‌ای بود نزدیک " زرنج " در بین سیستان و قندهار در حاشیه کویر شمال باختری " خاش " و روستای " نیشک " .

۲۷ - کابل : ( کابلستان ) وهی من غفور خاستان و به من المدين، وژان، خاش، حُشک و جزین. واقع به قوم من الترتک فی قدیم الزمان و هم الخلیف فاقا موا به و هو بین الهند و سجان فی ظهرا لغور . (۴) کابل از سرحدت خاستان است و در آن شهرهایی هست از جمله وژان ، خاش ( احتمالاً لغوات ) خشک و جزین .

ساکنان آن قومی از ترکان خلج هستند . که از روزگاران قدیم در آن جا اقامت گزیده‌اند، و کابل بین هندوستان و سیستان واقع است . و در پشت غور موقعیت دارد .

کابل را در " ریگ ویدا " " کوبها " و یونانیان " کوفن " ذکر نموده‌اند . در حدود العالم گوید : کابل شهرکیست و ارا حصار یست محکم و معروف به استواری و اندروی مسلمانان و هندوانند . آثار مخروبه دیوار شهر کابل تا کنون در کوه شیرواز به جای مانده است . این دیوار در زمان کابل شاهان ترک برای جلوگیری از نفوذ اسلام ساخته شده است .

۲۸ - میوند : ( میمند ) شهر کی بود . وسط گرمسیر در کوهستان واقع . و آبش از رودخانه و حاطش غله و خرما و میوه است . مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود غزنوی بوده است . حمدالله مستوفی در نزهة القلوب میمند را در شمال غرب قندهار ذکر نموده است . جنگ معروف میوند که میان مجاهدین افغانستان و سپاه متجاوزان انگلیس در سال ۱۲۹۷ هـ قمری در حدود میوند رخداد ، ۱۲ هزار نفر از سپاه انگلیس در آن جنگ کشته شدند . و قریب چهار هزار نفر از مجاهدین شربت

(۱) - بستان السیاحه ص ۲۳۴ شهرهای آریانا ص ۴۴

(۲) - حدود العالم

(۳) - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۶۰

(۴) - المعجم البلدان ذیل اسم بروقان و ذیل اسم کابل

شهادت نوشیدند در این جنگ و جنگ قندها ر کرنیل شیرمحمدخان هزاره رشادت بزرگی از خود نشان داد. (۱)

۲۹ - هیرمند: ( بصورت های : هلمند، هیدمند، هیدمند، نیز ذکر شده است) مرکب از " هیر" بمعنی آتش و " مند" پسوند داشتن مرکبتا " بمعنی گرمسیر نام رودیست معروف که از ولایت هلمند گذشته و به دریاچه ها مون میریزد. گفته شده است که هزارنهر به آن می پیوندد و هزارنهر از آن خارج می گردد. (۲) هلمند در لجه هزاره ای منطقه گرم و تفسان را گوید. " هیل" بمعنی گرمای شدید، هزاره ها اگر از گرمای شدید یک منطقه صحبت کنند می گویند: " از گرمی هیل میزد. " یعنی گرم و تفتیده بود و هوای گرم و خفه کننده جریان داشت. سرچشمه رود هیرمند از کوه های بهسودا منطقه هلمند حصه اول منبع میگیرد. در شاهنامه هیرمند ذکر شده است. این رود در نزدیکیهای قلعه هزارقندم و آغا بکلی" تبدیل بود خانه های میگردند و در حدود قندهار بهم پیوسته بطرف غرب جاری میشود. مدارک این فصل : شهرهای آریانا نوشته عثمان صدقی چا پ کابل ، حدودا للعالم ، نزهة القلوب ، المعجم البلدان ، تاریخ بیهقی ، آریانا دائرة المعارف .

#### توپونیمی شهرها

توپونیمی (Toponymie) واژه ایست یونانی که در آن از وجه تسمیه شهرها ، کشورها مناطق و روستاها بحث میشود. معنای لغوی و تاریخ شکل آنها را مورد بحث قرار میدهد. این رشته از دانش علمی است شیرین ، جالب خواندنی، که تازه درجهان رونق گرفته است. و در پرتو آن می توان اطلاعات گرانبهای درباره تاریخ ملتها بدست آوریم. و با از روی نام مناطق می توان آگاهیهای تاریخی در مورد تغییر مکان و کوچ و مهاجرت اقوام مختلف و پخش و نشر تمدن های بشری بدست آورد. برای نمونه وجه تسمیه و معنای چند شهر و کشور را در اینجا می آورم .

آسیا: در ابتدا فقط به منطقه کوچکی از ترکیه اطلاق میشد و بعد به سراسر قاره آسیا اطلاق گردید. امریکا : از اسم امریکو دومین کاشف این قاره گرفته شده است .

آرژانتین : سرزمین نقره ، آیسلند : سرزمین یخ . گروئنلند : سرزمین

(۱) - سراج التواریخ ج ۲ ص ۳۷۹

(۲) - ن . ک . به : انجمن آرای ناصری ، گنج دانش ص ۹۹ تالیف محمد تقی -

خان حکیم چا پ تهران ۱۳۰۵

سبز . فنلاند : سرزمین با تالاهها ویا سرزمین قوم فین . هلند : سرزمین سیب .  
 سیام : طلا . آلتای : ایضا بمعنی طلا . نپال : پای کوهستان . قفقاز : یخدرخشان  
 ویا آینه . ماداگاسکار : بزبان بومی بمعنی سرزمین آخردنیا . کاشغر : سرزمین  
 کاشی یا کاشی کاری . هنگ کنگ : بندر معطر . آارات : کوه . بانکوک : شهر  
 پیامبر الهی . لها سا : در زبان تبتی بمعنی شهر خدا . شهر ممنوع الورد وویسا  
 بمعنی گل ولای پکن : پایتخت صلح شمالی . خانبالغ : شهرخان . بیشبالغ :  
 پنج شهر . بلگراد : سفید . لیبرتی : آزادی . کنگ : رودخانه . تایلند :  
 سرزمین آزادگان . آدیس آبابا : گل تازه . بوخارست : لذت و شادی . سوفیا :  
 دانایی . درمکزیک شبه جزیره ایست بنام " یوکاتان " که معنی آن " چله  
 می گویند " است . در باره وجه تسمیه آن گفته شده است که اولین بار که اروپائیها  
 در آن محل رسیدند از یک نفر سرخ پوست نام آن محل را پرسیدند . آن سرخ پوست  
 چون زبان آنان را نمی دانست در جواب گفت : یوکاتان یعنی چه می گویند .  
 اروپاییان خیال کردند که نام آن منطقه یوکاتان است لذا آن شبه جزیره با این  
 نام شهرت یافت . (۱) ولان با تور پایتخت مغلستان بمعنی قهرمان سرخ است .  
 چهلان بمعنی سرخ ویا تور بمعنی قهرمان وشجاع وجنگجو . در افغانستان  
 قاریاب یا قاراب بمعنی زراعت آبی یا زراعتی که با آب قنات یا رودخانه  
 آبیاری شود . جبال هندوکش را بدان خاطر هندوکش گویند که اسیران هندی را که  
 از آن عبور میدادند . بخاطر سرمای شدید ، در راه کشته می شدند زیرا که هندیان  
 در برابر سرما مقاومت ندارند . " کوه با با " منسوب است به بابیه سود ، پدرکلان  
 بهسودی ها . در ترکی " قند " یا کند " دهکده و شهر را گویند . نام اماکنی با این  
 کلمه ترکیب شده است ، مانند : سمرقند ، یارقند ، خوقند ، اوزقندیا اوزکنند ،  
 تاشکند ، یعنی شهر سنگی . تاش در ترکی بمعنی سنگ است .  
 تاشقرغان : در ترکی حصارودژ سنگی و نام شهرکی است معروف در افغانستان  
 ایبک : بمعنی ماه بزرگ مرکب از " ای " ( ماه ) و " بک " ( بزرگ )  
 و نام یکی از شهرهای قدیمی و باستانی افغانستان در ولایت سمنگان .  
 آقچه : بمعنی زر مسکوک و سفید ، نام شهریست معروف به فاصله ۴۲ میل  
 بغرب بلخ .

مناطق که نام ترکی ، مغلی دارند

قریهها و محلات بیشماری در مناطق مرکزی افغانستان یافت میشوند که  
 نام ترکی ویا مغلی دارند . و تاریخ بعضی از آنها معلوم است که از زمانهای  
 بسیار دور این نام را داشته اند . و این خود دلیل روشنی است بر اینکه ساکنین

آن مغلی بوده، و بسیا رقبیل از ایلخانیا ن در مرکزافغانستا ن سکونت داشته اند بدلیل آنکه اغلب آن نامهای ترکی و مغلی قبل از مغلان جنگیزی در افغانستا ن وجود داشته اند. این نامها یا ترکی مغلی خالصند و یا یک جزء آن ترکی مغلی و جزء دیگر آن فارسی میباشد. اینک به تعدادی از این قبیل نامها توجه فرمایید:

آق: این کلمه در ترکی بمعنی رنگ سفید است و در هزارهجات قراء و مناطقی وجود دارد که یک جزء آنها را این واژه تشکیل میدهد. مانند: آق بلاق: ( سفید چشمه) و قریه ای در هزارهجات. آق جم: ( سفید علف) نام علف هرزیست سفید رنگ و قریه ایست در کجای بهسود که دارای این نوع علف میباشد. آق رباط: قریه ایست در ولایت بامیان بفاصله ۲۸ کیلو متر در شمال غرب قلعه سرکاری بامیان و بالای جاده خاکی واقع است.

آق زات: شیله ایست بفاصله ۴۷ کیلو متر در غرب قلعه پای کوتل در علاقه دیزنگی که آب آن به نهر خردک میریزد. آق کوپروک: ( سفید پل) منطقه ایست در شمال غرب بامیان.

آق زرات: منطقه ایست در میان پنجاولعل و کرمان. منشیان دولتی آنرا " اخضرات" و بعضی " اصغرات" نوشته اند که مسلم اشتباه هست. قره: واژه ترکی است بمعنی " سیاه" این کلمه نیز در هزارهجات با ترکیب کلمات دیگر نام چندین قریه و منطقه است. مانند: قره خوال: قریه ای در یکا ولنگ نزدیک جعفر قلعه، قرناله: دهی در خوات. قره باغ: نام سه منطقه بوده است. قره باغ غزنی که نامیک ولسوالی است. قره باغ شمالی. و قره باغ غور که در گذشته شهرکی بوده و فعلا بحال قریه در آمده است. و نیز محلاتی بنا مها: قره قول، قره سای، قره تکت و... زیبا دیافت میشوند. زمین العابدی— شیروانی می نویسد: قره باغ قصبه ایست در سر راه غزنی و قندهار، محلی ایست بهجت آثار و در زمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است باغات فراوان، دارد، مردمش اکثر قوم هزاره و شیعی مذهبند. (۱)

ارکتو: قریه ایست در جنوب غرب قلعه اسپندی در علاقه خواجه میری غزنی، که ساکنین آن هزاره اند. ارکه در مغلی و ترکی ما وراء النهر بمعنی نازو ارکتو نازدانه.

آل تو: قریه ایست در حصه دوی بهسود، " آل" در ترکی بمعنی رنگ قرمز و نیز به معنی موجودا. فسانه ای به شکل پیره زن ترسناک که دارای چشم قرمز و سه گوشه است، از طایفه اجنه.

اوبه: ترکی است بمعنی خیمه و خرگاه و خانه هایی که از نی بافته شده است ترکان به چادرها و خانه های بی که در مناطق بیابانی می سازند اوبه گویند. و نیز به تپه های کوچک که به شکل خیمه باشند اوبه گفته

میشود. (۱) درلجه هزاره‌ای نیز به تپه‌های کوچک اوبه‌گویند، و بالای قبری که سنگ چیده با شندوبه شکل تپه کوچک و خیمه در آن مخابا شد. این کلمه استعمال میشود. هرگاه مجرمی را سنگسار و سنگ با ران کنند که در زیر سنگ دفن گردد و سنگها آنقدر بالای او انباشته شود که به شکل تپه کوچکی در آید گویند و را سنگ اوبه زدند. پس اوبه یکی از واژه‌های اصیل هزاره‌ایست. و نیز نام منطقه‌ایست در غرب ولایت غور و در شرق هرات، و چون این منطقه دارای تپه‌های کوچک است، با این مناسبت به اوبه مسمی گردیده است. و برخلاف تفسیرنا درستی که عبدالحی حبیبی و عتیق الله پژواک نموده اند آنرا یک کلمه پشتو بمعنی آب گرفته اند، اوبه قطعاً " ترکی مغلی است. و این نام در هزاره‌جات شایع است. از جمله: " اوبه سید" قریه‌ایست در حصه اول بهسود در دامنه کوه با با و چون در این قریه قبرسید است که بالای آن توده‌ای سنگ و خاک انباشته شده و شکل تپه کوچک و یا خیمه را به خود گرفته لذا با این نام مشهور شده است. و سرا و به قریه‌ایست ایضا در حصه اول بهسود. در دامنه کوه با با. و اوبه تقریباً در هزاره‌جات و نام منطقه‌ایست در شمال قندهار که در گذشته مسکن هزاره‌ها بوده است اوبه هرات در گذشته مسکن هزاره مغل بود و ساکنین آن شیعه بودند. میرزا رفیعی با دل حماسه‌سرای شیعی که کتاب " حمله حیدری " را به نظم در آورده و از شاگردان میرزا عبدالقادر بیدل بوده است اصلتاً از " اوبه هرات " بود. ساکنین امروز اوبه سنی مذهبند و دهات دورتر آن قومی است مغلی از اقوام هزاره، و به هزاره مغل شهرت دارند و سنی مذهبند. اوبه هرات تاریخ قدیمی دارد و در قرن چهارم و پنجم هجری با این نام یاد میشود. یا قوت حموی متوفی ۶۲۶ ه آن را به همین صورت امروزی ضبط کرده می نویسد: " اوبه " قریه من اعمال هرات ینسب الیه الفقیه عبدالعزیز الؤبهی مات سنه ۴۲۸ ه و ابو منصور الؤبهی مات ۴۰۳ " (۲) و نیز ابواسماعیل اوبه و مولا جلال الدین اوبه‌ی، از این منطقه بوده‌اند. و در قرن دهم هجری حافظ سلطانعلی اوبه‌ی از این منطقه ظهور کرد. او کتابی در باره لغات فارسی تالیف نموده بنام " فرهنگ تحفه الاحباب " این کتاب به تصحیح فریدون تقی زاده و نصرت الزمان ریاضی هروی در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است. حافظ سلطانعلی اوبه‌ی در سال ۹۳۶ ه از تالیف این کتاب فراغت یافته است. و در کتابش لغات فراوانی یافت می شود که امروز همان لغات در گویش هزاره‌ای مورد استعمال دارند. مانند: انگیش = زغال. پخج = پهن. پوپک = هدهد. پوده = چوب پوسیده. جواز = ها و ن چوبی. چابگ = جلد. چگری = ریواس. خینجک = درخت حبه الخضرا. خاشه = کاه و سرگین. خاده = چوب راست. لتنبر = آدم‌کاهل و پرخور. مسکه = کره. نسک = عدس. سمج = غار. غوته = سر بزیر آب فرو بردن. فانه = چوبی که در لای در زوشکاف چوب دیگر گذا رند و هکذا.

ارگین: در مغلی کوه و تپه‌ای که از بهم پیوستن ریگها تشکیل یافته باشد.

(۱) تاریخ اجتماعی دوره مغول، واژه‌ها و حسن التواریخ، واژه‌ها مه مجمل فصیحی.

(۲) L للمعجم البلدان ذیل اسم " اوبه "

و جزء اول ارگنه‌قون از ارگین مشتق شده است . وارگین در هزاره‌ای نیز بمعنی کوه و تپه‌ای که از ریگهای زیا دو بهم چسبیده تشکیل شده با شوشکل صخره ریگی بخود گرفته باشد .

ارگینگ نام قریه‌ای در دامنه پیتودا می‌رود .

" اورخان " : نام منطقه و رودخانه‌ای در دایکندی و ناهه‌میش با غران . این نام قطعا " مغلی است بدلیل آنکه اورخان یا اورخون نام منطقه و سیعی بوده در غرب مغلستان . " اوز " : در ترکی به چهار معناست . ذات ، اصل و جوهر هرشی . و درّه (۱) و " اوزداغ " نام قریه‌ایست در ولسوالی ناورمرباز " اوز + داغ " جزء دوم آن بمعنی کوه است . در بیستان السیاحه ذیل این کلمه گوید : اوز در ترکی بمعنی اصل و بیخ است . و اوزگندنا مشهری بود در مراء النهر ، اولوم : در ترکی مغلی بمعنی معبر رودخانه ، گذرگاه ، جای وسیعی از رودخانه که بتوان از آن عبور نمود . (۲) و درگوبیش هزاره‌ای نیز به همین معناست . فراخ اولوم : نام قریه‌ایست در حصه اول بهسود در کناره رودخانه هلمند . بغرا : در ترکی بمعنی شترنر . و نام چندتن از شخصیت‌های تاریخی ترک ، و نام منطقه و شهر است در ولایت هلمند . و نام منطقه‌ایست در ارزگان .

آرق : ترکی است و منطقه‌ای در چهارده غوربند و قریه‌ایست در جنوب زیارتگاه شاه مقصود در علاقه خاکریز . اوق : در ترکی مغلی بمعنی تیرونا منطقه‌ای بود در بیستان افغانستان . اوج اوق یعنی سه تیرونا یکی از طوایف ترکمنی (۳) اوکک : نام منطقه‌ایست در خوات این کلمه مغلی است بدلیل اینکه نام یکی از طوایف ترکمن " اوکک لی " است . و " اوکک تو " نام یازدهمین نفر از خانان مغلستان بوده است .

### بلاق :

بلاق در ترکی بمعنی چشمه و کاریز است . در هزاره‌جات نامهای زیادی داریم که با این کلمه ترکیب یافته‌اند . بلاق تو : محلی که دارای چشمه و کاریز است . ام بلاق : قریه‌ای در حصه اول بهسود . بلاق سینی : ( چشمه حسینی ) قریه‌ای در توتولخنده می‌رود . تربلاق : قریه‌ای در حصه دوی بهسود . جربلاق : قریه‌ای در یکا و لنگ . دزد بلاق : ( چشمه دزد ) قریه‌ای در شرق یکا و لنگ ، در کناره راه بامیان و نیک . سم بلاق : قریه‌ای در حصه اول بهسود . کار بلاق : قریه‌ای بفاصله

(۱) - فرهنگ ترکی به فارسی ص ۳۲۷ تالیف ابراهیم اولفون و جمشید درخشان .

(۲) - و اژه‌نامه حسن التواریخ ج ۱ آخر کتاب تنظیم دکتر عبدالحسین نوایی ، تواریخ ترکمن ها ص ۲۲

(۳) - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۳۳ و ج ۱ تواریخ ج ۱ ص ۳۶ .

۲۶ کیلومتر در جنوب قلعه مشک در علاقه دیزنگی . گرم بلاق : ( چشمه گرم ) قریبه ای در حومه دوی بهسود در منطقه کجاب وهکذا باریلاق، سربلاق ، اسپه بلاق و غیره که همه از دهات هزاره جات میباشند .

پسونند " تو "

این پسونند در گویش هزاره ای بسیار استعمال میشود . معنی مالکیست و داشتن را میرساند . تقریبا " مشابه پسوندهای : " دار " ، " زار " و " منند " فارسی است . مانند : ارکه تو = نازدانه . چرکه تو = باشا جاعت . چینه تو = نیرومند خانه تو = خانه دار . بچه تو = صاحب فرزند . چوچه تو = صاحب جوجه . برکت تو = با برکت . اشکمتو = زن حالمه . سایه تو = دارای سایه و نیز کسیکه اجنه در روحش حلول کرده باشد . جنگ تو = بضم جیم آدم با مهارت . چنگل تو = آدم صاحب چنگال و بسیار زرنگ . شیمه تو = با نیرو . سام تو = سهمگین و ترسناک . این پسونند مغلی است . زیرا در زبان مغلی کاربرد زیاد دارد . نام عده ای از شخصیت های مغلی دارای این پسونند بوده است . مانند : جاباغاتو = برگزیده از جانب خداوند . نام یکی از سرداران مغل .

گیغاتو : نام یکی از ایلخانان ، اوکک تو : نام میا زده همین نفر از خاندان مغلستان که از سال ۸۵۷ تا ۸۶۸ هـ در مغلستان سلطنت کرده است . (۱)

مونگتو : نام یکی از سرداران مغل . " مونگ " بمعنی خال و مرکبتا " بمعنی خالدار است . (۲) جلال الدین منکیرنی به آن خاطر به منکیرنی شهرت یافت که در کنار بینی او خالی بود و منکیرنی یعنی خال بینی . اورتو = صاحب اصل و نسب خانواده گی (۳) اور : در مغلی بمعنی خانواده و ایل و تبار است . در هزاره گی گفته میشود " اورفلان " یعنی بنی فلان .

آلبتو = صاحب شجاعت . کشیک تو = عسکری که وظیفه نگهبانی بدوشش باشد کشیک در ترکی نگهبانی را گوید . (۴)

مریتوچریک = سواره نظام ، چریک سواره نظام . (۵)

اولجای تو = صاحب غنیمت و نام سلطان محمد خدا بنده . اولجه در مغلی غنیمت را گوید . (۶) در گویش هزاره نیز بمعنی غنیمت است . پسونند " تو " در

(۱) لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " اوکک تو "

(۲) - جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۳

(۳) - نظام اجتماعی مغول

(۴) - فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول

(۵) - تاریخ مغول در ایران نوشته برتولد اشپولر ص ۱۹۸ .

(۶) - فرهنگ اندراج ، فرهنگ اصطلاحات دیوانی ، واژه نامه مجمل فصیحی و

واژه نامه احسن التواریخ ج ۱ .

لهجه‌های ترکی وجود دارد. مثلاً: جرگه تودرزبان قزاقی بصورت "ژرکت" و در قرغیزی بصورت "چروگتو" تلفظ میشود. (۱) این پسوند در بسیاری از اسماء اماکن ملحق میشود. مانند: پودینه‌تو: دارای پونه و قریه‌ای درولسوالی یکاولنگ. شاتو: کوتلیست درمیان یکاولنگ وینجاب. و "شاتو" درلهجه هزاره‌ای بمعنی نردبان و راه‌پله است. شهرتو: کوتلیست درشرق بامیان، قرغنه‌تو: قریه‌ایست درغرب بامیان، قرغنه‌درترکی و نیز درلهجه‌های درختچه و هیزمی راگویند که برای مصارف سوخت بکار میرود. شاخ و برگ و گل آن شبیه درخت زرد آلو است. و میوه‌اش به غوره زرد آلو میماند. و چوب آن اندکی سیاه رنگ است باین خاطر به قرغنه‌مسمی شده. قرغنه رادرهات "آول" و درمشهد "تکسنه، تنگیز" و درشیراز "چالی" گویند. بعضی اشتباهاً آنرا بادامچه می‌گویند. قوتو: قریه‌ایست درشرق دایمیرداد. نره‌تو: قریه‌ایست درباداغیس و مسکن هزاره‌های باداغیس بوده است. چیچک‌تو: منطقه‌ایست درباداغیس.

ممقنو: حصاری بود درغرب هزاره‌جات درولایت هلمند که این نام از سائزنده آن گرفته شده است. مردم ممقنو علی‌ه‌میرتیمور سوخت مقاومت کردند. برغنه‌تسو: قریه‌ایست در شمال قندهار درعلاقه خاکریز که درگذشته مسکن هزاره‌ها بود. برغنه درلهجه هزاره‌نی را گویند. برغنه‌تویی یعنی نیزار. غیغوتو: قریه‌ایست در هزاره‌جات غیغو یا غیغان علفی است گوهی دارای بوی تند. درشیراز به آن جاشیر گویند. و از آن ترشی درست می‌کنند. غیغو رادر هزاره‌جات برای علوفه زمستانی درو و ذخیره می‌سازند.

پسوندها "تو" در مرکز افغانستان سابقه طولانی دارد و عرض کردم که جغتو بمعنی صاحب تاج. و نام منطقه‌ای در شمال غزنی. و طبق سنگ‌نبشته‌های آنجا این نام از اسم شاه ویا شهزاده‌ای گرفته شده که در آنجا حکمرانی داشته است. و تاریخ این نام تا زمان تسلط یونانیان پیش می‌رود. حیوان تسانگ غزنه را پایتخت "سوکیوتو" (۲) یا "تاکویوتو" ضبط کرده است. این پسوند را ماکن نزدیک غزنی بیشتر بکار برده است. مانند: شملتو: منطقه‌ای در جغتوی غزنی.

ارکتو: قریه‌ای در خواجهمیری غزنی. المیتو: قریه‌ای در جاغوری. اولیاد تو: (دارای درختان اولیاد) قریه‌ای در جاغوری. اولیاد نوعی درخت است از خانواده چنار که در مناطق مرطوب می‌روید و در سرما مقاومت است. قچغنی‌تسو، تاله‌تو، و از این قبیل اماکن با پسوندتو در هزاره‌جات بسیار زیادند و من بخاطر خوف از تطویل از ذکر بقیه خودداری می‌کنم.

### واژه "سو"

"سو" در ترکی آب را گویند. و در هزاره‌جات محلات زیادی یافت می‌شود که باین واژه ترکیب یافته‌اند. مانند: سوماره: قریه‌ای در نزدیک بامیان

(۱) - مجله "ادب" چاپ کابل ۱۳۵۲ - مقاله سیدعلی کبر شهستانی.

(۲) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۲۵.



سوگلی : قریه‌ای در حصه اول بهسود ، سوگلی اگر کلمه بسیط هم باشد با زاویه ترکی است بمعنی معشوقه ، ودلبر ممتاز ، همسر برگزیده. سوره سو : قریه‌ای در حصه دوی بهسود ، قلعه سو ( آب قلعه ) نام قلعه‌ای بود در اطراف غزنی که مسعود سعد سلمان شاعر نام دار در آن زندانی بود . و قلعه‌های از توابع قریه باغ نیز مجسب این شاعر بوده است . قلعه‌های همین " نی قلعه " فعلی است .

سولیح : ( آب راکد ) روستایی است در شمال غرب یکا ولنگ نزدیک بلخاب احتمالا " لیح پسوند مکان نیز می تواند باشد . چه کلمات مشابه آن مانند : لیک ، لیق ، لیخ ، لوق ، لاق ، لی ، ولو همه در ترکی پسوند نسبت و یا پسوند مکان میباشند . لیق تقریبا " معادل " پسوند " دار " و " زار " فارسی است .

خرمالیق : ( خرما زار ) . منطقه‌ای بود در شرق سیستان افغانستان نزدیک دلارام و از نظر تاریخی ثابت است که در گذشته در سیستان خرما بعمل می آمده است .

قول لیح : دره‌ای در شمال چهارده غوربند شامل ۱۲ پارچه دهه ساکنین آن همه هزاره اند .

### قول :

قول واژه مغلی بمعنی دره ، دره‌ای که دارای آب باشد . و قول تکین نام منطقه‌ای در مغلستان چنانچه گذشت . در هزاره‌ای نیز بمعنی دره است . و قریه‌جات بسیار در هزاره‌جات با این واژه ترکیب یافته اند . مانند : قول خویش منطقه‌ای در حصه اول بهسود . قره قول : ( سیاه دره ) قریه‌ای در بهسود . اوت قول : ( دره علف زار ) منطقه‌ای در جا غوری " واسا می فراوان دیگر مانند : چپری قول ، سرما قول ، خارقول ، جوقول سوخته قول ، راه قول ، کج قول ، دیوال قول ، شورقول ، درازقول ، چهارقول ، پتوقول ، قول لیح ، قول دال ، قول ناتی قول چکرو . . . . که مثال های بیشمار دارند . قول را با غول نبا بدیکی دانست . غول در مغلی بمعنی وسط و میانهاست . غول اردو یعنی قلب شکر .

### داغ :

داغ در ترکی بمعنی کوه هست . در بعضی لهجه های آن بصورت تاغ آمده است . در منطقه " نادعلی " مربوط ولایت هلمند دو تپه ایست بنا مهای " سرخ داغ " ( سرخ کوه ) و " ساروداغ " که در این او خرا تا رباستانی مهمی از این دو تپه بیرون آمده است .

اوزداغ : قریه ایست در ولسوالی ناو غزنی ، واوز بمعنی دره است . اولنگ : در ترکی مغلی بمعنی چمن است <sup>(۱)</sup> و یکه اولنگ بمعنی یکه چمن ، ولسوالی معروفی در ولایت بامیان .

(۱) - فرهنگ عمید ذیل کلمه " النگ "

جرچقور: قریه ایست در مرکز ولایت غور، چوگور، چوککور، چوقوزدرترکی بمعنی گودوعمیق و در هزاره‌ای بشکل چقور تلفظ میشود.

چارقدوق: قریه ایست در مرکز ولایت غور، جزدوم آن ترکی است.

چقماق: در ترکی سنگ آتش زنه، و ناوه چقماق دره‌ای در ارزگان که در زمان امیر عبدالرحمان جنگ و حشتمنا کی در آن رخداد دوهزاره‌ها سخت مقاومت کردند. قاش: در ترکی به دو معنی است اول بمعنی ابرو، دوم بمعنی چمنی که در کمرکوه و یا داخل دره، باشد. در هزاره‌جات مناطقی زیادی است که با این کلمه ترکیب یافته‌اند. مانند: قاش سیدو" قریه ایست در دایمیرداد. قاده: در مغلی سنگ و صخره بسیار بزرگ را گوید. اسپ قاده (سفیدسنگ) قریه ایست در دایمیرداد.

قناق: به دو معنا است اول مهمان دوم خانه و عمارت بزرگ. و قناق قریه ایست بفاصله ۴۶ کیلومتر در جنوب سنگ ماشه جا غوری و ایضا قریه ایست در دره ترکمن، و منطقه‌ای در دایزنگی.

قیاق: در ترکی علفی را گویند از خانواده گندمیان از نوعی که در مناطق مرطوب و کنا رچمن زارها میروید. و قیاق منطقه ایست در ولسوالی جغتو. قورغان: بمعنی دژ و حصار قریه ایست در یکا و لنگ. چنانچه تاشقرغان بمعنی دژ سنگی میباشد. قزل: بمعنی سرخ و قریه‌ای در لعل و سرجنگل، و قریه‌ای در ارزگان که دارای کوه‌هایی ب رنگ قرمز میباشد.

قچماق: ترکی است و نام منطقه‌ای در چهارده غوربند. یخشی: در ترکی بمعنی خوب، یخشی بالا و یخشی پائین نام دو قریه در جا غوری است. جولا: بمعنی گودال و دره عمیق، دره ایست در علاقداری شیمبول در شرق ولایت بامیان.

چلمیش: منطقه ایست در میان دره غوربند متصل بدره شکاری این نام مرکب از "جل" و "میش" است جزء دوم پسوند است که در ترکی معمولاً اسم را معنی مفعولی میدهد و مرکبتا " بمعنی محل کارزارگاه است.

ناور: در هزاره‌ای و نیز در مغلی بمعنی حوض و سخاکی آب و یا آب ایستاده است. و ناوور نام ولسوالی معروفی است در شمال ولایت غزنی، اتفاقاً دارای آب ایستاده‌ای نیز میباشد. قره ناور: دهکده ایست با آب را کدوبا تلاق درلیسه دایمیرداد دره صوف. اسامی ترکی یا مغلی گاهی در مناطقی یافت میشوند که اصلاً گمان نمی رود در آنجاها از این قبیل نامها باشد. مانند: "سپین بلدک" در جنوب قندهار نزدیک مرز پاکستان. اصل آن بدون تردید "اسپی بولداغ" یا "بلدق" بوده است که در گویش برادران پشتون به صورت سپین بلدک درآمده است. زیرا "قاف" در گویش پشتوبه "کاف" تبدیل میشود. اسپ بولداغ

مرکب از دو یا سه کلمه است . جزء اول آن ( اسپی ) فارسی است . جزء آخر آن ( داغ ) ترکی است اگر ببلدق هم باشد . باز ترکی مغلی خواهد بود . وجود این گونه نامها دلیل بر آن است که در گذشته های دور ویا لا اقل در زمان کوشا نویفتلی ساکنین جنوب قندهار مغلی نژاد بوده اند .  
قرغوی :

قرغوی در ترکی مرغی است شکاری از خانواده عقاب اما قرغوی در مغلی تنها نه میان یا م خانه ها را گوید ، و " آن عبارت از عمارت بلندی است به ارتفاع ۶۰ گز ( به شکل برج و قلعه دیدبانی ) . که به منظور سرعت بخشیدن برسریدن خیر و حوادث مهم در میان یا م خانه ها ( پست خانه ها ) ساخته میشد و دائمه نفر در آنجا موظف بودند که هرگاه حادثه مهمی در یکی از نقاط کشور رخ میداد ما مورین موظف در قرغوی اول بلا درنگ در پشت بام آن آتش روشن میکردند و آتش علامت بودی که ما مورین در قرغوی دوم آن را دیده بنوبت خود آتش دیگر روشن میکردند . و همینطور سایر قرغوی ها با این طریق عمل میکردند و در یک شبانه روز خبر یک حادثه سه ماهه راه را طی نموده به مرکز میرسید . و بعد مکتوبی مشتمل بر تفصیل واقعه نوشته می شد . چنانچه از منطقه " سوکچو " تا " خانبالغ " ( پکن ) ۹۹ یام خانه بود . و در میان این یا م خانه ها چند قرغوی وجود داشت . (۱) آدودی که از قرغوی ها بلند میشد گاهی برنگ سیاه ، گاه سفید ، و گاه سرخ و گاه آبی بود که هر کدام آن علامتی را میرساند . رنگ دود از مواد سوختی ای که آتش میزدند نشانهات میگرفت .

قرغوی : نام منطقه و قریه ایست در حصه اول بهسود در غرب کوتل " اونسی " و " دشت یورت " . یورت نیز ترکی مغلی است بمعنی جایگاه لشکر ، محل باراندازه . من مجبورم این بحث خسته کننده را خاتمه دهم و اگر نه مناطقی که نام ترکی مغلی دارند بقدری زیادند که به شمارش نمی آیند .

### سوابق تاریخی اسامی ترکی مغلی

سوابق تاریخی اغلب اسامی ترکی مغلی به چند قرن قبل از اسلام میرسد . چنانچه : ایبک ، جغتو در زمان یونانیان ، تا وکپسوتویا تسوکیوتو در زمان هیوان تسانگ تکین آبا در زمان تکین شاهان ، ایلاق غورنیز در همان زمان ها ، ایلاق بلخ در زمان شیخ صدوق ، اوق ، خش باجی ، فیروز قند ، اوت قول یسا اوقول ، سولقله ، اویه و ... همه تاریخ شان لا اقل تا صدر اسلام میرسد . مقدسی منازل میان بست و غزنین را چنین بیان می کند : " از بست تا

(۱) - ن . ک . به : نگارستان عجایب و غرایب ص ۱۱ چاپ تهران تالیف پشاور

فیروزقندیک منزل ، از فیروزقندتاریباط میغوان یک منزل ، از رباط میغوان تا رباط کبیریک منزل ، از رباط کبیرتا پنجوای یک منزل ، از پنجوای تا تکین آباد یک منزل ، از تکین آباد تا خرسا نه یک منزل ، از خرسا نه تا سراب یک منزل ، از سراب تا اوقول ( اوت قول ) یک منزل از اوقول ، تا جنگل آباد یک منزل ، از جنگل آباد تا دیه غرم یک منزل ، از دیه غرم تا خاست یک منزل ، از خاست تا دیه جومه یک منزل ، از جومه تا خا بسار اول حدغز نه یک منزل ، از خا بسار تا خش با جی یک منزل ، و از خش با جی تا رباط هزاره یک منزل و از رباط هزارتا غز نه یک منزل .<sup>(۱)</sup> در میان این منازل چندتای آن نام ترکی دارند . چنانچه : فیروز-قند جز دم آن ترکی است و عرض کردم " قند " در ترکی ده ، قصبه و شهر را گویند . تکین آباد جزء اول آن ترکی است . اوقول ( آب قول ) جزء دوم آن مغلی است . و اگر مراد اوت قول جا غوری بوده هر دو جزء آن ترکی میشود زیرا " اوت " یا " اود " در ترکی علف خشک را گویند . خش با جی جزء اول آن نامی دانم جزء دوم آن قطعاً " ترکی " است . با جی در ترکی خواهر بزرگتر را گویند . بنا بر این در میان منازل بین بست تا غز نه این همه اسمی ترکی و مغلی وجود دارند . بقیه را تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل . در حالیکه میخوانه ، غرم ، جومه ، خرسا نه ، خاست و خا بسار معلوم نیستند که آیا در اصل فارسی اندو یا ترکی مغلی ؟ اگر تحقیق شود شاید بعضی از آن ها نیز ترکی مغلی برآیند .

ابن حوقل درباره بست می نویسد : " ولهمنا حتیا ن لمنزلین یسمی احدهما "فیروزقند" والاخره " سروان " علی طرق بلدی الداور .<sup>(۲)</sup> قوزان بست : چون مسلمانان ، افغانستان جنوبی را فتح کردند و عبدالرحمان بن سمره در سنه ۳۶ هـ از جبهه سیستان بر صفحات زابل و کابل لشکر کشید ، وی از خواش به قوزان بست و آنجا به خشک و رخ آمد . و بعد از این هم لشگریان فاتح اسلامی را در بست با رتبیلان جنگها واقع شد .<sup>(۳)</sup> قوزان بدون شک ترکی است و حتی احتمال دارد که " قرنین " دهکده ای که عمرو لیث از آنجا ظهور نمود ترکی باشد .

در نادعلی محل سابق زرنک ( زرنج ) در دوازده کیلومتری قلعه گنگ توسط " مسیوهاکن " و " کیرشمن " فرانسوی تحقیقات باستان شناسی شروع شد و در دو نقطه که دوتا تپه اند بنام " سرخ داغ " و " ساروداغ " مقادیر قابل توجهی آثار باستانی بدست آمد .<sup>(۴)</sup>

ایلاق: ترکی است و نام قصبه ای از توابع بلخ که شیخ صدوق کتاب معرروف من لایحضره الفقیه را به خواش شیعیان آنجا نوشت . آن ایلاق به احتمال قوی

(۱) L حسن التقاسیم الی معرفة اقالیم ص ۳۴۹ چاپ لندن .

(۲) صورة الارض

(۳) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۸۰

(۴) - ایران در عهد باستان ص ۲۸ .

همین ایلان شادیان فعلی است که امروز نیز ساکنین آن شیعه و از مردم هزاره اند. از رباط هزاره که در سطور بالا ذکر شد این توهم پیش می آید که اسم " هزاره " بسیار قدیمی باشد، که در آن صورت قول جیبی تایید خواهد شد. باری، اگر کسی در صدد برآید و اساسی قراء و مناطقی که نام ترکی مغلی دارند را جمع آوری کند و در باره اش تحقیق نماید به تنها بی کتابی خواهد شد.

### تصحیح املائی بعضی نامها

از آنجا که اساسی تعداد قابل توجهی از مناطق و دهات هزاره جات و نام تعدادی از اقوام هزاره اصالتاً " منشاء ترکی و مغلی دارند، منشیان دولتی در زمان سدوزایی و محمدزایی از درک معانی آنها عاجز بوده آن اساسی را واژه عربی تصور کرده اند و در تحریر آنها به اشتباه افتاده اند. که اینک به چند مورد آن اشاره میشود.

۱ - کوتل " آجه گک " را که میان با میان و بهسود قرار دارد و به خاطر وجود معدن عظیم آهن بر سر زبانها افتاد، بصورت " حاجی گک " نوشته اند. که مسلم اشتباه هست. زیرا اولاً مردم ما به کلماتی مانند: حاجی، کربلایی، سید و ملا احترام گذاشته هرگز اینها را بصورت تصغیرشان ذکر نمی کنند. ثانیاً مردم خود بصورت " آجه گک " تلفظ می کنند که تلفظ آنها را باید معتبر دانست. ثالثاً از این قبیل نام ها در هزاره جات معمول است " مثلاً " قول آجه " دره ایست در حصه اول بهسود، و آجه گک در اصطلاح مردم ما پیره زنی است از ظایفه اجنه که در دره ها و مناطق دور افتاده بسر میبرد.

۲ - " اولیا دتو " را بصورت " علیا تو " نوشته اند، که بکلی بی معنا است. و دانستید که " اولیاد " درختی است از خانواده چنار.

۳ - " اولیا تک " را " علیا تک " نوشته اند در حالیکه این همان اولیاد است که در حال تصغیر بصورت اولیا تک می آید و " د آن به " ت " تبدیل میشود.

۴ - " اود قول " را " حوت قول " نوشته اند که هیچ مناسبتی ندارد، زیرا " حوت " ماهی بزرگ و نهنگ را گوید که این منطقه فاقد آنست.

۵ - " آق زرات " را " اخضرات " و بعضی اصغرات نوشته اند که با تلفظ مردم سازگار نیست. و اصغرات یا اخضرات در اینجا چه معنای تواند داشته باشد؟

۶ - " ورس " را " ورت " نوشته اند که نمی تواند اسم مکان قرار گیرد.

۷ - قوم " اتای " بهسود را " عطا " نوشته اند که با تلفظ مردم سازگار نیست. و اصل آن " اتا " است، در ترکی بمعنی پدر. و نظیر این گونه نامها در میان هزاره معمول است مانند: " قوم آبه " یکانک و قوم با به و غیره.

۸ - قوم " ایسم تمور " را " احسان تمور " ضبط کرده اند، در صورتی که مردم " ایسم تمور " و بعضاً " ستمور " تلفظ میکنند. اساسی ای مانند: جنمور

دلتمور، نیتمور در میان ترکان و مغلان معمول بوده است. تیمور بعمنی است. آهن است.

۹ - قوم " بولهسو" یا بولهسان خوات را " بوالحسن" نوشته اند. که باز با تلفظ مردم تطبیق نمی کند. و باید در اینگونه اسامی تلفظ مردم را ملاک قرار دهیم، و به همان شکلی که آنان تلفظ می کنند، تحریر نما بیم تا ندانسته به اشتباه دچار نشویم. مثلاً: مردم، شهر مخروبه " ضحاک" یا میان " را" شهر زووک" تلفظ می کنند، ماهیچ دلیلی نداریم که در اصل و واقع اسم آن " ضحاک" بوده است. پس بهتر است که آن را بصورت " زووک" بنویسیم.

### تحریر تاریخ

برای بیان مطلبی که در نظر داریم، بهتر میدانم مقدمه کوتاهی بیان نمایم، قرآن مجید میفرماید: هرگاه واقعه عظیم روز حشر برپا شود، که وقوع آن حتمی است و شکی در آن وجود ندارد. آن روز، روز خافضه و رافعه خواهد بود. (۱)

مفسرین در توضیح و تفسیر این آیه شریفه گفته اند، مراد آنست که در روز قیامت بالاها پائین و پائینها بالا میروند، یعنی آن شخصیتهای والا مقام دنیایی، زورگویان ستمگر، زمامداران خودسر، سلاطین خودکامه، عوام فریبان شاید، و انانی که از صداقت و خوش باوری مردم سوء استفاده ها نموده، و با دسیسه چینی ها برسرنوشت مردم مسلط شده اند، خیانتها، تقلب کاریها، وطن فروشیها نموده اند، جامعه ای را به بیراهه و تباهی کشانده اند، یعنی همانهایی که بر زمین وزمان فخر می فروختند، و مردم دنیا فقط آنها را انسان میدانستند و بقیه جزء حشرات ارض شمرده می شدند، در آن روز وحشتناک که حقایق آشکار می شود، برخلاف تصور، پست و ذلیل می شوند و به اسفل السافلین سقوط می کنند. اما در عوض یک دهقان، یک چوپان، یک کارگر یک صنعتگر مبتکر و درستکار، یک دانشمند بی ادعا اما خدمت گذار، خلاصه هر انسان پارسا و گمنام و نفع رسانی که در دنیا به آنها ارج نمی نهادند، در آن روز بالا میروند، و صدر نشین می شوند. تاریخ نیز یک چنین حالتی را دارد.

یعنی اگر پرده از روی واقعیتهای تاریخی کنار رود، و حقایق آنطوری که بوده بر مردم آشکار شود. خواهی دید که بسیاری از رجال، و شخصیتهای نامدار تاریخی و حتی آنهایی را که اصلاً تصورش را هم نمی کردیم، نه تنها جزء قهرمانان و خدمت گذاران بشری نبوده اند، بلکه ممکن است عده ای از آنها در صف خائنین قرار بگیرند، و با ید بدانیم که بعضی از تاریخ نگاران تحت تاثیر حب و بغض شخصی قرار گرفته، قهرمانان مورد قبول خود را هر چه توانسته اند بالا برده و

(۱) - سوره واقعه، آیات نخستین.

هرفضیلتی را برآنان نسبت داده اند و از طرف دیگر هر نوع پستی و پلیدی را به مخالفین خود و با مخالفین قهرمانان خود چسبیده اند. آنان گاهی در ذکر وقایع برای آنکه جالب تر و شگفت انگیز تر جلوه کند مبالغه ها کرده اند. گاهی روی بعضی مقاصد، حقایق را با اکاذیب و جعلیات مخلوط نموده اند، و آیندگان را درباره گذشتگان به اشتباه انداخته اند و اکثریت مردم آن اراجیف را بدون اینکه با موازین عقلی مورد سنجش قرار دهند قبول می کنند. از این رو کار یک نفر محقق بسی مشکل خواهد بود. بقسمیکه اگر با دهها دلیل علمی و عقلی ثابت کند که فلان و فلان واقعه تاریخی آنطوری نبوده که مردم تصور می کنند و با فلان قهرمان اصلاً وجود خارجی نداشته است، یا بهمان شخصیت نه یک قهرمان و نه یک قدیس بلکه یک شیاد و عوام فریب و خائن بوده است.

آنوقت اگر این کشفیات را بنویسد، به یقین غوغائی برپا خواهد شد. و او از ترس هوچیگران و توده های غافل، مجبور است که لب فرو بندد و کشفیات تاریخی خود را با نهایت درد و الم در دل نگاهدارد و اگر نه .... بگذریم از تحریفات و جعلیاتی که در تاریخ دیگر کشورها و ملتها وجود دارد، تنها اگر تاریخ افغانستان را دقیق مورد بررسی قرار دهیم جعلیات و تحریفات بهت آوری برای ما آشکار خواهد شد، که من نمی توانم صراحتاً " به همه آنها اشاره کنم، فقط بطور سربسته عرض میشود که اگر خواسته باشیم به واقعیات دست یابیم باید تاریخ افغانستان از نو بنویسیم.

امتزاز اکاذیب و جعلیات با واقعیات در کتب تاریخی علل و عوامل بسیار داشته است. و من فقط به شش تا از آن عوامل اشاره میکنم.

۱ - فاصله زمانی و یا مکانی مورخ از اصل جریانهای تاریخی.  
 ۲ - اتکاء مورخ به شایعات و سخنان مردم عامی و کوجه و بازار.  
 ۳ - حس قهرمان پرستی. هرگاه شخصی به طریق چه از راه مشروع و یا غیر مشروع شهرت یافته و جز قهرمانان قرار گرفت، آنوقت طبعاً مردم هر کسار خارق العاده و شگفت انگیز را به او نسبت میدهند. و لو آن قهرمان در واقع از هرفضیلتی عاری باشد.

۴ - آلت دست قرار گرفتن مورخ. بسیاری از مورخین آلت دست حکام زمان خود بوده، و تاریخ را آنطوری که آنها می خواسته اند تدوین کرده اند.

۵ - تعصب مذهبی، عده ای از تاریخ نگاران تحت تاثیر تعصب مذهبی قرار داشته و در تدوین تاریخ بیشتر منافع مذهبی خود را در نظر گرفته اند تا واقعیات را.

۶ - تعصب نژادی و میهنی. بعضی واقعیات را فدای تعصبات نژادی و میهنی خود کرده، و از این راه ضررهای جبران ناپذیری به تاریخ بشری وارد کرده اند. متأسفانه فرصت آن را ندارم که برای هر کدام از علل و عواملی که باعث تحریف تاریخ شده، مثال و شواهد تاریخی بیاورم. و وضع این رساله نیز چنین اجازهای بمن نمی دهد. تنها در مورد عامل نژادی مجبورم — دردی

مفصلتر بحث نمایم . تعصب نژادی از قدیم وجود داشته و تاریخ بسیاری از مللها را مخدوش نموده است . حتی اثر آن را در تورات تحریف شده امروزی می توانیم مشاهده کنیم . رقابت میان اقوام بنی اسرائیل با اقوام عموزاده شان یعنی " بنی عمون " و " بنی موآب " از قدیم جریان داشته است . روحانیون متعصب اسرائیلی برای اینکه طایفه رقیب را برای همیشه سرکشته و مفتضح سازند ، به تورات دستبرد زدند . و به حضرت لوط و دخترانش عملی رانسبت دادند که وجدان ها را جریحه دار می سازد . در تورات فعلی می گوید : دختر بزرگ به خواهر کوچک خود گفت پدر ما پیر شده و مردی در روی زمین نیست .... بیا تا پدر خود را ..... بنوشانیم ..... تا نسلی از ..... نگاه داریم پس در همان شب ..... شراب نوشانید و دختر بزرگتر ..... و بعد خواهر کوچکتر همان عمل را انجام داد پس هر دو از ..... حامله شدند دختر بزرگ پسری زایید او را " موآب " نام نهاد و او پدر موآبیان است و دختر کوچک نیز پسری زایید او را " بن عمی " نام نهاد و او پدر بنی عمون است . (۱)

بیشک این نسبت های ناروا بخاطر تعصب نژادی در تورات راه یافته است اسرائیلیان برای آنکه بنی عمون و بنی موآب را ولدا لزنما معرفی کنند چنین دستبرد ناروایی به تورات زدند . چنانچه قرآن مجید این عمل ناروای آنها را بیان نموده میفرماید : " من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه " (۲) و از قوم یهود گروهی بودند که کلمات خدا را از جای تحریف میکردند و به تورات دستبرد میزدند .

متأسفانه تاریخ مسلمین نیز از تعصبات قومی و ملی مصون نمانده است . بسیاری از روایاتی که در ذم اقوام و یا مدح اقوام دیگر از زبان پیغمبر اکرم نقل شده چیز است که معصمین آنها ساخته اند . همینطور احادیثی که در فضایل بعضی شهرها و یا ذم بعضی شهرهای دیگر آمده از تعصب منطقه گرایی نشاءت گرفته اند ، و اگر نه اسلام فضیلت ذاتی و بی جهت ، برای هیچ فرد و قوم و شهبری قایل نیست . و همه در پیشگاه اسلام مساوی می باشند . کدام عقلی می تواند باور کند که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه فضایی برای شهرهای مانند بلخ و بخارا و سمرقند و هرات که در آن زمان اهالی آنها کافر بودند بیان کرده باشد ؟ و حال آنکه بسیاری از مسلمانان آن روز که اکثریت شان اهل جزیره العرب بودند حتی اسمی از آن شهرها نشنیده بودند . بنی امیه و بنی عباس که نمی توانستند مستقیماً " برای خود فضیلتی بتراشند ، دست بد ما ن حدیث سازان حرفه ای شده آنان را وادار به جعل حدیث میکردند . و احادیثی در فضایل عرب و سپس قریش می ساختند و به پیغمبر نسبت میدادند . تا در نتیجه از راه غیر مستقیم فضیلتی برای خودشان باشد .

در مورد انتساب بعضی از سلسله ها به شخصیت های معروف چه بگویم ؟ اگر

(۱) - تورات سفر پیدایش باب ۱۹ - آیه ۳۱ - ۳۸ ص ۲۵ .

(۲) - قرآن مجید ، سوره نساء آیه ۴۶ .



یک تحقیق جامع و علمی و بیطرفانه در این زمینه انجام شود حقایق حیرت‌انگیزی بدست خواهد آمد. از همه مهمتر شخصیتها، جنگها، اماکنی در تاریخ آمده‌اند که اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند. علامه مرتضی عسکری در کتاب پیراچ و تحقیقی "مائه و خمسون صحابی مختلق" (مدو پنجاه صحابی ساختگی) ثابت می‌کند که دهها قهرمان، صحابی، راویان احادیث که اسم شان حتی اسم پدرشان و کارهای قهرمانانه شان در تاریخ آمده در واقع وجود خارجی نداشته‌اند. از آن جمله "عبدالله ابن سباء" می باشد که بعضی از متعصبین، مذهب تشیع را ساخته و پرداخته اومیدانند. علامه عسکری ثابت می‌کند که شخصی بنام عبدالله سبا اصلاً وجود خارجی نداشته‌است. بسیاری از اصحاب ساختگی و قهرمانان جعلی ساخته و پرداخته "سیف ابن عمر" تمیمی می باشد که او بخاطر آنکه فضا یلی برای عرب در قدم اول و برای بنی تمیم در قدم دوم ثابت کند، قهرمانان خیالی ساخته‌است. و جعلیات او در تاریخ بعنوان اشخاص واقعی جا افتاده‌است. وقتی سیف ابن عمر این همه اراجیف را داخل تاریخ مسلمین کرده باشد، خدا میدانند که دیگر نژاد پرستان چه اندازه اکاذیب را بصورت واقعیات در کتب تاریخی قالب زده‌اند، حال بیاییم نگاهی به تاریخ افغانستان بیندازیم و ببینیم که در تاریخ کشورمان چه خبر است، زیرا مطالبی که در این فصل بیان شد فقط مقدمه‌ای است برای عرایض بعدی.

### جلسات سری رژیم نادری

اعمال تبعیض نژادی و مذهبی بیش از دو قرن است که توسط رژیم‌های حاکم در افغانستان بمرحله اجرا گذاشته می‌شود، که در زمان عبدالرحمیان و حبیب‌الله شدت بیشتری گرفت. از زمان امان‌الله خان مخصوماً "از وقتی که افکار محمود طرزی در میان خاندان سلطنتی جا افتاد، نژادگرایی برای دولتمردان افغانستان عمده‌ترین مسئله گردید. و این محمود طرزی بود که برای اولین بار نوشت که زبان پشتو باید زبان رسمی کشور گردد. طرزی به زبان فارسی پشتو، اردو، عربی و ترکی وارد بود. ظاهراً یکی دو بار خدمت سید جمال الدین رسیده‌است. و کتاب "تتمه البیان فی تاریخ افغان" را بعد از مرگ سید جمال الدین در مرصه چاپ رساند. خوانندگان عزیز اگر محتویات این کتاب را با طرز اندیشه سید جمال الدین مقایسه کنند، به آسانی اصل مطلب دستگیرشان خواهد شد. باری از مطلب دور نه نیفتیم. امان‌الله خان با اینکه از نظر مذهبی نسبت به تشیع تعصبی نداشت ولی به مسئله نژادی و لسانی سخت پای بند بود، اما فاجعه‌آلی برای افغانستان از وقتی آغاز شد که نادرخان بقدرت رسید. طبق آنچه که بارها از شخصیت‌های اهل خبره و موثق شنیده‌ام (بعضی از آنها بحمدالله زنده اند و خداوند سالم شان بدارد بعضی رحلت کرده اند و بعضی به فیض شهادت نایل شده‌اند.) نادرخان با عده‌ای از همفکران خود جلسات کا ملا

سری و مخفیانه‌ای تشکیل میدادند. که در آن جلسات موضوعات ذیل مورد بحث و تبادل نظر قرار میگرفت. و نقشه‌هایی کشیده می‌شد و بعد به مرحله اجرا می‌گذاشتند. از جمله آرشوهای دولتی برای افراد خاصی از خودشان گشوده‌شده‌آنان در لابلای آنها به جستجو پرداختند و هر نوع سندی که به نفع شان بود بیرون دادند و ثبت تاریخ نمودند، و در عوض تمام اسناد وطن فروشی اجدادشان را نابود کردند. حتی بعضی از کتب کمیاب که جنایات گذشته‌گان شان را برملا میکرد، طعمه حریق شدند، از آن جمله جلد سوم سراج التواریخ بود.

بعضی سنگ نبشته‌ها از جمله " تخت با بر " در کابل که دارای نوشته‌هایی تاریخی بود شکسته شد، و قطعات آن برای دیوار ساختمانها بکار رفت. و وزیر محمدگل خان مهمند حتی لوحه سنگهای قبر را میتراشید و یا می شکست تا نام رجال تاریخی اقلیت‌های قومی از صفحه تاریخ محو شود. زبان دربار زبان رسمی شد، و هر کس از زهد جدیدی برای این زبان می ساخت جایزه دریافت میکرد. اساساً می تاریخی بعضی ولایات و مناطقی که به زبان فارسی و یا ترکی بودند تغییر یافتند. تصمیم گرفتند که اقلیت‌های قومی در غفلت و بی خبری و بی سواد باقی بمانند. ورود دانشجویان غیر پشتون در دانشکده نظامی و حقوق رسماً ممنوع بود. با اینکه مردم جنوبی و مشرقی در وطن خود دارای املاک فراوان بودند تشویش می شدند که در ترکستان مسکن گزینند، و بر اساس این مفکوره خانواده‌های بسیار را در شمال کشور اسکان دادند. و تمام امکانات زراعی را تقریباً " برای گان در اختیارشان می گذاشتند. در حالیکه بقیه اقوام از چنین امتیازاتی محروم بودند. تصمیم گرفتند که مغزهای متفکر اقلیت‌های نژادی را نابود کنند. بر اساس این نقشه عده‌ای فقط بجرم آنکه می فهمیدند به شهادت رسیدند. از جمله نجف بیگ شیرو با اهل و عیالش یکجا شهید شد. براتعلی تاج و چپه شاخ و شعاع و بلخی مسموم شدند. و عده‌ای به طرق دیگر سربسته گردیدند. برای آنکه مرکز کشور بدست کوچیها بی افتد از هزاره‌ها روغن کته‌پای می گرفتند. و در طول چند سالی که این روغن گرفته می شد خانواده‌های بسیار بختک سیاه نشستند و املاکشان توسط کوچیها گرو گرفته شد. اگر قیام شهرستان نبود واقعا " فاتحه این مردم خوانده بود.

در سال ۱۳۵۹ - انجمن ادبی کابل را تشکیل دادند و بدنبال آن انجمن ادبی قندهار، جلال آباد، هرات و .... به وجود آمدند. این انجمنها بر خلاف اسم شان فقط افکار فاشیستی رژیم را تعقیب میکردند. در سال ۱۳۱۶ - پشتو تولد تاسیس شد و تعلیم زبان دربار برای کارمندان دولت اجباری گردید. همینطور انجمن تاریخ بوجود آمد. این انجمنها پولهای هنگفت از بیت المال میگرفتند اما فقط به نفع فاشیسم کار میکردند. و تحریف بسیار در تاریخ کشور نمودند. حتی کتابهایی جعل کردند. و با نهایت جدیت کوشیدند که هر نوع آثار تاریخی که دال بر قدمت اقوام غیر آریا و یا دال بر خدمت و قهرمانی آنها باشند محو و نابود کنند. و در طول نیم قرن با فرصت طولانی ای که

داشتند به انجام نیات غیرانسانی شان کاملاً موفق بودند. علاقه‌داری چسک وردک که بیشتر جمعیت آن را مردم دایمیرا تشکیل می‌دهد تمام مدارس دولتی در مناطق پشتونشین آن ساخته شده است. و در منطقه وسیع دایمیرا دکه اقسلاً دارای بیست هزار نفرند حتی یک مدرسه ابتدائی ساخته شده است. بقیه را تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

هزاره‌ها در همان سال‌های اول بقدرت رسیدن نا درخان خلع شدند از آن پس کوچیها بطور دلخواه می‌توانستند دیمه‌زارهای مردم و مراتع آنها را تخریب کنند و ما مورین دولتی با تمام نیرو از آنان حمایت میکردند.

باری، از آنجاکه هیچ رازی تا ابد نمی‌تواند پنهان بماند، سرانجام خبرهایی از آن نشستهای کاملاً سری به بیرون درز کرد. بعضی با خبر شدند که چه نقشه‌هایی طرح و چه تصمیماتی گرفته میشود. از آن جمله بعضی دانشجویان طرفدار امان‌الله از این راز آگاه شدند. و آنگاه عبدالخالق دانشجوی برجسته هزاره که این خبرها را شنید چاره را در قتل نا دردید. و خود را فدای ملت نمود. اما بعد از قتل نا در افکارفاشستی اوبه شدت بیشتر دنبال وبه مرحله اجرا درآمد. شهزادیکی از خوانین کوچی آشکارا در هزاره‌جات می‌گفت اگر ما همه شمارا قتل عام کنیم اجازه داریم، چون نا در با ما به ما دستور داده است، که اول بزرگان شمارا از بین ببریم. فاشیست‌ها با توسل و استناد به کتاب "اوستای" زردشتی و نوشته بطلمیوس بعنوان یک کشف مهم یکبار در جراید و نشریات شان نوشتند که ما تاریخی افغانستان "آریانا" بوده است. یعنی غیرآریایی‌ها در این مملکت هیچ کاره‌اند. در حالیکه این نام در هیچ تاریخ‌نامه‌ای برای ساکنین این سرزمین شناخته شده نبوده و به سراسر این سرزمین اطلاق نمی‌شده است. و بطلمیوس فقط به خاطر آنکه میدانسته‌ای از ساکنین آن آریایی‌اند، این سرزمین را آریانا نامیده است. در حالیکه این نام شامل ایران نیز می‌شده است. بعد از ظهور این نام موسسات و شرکتها و ..... با این نام مسمی گردیدند. مجله آریانا، دائره‌المعارف آریانا چاپ شد. و یکبار در دیوار کشور پرا ز این نام گردید. رژیم‌نهایت تلاش خود را در راه اهداف نژادپرستی بکاربرد، که اگر فقط یک دهم آن همه تلاش را در راه توسعه و ترقی کل کشور بکار برده بود، امروز افغانستان در ردیف کشورهای پیشرفته جهان قرار داشت و با این طریق بیش از نیمی از سرمایه‌های فکری و مغزی کشور عاقل و باطل مانند وضیات جبران نا پذیر بکل افغانستان وارد گردید. نقشه‌های شوم‌خاندان نا در برای مردم هزاره از قتل عام عبدالرحمان هم‌کشنده تریبود، زیرا که فرهنگ و تاریخ این مردم را نابود کرد. بلی، این گونه جلسات و نقشه‌ها برای اقوام آرام و خدمت‌گذار، در عصری کشیده می‌شده دولتهای جهان با تمام قوا می‌کوشیدند که تضادهای قومی و نژادی داخل کشور خود را از بین ببرند. اما در افغانستان این دولت بود که آن را دامن میزد!

یکی از کارهای رژیم و گروه تربیت شده آن، جعل و تحریف دزتاریخ — کشورمی باشد. انجمن تاریخ و پشتوتولنه در طول چنددهه تلاش دامنه دار، بیش از صد جلد کتاب بزرگ و کوچک منتشر کردند. و در هر کجا که امکان داشت تعمداً " تاریخ را تحریف کردند. و به نفع اهداف فاشیستی خود توجیه نمودند. شاهکار آنها، جعل چند کتاب از جمله جعل کتابی بود بنام " پته خزانه " ( گنج پنهان ) این کتاب ساخته و پرداخته عبدالحی حبیبی و همکارانش می باشد. حبیبی در تاریخ افغانستان مخصوصاً " تاریخ برادران پشتون ید طولایی داشت. به زبان فارسی، پشتو و عربی وارد بود. بعضی لغات قدیمی زبان پشتورا میدانست. طبع شعر خوبی هم داشت، او در سال ۱۳۲۱ مدعی شد که کتابی قلمی ای یافته است که تالیف محمد بن هوتک می باشد و مولف آن این کتاب را با مرحسین شاه هوتکی در سال ۱۱۴۲ هـ در قندهار نوشته است. حبیبی می گوید که پیدا شدن این کتاب خود داستانی دارد. و وعده داد که در موقعش جریان پیدا شدن آن را خواهد نوشت. اما باین وعده اش جامه عمل نپوشید، و با اینکه بعد از این تاریخ تا چهار سال دیگر زندگی کرد و در آن مدت طولانی دهها کتاب و مقاله نوشت اما جریان پیدا شدن " پته خزانه " را دیگر متذکر نگردید، آیا فرصت نداشت؟ یا نتوانست در آن باره داستانی سرهم کند تا برای عقلا قابل قبول باشد؟ بهر حال این کتاب در سال ۱۳۲۴ با مقدمه بلندبای لایی بچاپ رسید، و بعداً " تجدید چاپ شد. و برای آنکه لاقلاً خوش باوران باور کنند، صفحات اول و آخر آن را از روی نسخه قلمی عکس برداری و چاپ کرده اند. خواننده بصیر میداند که در دنیا ای امروز از این گونه جعل کاری ها را به سادگی می شود انجام داد. عکس برداری از روی نسخه قلمی هرگز نمی تواند دلیل بر وجود اصل کتابی باشد. و اگر برای چنین کتابی ۲۶۶ سال قبل نوشته شده بود پس چرا حبیبی اصل کتاب را برای کارشناسان نتوانست نشان دهد؟

تا بروی مرکب و کاغذ آن آزمایشهای علمی انجام شود. خودداری حبیبی از تحویل اصل نسخه برای آزمایش بزرگترین و روشن ترین دلیل برجعلی بودن آنست. و اصل این نسخه تاکنون همچنان در پرده غیبیت باقی مانده است. گویا از روی دیگران شرم دارد. و یا آنان را نامحرم میدانند. همین قدر که برای حبیبی و یا رانش ظاهراً شده است باز در پشت پرده غیبیت رفته است. شاید از آن رو که گنج پنهان است باید تا ابد از نظر جهانیان پنهان بماند! گویا مولف موهوم آن نیز این مسئله را میدانسته که نام مناسب پته خزانه را بر آن نهاده است، دانشمند محقق نجیب مایل هروی در این باره می نویسد: " اما آقای حبیبی و یا رانش اعتقاد دارند که قدیمی ترین اثر مکتوب زبان پشتو به قرن هفتم هجری میرسد! دعای آنان بر اساس کتابی است بنام " تذکره الاولیا " تالیف سلیمان ماکو ۶۱۲ هـ کتابی که چند ورق آن را آقای حبیبی و صاحبش دیده اند، و دیگران

فقط چاپ عکسی آن را رویت کرده‌اند. منبع دیگری که حبیبی و یارانش به آن استناد می‌ورزند "پته‌خانه" است. پته‌خانه را به فارسی می‌توان خزانسه نهفته خواند. و این گنج همچنان نهفته است. و تنها برحبیبی و یارانش اصل نسخه‌نمایان شده، و هرچند چاپ افست و عکسی از آن بعمل آورده اند ولی از روی عکس به اصل نسخه‌نمی‌توان پی برد، و همین‌می‌توان از لحاظ نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آزمون کرد. و به محک مرکب‌شناسی زد. و از این جا پشت‌شناس بنام "مورگسیترنه" درمورد اشعار که تذکره مزبور "پته‌خانه" از نظرگاه زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی ایرادهایی را وارد دانسته و گفته است که صحت نظریات حبیبی و امالت این آثار آنگاه مقبول می‌افتد که نسخه‌های خطی از لحاظ فیلاوژی بررسی شوند. اما آقای حبیبی بجای آنکه اصل نسخه‌ها را به‌نمایشگاه جهانی آثار دست‌نویس بفرستد و از پشت‌ودانان معروف که درباره زبان پشت‌و دستور آن زبان تدقیق و تحقیق کرده‌اند دعوت کند تا از نظرگاه نسخه‌شناسی فیلاوژی اصلی بودن و یا جعلی بودن خزانسه نهفته و تذکره ایشان را محقق کنند استنکاف ورزیده‌اند. (۱)

در پته‌خانه شرح حال ۵۱ تن دانشمند، نویسنده، مولف، شاعر و شاعر آمده است. و کتایب‌هایی به این اشخاص موهوم نسبت داده شده و اشعاری از زبان آنها ذکر گردیده است. این دانشمندان پشت‌وزبان از سال ۱۰۰ هجری تا ۱۱۰۰ هجری در افغانستان زندگی می‌کرده‌اند عده‌ای از آنان از غوری یعنی از هزاره‌جات بوده‌اند. حبیبی که خود در زبان پشتو شعری گوید در اشعاری که به شعری خیالی خود نسبت داده سعی نموده، بعضی واژه‌های قدیمی پشتو را در آن اشعار بکار بربرد، تا کسی به جعلی بودن آنها مشکوک نشود. این زنان و مردان قهرمان مذکور در پته‌خانه درست دارای افکاری فاشیست‌های معاصر بوده‌اند. برای نمونه یک‌تن از آنها شاعری است بنام "امیر کرور" از "مندیش غور" کرور و از پته‌خانه است. او در سال ۱۲۹ هـ زندگی می‌کرده است و اشعاری که بنام او در پته‌خانه ذکر شده است رنگ و بوی فاشیستی معاصر را دارد. او بزرگترین پهلوان و ورزشنده زمان خود نیز بوده است شعرا و چنان در سرحد کمال است که با اشعار زبان‌های پیشرفته و تکامل یافته جهان برابری می‌کند. و اگر واقعاً زبان پشتو در آن زمان بدان حدی از کمال رسیده بود پس چرا بعدها تا سرحدیک گویش محدود و عقب مانده محلی سقوط کرده است؟ درحالیکه اشعار فارسی در همان زمانها از حدیک تصنیف کودکانه تجاوز نمی‌کرد. نمونه اشعار اولیه فارسی اینها هستند: "آب است و نیبذاست - و عسارات زبیب است - سمیه روسپیست است." در سال ۱۰۸ هـ مردم بلخ درباره شکست اسدبن عبدالله چنین سرودند: "از ختلان آمدیه - بروتبا آمدیه".

عباس ابن طرخان معاصر برمکیان درباره ویرانی سمرقند توسط عمال

(۱) - پژواک ابتذال از صفحه ۱۶۴ تا ۱۶۵ خطی نوشته نجیب مایل هروی.

اموی چنین سروده است: " سمرقندکنند و مند (۱) - بذینت کی افکند - از چاچ تابهی - همیشه ته خهی " اما اشعار پشتمو حماسی امیر کرو در همین زمان چنان در اوج تکامل قرار دارده که اشعار فارسی بگردش هم نمی رسد. آیا می شود باور کرد که ادبیات پشتو در آن زمان تا آن حد زکامل رسیده بوده؟ در حالیکه نام " افغان " در تاریخ اسلامی ظاهراً برای اولین بار در تاریخ یمنی یعنی قریب سه قرن بعد از آن ذکر شده است. پس این تضاد را چه گونه می شود توضیح کرد؟ آیا این همان " کوسه ریش پهن نیست؟ " که ادبیات یک ملت پیش از خود آن ملت به وجود آمده باشد؟

باری، در پته خزان نه درست همان مطالبی درج شده که حبیبی ورژیم آنرا می خواسته اند. از طرفی چو زمان اقتضای کرد که در میان عده ای از رجال قهرمان، زنان قهرمانی نیز وجود داشته باشند، از این روتعدادی زنان شایسته را نیز در پته خزان آورده است. قهرمانانی که در پته خزان آورده اند. در هیچ تاریخ دیگر اسم شان ذکر نشده است. و حال آنکه قاعدتاً " لا اقل اسم تعدادی از آنها در دیگر کتب تاریخی باید می آمد. بخصوص نام امیر کورور، آن جهان پهلوان که نام او پادشاهان جهان را بلرز می انداخته چنین فـردی چطور در هیچ تاریخ دیگر ذکر نشده است؟ نام بعضی از قهرمانان پته خزان به زبان پشتو هست. مانند: " امیر کورور " و حال آنکه در تاریخ واقعی غـور رجال بشمارای نام برده شده اند که هیچ کدام آنها نام پشتو ندارند. و فقط در پته خزان هست که نام پشتو دیده میشود. شیخ اسعد سوری و شیخ تیمن نیز از غـور بوده اند.

حبیبی با جعل پته خزان می خواسته با یک تیر چندین نشان بزند. سوا بق تاریخی زبان پشتو را بالا ببرد، تاریخ اقوام خود را غنا ببخشد، بر تعداد رجال و قهرمانانش بیفزاید، روحیه حماسی را در میان جوانان شان بیدار کند. اما هدف اصلی او این بود که هزاره جات را مسکن پشتو زبانان قلمداد کند زیرا در جلسات سری فاشیسم این مسئله طرح شده بود که به هر طریقی که شده هزاره جات مسکن پشتونها معرفی شود. بعد از چاپ این کتاب جعلی مقالات و کتب بسیاری نوشته شد که همه متفقاً " هزاره جات را مسکن پشتونها و شاهان غوری را پشتو زبان قلمداد کردند، و همه به پته خزان استناد میکردند. از قبیل: " روباه دم خود را شاه آوردن " .

کار جعل و جعل سازی به پته خزان خاتمه نیافت. بلکه " سالوزمه " نسیم ریگستان " تذکره الاولیا " و غیره نیز جزء کتب جعلی میباشند. قهرمانان ساختگی نیز اختصاص به پته خزان ندارد. دوشیزه قهرمانی که در بیابان میوندیرچرا به دست میگیرد و در همان حال شعری مناسب با آن جنگ می سراید در کدام یک از منابع اولیه ذکر شده است؟ ممکن است هموطنان

(۱) - کنمنند در گویش مردم ما به هر چیز کننده و پاره گفته میشود.

پشتوزنان از بر ملا شدن حقایق ناراحت شوند و پیش خود بگویند که حال اگر حبیبی و همفکرانش قهرمانان خیالی در تاریخ کشورمان خلق کرده اند، شما چه اصرار دارید که جعل کاری آنها را برملا سازید؟ مگر کار آنها غیر از این است که بر تعداد رجال تاریخ کشورمان افزوده اند؟ در جواب عرض میشود همانطوری که داروی تقلبی نمی تواند بیماران را شفا دهد، تاریخ تقلبی نیز نمی تواند برای جامعه آینده فردانما باشد. و باید بدانیم که جعل و تقلب در هر چیزی که باشد سمکشنده است. مخصوصاً "در تاریخ، گمان نکنید که حبیبی و یارانانش با جعل اکاذیب خدمت کرده اند، بلکه ندانسته بزرگترین ضربه را به تاریخ افغانستان وارد کرده اند. و تاریخ این کشور را از اعتبار انداخته اند. و سالیها کار می خواهد تا این اکاذیب از زمان تاریخ افغانستان زوده شود. حقایق هر وقت با شدکشف خواهد شد پس چه بهتر که زودتر دست بکار شویم و اکاذیب را دور اندازیم.

### توجیحات نادرست

کار آقای حبیبی تنها به جعل تاریخ خاتمه پیدا نمی کند. بلکه جناب ایشان در توجیحات ناروای تاریخی بیدولایی داشت. وی که از قبیله کاکر قندهار است، در نژادپرستی هیتلر شاگردی او را هم نمی توانست. او در سال ۱۳۳۰ ظاهراً "میانهاش با خاندان نادرشکرآب شدوبه پاکستان پناه هنده گردید. و در آنجا نشریه ای بنام "آزاد افغانستان" منتشر می نمود، و یکسری خیانتهای رژیم را برملا نمود. دم از آزادی میزد. عده ای از آزادی خواهان واقعی دور او را فرا گرفتند. ولی کار اصلی حبیبی آن بود که در خفا برادران پشتون پاکستان را به استقلال خواهی و ملی گرایی دعوت کند. حتی در ترور لیاقت علی خان نخست وزیر وقت پاکستان دست داشت، اما قبل از آنکه پلیس این کشور او را دستگیر کند، وی خود را در کابل رسانده دوباره در آغوش گرم رژیم پناه برد؛ و مثل سابق در کمال احترام و امنیت زندگی را از نوع شروع نمود؛ و هم چنان حقوق گزاف دریافت می کرد. اینجا بود که آزادی خواهان واقعی فهمیدند که فرار او به پاکستان و دم از آزادی زدن همه و همه با یک سازش سری بارژیم انجام گرفته بوده است. باین طریق آزادی خواهان واقعی توسط وی شناسائی شده بودند. حبیبی روزگاری رئیس انجمن تاریخ بود. و نیز از کسانی است که آرشيو اسناد ارگ شاهی را جستجو نمود و اسناد خطرناک آنرا نابود کرد. تصحیح و بررسی تحریفات و توجیحات او سالها وقت می خواهد. من برای نمونه فقط به چند مورد آن اشاره می کنم.

اومی نویسد: "اهل کلمه" "شیر" همان شاهها راست و همین کلمه در گویش پشتونهای شرقی بصورت "خیبر" درآمده است. (۱) او بطور ضمنی می فهماند

که این اسم پشتواست. در حالیکه شیبروشاه بها روخیبرهیچ گونه وجه اشتراکی با هم ندارند. شیبرها منظور که قبلا " نیزاشا ره نمودم یک کلمه ترکی مغلی است که گاهی با پسوندهای مغلی ترکیب میشود مانند " شیبرتو" و " شیبرغان" و غیره شاه بها رهم که معلوم است فارسی میباشد. و دره " خیبر" جلال آبا دبه آن خاطر باین نام مسمی گردیده که مانند " قلعه خیبر" تسخیر آن سخت مشکل بوده است. حال از حبیبی می پرسیم درباره کسر " ش" شیبر و فتحه " خ" خیبر چه توجیهی در چندهداری؟ و این سؤال را چگونه می توانی حل کنی؟ حبیبی برای آنکه " خنجل" شاه وقت کابل را پشتوزبان معرفی کندمی نویسد: خن مخفف خان است و در کاران پشتوتاکنون نامی موجود است که آنرا " خنتما" تلفظ کنند و " خنتما خان" در اوایل قرن بیستم از مشاهیر ژوب و کویته بود. (۱)

اگر واقعاً " جزء اول خنجل خان باشد پس مغلی بودن این شاه را میسراند. و کلمه " خنتما" یک واژه مرکب هزاره‌ای است که بمعنی آدم مغرور، متکبر، کاکه، اشرافی و نازدانه میباشد. اصل آن " خام طمع" بوده که در گویش هزاره‌ها به صورت " خنتما" درآمده است. این اسم بدون تردید از گویش هزاره به زبان پشتوا انتقال یافته است. از آنجا که هزاره‌ها و پشتونها قرنهای متعددی همجوار بوده‌اند طبیعی است که تعدادی از واژه‌های زبانهای شان بهم‌دیگر انتقال یافته‌باشد.

مثلاً کلماتی مانند: جرگه، خان، اولوس، کجیره (قجیز = کرکس) کروت، (فروت = کشک) و .... از گویش هزاره‌ها به زبان پشتو راه یافته‌اند اگر در این زمینه تحقیق شود واژه‌های بسیاری در زبان پشتو پیدا خواهند شد که اصالت هزاره‌ای داشته‌باشند.

حبیبی درباره اسم " شنسب" غوری می گوید: اصل آن " شین اسب" بوده و شین یک واژه پشتواست بمعنی رنگ آبی و سبز. (۲) و افعادل انسان بحال حبیبی می‌سوزد، او برای آنکه هزاره‌جات را مسکن پشتونها قلمداد کند چنانچه اندازه در تنگنای کمبود دلیل قرار داشته‌است! که به این گونه دلایل مضحک متشبث میشود، و " شنسب" را که یک کلمه بسیط چهار حرفی است، آنگونه به نفع خود توجیه میکند. اگر بنا باشد اینگونه با اسمی و کلمات بازی کنیم هر کلمه‌ای را بهر قسمی که خواسته‌باشیم می‌توانیم توجیه نماییم. چنانچه کسی از روی طنز می‌گفت: اصل اسامی. نروژ = نوروز، پاریس = پارس، جرمنی = کرمانی قندهار = قنددار، کابل = قبول بوده‌اند. دیگری از روی شوخی می‌گفت: مکزیکوسیتی پایتخت مکزیک در اصل یک جمله پشتو بوده‌باین صورت: " مکوه سه‌کوی - کوه" بگذریم از این شوخیها با ید توجه داشته‌باشیم که منظور از ریشه‌یابی کلمات تاریخی و اسامی جغرافیایی رسیدن به حقایق تاریخی با ید باشد، نرسیدن به آنچه که دل‌مان می‌خواهد.



در سال ۱۳۵۴ از طرف وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان ، مجلس بزرگداشتی برای امیر خسرو دهلوی حکیم و شاعرنا مدار بلخی الاصل ( ۶۵۱ - ۷۲۵ هـ ) ترتیب یافت . وعده‌ای از دانشمندان افغانی ، هندی ، ایرانی و روسی در آن شرکت کردند . و مقالاتی پیرامون شخصیت آن شاعر بزرگ قرائت نمودند . تمام این مقالات توسط " فقیر محمد خیرخواه " جمع آوری و بصورتی کتابی بنام " مجلس امیر خسرو بلخی " چاپ شد . از جمله مقاله‌های از حبیبی راجع به قبایل خلج افغانستان در این کتاب به چاپ رسید . که باز حبیبی مرتکب توجیحات نادرست فراوان شده است . از جمله در همین مقاله درباره " هفت تاله " جستوی غزنی میگوید : هفت تاله از نام هفتالی ( یفتلی ) باقی مانده است . آنگاه هفتالی را مساوی با " ابدالی " که یک قبیله پشتون است میداند . (۱) در حالیکه قبیله ابدالی بخاطر آنکه مرید " بابا حسن ابدال " بودند ، با بدالی مشهور شدند . و این نام هیچ ربطی به هفتالی ندارد . حتی از نظر شکل ظاهری با هم نزدیک نیستند . ثانیاً " هفتالی ها با احتمال قوی ترک یا مغل بودند . ثانیاً " منطقه " هفت تاله " هیچ ربطی به هفتالی و ابدالی ندارد . و این اسم مرکب از " هفت تاله " است که جزء اول آن همان عدد هفت است و جزء دوم آن " تاله " است که در لهجه هزاره‌ای بمعنی چمن میباشد . و در هزاره‌جات قراء و مناطقی دیگری نیز دیده میشوند که یک جزء آن با کلمه " تاله " ترکیب یافته‌اند . مانند : سرتاله ، کل تاله ، سبزتاله ، زردتاله ، کلان تاله ، نوتاله ، رمه تاله ، تاله و برفک ، تاله بیکم ، تاله تو ، تاله سی و غیره . هفت تاله چون دارای هفت قطعه چمن است باین نام مسمی گردیده است . حبیبی می خواسته که با این گونه توجیحات اولاً " یفتلی ها را پشتون و ابدالی قلمداد کند . و ثانیاً " منطقه " هفت تاله " را مسکن پشتونها معرفی نماید .

### کلمات بر اساس چه ضوابطی تغییر مییابند؟

باید دانست که تغییر کلمات و واژه‌ها در یک زبان و گویش بر اساس قواعد و ضوابط خاصی صورت میگیرند که متناسب با همان زبان می باشد . اینطور نیست که بدون هیچ‌قاعده و ضابطه‌ای تغییر یابند . و اغلب واژه‌های بیگانه دستخوش تغییر می شوند . مثلاً " در زبان عربی کلمات بیگانه‌ای که دارای حرف " چ " یا " گ " باشند به " ص " و " ج " تبدیل میشوند مانند : چین = صین ، چغانی = صفانی ، گیلان = جیلان ، گرگان = جرجان ، گرمسیر = جرومیه ، گوزگان = جوزجان و هكذا . در لهجه هزاره‌ای حروف : ع ، ح و ه معمولاً به الف تبدیل میشوند . در پشتو حرف " ق " به " ک " تبدیل میشود مانند : قبله = کبله ، قباله = کواله ، صندوق = صندوق ، ترقی = ترکی ، قمیص = کمیص ،

کتیغ که یک واژه ترکی است بمعنی نان خورشت و در هزاره گی نیز مورد استعمال دارد، در پشتو به کتیغ تبدیل میشود، و قلیچ که در ترکی بمعنی شمشیر است وقتی داخل زبان پشتو شده بصورت کریچ درآمده است. واگر تغییرات درواژه های خودی، در داخل یک زبان و گویش صورت بگیرد. معمولاً "کلمات طولانی کوتاه تر میشوند، حروف ثقیله آن حذف و یا به حروف خفیفه تبدیل میگردد. گاهی یک کلمه مرکب شکل کلمه بسیط بخود میگردد. و نه بالعکس. یعنی کلمات دو حرفی و سه حرفی واژه هایی که تلفظ آنها آسان است دستخوش تغییر و تحول نمی شوند، و اگر هم شوند بسیار نا درخواهد بود، و در کل باید بدانیم که علت تغییر کلمات بخاطر آنست که آسان تر و زودتر تلفظ شوند. پس طبق این قاعده امکان ندارد که هفتلی به هفت تاله، خلج به غلجایی، غربه غور، اوبه به اوبوه تبدیل شوند، زیرا که در همه این موارد تعداد حروف کلمات دوم از کلمات اول بیشترند و تلفظ کلمات دوم نه تنها آسان نشده بلکه مشکل تر هم گردیده اند. حال که این قاعده را دانستید دوباره به بررسی توجیحات ناموجه مورخین معاصر می پردازیم.

### غلجایی

عده ای از مورخین معاصر افغانی و غیر افغانی از جمله عبدالحی حبیبی گفته اند که: خلج های مرکز افغانستان همین قبیله " غلزایی " امروز می باشند. این مورخین در برابر این سؤال که آیا غلزاییها در اصل ترک یا مغل بوده و بعد پشتون شده اند یا اینکه از اول پشتون بوده و فقط اسم آنها از خلج به غلزایی تبدیل شده است؟

جواب روشنی ندارند. حبیبی در مقاله مندرجه در کتاب " مجلس امیر خسرو " میگوید خلج بمرور ایام به غلجایی تغییر یافته است و از طرف دیگر در همین مقاله میگوید چون مورخین عرب به احوالات اقوام افغانی آشنائی نداشته اند از این رو خلج ها را ترک نوشته اند و یا آنکه ترک نه بضم اول بلکه به فتح آن بوده یعنی منظور قبیله تره کی بوده که شاخه ای از قبایل غلزایی میباشند. (۱) در این مقاله حسابی بدور خود جو غول کرده و گرفتار تناقض و پراکنده گویی شده است. حال می پرسیم که اگر مورخین عرب به احوال مردم افغانستان آشنا بی نداشتند درباره مورخین افغانی از قبیل: مولف حدود العالم، گردیزی، عتبی، بیهقی و غیره که خود با خلج ها محشور بوده اند چه می گویند؟ آیا آنان هم اشتباه کرده اند؟ واقعاً " جرات میخواستند که آن همه شواهد تاریخی را نادیده بگیریم. و بگوییم که " خلج ها " پشتون بوده اند. خواننده عزیز یکبار دیگر در فصل خلج و خلج رجوع کنید و آن همه شواهد تاریخی را از نظر بگذرانید تا تردیدی

(۱) - مجلس امیر خسرو بلخی مقاله حبیبی.

برای تان باقی نماند. حتی در مواردی خلیج ها مقابل افغانها ذکر شده اند. مثلا " ابونصر عتبی مینویسد: " سلطان محمود غزنوی لشکری از ترک و خلیج و هند و افغان و غز فرا هم آورده بود. (۱)

همینطور منهای السراج جوزجانی میگوید: سیف الدین بغراق الخلیجی که لشکر خلیج قوم او بودند، و اعظم ملک صاحب بلخ، و مظفر ملک صاحب افغانیان در رکاب جلال الدین منکبرنی در آمدند. (۲) می بینید که خلیج و افغان دو قوم بوده اند و اگر نه معنا نداشت که این دورا در کنار هم بیاورند. جوزجانی و عتبی هر دوازگسانی هستند که هم افغان و هم خلیج ها را خوب می شناخته اند. اگر بگوییم خلیج ها ترک بوده و پشتون شده اند. چه علتی داشته که زبان پیشرفته ترکی را رها کرده و زبان پشتورا گرفته اند؟ و چرا هیچ آثاری از رسم و رواجها و معنات ملی ترکان در میان غلزاییها باقی نمانده است؟ چرا قبیله ترکی مغلی ندارند؟ و حال آنکه مورخین گذشته تصحیح کرده اند که خلیجها قبیله ترکانه داشته اند مگر تفسیر قبیله تابع تغییر زبان میباید؟

از طرف دیگر " خلیج " یک کلمه بسیط و سه حرفی می باشد و حرفی که در زبان پشتو ثقالت داشته باشد در آن وجود ندارد، تلفظ ساده و آسان است پس علتی نداشته که به مرور ایام به " غلزایی " تبدیل شده باشد. و از این طرف غلزایی مرکب از دو کلمه است و حروف بیشتر دارد. قهرا " تلفظ آن ثقیل تر و مشکل تر از تلفظ خلیج است. بعلاوه علت نام گذاری این قبیله به غلزایی معلوم است. سلطان محمد خالص درانی که خود پشتون است و طبعا به اسامی قبایل پشتون بهتراز دیگران آنهایی داردمینویسد: غلجایی بدان جهت باین نام مسمی شده است که ..... " غل " در افغانی یعنی دزدی و " زوی " یعنی پسر (۳) حاج زین العابدین شیروانی نیز مینویسد: غلجایی در اصل " غلن زایی " بوده است. (۴) و البته این حقیر غلزایی را از چنین نسبت ناروا مبرا میدانم و این حرف فقط از رقابت میان قبایل پشتون ناشی گردیده است. چنین حرفهایی در میان دیگر اقوام نیز وجود دارد. نقل قول آقای خالص و شیروانی صرف برای آن بوده که معلوم شود، غلزایی یک کلمه پشتو است و جزء آخر آن پسوندی است که در اغلب اسامی قبایل پشتون وجود دارد. مانند: بارکزایی، یوسفزایی، محمدزایی، سدوزایی، الگوزایی و غیره. و کلمه خلیج همانطور که قبلا" عرض کردم یک واژه ترکی مغلی است و این دو کلمه هیچ گونه ارتباطی با هم ندارند چنانچه قوم خلیج با قوم غلزایی مربوط نبوده، تطبیق این دو تا فقط در قاموس حبیبی و امثالش میتواند جور در بیاید.

(۱) - تاریخ یمینی ص ۲۸۵

(۲) - سیرت جلال الدین ص ۳۳ طبقات ناصری ج ۲

(۳) - تاریخ سلطانی ص ۴۹ چاپ بمبئی

(۴) - بستان السیاحه ص ۱۴۹ و ریاض السیاحه ص ۴۸۹.

لازم به توضیح است، از وقتی که قبیله غلزایی به رهبری محمود هوتکی سلسله صفوی را برانداخت و مدت هفت سال در ایران حکومت کرد. ایرانیان چون از خصوصیات اسامی قبایل پشتون آگاهی نداشتند، معنی غلزایی و ترکیب و تجزیه آن را نمیدانستند آنرا بصورت " غلجایی " تلفظ میکردند و به همین صورت در کتب تاریخی ضبط کردند، و از آن زمان به بعد " غلزایی " در اغلب کتب تاریخی بصورت " غلجایی " ضبط شد. در حالیکه در میان مردم افغانستان تا کنون به همان صورت " غلزایی " تلفظ میشود. و حبیبی و همفکرانش برای آنکه توجیه " خلج " به غلجایی موجه تر جلوه کنند خواستند آنرا به غلزایی تصحیح کنند.

حبیبی درباره " قوم تره کی " می گوید اینکه مورخین خلج ها را ترک و اترک نوشته اند ممکن است که ترک نه بضم " تا " بلکه به فتح آن باشد و منظور مورخین قبیله " تره کی " ( شاخه ای از قبیله غلزایی ) میباشد. (۱) توجیه و تطبیق ترک یا اترک به " تره کی " مضحک تر از تطبیق " خلج " به " غلزایی " است. زیرا نام قوم افغان که شامل تمام قبایل پشتون میشود برای اولین بار در قرن پنجم هجری توسط ابونصر عتبی در تاریخ یمنی ذکر شده است و قبیله غلزایی که شاخه ای از افغانها می باشد چندین قرن بعد از آن در تاریخ آمده و قوم " تره کی " که شاخه ای از غلزایی است چطور امکان دارد که قبل از همه ذکر شده باشد؟! برفرض محال اگر " بگوئیم " ترک " همان تره کی بوده پس " اترک " را که جمع ترک است و درباره خلجها بکار رفته چطور توجیه نماییم؟. واقعیت آنست که اصل تره کی " ترقی " بوده که یک واژه عربی است از ماده ارتقا و عمر آن از دوسه قرن تجاوز نمیکند. قاف آن در پشتوبه کاف تبدیل شده است. نویسندگان معاصر برای آنکه ترکیب فتح " تا " به ترکیب بضم " تا " مشتبه و ملتبس نشود، " هاء " غیر مملو در وسط این کلمه افزودند و بصورت " تره کی " نوشتند. و حبیبی خوب میدانست که اصل تره کی " ترقی " بوده اما عمداً " تجاها " نموده است و دست به توجیهای کودکانه ای زده است تا به هدف خود نزدیک تر شود.

### توجیهای عتیق الله پژواک

حال نگاهی به کتاب " غوریان " نوشته عتیق الله پژواک می اندازیم، تا ببینیم که جناب ایشان چه شاهکارهایی توجیهی انجام داده است؟ پژواک مثل حبیبی عمداً " دست به یکسری توجیهای و تحریفات تاریخی زده است. از جمله در صفحه ۲ کتابش میگوید: " اوبه " یک واژه پشتواست بمعنی آب و اصل آن " اوبوه " بوده است. من قبلاً" عرض کردم که اوبه یک نام

(۱) - مجلس امیر خسرو مقاله حبیبی .

تاریخی است . و چون تلفظ آن آسان بوده گرفتار تغییر ننگرد . یژا است ، ترکی بودن آن بقدری روشن است که نیاز به دلیل و برهان ندارد . و امروز این کلمه در میان ترکان و مردم هزاره زنده است و مورد استعمال قرار میگیرد .

در صفحه ۳۸ - غوریان : مردم تیموری را تمرانی گفته ، ( تـمـرـا ن قریه ایست در غرب هزاره جات ) . " بعد بطور ضمنی تیموریان فارسی زبان را به اقوام پشتون پیونده زده است . و به استناد " پته خزانه " حدود تمران را ممکن پشتونها قلمداد کرده است . برای ما ثابت شد که " پته خزانه " جعلی است و استناد به آن پیشیزی ارزش ندارد . و درضا بطه تغییر کلمات عرض کردم که واژه های طولانی و مشکل به واژه کوتاه تر ، سبک تر و آسان تر تغییر میکند . و در تغییر تمرانی به تیموری چنین علتی وجود ندارد . بعلاوه مردم تیموری خود میگویند که در اصل ترک بوده اند . حالا پژواک از خود این مردم آشنا تر به اصل و نسب آنها شده و آنان را بطور ضمنی پشتون معرفی میکند .

در صفحه ۴۸ - غوریان : قریه " اسپبیز " واقع در ولسوالی پسا بند غور را تـمـعـدا " بشکل " سپین بز " نوشته است . تا جزء اول آن به واژه پشتوتبذیل شود . و بعدا " نویسندگان همفکرش به نام این قریه استناد نموده غور را ممکن پشتونها معرفی کنند . در حالیکه ساکنین این منطقه که هزاره اند آنرا " اسپبیز " تلفظ میکنند . و در ضبط اسامی جغرافیایی تلفظ مردم باید ملاک باشد .

در صفحه ۶۳ - ساخریاسا غر غور را به " سرخ غر " تصحیح کرده است . تا لا اقل جزء

دوم آن به واژه پشتو تبدیل شود . در صورتی که ساختار این نام نشان می دهد که یک کلمه بسیط و یک پارچه میباشد . و دلیلی نداریم که اصل آن مرکب از دو جزء بوده تا آن را به " سرخ غر " تصحیح کنیم . بعلاوه در جهانگشای نادری و بعضی کتب دیگر بصورت " ساخر " آمده است . که در این صورت توجیه آن به سرخ غر ، نا موجه تر خواهد بود .

در صفحه ۷۳ - از شاعری بنام تایمنی یا دمیکند که در ستایش غیاث الدین غوری به زبان پشتو شعر گفته است . و این شاعر از غور بوده . با زمدرک او پته خزانه است . شیخ تایمنی یک شخص موهوم و ساخته ذهن حبیبی و همکارانش بوده و شعر منسوب به او نیز سروده حبیبی است . و هیچگونه سندیتی ندارد . پژواک و عده دیگری کلمه " غور " را پشتو دانسته و گفته اند : اصل آن " غر " بوده که بمعنی کوه هست . و غر بمرور ایام به غور تبدیل شده است .

درضا بطه تغییر کلمات دانستیم که هرگاه کلمه ای تغییر کند از تعداد حروف آن کاسته میشود و کوتاه تر میگردد و کلمات دو حرفی و سه حرفی چون تلفظ شان آسان است کمتر دستخوش تغییر میشوند . بنا بر این کلمه " غر " که دو حرفی است نباید بمرور ایام تغییر یافته باشد . و بر فرض محال ، اگر تغییر کنه یا بدسبک تر و آسان تر شود نه اینکه از دو حرفی به سه حرفی تبدیل گردد . در تغییر کلمات ، حرکات ثقیله به حرکات خفیفه تبدیل میشوند ، مثلا " سکون " خفیفتر

از " حرکت " است و حرکت " فتحه " خفیف‌تر از " ضمه " است . در کلمه — " غر " که حرف اول آن فتحه دارد چطور به ضمه که ثقیل تراست تبدیل شد ؟ بنا براین " غر " با غور " هیچ ارتباطی ندارد . وگفتم که " غور " در لهجه هزاره‌ای بمعنی شکاف و گودال و دره میباشد . بعلاوه واژه " غر " اختصا بسه پشتو ندارد ، این واژه در پهلوی و فارسی قدیم بمعنی کوه استعمال میشده است و در لهجه امروز هزاره‌به شکل " گر " و گپرو " استعمال میشود . چنانچه در ذیل اسم غر جستا نگذشت .

پژواک در کتاب غوریان راجع به قریه " لروند " مدعی شده است که اصل آن " لرونند " بوده که " لار " در پشتو بمعنی راه است ، یعنی راه بند . واژه " لر " در لهجه هزاره‌ای بمعنی گودال و جروسا بیدگی‌ای است که در اشرجریان سیل یا آب در روی زمین به وجود آمده باشد . و در گویش مردم ایماق نیز " لر " بسه همین معناست و " لروند " یعنی منطقه‌ای که در اشرجود " لر " عمیق راه عبور بند آمده باشد . این واژه ربطی به " لار " پشتو ندارد . و جزء دوم آن که " وند " باشد ایضا " در فارسی استعمال میشود . بعضی قراء دیگر بسبب کلمه " لـر " ترکیب شده اند مانند " ته‌لر " ، " لرخابی " و غیره .

در صفحه ۸۸ — طایفه " پشی " جا غوری را که یکی از اقوام شجاع هزاره‌اند با برادران " پشه‌ای " دره " نجراو " پیوند زده است ، تا تفرقه‌ای به وحدت مردم هزاره ایجاد کرده باشد . در حالیکه مردم پشی جا غوری قیافه هزاره‌ای دارند و برادران پشه‌ای آریایی اند . درباره اقوام دیگر مانند تیموری و تایمنی نیز همین توجیهات نا درست را برز داشته است ، تا اصالت این مردم را خدشه دار کند .

وی در جای دیگر کتابش مینویسد : سلطان مسعود غزنوی دانشمندی را به رسولی در نزد امیر غور فرستاد و دو مردی را از مردم غوری بنام ابوالحسن خلف و شیروان به همراه او کرد تا ترجمانی کند . سپس نتیجه میگیرد که چون میان رسول سلطان مسعود غزنوی و امیر غوردوتن ترجمانی کرده اند پس اهالی غور در آن زمان پشتو زبان بوده اند . وجود ترجمان چطور دلیل میشود که حتما " مردم آن زمان غور پشتو زبان بوده اند . ؟ از کجا معلوم که ترک زبان و یا مغل زبان نبوده اند ؟ و یا اینکه از کجا معلوم زبان سفیر مسعود ترکی و یا ترکمنی نبوده ؟ بگذریم از این احتمالات به نظرم واقعیت آنست که گویش مردم غور درست مثل گویش امروز هزاره بوده ، و امروز اگر یک فارسی زبان از اهالی کابل یا هرات و یا بلخ به هزاره‌جات برود ، تمام گفته‌های این مردم را نخواهد فهمید . و وجود ترجمان برایش کمک خوبی خواهد بود . در گفتگوی سفیر سلطان مسعود و امیر غور که حتما " سخنان مهم سیاسی رد و بدل میشده است ، احتیاط حکم مینموده که ترجمانی نیز در بین باشد تا در فهم کلمات دچار سوء تفاهم نشوند . به علاوه مورخین تصریح کرده اند که زبان اهالی غور فارسی بوده است . اساسی مناطق جغرافیایی غور نیز تماما " به زبان فارسی و ترکی مغلی اند . اگر

زبان غوریان پشتو بود خواهی نخواهی آثاری از آن درگوشیا امروز — مردم باقی میماند. پس ادعای پشتوزبان بودن اهالی غور حرفی است بی دلیل.

پژواک در همین کتاب "برکوشک" را که نام منطقه ای در غور است جزا و آن "بر" را پشتودانسته است. در حالیکه "بر" اختصاص به پشتوندارد و در لهجه هزاره ای نیز "بر" بمعنی بالا است

وی "سرخ خف" یا "سرخس" را که در طبقات ناصری به شکل "سرخسر" و سرخ خضر ضبط شده به "سرخ سر" تصحیح کرده است تا لاقل جزء دوم آن به پشتو تبدیل گردد. هندو شاه در تاریخ فرشته در شرح حال بهرام شاه غزنوی از منطقه ای بنام کرمان یا دمیکندکه مسکن افغانها بوده و در میان غزنی و هند واقع بوده است. پژواک در صفحه ۱۳۸ کتابش این جمله را از قول فرشته نقل میکند سپس تعمداً "تبصره نادرست می زند و میگوید آن کرمان که فرشته از آن نامبرده است "کرمان" لعل هزاره جات است.

آشکارا است که منظور فرشته کرمان میان هندو غزنی بوده است. اما آقای پژواک تعمداً "آنها به کرمانی تطبیق میدهد که در شمال غزنی و در جهت مخالف مسیر لشکر کشیهای غزنویان بوده است، اینجا نب در سال ۱۳۴۸ در پاکستان بود و موفق شدم که به پاره چنار بروم، در جنوب شرق پاره چنار منطقه ایست بنام "کرمان" که ساکنین آن همه افغان توری و پشتوزبانند. کرمانی که در تاریخ فرشته آمده بدون تردید همین کرمان پاره چنار بوده است.

باری، تحریفات و توجیحات نادرست و عمدی عده ای از مورخین معاصر افغانی بیشتر از آن است که بشود در این رساله آنها را مورد نقد و بررسی قرار داد. و من فقط چند مورد آنرا بعنوان مشت نمونه خروار ذکر نمودم.

### هزاره ها و خاندان نادری

نادرخان در زمان امان الله وزیر جنگ و سپهسالار بود، برادرانش نیز مناصب پر درآمدی داشتند. بعد از مدتی امان الله متوجه شد که نادرخان را برای سلطنت آینده افغانستان آماده می کند. از این رو او را بعنوان وزیر مختار کشور در پاریس فرستاد اما در واقع تبعیدش کرد. نادرخان همراه اهل و عیال از طریق هند راهی اروپا شد. در هند فرقه علی دوست خان هزاره که از رجال بزرگ نظامی بود. بخاطر عرق و حمیت هم وطنی و افغانیت از نادری پذیرایی گرمی نمود و از هیچ نوع کمکی به او دریغ نهورزید، کمبود سایل سفرو لیباس او و خانواده اش را از پول شخصی خویش فراهم کرد. (۱)

در اواخر سنه ۱۳۰۷ - وقتی کابل بدست بجهسقا و افتادند در برای استرداد تاج و تخت به افغانستان برگشت، میان نیروهای نادری و بجهسقا و در سمت جنوبی

(۱) - این سخن را عده کثیری از زبان فرقه مشرعلیدوست خان شنیده اند.

درگیریهای رخداد و در یکی از درگیریها سپاه نادر با شکست سختی مواجه شد و پسا بفرار نهادند. حتی مارشال شاه ولی خان برادر نادر فرمانده کل در حالیکه اسب خود را از دست داده بود با حال تباها فرار میکرد. یک نفر هزاره که در زمان امان الله خان جزء افسران دون پایه نظامی بود در این زمان در گردیز برمی برد، او چون شاه ولی را بحال فرار دید اسب خود را به او بخشید تا از معرکه نجات یابد. شاه ولی خان در این باره چنین می نویسد:

" در این هنگام که من و رفقایم پیاده براه افتادیم یک ساعت در میان گردوغبار قافله راه می پیمودیم سواری با اسب کیودا ز دور نمایان گردید. چون مرادید عنان باز کشید و در کمال احترام سلام کرد و گفت نام من مراد علی و از مردم هزاره می باشم. هنگامی که در رکاب باشی بودید (در زمان امان الله) من نایب کمند بودم و زیر دست شما خدمت می کردم. این اسب مال شخصی من است در یغم آمد که در این راه دور و سفر خطرناک شما پیاده بروید و من سوار باشم. این اسب را با زینت شما بخشیدم " (۱)

در سال ۱۳۰۸ در اثر حماقت و نادانی سید حسین وزیر جنگ بچه سقا و که به هزاره جات لشکر کشید، مردم هزاره بناچار علیه بچه سقا و قیام کردند. از آن به بعد نیروهای عمده سقوی مشغول سرکوبی مخالفین شدند و کابل از نیروی مدافع خالی گردید. شاه ولی خان از فرصت استفاده نموده به پایتخت حمله ور شد و کابل را تصرف نمود، نادر به تخت سلطنت تکیه زد. اگر قیام هزاره ها علیه بچه سقا و نبود، نادر هرگز به تاج و تخت نمی رسید. پس با این حساب نادر سلطنت خود را باید مرهون هزاره ها میدانست، و سزاوار نبود که آن همه خدمات صادقانه این مردم را نادیده بگیرد. اما از آنجا که مهر و محبت و وفا و انسانیت در قلموس فاشیسم میمیرد، او نه تنها محبت های این مردم را فراموش کرد و نسبت به هزاره ها نمک بحرامی نمود، بلکه از هیچ نوع ضدیت با این مردم دریغ نورزید، و نقشه های خائنه بسیار طرح نمود. اولترا ز همه فرقه علی دوست خان را قربانی نمود. نادر بعد از جلوس بر تخت خواستگاری میان هزاره های هند (پاکستان امروز) وارد کند، رجال نظامی آنها را فریب داد. پیام بسیار دوستانه برای علی دوست خان فرستاد، و از او خواست تا به افغانستان بیاید و به این کشور خدمت نماید. علی دوست خان که یک فرد نظامی بود و استعداد خود را فقط در ایمن زمین بهروز داده بود، از مکتب سیاست بازی و دغل کاری سررشته ای نداشت، بسادگی فریب خورد، از مقام و شخصیتی که در هند داشت چشم پوشید، و به کابل آمد. شاید خیال میکرد که در افغانستان وزیر دفاع مقرر خواهد شد، بنا در ابتدا گرم گرفت و از محبوبیت او و دیگر سران هزاره برای جلب مردم بسوی خویش استفاده نمود. درست وقتی که پایه های سلطنت خویش را محکم ساخت، سران هزاره را به بهانه های پوچ زندانی، تبعید و یا مسموم نمود. علی دوست خان

(۱) - یادداشت های من ص ۶۷ نوشته مارشال شاه ولی خان چاپ کابل.



که دیگر راه‌ها زگشت بسوی هند نداشت به منصب تشریفات فرقه مشرقی قنا عست کرده و بعد از مدت کوتاهی بازنشسته شد، تا دربار یک تیردو نشان زد. از طرفی علیدوست خان را منزوی نمود و از طرف دیگر هزاره‌های هند را از قدرت انداخت. تا در برابر دانش‌آنگاه نقشه‌های از قبل تعیین شده خود را در مورد هزاره‌جات بمرحله اجرا درآوردند. اسلحه مردم را جمع آوری کردند. ما مورین دولتی را به ظلم و ستم و رشوه‌ستانی تشویق میکردند. یک پلیس به تنهایی می‌توانست اهل یک منطقه را به آتش بکشد. هرگاه پول پلیس‌انه اش بطور کامل نمی‌رسید و یا غذا با بطنش نبود خیلی ساده یخ‌لباس و یا آستین دریشی خود را پاره مینمود و مدعی میشد که اهل فلان محل و یا فلان شخص او را زده است، و آنوقت مردم یلغ منطقه در آتش می‌سوختند، از سوی دیگر ما مورین دولت که باید حافظ امنیت باشند مردم را به بهانه‌های گوناگون بجان هم می‌انداختند تا بازار رشوه - ستانی آنها گرم شود. از این رو یک حاکم و علاقه‌دار در مدت دو سه سال که در هزاره‌جات حکومت می‌نمود از پول رشوه به یک میلیون تبدیل میشد. کوچیها بنوبه خود حکومت میراندند، اموال قاچاق از هند آورده بچندبیرا برسر مردم می‌فروختند و در عوض ملاک مردم را تصاحب می‌نمودند. آنها دستور داشتند که از روی عمد کشتزارها را پایمال کنند، مراتع را از بین ببرند، و علوفه دروشده را نابود کنند. در تمام درگیریهایی که میان مردم و آنان رخ میداد، دولت طرف آنها را می‌گرفت، زخمی شدن یک شترچندبیرا برقتل یک نفر هزاره - تان داشت. کوچیها به این بهانه که در برابر حملات گرگ از گله‌های گوسفند دفاع میکنند از دیودند که اسلحه حمل کنند. اما هزاره‌ها حق حمل اسلحه نداشتند. ما مورین دولت به بهانه‌های گوناگون سندا ملاک این مردم را با اسم آنها ثبت می‌نمودند. حاج بن یوسف ثقفی از نظر شقاوت و بیرحمی در برابر رسیدن عباس حکمران پنجاب، قابل مقایسه نیست.

درست وقتی که کار بد استخوان میرسد بعضی افراد غیرتمند و شجاع که تحمل آتیمه ذلت و زبونی را نداشتند، خود را نواده و اقوام خود را در معرض هلاکت دانسته بناچار قیام میکردند (به اصطلاح دولت‌یاری می‌شدند) و دست به اسلحه برده تا وقتی که جان داشتند مقاومت میکردند، و نیروهای اهریمنی و ستمگر را بدرک می‌فرستادند. از جمله آن شیرمردان اینها بودند: شهید نجف بیگ شیروکه با اهل و عیال و اطرافیان کشته شد. اسحاق دولی، مقام حاجی جعفر علی خان کجانب در جنگ غوجی، جنگهای چریکی قربان زوار، فقیر بچه و بچه‌سین، قیام شهید ملا خدا دا دلورو، مقام بچه‌های شاه تقی پنجاب، جنگ کَلِیْه‌ای تیزک، و چندین مقام دلیرانه دیگر که هرکدام بنوعی دست با اسلحه برده علیه ما مورین دولت و یا خوانین کوچی ایستادگی کردند. و اغلب شان در این راه جان باختند و عمر جاودانگی یافتند استان قیام مردم شهرستان برهبری بچه‌گا و سوارو قیام شهید بلخی متفکر بزرگ از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. که تفصیل این ماجراها از حوصله این رساله خارج است. با وجود تمام این

ظلمها که بیشک بدستور مستقیم آل یحیی صورت می‌گرفت، دست‌هایی نا پیدای در میان مردم تبلیغ میکردند که شاه ووزرا از این ظلمها خبر ندارند، تمام بیدارها از ناحیه مقامات یا بین مورت میگیرد، دامن مقامات بالا زایین جنایات پاک است، حتی تبلیغ میکردند که شخص ظاهرا ن در باطن شیعه است، و بکربلا رفته، چشمش را حضرت عباس شفا داده است، از این روبه کربلایی ظاهرا ن شهرت یافته بود، بعضی برای بقای تخت و تاج اودعا می کردند.

باری، بیدار رژیم آل یحیی راه می‌داند و احتیاج به تذکر ندارد. به نظر من بزرگترین ظلمی که آنها به هزاره‌ها روا داشتند این بود که ریشه تاریخی این مردم را منکسر شدند، تاریخ و فرهنگشان را نابود کردند، استعدادها را از مردم راکشیدند و خفه کردند، حتی وجودشان را نادیده گرفتند، گویا قومی باین نام در آن کشور اصلا وجود خارجی ندارد. تلاش نمودند که در نشریات و جراید کشور حتی المقدور اسمی از این مردم برده نشود تا آن‌ها را بی‌مروا یا بی‌دین در تاریخ خانه تاریخ به فراموشی سپرده شوند.

یکی از شاهکارهای علمی، فرهنگی ادبی و تاریخی رژیم ظاهرا نسی، تدوین و تالیف و چاپ "آریانا دائرة المعارف" است که درش جلد ضخیم و در بیش از پنج هزار صفحه به زبانهای پشتو و فارسی بجا برسیده است. در تالیف آن دهها دانشمند و نویسنده افغانی شرکت و همکاری داشتند. از آن جمله: شهید علی اصغر شعاع، فیلسوف شهید محمد اسماعیل مبلغ، شهید براتعلی تاج همچینین دانشمند محترم علی رضوی، سید میر محمد حسین هدی، علی محمد زهما، دکتر عبدالواحد ساری و غیره که متعلق بمردم هزاره‌جات می باشند. مقالاتی نوشته‌اند شماره مقالات و پروتکل‌هایی که به قلم مبلغ در جلد چهارم آن بجا برسیده است به ۸۴ موضوع بالغ میشود. و از براتعلی تاج در جلد پنجم آن به بیش از ۲۹۰ پروتکل و موضوع میرسد. در این دائرة المعارف حتی درباره شهرها، رودخانه‌ها، کوهها، شخصیت‌های کم‌اهمیت و رجال افسانه‌ای اروپا و ایالات متحده امریکا مطالبی نوشته شده است. درباره اقوام برادران پشتون و حتی شاخه‌های بسیار کوچک آن‌ها، هم چنین درباره رجال شان و افراد خاندان نادری به تفصیل قلم فرسایی شده است. پس بطور طبیعی انتظار میرفت که در ذیل اسم "هزاره" در جلد ششم آن چند صفحه مطلبی نوشته میشد. و بالا اقل چند سطر مطلب می‌نوشتند اما بی انصافی رانگه‌کنید که حتی یک کلمه در این باره ننوشتند. فقط در ذیل اسم "هزاره‌جات" چند سطر چنین نوشته شده است: "هزاره‌جات در تشکیلات حکومتی دارای یک حکومت اعلی، و پنج حکومتی و یک علاقه‌داری میباشد. آنگاه اسامی ولسوالیهای هزاره‌جات را نام می‌برد، همین بس. گویا چیز دیگری قابل ذکر برای این سرزمین و مردم آن و رجال شان وجود نداشته است، یعنی رژیم فقط سرزمین هزاره‌ها را می‌خواست، منتهای مردم آن. من به یکی از نویسندگان آریانا دائرة المعارف که از مردم هزاره بود گفتم که اگر دیگران هزاره‌ها را فراموش کردند شما که خود زاین مردم بودید چرا؟ جواب داد: بسیار



هاشمخان اخته عموی ظاهرخان دردوران صدارت خود طی فرمان نمبر ۸۲۵ به وزارت معارف مخفیا نه دستور صادر نمود که از دخول فرزندان مردم هزاره در مکاتب عالی مخصوصا " مکاتب عسکری جلوگیری نماید. (۲)

### اقوام هزاره

معرفی تمام اقوام هزاره از حوصله این کتاب بیرون است. من در این فصل به معرفی چند قوم مهم هزاره می پردازم که در مناطق دورتر زندگی میکنند. و به خاطر فاصله مکانی و یا بخاطر تغییر مذهب و یا تغییر زبان ارتباط خویشاوندی و فرهنگی شان با مرکز هزاره جات قطع گردیده است.

۱ - هزاره های بدخشی

هزاره های بدخشان شاید ناشناخته ترین هزاره های افغانستان باشند. تعداد آنها در ولایت قطن و بدخشان خیلی زیاد است. معلومات دهندگان بدخشان اظهار کرده اند که هزاره ها در آنجا کما ملا" مقیم هستند. با وجود این " فروجین (Varygin) از هزاره های نیمه بادیه نشین در منطقه کولاب واقع در شمال غرب بدخشان ذکری بعمل آورده است. (مسکن های مخروط شکل ساخته شده از نی ایمن هزاره ها اشاره است به خویشاوندی آنها با هزاره های ایماق شیخلی) با بر هزاره های رستاق و بدخشان سخن گفته است. (۳)

### ۲ - هزاره لاجین

هزاره لاجین قومی بودند که در اطراف بلخ و بلخاب و سنگچارک زندگی میکردند و بر ضد چنگیز خان جنگیدند و بعد بسوی هند فرار کردند چنانچه در صفحات قبل گذشت.

### ۳ - هزاره قندوز

در ولایت قندوز اقلا" در حدود ۱۱ هزار خانوار هزاره زندگی میکنند. بعضی سخی بعضی دیگر شیعه اند. جمعا" به هشت قوم بزرگ تقسیم میشوند. بنا مهای: قرلق، نیک پی، مایل، هشت خوجه، دایکلان، نیمان، علی جمع و غیره. تمام اینها با مردم شیخلی از یک تبار بحساب می آیند.

قرلق ها در ولایت قندوز و تخار سکنی دارند. و در دامنه عنبرکوه حدود سه هزار

(۱) و (۲) - آزا دا افغانستان شماره ۲۵ مورخه ۱۳۳۱ - ص ۶ چاپ پشاور.

(۳) - مجله جنگ غرستان شماره ۱ ص ۲۹ چاپ کویته سال ۱۳۶۱.

خانوار قرقلی سکونت دارند. علی جمیع در حدود پانصد خانوار در منطقه چهارتوت مربوط ولسوالی اشکمش خان آباد زندگی میکنند. در ناحیه خواجه نعمان بین ولسوالی اشکمش و ولسوالی خان آباد در حدود هزار خانوارند. در منطقه بین قندوز و خان آباد در حدود ۶ هزار خانوار از قوم نیک پی زندگی می کنند. که این منطقه بنا م ایشان " نیک پی " یاد می شود. بین ولسوالی خان آباد و علاقهداری بنگی حدودیکهزار خانوار از طایفه مایل زندگی دارند. هشت خواجه در جولیچه ، خواجه نعمان تقریباً یک هزار خانوار که در حدود علاقهداری بنگی و ولسوالی خان آباد ساکنند و شیعه می باشند. دهکلانی پنجدخانوار در قریبه " ده ویران " نزدیک ولایت قندوز ، و پانصد خانوار دیگر در علاقه علی آباد زندگی می کنند. نیمان بین ولسوالی اشکمش و ولسوالی خان آباد در حدود پانصد خانوار و جمعا " در علاقه بنگی و علاقهداری علی آباد و مربوطات ولایت قندوز در حدود پانصد هزار خانوار هزاره زندگی می کنند. و هر قوم برای خود ریشی دارند و در قیام ملت علیه متجاوزین روسی سهم فعال دارند. (۱)

۴ - هزاره خلم یا هزاره " دولان جاوند "

---

هزاره خلم از زمان های بسیار دور در این منطقه ساکن بوده اند. چنانچه شرف الدین علی یزدی در ضمن شرح حال امیر تیمور لنگ می نویسد: " سیدمرد از قوم " دولان جاوند " که هزاره خلم است در سلک ملازمان امیر تیمور درآمدند. (۲)

۵ - هزاره کیان

---

دره کیان از مناطق زیبا و حاصل خیز افغانستان است که در گوشه شمال شرقی هزارهجات موقعیت دارد. و شامل اقوام: زی نظر، زی جانی، بابه کلو، زی - شادی، زی غوله میباشد. و هر کدام چندین قریه پر جمعیت را تشکیل میدهند و همه هزاره اسما عیلی و مردم مهمان نواز میباشدند. (۳) در مناطق " تالسه " و " برفک " و " دره وادو " نیز تعداد کثیری از مردم هزاره از اقوام: هشت خوجه علی جم، آهنگر زندگی می کنند که بعضی شان دوازده ما می و بعضی اسما عیلی هستند.

۶ هزاره های ولایات شمال

---

هزاره " کرکک " در شمال بغلان در حدود دو هزار خانوار، هزاره " کوهگدای " در ولسوالی نهرین قریب دو هزار خانوار. هزاره " قوزی " در جنوب نهرین و

---

(۱) - ن . ک . به : " هزاره های ولایت قندوز " نوشته غرجستانی .

(۲) - ظفرنا مه تیموری ج ۱ ص ۵۹ چاپ تهران ۱۳۳۶ .

(۳) - تاریخ نوین هزاره ص ۲۷۱ .

شرق خان آبادیکهزادو صدخانوار هزاره "تولی" در جنوب نهرین دو هزار خانوار، هزاره "دله پس کندی" در غرب نهرین و شرق اندراب، هزاره "جوی کند" متعدد با صد قافل میل در خان آباد هزاره "دابمیرک" حدود پانزده هزار نفر شامل طوایف: خطای، خودی، چاچه، بیگ مراد، و مقصود در قریبه های: سرآسیا، شولوتو، زی مزید، نوامده، قبجاق، قره خوال، دیوانه قشلاق و غیره. هزاره "قغی" در قریبه های: خواجه یاک، نیلان و شورا بنسند، هزاره "قول برسی" قریب ۲۱ هزار نفر در مرکز تخار، هزاره "جال" در سرحدات اشکمش، هزاره "قره با تور" حدود پانزده هزار نفر، هزاره "نینکی قلعه" در ولایت تخار، هزاره "بابوله" در قسمت های ازمسکنان که شیعه و سنی اند. هزاره "کوکچنار" در بغلان به تعداد هفت هزار خانوار، عبدالحی هزاره از قوماندانهای معروف از هزاره نهرین و بغلان از شخصیت های است که ضربات سنگین بر قوای متجاوز روسین وارد نموده است. هزاره "نیمان" دو هزار قافل میل در کوهستان شمال بغلان. هزاره "قلغ" در مناطق بین اشکمش، علی آباد و خان آباد. هزاره پلخمیری مرکب از شیعه و سنی در مناطق: اسلام قلعه، گورکانی چشمه شیر، دشتک، علی جم، چکا و غلی، دهنه غوری، دشت نیمان، گای و غیره جمعاً از ۸۶ هزار نفر تجاوز می کنند. قیام جنگ اوغلی و شجاعت کم نظیر مردم آن تا ابداً بر تاریخ افغانستان می درخشد. هزاره های "خینجان" در مناطق: خواجهزی، باجگاه، دشت امرود، ولیان و غیره سکونت دارند و شامل اقوام: محب، نوکر، چاکر، آتش الغو، کرمعلی، کوهگدای و غیره می باشند. (۱) در "القانه" یا "القان خان" سرپل عده کثیری از هزاره های سنی مذهب زندگی میکنند. در میمنه نیز عده ای هزاره سکونت دارند. آنچه ذکر شده فقط فهرست مختصری بود از هزاره های ولایات ترکستان که ارتباط بیشتر آنها با هزاره جات قطع گردیده است اما هزاره های شیعی اشنا عشیری ترکستان بسیار زیادند، که تعداد آنها در حدود یک میلیون و نیم تخمین زده میشود، و در مناطق مختلف ترکستان از جمله در شهر مزار شریف، جاراکنت، شولگره، پشت بند، کشنده، دره صوف چمتال، پلخمیری، هژده نهر، بلخاب، سنگجراک، سرپل، اسمیدان کاشان، دولت آباد، جیل، آب خورک، چهارباغ، و در بسیاری از مناطق دیگر زندگی می کنند. و چون ارتباط شان با هزاره های مرکزی قطع نشده است و مردم ما با آنها آشنایی دارند لذا از تفصیل بیشتر در این باره صرف نظر می شود. زیرا که هدف ما در این رساله فقط معرفی اقوام فراموش شده هزاره می باشد. کسانی که خواستار تفصیل بیشتر باشند به "تاریخ نوین هزاره" نوشته محمد عیسی غرjestانی مراجعه نمایند.

#### ۷ - هزاره تاتار

تاتارها در منطقه وسیعی از حدود کوتل با دقاغ تا رویی دو آب زندگی

می کنند. لهجه هزاره‌ای وسایر آداب و رسوم ملی خویش را حفظ کرده‌اند. همه حنفی مذهبند. و به هزاره بودن خود افتخار می کنند. مردمانی اندشجاع، مهمان نواز، و جوانمرد. اسب تازی از شهرت خاص برخوردار است و مشتریان زیاد دارد. از شخصیت‌های معاصر مردم تاتار مولوی اسلام است که رهبری مجاهدین تاتار را بعهده دارد.

#### ۸ - هزاره پنجشیر

هزاره پنجشیر از اقوام : جهر علی، بابعلی، سنکی خان، گلاب خیسل، دوستعلی و غیره تشکیل شده جمعیت کثیری می باشند. و در حصه دوی پنجشیر در مناطق " رخه " و " دره هزاره " زندگی می کنند. کلاً شش یا هفت دره پر جمعیت را در اختیار دارند. در قیام پنجشیر پیشتر از بوده ضربات مهلکی بر قوای متجاوز روسی وارد کرده‌اند و با احمد شاه مسعود همکاری نزدیک داشتند. قومندان حیات‌الله خان شریفی فرزند حاج شریف خان از مردان با کفایت و شجاع این خطه بود که با احمد شاه مسعود همکاری می نمود. و در قیام پنجشیر نقش مهم داشت و در سال ۱۳۶۴ به شهادت رسید. هزاره‌های پنجشیر با هزاره شیخعلی پیوند می خوردند. قومندان حیات‌الله املتا " از قریه " یواز " شیخعلی بود.

#### ۹ - هزاره‌های حنفی ولایت غور

ولسوالی لعل و سر جنگل تماماً " اثناعشری " اند. و در ولسوالی پسا بند غور قریب ۴ هزار خانوار هزاره شیعه سکونت دارند. اما در دیگر ولسوالی‌های غور عده کثیری هزاره حنفی زندگی می کنند. چنانچه : هزاره " غوله " ( قوله ) در ولسوالی تیپوره در حدود ۴۰ خانوار، هزاره " سیاه‌بای " نیز در همین ولسوالی حدود ۴۵ خانوار، هزاره مغل در مناطق زرنی، و شیخا، و غیره سکونت دارند. هزاره " گودر " و " بای بوغه " و دامرده در حدود ۲۰ هزار خانوار در ولسوالی تولک. هزاره " برات " و " بای بوغه " در حدود ۴۰۰ خانوار در ولسوالی شهرک. هزاره " دای " حدود پانصد خانوار در تولک. اقوام دیگر از مردم هزاره بنامهای: زی حسین و زی رضا در ولایت غور زندگی می کنند که گفته می شود در قرون اخیر به تسنن گرا شده‌اند.

#### ۱۰ - هزاره مغل

هزاره مغل در ولایت غور، فراه، اوبه هرات، بغلان و سرپل پراکنده‌اند. مغلان سرپل مذهب تشیع را تا کنون حفظ کرده‌اند، اما بقیه شان به مذهب تسنن گرا شده‌اند، مناطق زرنی، کاوان مغلان، غوزبیگک، خواجه روف، سنگ مزار، در ولسوالی تیپوره مغل می باشند. در ولسوالی اوبه هرات مناطق : شافلان یا شافلان، قریه بوران، کروغاس، ارزنه‌آباد، زمان‌آباد، قریه نسو، سرپل اوبه، کاجه، یحیی‌آباد، و غیره مغل میباشند. مغلان خود را از اقوام

اشرافی و خان زاده هزاره می‌دانند. و چون با اقوام دیگر زاد و تولد کرده اند تا حدودی دورگه شده اند. و قیافه شان اندکی تغییر یافته است. زبان شان فارسی است. اما مغلان اوبه تا پنجاه سال پیش زبان مغلی را حفظ کرده بودند.

حدود نیم قرن پیش یک نفر روحانی با استعداد اما گمنام بنام " ملا عبدالقادر" بسرمایه‌های فراوان در قریه " ارزنه آباد" اوبه زندگی می نمود. و دارای تالیفاتی بود از جمله: کتابی در " تاریخ مغل"، رساله‌ای درباره " لغات مغلی" و دیوان شعری داشت، و به سه زبان فارسی، عربی و مغلی شعر گفته است. سید سلطان شاه هم استاد دانشمندی و علوم بشری کابل برای تحقیق در باره زبان مغلی و بدست آوردن کتابهای این مردشما " در میان مغلان اوبه رفته و شرح گذارش مسافرت خود را در مجله آریانا شماره ۴ مورخه اسد ۱۳۴۹ - بچاپ رسانده است، و من خلاصه آن را در اینجا می آورم.

مغلان فعلی افغانستان در نزدیکی اوبه حدود ۴۵ کیلومتری شرق هرات در قریه های: ارزنه آباد، زمان آباد، قریه گرغاوس، در جنوب هریرود، شافلان، بوران شافلان و غیره زندگی میکنند. حدود ۴۰ سال قبل در این منطقه مردی زندگی میکرد بنام ملا عبدالقادر که به سه زبان فارسی، عربی و مغلی شعر می سرود. وی کتابی درباره شجره و تاریخ مغل نوشته بود. این مرد فاضل در سال ۱۳۴۸ هجری قمری برحمت حق پیوسته است. یکنفر سیاح خارجی که حتماً لاژاپونی بوده کتابهای قلمی او را از نزد ورثه اش خریداری نموده و با خود برده است. و فقط او را قراکنده‌ای از اشعار او باقی مانده بود که برای نمونه چند نفر دشمنان او که به زبان مغلی است در اینجا آورده میشود.

جدا یدو واکوسو وای نندو	غریبیدو وچرسو وای نندو
غزردا را اوژتو وای نندو	ایرتوا وایلتوا یلنو و دیرمن

ترجمه:

درجدا بی بمردم وای برمن	در غریبی بماندم وای برمن
در زیر زمین به بینید وای برمن	بیا بیدگریه کنیخداک را با لایم بریزید
بیدت بده غمی جورا اوژتو	قیار اودبنه دنیا اوژتو
عذاب قطن بینه فردا اوژتو	ایمه "قادر" دیره بالمت قیامت

ترجمه:

به بینید ما درغم و جور هستیم	به بینید دنیا دو روز است
به بینید فردا عذاب سختی هست	با لای همین "قادر" قیامت میشود

قطعه دیگر:

بیا بیا به پیشما زوصل بده کامم	ایره ایره ردامنی وسله وگه کامنی
نام مرا گم کردی بیا بیا به پیش من	عینرنچی مانی ایره ایره ردامنی
بشنو فغانهای شبها و روزهای مرا	ساناسی فعانود منی ادورشبان نود منی
بطرف من نگاه کن بیا بیا پیش من	ندون کی جوگتو منی ایره ایره ردامنی
در صحراها میگردد و صفت ترا میگویم	صحرا ز تو بیا بونمی وصفی چینی کنمی



ترانمی بینم بیابیا به پیش من  
 روی من از غمت مانندگاه زرد است  
 دلم آگاه شد بیابیا به پیش من  
 یک غریب زار هستم از غم افکار شده ام  
 بکوهها فراری ام بیابیا به پیش من  
 جانم را غم بسوخت و مرا به فغان آورد  
 باشم یا نباشم بیابیا به پیش من  
 قادر از غم شیرین مانند فرهاد  
 کوه میکند بیابیا به پیش من

چنی الوژنمی ایره ایره ار دامنی  
 سا مان متونورمنی شیرا به غمدوچنی  
 اهگیر بیچه ورمنی ایره ایره اردا منی  
 نیکه غریب زار بهی غمدسه انکا بهی  
 اولز تو فرابهی ایره ایره اردا منی  
 جانمنی غمدورگبه منی فغاندوکبه  
 یا باشم وگینه ایره ایره اردا منی  
 شیرینه غمدوکیسنی "قادر" فرهاد متو  
 اولافته ایره ایره اردا منی

چند نمونه از واژه‌های مغلی که ملا عبدالقا در درکتا بش آنرا ترجمه کرده است.  
 چورگو = چکیدن . کاشی = کاسه . طبشی = طبق . آرپه = جو . غژر = زمین .  
 شَبترغی = ارزن . اِزغئی = سیاه چوب . بُخدی = گندم . المقره = چارمهنک .  
 کهوک = کرسف . چالا = سوراخ . چیچی = کوه سُخسَخ = دلدلک . کورگان = داماد .  
 بیری = عروس . قرب = آفتابه . کوک = آسمان . قلفی = دزد . قازق = میخ (۱)  
 یکنفر از برادران هزاره مغل ساکن ولایت غورکه با من آشنایی داشت  
 می گفت در ولایت غوراسامی بعضی از مناطق و دهکده‌ها بزبان مغلی میباشند.  
 از جمله " تیوره " مغلی است بمعنی دهن دو آب و محل تلاقی دو رودخانه .  
 داستان شیرین دودلبا خسته شیدا یعنی " مغل دختر و ارب بچه " که تا کنون  
 در میان مردم مخصوصاً " در ولایت غوربه نظم و نثر سینه به سینه نقل و خواننده  
 میشود . خارج از واقعیت نبوده است . احتمال زیاد میرونگه مغل دختر ، دختر یکی  
 خوانین مغل غور بوده ، و " ارب بچه " احتمالاً جوانی بوده وابسته به قوم  
 " ارب " بهسود ، و این قوم " ارب " هزاره اند . ربطی به عرب ندارند .  
 در میان مردم هزاره در دوسه مورد اسم قوم " ارب " دیده میشود کسسه  
 خودشان برخلاف اسم شان هزاره خالصند .

۱۱ - نکودریان

هزاره نکودری ( در بعضی منابع " نکودر " ضبط شده است ) منسوب به سلطان  
 احمد نکودر ایلخانی اند . نکودر پسر هولاکو وقتی مسلمان شد نام احمد را انتخاب  
 کرد . او بعد از برادرش " ابقا خان " \* از سال ۶۷۰ تا ۶۸۳ هـ به مدت سه  
 سال سلطنت نمود . بعد از قتلش " ارغون خان " برادر زاده اش به سلطنت رسید .  
 سلطان احمد نکودر از پادشاهان نیک نام و خدمت گذار بود . در خراسان مراسم  
 سیکوبجای نهاد . طایفه نکودریان از سپاه او بودند ، که بدرخواست و تقاضای

(۱) - مجله آریانا شماره ۴ مورخه اسدسال ۱۳۴۹ .

\* - ابقا ، ابغه ، ابقه در مغلی عمو را گوید .

ملک فخرالدین کرت حکمران هرات در سال ۶۹۳ هـ در اطراف هرات ساکن شدند .  
 و بعد از سرحد هرات تا سیستان و قندهار و غزنی پخش گردیدند. غبار می نویسد :  
 " ملک فخرالدین کرنگروهی از عشا یرتکودر مغل مقیم سیستان را که برضد  
 حکام مغلی ایران قیام کرده بودند . در پناه خود گرفت و گاه و ناگاه در حدود  
 ولایت طوس به پیشقدمی هم می پرداخت " (۱)

نکودریان احتمالا " بهمراه خود زن نیاورده بودند ، و از مردم افغانستان  
 زن گرفتند ، از این رو فرزندان شان از طرف مادر دورگه شده اند . و به تدریج  
 دین مقدس اسلام را اختیار کردند . و در میان سائیر اقوام افغانستان از جمله در  
 میان مردم هزاره جات به تحلیل رفتند . گمان میکنم که هزاره های مغل هرات  
 و غور و فراه که ذکرشان گذشت ، قسمتی از بقایای نکودریان باشند . زیرا هم  
 دورگه اند . هم زبان مغل را حفظ کرده بودند . هم خود را اشرافی زاده میدانند ،  
 و هم در همان مناطقی زندگی می کنند که نکودریان در سابق در آنجا ساکنونت  
 داشتند . نکودریان سیستان بعدها در میان مردم هزاره منحل گردیدند . در برج  
 جوزای ۷۸۵ هـ ق امیر تیمور بعد از فتح سیستان در بالای رود هلمند در جلگه ای که  
 نکودریان در آن زندگی میکردند . حمله برد ، ساکنین حصار مقتور ، قلعه سرخ ،  
 قلعه دهنه تاقه ، ایل تغاجی و غیره که از هزاره نکودریان بودند به مقابله  
 و دفاع برخاستند . تیمور بر همه آنها غالب شد و کشتار عظیم نمود . و از سر کشته  
 شدگان کله منار ساخت . و نکودریان بسوی هزاره جات عقب نشینی کردند ، حتی  
 ملک مقتوک سر کرده نکودریان بود و بدست تیمور زخم زده بودا سیر شد و تیمور  
 شناخت که او بر وی زخم زده لذا فرمان قتلش را صادر کرد . (۲)

نکودریان در نقاط مختلف سیستان و قندهار علیه امیر تیمور مقاومت  
 کردند . حتی تیمور در سیستان به تیریکی از آنها از ناحیه پابستی مجروح  
 شد . و اثر آن تا آخر عمر باقی ماند . لذا به تیمور لنگ مشهور گردید . گفته میشود  
 که امیر تیمور در مدت عمر بیش از هفتاد مرتبه زخمی شده است ، و اخیرا " روسها  
 قیبرا ورا شکافتند و در حین شکافتن قبردا نشمندانی از کشورهای اروپایی  
 و آسیایی حضور داشتند ، از افغانستان احمد علی کهزاد شرکت کرده بود ، او می-  
 نویسد که اثرسی و چند زخم در استخوانهای امیر تیمور مشاهده شده است .  
 مجسمه ساژان ما هر روسی از روی استخوان مجسمه او مجسمه سرو صورت او را درست  
 کردند . (۳)

۱۲- هزاره بادغیس

هزاره بادغیس بنا مهای : هزاره خراسان ، هزاره هرات ، هزاره قلعه نو

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۴۱ .

(۲) - ن . ک . به : ظفر نامه تیموری ج ۱ ص ۲۷۲ .

(۳) - مجله آریانا مقاله احمد علی کهزاد .

و هزاره‌ایزنیات نیز یادمی شوند. اقوام عمده‌شان بناهای : جمشیدی، دیزنگی، بهسودی، زیمات، برنقره، قهقهه، کندلان، بای بوغه، برات، گُدر، کندا، قدی (خدای قلمنی، لاغری، مامکه، جعفری، قبقاق، خواجسه، فرستان، کاکه، ایسم بوغه، بوبکه، بای غور، میرمیرک، عبدال، بیکوچی، پروتی، گدی، کوهگدای، سرخایی، ایک نوکه، وغیره یادمی شوند که هر کدام از این طوایف به شاخه‌های بسیار تقسیم می‌شوند. جمعیت‌شان از ۲۵۰ هزار نفر کمترینست. و ولسوالیه‌های کشک‌کهنه، ونو، قلعه نو، جوندوغیره بیشتر از این مردمند. و در گذشته در داخل شهره‌رات و غوربان نیز جمع کثیری از این مردم زندگی میکردند. طبق گفته خودشان و نیز طبق قرائین دیگر آنان در ابتدا شیعه بودند، احتمالاً "قریب ۳۰۰ سال می‌شود که به تسنن گراشیده‌اند. زبان‌شان فارسی به لهجه هراتی می‌باشد اما تعداد بیشماری لغات هزاره‌ای خالص در زبان‌شان باقی مانده است. و جود این واژه‌ها میرساند که در گذشته زبان‌شان با گویش هزاره‌جات یکی بوده است.

هزاره بادغیس تاریخ غنی و پراز نشیب و فراز دارد، مخصوصاً "در تمامیت ارضی کشور در نواحی شمال غرب فداکاری بسیار نموده‌اند. و رجال بزرگ در میان‌شان ظهور کرده است. از جمله قافلان سلطان و میرخوشای سلطان رئیس هزاره‌های بادغیس و هرات در زمان نادر شاه افشار، درویش علی‌خان بیگلربیگی هرات در زمان احمدشاه بابا، آقای سلطان بانی قلعه نو، محمدشاه، بنیادخان هزاره، سکندر خان، آزادخان، محمدخان بیگلربیگی، کریم‌دادخان بیگلربیگی، شیرمحمدخان نظام الدوله، محمودخان بیگلربیگی، ابراهیم خان، شاه‌سوار خان حاکم مرو، وغیره هر کدام در زمان خود از مردان بزرگ و نام‌آوری بودند. مخصوصاً "بنیادخان هزاره مرد بسیار شجاع بود. و امروز "معلم نیک محمد" از هزاره‌های بادغیس مردی است که چندسال است رهبری جهاد مردم را بعهده دارد، و نامش سیاهیان روسی را بلرزه می‌اندازد.

از روحانیون برجسته آنها در حال حاضر مولوی سعدی از قوم بهسودی است که مدرس مدرسه محمدحسن مالچی میباشد. کتابهایی بناهای : افغانستان انقلابی، فقه قدری، رساله التوحید، جواهرالعلوم فی تفسیر قرآن مجید و غیره تالیف نموده است. مولوی محمد یعقوب ساکن پده از قوم دیزنگی و مولوی خدا بخش ساکن پده و مولوی مطیع هرکدام از روحانیون برجسته‌شان بحساب می‌آیند.

شاخه‌ای از قوم هزاره‌هایزنیات در نواحی باخرز، تایباد، تربت جام ایران زندگی می‌کنند و مذهب تسنن دارند. سرتیپ یوسف خان هزاره، شجاع الملک هزاره و صولت السلطنه هزاره از رجال مشهورشان بودند. و چون اینجانب در تاریخ هزاره بادغیس رساله مستقلی نوشته‌ام لذا در اینجا به همین مختصر اکتفا میشود.

نزدیک میمنه حدود پانصدخانوار هزاره زندگی میکنند. که متاسفانه اطلاع بیشتری درباره شان ندارم .

۱۴ - هزاره سرخ وپارسا

در غرب ولایت پروان و شمال شرق هزاره جات در ولسوالی لولنج دودره بزرگ بنام " دره سرخ " و " دره پارسا " وجود دارد، که دارای دره های فرعی بنامهای " دره وند " و " دره قُتندر " می باشند. ساکنین این دره ها تماما " هزاره اندو جمعیت شان قریب به ۴۰ هزار نفر می رسد. با آنکه مذهب تسنن دارند ولی تمام آداب و رسوم هزاره ای خود را حفظ کرده اند. حتی بر حرارت تراز هزاره های شیعی می باشند. و به هزاره بودن خود افتخار می کنند. زنان شان همان لباس قدیمی هزاره ای را تا کنون حفظ کرده اند که بسیار جالب و زیبا می باشد. هزاره های سرخ وپارسا مردمانی اند بسیار شجاع، مهمان نواز، جوانمرد. و بر ضد نیروهای روسی جنگها کرده و ضربات بسیار بر آنان وارد نموده اند. اینجا نبأ از نزدیک با آنان آشنا بوده ام. شهید قومندان اکرام یکی از مردان شجاع و روزمنده و کاروان دره پارسا بود که در او خرسال ۱۳۵۹ در یک درگیری شدید با قوای روسی در دره سالنگ همراه نه تن دیگر به شهادت رسیدند. او از دوستان صمیمی من بود که مدتی همراه چند تن دیگر از پارسانیا نزد اینجانب دروس مبارزاتی و تعلیمات اسلامی را فرا میگیرفتند. قومندان اکرام از خانواده فقیر و گمنام ظهور کرده بود در اثر شجاعت و کفایت فرماندهی مجاهدین پارسا را بدست آورد. اما افسوس که عمرش کوتاه بود و خیلی زود به شهادت رسید. مردم سرخ وپارسا در گرفتار ولسوالی لولنج و فتح چهارده غوربند سهم فعال داشتند. در فتح چهارده قومندان اکرام با گروهی توحیدترکمن همکاری نزدیک داشت، و در چند مورد ما با هم عملیات مشترک داشتیم. در جها دفرنجل وقتی عده ای از همراهانم شهید و من با چند تن دیگر به شدت زخمی شده بودم این برادران پارسا بودند که با کمال جوانمردی به کمک ما شتافتند.

شرح این ماجرا را در طی چند مقاله تحت عنوان نبرد مسلحانه ترکمن و قل خویش " در پیام مستضعفین بجای پارساندهام. کسانیکه مایل باشند بنجاء مراجعه فرمایند.

۱۵ - هزاره قول خول و قول لیج

در شمال چهارده غوربند دودره بنامهای قول خول و قول لیج وجود دارد که ساکنین آن همه هزاره اند. و بعضی شان خصوصا هزاره های قول خول مذهب تشیع خود را حفظ کرده اند. جمعیت شان قریب به ۳ هزار نفر میرسد. مردمانی اند مهمان نواز مهربان و با صداقت. در زمانی که درجیه بودم از نزدیک با آنان

درفتح چهارده به مجاهدین نان و غذا تهیه میکردند . تعدادی از دره‌های غوربند در گذشته مسکن‌ها رزیده بوده . اما به تدریج هزاره‌ها از میان رفتند و بسوی شیخعلی و دره ترکمن عقب‌نشینی کردند . تنها سادات هزاره به خاطر سادات شان در دره سیدان باقی ماندند . و مذهب تشیع را حفظ کرده‌اند . در شمالی منطقه ایست بنام " ده مسکین " که ساکنین آن نیز هزاره‌اند .

#### ۱۶- هزاره بدر او

ظهیرالدین بابردر قسمت معرفی توابع کابل می نویسد : یکی از بلوکات کابل " بدر او " است که در پهلوی الله‌سای قرار دارد . او علاوه نموده می گوید : صحرا نشین این ولایت هزاره و افغانند . کلان ترین هزاره‌ها هزاره سلطان مسعود است . (۱)

#### ۱۷- هزاره بغل

یکی از اقوامی که اصلتا هزاره‌اند اما روابط شان با هزاره‌جات قطع گردیده هزاره بغل می باشد . بیشتر این مردم در شمال کابل از " کوتل خیرخانه " تا " کاریمیر " سکونت دارند .

#### ۱۸- هزاره گدی

هزاره گدی بیشتر در روستاهای چهارده کابل و قلعه فتح الله ، ده مرادخان ، علا الدینی ، قرغه ، قلعه قاضی ، وتنگی لندر ، و دردهات پغمان از جمله در بیکتوته قلعه غلام حیدرخان ، قلعه رسول و غیره زندگی می کنند . آنان از بقایای مردم بهسود و دامیردادمی باشند . و چون با غیره هزاره‌ها دوولد کرده‌اند به کدی شهرت یافته‌اند عده‌ای از آنان مذهب تشیع خویش را حفظ کرده‌اند . اجداد آنها در مبارزات ضد انگلیسی در دو جنگ اول و دوم افغانستان و انگلیسی سهم داشتند . مرحوم " پهلوان یعقوب گدی " که تشیع خود را حفظ کرده بود در " دهدانا " سکونت داشت ، اصلتا " از چهارده کابل و از هزاره گدی بود . او در زمان صدارت شاه محمود بجرم هزاره بودن توسط یک گروه کمین به قتل رسید . از برادر محترم جناب " پهلوان ابراهیم " شنیدم که مرحوم " پهلوان برات " نیز از شیعیان چهارده کابل بوده‌است . پهلوان ابراهیم که خود از چهره‌های درخشان کشتی و از قهرمانان بزرگ است در دوران کشتی گیری افتخارات بسیار برای افغانستان کسب کرده و به‌اخذ مدالهای بسیار از : هند ، روسیه ، جاپان ، عراق ، اندونزی ، ایران ، مکزیک و غیره نایل آمده‌است . او در باره پهلوانان افغانستان اطلاعات گرانبهایی دارد . و بین سالهای ۵۴ تا ۱۳۵۶ ، همراه شهید علی یا وروفا به گردآوری شرح حال پهلوانان افغانستان مشغول بودند . علی یا وروفا روشنفکر مؤمن و متعهد و اقتصا ددان در زندان حفیظ الله امین به شهادت رسید . کتابی را که در شرح حال پهلوانان کشورا عم از شیعه و سننسی

نوشته بود، برای اجازة چاپ به وزارت اطلاعات و کلتور آن وقت فرستاد. اما قبل از آنکه اجازه چاپ داده شود، مرحوم وفا دستگیر و شهید شد. باری، درگذشته جمعیت کثیری از مردم هزاره در کابل و اطراف آن زندگی میکردند و حتی در تغییر حکمرانان آن نقش داشتند. بقمسکه در سال ۹۱۲ هـ وقتی ظهیرالدین با بزر برای کمک به شهزادهگان تیموری از کابل به هرات شتافت. مغلان (هزاره های کابل) او را غیا با از سلطنت خلع و در عوض پسر عمویش را به سلطنت کابل برداشتند<sup>(۱)</sup> گمان میکنم یکی از علل کینه با بر نسبت به هزاره ها و حملات او به هزاره جات همین موضوع بوده است. چند سال بعد وقتی هما یون پسربا بر به کابل حمله نمود، میرزا کمران حکمران پیشین تاب مقاومت نیا ورده شیا نگاه از " ارگ شاه ی " خارج شده با بفرار نهاد، اما در کوه شیردرازه توسط هزاره ها دستگیر شد. صیگاهان وقتی هزاره ها او را شناختند معذرت خواهی کر دند و او را با احترام " نزد شیروم طغایی " فرستادند. (۲) هزاره ها تا این وقت مخالف هما یون بودند و از میرزا کمران حمایت میکردند. محمد حکیم میرزا نوه با برو حکمران کابل، سپاهی را برای جهاد به " کافرستان " ( نورستان فعلی ) فرستاد و در ویش غازی را بر آن سپاه فرمانده مقرر کرد. در این جهاد مقدس عده ای از هزاره ها بحکم مسلمانی شرکت داشتند. با یزید بیات میگوید در سال ۹۷۸ هـ در شرق " بتخاک " کابل در کوتل گاو در " ده پلاس " که مسکن هزاره ها بود مهمان بوده است. (۳) در آن زمان عده کثیری از مردم هزاره در دهات کابل و نواحی شرقی آن و در مناطق بگرامی و خرد کابل تا حدود کوتل " لته بند " سکونت داشتند. قلعه مرا دبیگ و قلعه فاضل بیگ به مراد بیگ و فاضل بیگ منسوبند که فرزندان با به به سود بوده اند. و خود به سود در کوه قرق مدفون است. آثار رجوی به سود در دامنه کوه قرق تا کنون بجای مانده است. و به همین نام یاد میشود.

## ۱۹ - هزاره اوغان و جرمان

هزاره اوغانی و جرمانی و شادی و نوروزی قبا بلی بودند که بخوا هش سلطان جلال الدین سیور غتمش در نواحی کرمان ایران اسکان داده شدند. " چون جلال الدین سیور غتمش بین قطب الدین در سنه ۶۸۱ هـ بر سریر حکومت کرمان نشست از ابقاخان التماس نمود تا جهت محافظت سرحدات مملکت کرمان فوجی از لشگریان را به کرمان گسیل دارد. ملتمس او میذول افتاد، بحکم یرلیخ، عده ای از چریک مغل که ایشان را اوغان و جرمانی گفتند بکرمان اعزام شدند. (۴) بعد از فوت سلطان ابوسعید ایلخانی طایفه اوغان و جرمان از کسی فرمان نمی بردند، و

(۱) - با برنا مه ص ۸۹.

(۲) - تذکره هما یون و اکبر

(۴) - روضه الصفا ج ۴ در احوال امرای قرا خطایان کرمان.

داغما "درا طرف اشیراز و کرمان و گاهی تا حدودا صفهان و یزدرا تا خت و تـاز  
 میکردند. این طایفه در نواحی کرمان یک نیروی جنگی قدرتمند بحساب می آمدند  
 و حتی شیخ ابواسحاق مغلی (آل اینجو) شاه ادب دوست و دادگر شیراز که ممدوح  
 حافظ شیرازی بوده از این طایفه مددخواست. هزاره اوغانی و جرما بی در حدود یگن  
 دارای قدرت بودند. امیر مبارزالدین موسس سلسله آل مظفر شیراز (\*) در جنگهای  
 سختی که با اوغانیها و جرما نیها داشت قدرت آنان را درهم شکست. بعد از آن تاریخ  
 نام آنان کم کم از صفحه روزگار محو شد. عبدالحی حبیبی بطور ضمنی آنان را از  
 مردم افغانستان دانسته است. محمد افضل ارزگانی هزاره جرما بی و اوغانی  
 را با هزاره افغانستان از یک نژاد شمرده است. (۱) و حیدی فولادیان این دو قبیله  
 را از مردمان قدیم غور شمرده گوید: هزاره جرما بی را بدان سبب جرما بی گویند که  
 منتسب به "جرمک" پدر امیر شنسب غوری میباشد. (۲) "هزاره شادی" و "هزاره  
 نوروز" نام شان کمتر در تاریخ آمده، ظاهراً از نظر جمعیت و قدرت از دو قبیله  
 دیگر کوچکتر بوده اند. این چهار قبیله هزاره به تدریج با سایر مردم آمیزش نموده  
 و به مرور ایام در میان آنان به تحلیل رفتند. و در "کهنوج" کرمان تا هنوز  
 قیافه های مغلی، و بعضاً دورگه مشاهده می شود. و در چند روستای کهنوج تا هنوز  
 مردمانی از هزاره های قدیم کرمان باقی مانده که به زبان فارسی سخن می -  
 گویند و مذهب شیعه دارند، هر چند از تاریخ خود آگاهی ندارند اما بعضی  
 افرادشان می گفتند که در زمانهای بسیار قدیم در افغانستان بوده اند. این  
 احتمال که دسته های از آنان به افغانستان آمده باشند و در میان مردم آنجا به  
 تحلیل رفته باشند، بعید نمی نماید. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی می نویسد:  
 دیگر نام و نشانی از آنها در کرمان باقی نمانده است فقط یک قبیله از آنها که  
 زودتر از همه مسلمان شده و با ایرانیان رفتار نرم و ملایم داشت بنا م قبیله "نوروزی"  
 نسل شان تا قرن بعد باقی ماند. رئیس قبیله نوروزی "اخو ایکجه" نام داشت.  
 احتمال دارد که تا کنون نسل این قوم در کرمان باشد. (۳)

برای تحقیق بیشتر در تاریخ اوغان و جرمان رجوع کنید به: تاریخ شاهسی  
 قراختایان، تاریخ آل مظفر، روضه الصفا، حبیب السیر، تاریخ کرمان،  
 لغت نامه دهخدا و غیره.

## ۲۰- هزاره لوگر

در لوگراز زمانهای دور هزاره ها سکونت داشتند. در سیرمنا خیرین می نویسد

\* آل مظفر از طرف پدر فارسی زبان و از طرف مادر به قره ختایان منتهی میشوند.

(۱) - المختصر المنقول ص ۳۰

(۲) - کشف النسب ج ۲ ص ۷۶

(۳) - وادی هفت وادی ج ۱ ص ۴۲۰، تاریخ مظفر ج ۱ ص ۲۳

"چرخ" موضعی است از تومان لوگر. مولانا یعقوب چرخي بدان منسوب است .  
 "سجاوند" از قراء مشهور آنست . در کوهستان آن بنگاه هزاره و افغان است . (۱)  
 هنگا ميکه همایون در هند مشغول جها دبود ، خواجه جلال الدین محمود را حاکم  
 کابل مقرر نمود . خواجه مذکور از هند از طریق " بنگش " و " تیرا " بسوی کابل  
 حرکت نمود . و براه " درهاریاب " در قلعه " سفیدگاه " که بگردیز تعلق داشت  
 فرود آمد . و از آنجا کوچ نموده در " شمشه تره " که ته کوتل گردیز است بجانب کابل  
 فرود آمد . خواجه اسپا هیان خود از آنجا بر سر " هزاره لاغری" که ما بین " و دق " ( وردق )  
 و " میدان رستم " مقرر داشتند ، تاخت . جمعی از آنها کشته شدند ، گوسفندان  
 و روانات شان به ضبط درآمد . خواجه با سپاهیان خود بعد از سه چهار روز به کابل  
 آمدند . (۲)

مسکن هزاره لاغری بطور دقیق برایم معلوم نشد ، اما قطعاً " در مناطق میان:  
 گردیز ، لوگر ، میدان و وردک بوده . " وردق " به احتمال قوی همان " وردک "  
 امروزی است . در ، " ثین اکبری " نیز وردک به صورت وردق ضبط شده است . در  
 میان هزاره های بادغیس یک شاخه بنام " هزاره لاغری" یاد می شوند ، آیا اینان با  
 اقوام لاغری لوگری یکی بوده اند؟ چیزی در این باره نمی دانم .

تاریخ هزاره های لوگر تحولات و تغییرات بسیار بخود دیده است . هزاره های  
 قدیم لوگر بارها تا سرحد انقراض رسیده اند . و با زدر طول سالهای متمادی دسته -  
 هایی از سایر اقوام هزاره به لوگر رفته و به هزاره های قدیم پیوسته اند . از جمله  
 خانواده عبدالخالق شهید که تا در اکتساب ما لئا " از هزاره های ارزگان بوده که  
 به لوگر رفته و بعد به کابل انتقال یافته اند . در این میان سادات شیعی لوگر  
 کمتر صدمه دیدند و توانستند موجودیت خود را حفظ کنند . جنرال میر احمد شاه از -  
 سادات شیعی لوگر بود که می خواست در افغانستان یک حکومت مرمسی برقرار سازد .  
 هزاره های امروز لوگر از سه قوم عمده بنا می آید : قلمود ، محمدخواجه ، و دایمیر داد  
 تشکیل شده اند . و در چند نقطه لوگر از جمله در " بدخوا و " محمد آغه " ، " خوشی " ،  
 " سرخ باد " گلنار " ، و غیره سکونت دارند . هزاره های لوگر چون ارتباط شان  
 را با هزاره جات حفظ کرده اند لذا بر مذهب تشیع باقی مانده اند . آنان از  
 سال ۱۳۵۸ - علیه نظام مارکسیستی کابل و تاجو زات روسها بپا خواسته دوش بدوش  
 با برادران اهل سنت ، علیه روسها جها دمیکند .

## ۲۱- هزاره پکتی

طبق افسانه های بجای مانده ، بهسوده و بپرا در بوده : بهسود و مقصود . (بپرا  
 مسعود) اولاده بهسود همین مردم فعلی بهسودی باشند . اما اولاده مقصود در  
 سمت جنوبی در میان افغانان مانده اند ، به تسن گرایش پیدا می کند ، و ارتباط

(۱) - سیرالمتاخرین ص ۷۵ ذیل کلمه کابل چاپ کلکته ۱۲۵۳ ه .

(۲) - تذکره همایون و اکبر ص ۱۵۲ .



شان با هزاره‌ها قطع میگردد. قرائین و علایم تاریخی نشان می دهد که در سمت جنوبی در گذشته‌های دور هزاره‌ها سکونت داشته اند. چنانچه در "دره پیچ" پکتیا در دهانه "خوله میدان" (۱) قبرستانی وجود دارد که آثار قبورها در حال محوشدن میباشد. و در حدود ۳۵۰ قبرها می شود شمارش کرد. این قبور متعلق به مردم هزاره بوده است. " خاک هزاره " دهی است در ولایت پکتیا در ۴ کیلومتری سفیدقلا ( اسپین کلا) در منطقه " ژوب " پاکستان قلعه مخروبه‌ای است بنام "قلعه هزاره" که ساکنین اطراف آن می گویند این قلعه در زمانهای دور متعلق به هزاره‌ها بوده و آنان از چشمه‌ای که در چند صد متری این قلعه وجود داشته از زیر زمین توسط صدها شاخ بُز آب را بدرون قلعه لوله کشی کرده بودند. و جزا کنین قلعه کسی دیگر این موضوع را نمی دانستند. هزاره‌های پکتیا با حتمال قوی منقرض شده اند و یا در میان برادران پشتون به تحلیل رفته اند. تنها سادات شیعی گردیز موجودیت خود را تا کنون حفظ کرده اند.

## ۲۲- چچ هزاره

این مردم کلا در شمال شرق پاکستان زندگی میکنند. و از ماورای رود سند تا سراسیمبی‌های کشمیر و حدود چترال و صفحات جبال هیمالیا تا وادی کاغان ( قاغان ) و گلگت گسترده اند. مساحت سرزمین چچ هزاره قریب ۳۰۰۰ میل مربع بوده و جمعیت شان از یک میلیون نفر کمترینست. سرزمین این قوم از یک طرف به پنجاب وصل میشود و این منطقه توسط رودخانه " اباسین " آبیاری میگردد. دریای کنسردر دره کاغان جریان دارد. منطقه چچ هزاره دارای بلندی‌های زیاد بوده، کوه‌های آن از جنگل‌های انبوه پوشیده می باشد. ارتفاع کوه‌های کاغان به ۱۲۷۰۰ - فوت میرسد. هیبت آباد، هری پور، کاکول ( کاه قول )، بالاکوت، و ماتسیراز جاهای مشهور این منطقه است. هیبت آباد ننه کلی ( ننه قلا ) از مناطق خوب تابستانی آن محسوب میشود. محصولات زراعی شان: گندم، جواری، جو، شالی، نیشکر، باجره، تنباکو، پنبه، و غیره می باشد. آهن زغال سنگ، سرمه، و بعضی معدنیان دیگر دارد. صنایع دستی شان راپتوهای خرد و بزرگ و شال و غیره تشکیل میدهد. (۲) در شمال باختر لاهور به فاصله ۶ روزه - راه روی جاده کابل و رودخانه با با حسن شهرکی وجود داشت بنام " خزاران گه" هزاره چچ در آن زندگی میکردند. همچنین در شمال لاهور و در مغرب " وابهات" شهرکی بنام " فرخاله" بود که ساکنین آن نیز هزاره بودند.

(۱) - خوله در لجه هزاره گیاهی است کوهی از خانواده نگدان ( اشچان ) .

(۲) - ن. ک. به. نوی ژوندون ص ۴۸ نوشته صدیق الله. چاپ کابل، ۱۳۳۰ ه. ش و اعلام المبخد

عبدالحی حبیبی در مجله آریانا شماره پنجم سال (۱۳۴۱)، چـج هزاره‌ها را آریایی دانسته، و حال آنکه واقعیت خلاف آن است. و چج هزاره با هزاره‌های افغانستان از یک نژادند. منتها در اثر مجاورت با برادران پشتون، زبان پشتورافرا گرفته، و در اثر خویشاوندی با اقوام دیگر دورگه شده‌اند. و قیاس‌گشایان تا حدودی تغییر یافته و قیاس‌گشایان آریایی مغلی درگوش امروزی شان باقی مانده‌اند. حتی بعضی آداب و رسوم و همینطور بعضی از صنایع دستی شان ارتباط آنان را با هزاره‌های افغانستان می‌رساند. محمد افضل ارزگانی در صفحه ۴۴ المختصر المنقول و حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه صفحه ۲۴۰، چج هزاره را با هزاره افغانستان یکی دانسته‌اند. افسانه‌هایی که میان مردم بهسود و هزاره ترکمن نقل می‌شود "چج هزاره" را از هزاره‌های بهسود سرهلمند می‌دانند، که بخاطر سرمای شدید، محل سکونت خویش را رها کرده به سوی هند مهاجرت کرده‌اند. مارکوپولوجهانگرد مشهور "چج هزاره" را از هزاره‌های نکودری می‌دانند. او می‌گوید: احمد نکودر لشکر بزرگی ترتیب داد و از راه بدخشان بسوی کشمیر و لاهور لشکر کشید تا شهر دهلی را فتح کند. تا آنراهایی را که با خود آورده بود، نسبتاً دارای رنگ و روی سفید بودند و اینها از زنان سیاه چرده هند همسرا انتخاب کردند و نژاد دورگه‌ای را به وجود آوردند. اینان به "کراناس" (قراناس)، موسوم شدند که به زبان مغلی دورگه را گوید. و از این مردم در ناحیه رودبار کرمان نیز هستند. (یعنی هزاره و غان و جرمان) (۱). گفته‌ام مارکوپولوهی با واقعیت نزدیک است. زیرا دورگه بودن چج هزاره آشکار است. مغلان ایلخانی چون بقصد جهاتنگشایی آمده بودند، طبیعی است که سپاهیان عادی شان زن مغلی به همراه نداشتند. جفرماندهان بزرگ و شهزادگان، از این رو وقتی آنان در ایران و افغانستان و هندماندگار شدند، بخاطر ازواج با زنان محلی قهرا نسل شان دورگه شد. برخلاف اجداد مردم هزاره‌جات که اینان از زمانهای دور در این سرزمین بوده و اگر مهاجرتی هم داشته این مهاجرت با زن و بچه‌شان بوده است. زیرا در مرکز هزاره‌جات هیچ گونه نشانه‌ای از دورگه بودن مشاهده نمی‌شود (\*).

(۱) ن. ک. به: سفرنامه مارکوپولوس ۳۸-۴۳ چاپ تهران ۱۳۵۰ ترجمه صمیمی. پ. مغلان به مغل اصیل "چکن یاسون" می‌گفتند که به معنی سفید استخوان و نجیب زاده است. و به افرادی که از طریق مادر دورگه شده بودند "قراناس" یا "قراناسون" می‌گفتند که به معنی سیاه استخوان، غیراصیل و دورگه می‌باشد. قراناس به صورتهای: قراناس، قرناس، قاروناس، قارناس، قراونه، کرناس، کراناس، کاروناس، کراناس، کارناس، نیز ضبط شده است. و به هزاره نکودری نیز قراناس می‌گفتند. نگاه کنید به: یادداشت‌های قزوینویج ص ۱۴۴، تاریخ التترک، حسن التوارخ ج ۱ قسمت و از نامه آن.

از عنوان فوق شاید چارته‌عجب شده‌باشید، اما واقعیت دارد بعضی اقوام هزاره در اثر مجاورت طولانی با برادران پشتون و یابلوچ در آن بلوچ به مرور زبان و فرهنگ آن‌ها را فرا گرفته‌اند. و به زبان پشتو و یابلوچی سخن گویند. مذهب تسنن دارند. و لباس چون آن‌ها می‌پوشند. از آن جمله هزاره‌های جلال آباد هستند. در گذشته هزاره‌های بهسود مناطق وسیعی را در اختیار داشتند که این منطقه از حدود جلال آباد و بهسود مشرقی و لغمان تا گرفته تا کابل و میدان و جلریز و بهسود هزاره‌جات را شامل می‌شد. بهسود مشرقی قشلاق‌گاه و بهسود هزاره‌جات بیلاق‌گاه این مردم بود. هزاره‌ها در قرون بعدی به تدریج از بهسود مشرقی و نواحی کابل و میدان بسوی متن هزاره‌جات عقب نشینی کردند، اما عده کمی از آن‌ها استقامت ورزیده در بهسود مشرقی ماندگار شدند. و به مرور با فرهنگ و زبان برادران پشتون را فرا گرفتند و با آن‌ها خویشاوندی پیدا کردند. و رابطه‌شان با هزاره‌جات قطع گردید. یکنفر از دوستانم که از بهسود هزاره‌جات است. می‌گفت: در بهسود مشرقی رفته‌بودم. یکنفر افغان که تا حدودی قیافه هزاره‌ای داشت به زبان پشتو از من پرسید اهل کجایی؟ گفتم: از بهسود هزاره‌جات. گفت: پس قوم هستیم زیرما هم در اصل بهسودی بوده‌ایم. و اجداد ما یکی بوده، منتها شما از اصلت خود برگشته‌اید و مذهب تشیع را قبول کرده‌اید! با خنده و تعجب گفتم: مطمئنی که اشتباه نمی‌کنی و قضیه برعکس نیست؟ زیرا هرگاه بگوییم هزاره تشیع خود به خود در ذهن انسان می‌آید، باری، پیرو مردان می‌گفتند که بهسود مشرقی مسکن هزاره بوده این سخن را با تردید قبول می‌کردم تا اینکه بعدها دیدم شواهد تاریخی گفته‌های آن‌ها را کاملاً تأیید می‌کند. از جمله سیدی علی کاتبی جها نگر در ترکیه عثمانی متوفی ۹۷۰ هـ که در بین سالهای ۹۶۱ تا ۹۶۴ هـ از پشاور به کابل آمده است می‌نویسد: " در اول جمادی - الاولی از نیلاب بسوی کابل روانه شدم از کوتل خیبر گذشته به شهر " جوش لاکو " (به احتمال قوی جلال آباد کنونی) آمدیم و سپس به لغمان (لغمان) آمدیم - هزاران بلای از میان قوم هزاره گذشتیم و به کابل رسیدیم. (۱) پس هزاره‌های میان کابل و شهر جوش لاکو بطور قطع همان هزاره‌های بهسود مشرقی بوده‌اند. در گویش امروز مردم بهسود مشرقی و مردم لغمان تعداد کثیری واژه‌های هزاره‌ای وجود دارد. در وزیرستان میان " توتاخیل " و " گنداب " در ولایت جنوبی، افغانانی زندگی می‌کنند که قیافه دورگه (آریایی و مغلی) دارند. و می‌گویند که اصالتاً " هزاره و از قوم " مقصود " می‌باشند. مهم‌ترین قوم هزاره که فرهنگ و زبان پشتون را فرا گرفته‌اند همانا ملاحظه فرمودید قوم چه هزاره‌اند. در چخانور در نواحی مرزی میان افغانستان و ایران قبیله‌ای زندگی می‌کنند بنام " دامرده " که فعلاً بلوچ شمرده می‌شوند. و فرهنگ بلوچی را پذیرفته‌اند. و در اثر خویشاوندی

(۱) - مرآت الممالک ص ۱۲۳ - ۱۲۵، چاپ تهران.

با آنان دورگه شده، اما آثار مغلی در وجنات شان نمایان است. اینان بیشتر در خاک افغانستان زندگی میکنند، حدود پانصد خانواری باشند. زندگی شان از راه دامداری تامین میشود. اندکی زمین زراعی نیز دارند. دارای خیمه و خرگاه می باشند. پیرمردان شان میگویند: ما در اصل هزاره بوده و از قوم داهرده می-باشیم. پدران ما دوبرادر بودند. نیای بزرگ ما دختر برادرش را برای پسر خویش خواستگاری می کند. اما برادرش آن دختر را بکسی دیگر میدهد، این مسئله باعث دل رنجی میان دوبرادر میشود. و نیای ما بعنوان قهر از برادر خود جدا شده همراه زن و بچه و عیال و خدمه و متعلقین در میان بلوچها ساکن میشود. و برای پسر خویش از مردم بلوچ زن میگیرد. از آن تاریخ بعد ما برای همیشه از مردم هزاره جدا افتادیم. مردم " داهرده " در گذشته در غرب جاغوری تا نزدیک قندهار زندگی میکردند. شاخه ای از قوم " داهرده " فعلا در حصه دوی بهسودسکنی گزیده اند.

### تلاش برای تغییر هویت

رژیم آل یحیی تلاش بسیار نمود که به وحدت و یک پارچگی مردم ما خدشه وارد کند. و با لاقلا احساس از خود بیگانه گی و بی ثباتی را در میان این مردم ایجاد کند. لذا با تشبیه به دلایل بی محتوا تعدادی از اقوام هزاره را هویت افغانی یا تاجیکی و یا بلوچی اعطا نمود. و حال آنکه از نظر تاریخی و علمی هزاره بودن آنها مسلم بود. چنانچه در غرب دایکندی بعضی اقوام هزاره را تاجیک و بعضی را افغان و عده ای را بلوچ نام نهاد. در کیجران هزاره های بروتی را بلوچ قلمداد کرد. بروتیه از طرف ما در دورگه شده اند و قیافه شان اندکی تغییر کرده است اما در میان اسامی اقوام و جدا شدن نامهای مغلی مشاهده میگردد. که این خود دلیل بر هزاره بودن آنها می باشد. بعلاوه نام " بروتی " در میان دیگر اقوام هزاره نیز وجود دارد چنانچه شاخه ای از اقوام هزاره بادغیس بنام " بروتی " بسیار می شود. آداب و رسوم بروتیه نیز با آداب و رسوم هزاره مطابقت دارد. رژیم حاکم تا یمنی های غور را با دلایل جعلی هویت پشتون اعطا نمود. اقوام خلیلی قندهار را نیز پشتون قلمداد کرد. هزاره دره سرخ را هویت تاجیکی اعطا نمود. و حال آنکه مردم دره سرخ با مردم هزاره ترکمن و مردم پارسا پسر عمومی باشند و اجداد شان یکی بوده، چطور میشود از سه برادر دوتای آن هزاره و یکی تاجیک باشد!؟

لازم به تذکر است: در مناطقی که هزاره ها با اقوام دیگر همجوار بودند، و در قرون گذشته چون تعصب مذهبی و نژادی کم بود و از طرفی هزاره ها صاحب اقتدار بودند، اغلب خوانین هزاره در میان یکی دو همسر هزاره ای یک همسر غیر هزاره ای نیز می گرفتند. این مسئله باعث شد که اولاد آنها از طرف ما در دورگه شوند. خاندان نادری در این گونه مناطق که مردمان دورگه بیشتر بود، تلاش بیشتر نمود تا هویت هزاره ای مردم را منکر شود، استبداد و وحشتناک رژیمها در طول دو قرن اخیر نیز مزید بر علت شد، و مردم در مقابل هویت جعلی و جدیدی که به آنها داده می شد،

سکوت کردند، زیرا در زیر چتر نام اقوام دیگر امنیت و مومنیت بیشتری داشتند. سکوت گذشتگان، باعث سردرگمی و بی خبری نسل آینده گردید. و آنان بناچار باور کردند که هزاره نیستند. فاشیزم در انکار هویت بعضی از اقوام هزاره گاه‌ها به دلایلی متشبه میگردید که حتی برای افرادی خیر از تاریخ نیز خنده آور بود، مثلاً "قوم میربچه" را که یکی از اقوام اصیل هزاره‌اند. از نسل "میرویس خان" غلزایی قلمداد نمود. در صورتی که واژه "میر" از "امیر" گرفته شده و در میان مردم هزاره مورد استعمال فراوان دارد. آنان به خوانین خود اغلب "میر" می گویند. جلگه "میر" در وردک یکی از مناطق هزاره نشین بوده و خوانین هزاره در آنجا سکنی داشتند، و قوم "میرو" در جاغوری یکی از اشراف زادگان هزاره‌اند. و این کلمه بهیچ وجه به زبان پشتو اختصاص ندارد. قوم "میربچه" ابتدا در نواحی قندهار سکونت داشتند. و حدود دو قرن قبل از آنجا فراری شده در حصه اول بهسود و بعضی در خوات سکونت اختیار کردند. خوانین "میربچه" زمانی که در قندهار بودند بطور هوسا نه یک زن غیر هزاره‌ای نیز انتخاب میکردند. در نتیجه بعضی از خانواده‌های آنان از ناحیه مادر دورگه شده‌اند. اما اقوام فقیر میربچه کاملاً اصالت خود را حفظ کرده‌اند. رژیم نادر قوم "عبدلی" بهسود را فقط بخاطر آنکه نامشان با نام "بدالی" مشابهت دارد به "ابدالیان پشتون" نسبت داد. در حالیکه طایفه "عبدلی" شاخه‌ای از قوم "درویش علی" بوده و شجره نسبشان کاملاً روشن است که به با بهسود میرسد. آیا این ادعا مضحک نیست که از یک قوم بزرگ تمام شاخه‌های آن هزاره باشند الا یک شاخه آن! اصل "عبدلی" - عبدالعلی بوده که در گویش هزاره‌ای به "عبدلی" تبدیل شده است. تغییر عبدالعلی و عبدالحسین به "عبدل" در هزاره‌جات شایع است از همه مهمتر، قیافه آداب و رسوم شان خودگواه بر هزاره بودنشان میباشد.

همینطور "قوم ارب" بهسود را "عرب" قلمداد نمود. با اینکه "اربا" حتی از طرف مادر هم دورگه نیستند و قیافه اصیل هزاره‌ای دارند. جدایی هزاره‌های قدیم ساکنین: بدخشان، خان‌آباد، قندوز، بغلان، دوشی، کیله‌گی، کیان، غوروات و غیره از هزاره‌های مرکزی سبب شد که رژیم آنها را نیز از هویت هزاره‌ای محروم کنند. یک نفر از دوستانم که قیافه‌اش با هزاره‌ها نمی خورد اما هزاره‌است، می‌گفت: می‌خواستم برای پسرم تذکره بگیرم وقتی ما مورث ذکره‌ام قوم را پرسید، گفتم: هزاره‌ام، ما موریکه‌ای خورد پس گفتم: قیافه‌ات به هزاره نمی‌خورد پس بهتر است بنویسم قوم تا جیک. گفتم: من هزاره‌ام تو مرآتاً جیک می‌نویسی؟ گفتم: تو باید از من ممنون هم می‌شدی، من می‌خواستم به تو خدمت کنم، حال که نه فهمی هر چه می‌گویی می‌نویسم. فردا بشیمان خواهی شد!

یک نفر صافی بزرگوار خدمت پیا مبر عظیم الشان اسلام ( صلوات الله علیه ) عرض نمود که می خواهم همسرم را طلاق دهم . برای آنکه من و او هر دو از نژاد عربیم و فرزندان بزرگ ماهمه شکل عربی دارند . مگر فرزند کوچک ما نکتا زه بدنیا آمده کاملاً سیاه پوست است . لذا من به همسرم ظنین شده ام . میترسم که این فرزند از نطفه یکی از غلامان سیاه پوست باشد . پیا میرا سلام فرمود این چه فکر باطلی است که میکنی . همسرت خیانت نکرده است . و آن طفل مال خودت هست . علت آنکه قیافه سیاه پوستان را دارد آنست که ممکن است یکی از جدا دویا جدات شما و یا اجدا دهمسر تان سیاه پوست بوده ، همانا که در نژاد آدمی زادگی هست که باعث انتقال صفات ارثی میشود ، هر چند میان این نسل و نسلهای گذشته اش هفتاد و پشت فاصله باشد . دانشا مروز این فرموده پیا میرا که ملاتایید نموده است . علم امروز می گوید : یکی از اجزاء " کروموزم " ( رشته های درون هسته سلول ) که بنام " ژن " *gene* یا میشود عامل انتقال صفات ارثی و خصوصیات جسمی و روحی پدر و مادر و اجادات به فرزندان می باشد . ازدواج مردوزن از دوزنژاد جداگانه سبب میشود که فرزندان آنها نیمی از خصوصیات جسمی و روحی هر دو نژاد را داشته باشد . از نظر قیافه حد متوسط قیافه نژاد پدری و مادری را دارا خواهد بود . اما گاهی استثناء فرزند دورگه فقط قیافه نژاد پدری را دارا و گاهی بالعکس . در اقوام دورگه مغلی دخترها بیشتر از پسرها شکل و قیافه پدری و مغلی خود را اخذ میکنند . اگر یک قوم چندین نسل از طرف مادر دورگه شود شباهتشان به اقوام مادری بیشتر خواهد شد . چنانچه این مسئله را در سلسله قاجاریه و سلسله باریه هند بوضوح می شود مشاهده نمود . اجداد امپراطوران مغل هند تا زمان بایروهمایون و اکبر بیشتر قیافه مغلی دارند اما از آن بیعد قیافه هندی بر مغلی می چربد تا در نسل های بعدی کاملاً قیافه هندی میگیرند . قاجاریه که یکی از اقوام ترکمن بودند در اثر ازدواج مداوم با اقوام غیر مغلی به تدریج قیافه آریایی پیدا کردند . بعضی اقوام قزلباش که صالتاً " ترکمن هستند نیز به همین سرنوشت گرفتار شدند . یعنی در اثر ازدواج مداوم با زنان غیر مغلی به تدریج قیافه آریایی بخود گرفتند . ترکمنهای نوار مرزی ایران و افغانستان عادت داشتند که در طوسی حملات غافلگیرانه دخترانی را به اسارت گرفته بعد با آنان ازدواج کنند . از این رونسل های بعدی شان کم و بیش دورگه شدند . و قیافه های غیر مغلی در میان شان مشاهده می شود . در حالیکه ترکمنهای هزاره صالت خود را کاملاً حفظ کرده اند . خوانین ازبک نیز بخاطر ازدواج با اقوام دیگر قسمتی از خصوصیات نژادی خود را از دست داده اند .

بعضی طوایف هزاره نیز کم و بیش با اقوام دیگر خویشاوندی پیدا کرده نسلشان تغییر قیافه داده اند . هزاره هایی که به تنگن گراییدند بیشتر دورگه شدند ، زیرا تعصب مذهبی از میان رفت و با اقوام دیگر وصلت کردند . این مسئله

درمیان مردم شیخعلی به وضوح مشاهده میشود. آندسته از طوایف شیخعلی که مذهب تسنن دارند بیشتر از طوایف دوازده ما می آن تغییر قیافه داده اند هزاره های اسما عیلی با اقوام تاجیک اسما عیلی وصلت نموده نسل شان دورگه شده است. هزاره های شیعی ای که با برادران اهل سنت همجواری بوده اند نیز کم بیش دورگه شده اند. مانند هزاره های: قره باغ، کبجران، قندهار، غرب - دایکندی، دهرآود، و قسمتهایی از ارزگان. اما هزاره های مرکز هزاره جات خصوصاً نژادی خود را کاملاً حفظ کرده اند. خوانین هزاره که مکانات مالی بیشتر غنی داشتند، بعد از آنکه چند همسر هزاره ای میگرفتند، آنگاه بطور هوسا نیک همسری غنی هزاره ای نیز انتخاب می کردند. خلاصه: با این طریق وبه مرور چندین قرن، نسل دورگه درمیان بعضی طوایف هزاره پدید آمد.

### " دای " ها

درمیان مردم مازربالمثلی است که: " هزاره ره " دی " اوغوره زی " یعنی اقوام اصیل هزاره کلمه " دی " را به همراه دارد و اقوام اصیل افغان کلمه " زی " را. دای چه معنا دارد؟ دریا ورقی تاریخ ملی هزاره صفحه ۹۱ گویند: " دای بمعنی قدرتمند، قوی که مغلها آن را از چینی ها گرفته اند. غرجستانی در کتاب شکست روسها در هزاره جات آنرا بمعنی شجاع دانسته است. اما این کلمه در نزد من همچنان مجهول باقی مانده است و حتی نمی دانم که اصل آن " دای " است یا " دی " زیرا مردم بصورت " دی " تلفظ میکنند اما در کتابها بصورت " دای " ضبط شده است. اسامی تقریباً ۲۰ قوم مهم هزاره ها " دی " شروع می شود. شاید در گذشته بیشتر از این بوده که به مرور ایام در فراموشخانه تاریخ سپرده شده اند.

### ۱ - دای کلان

دای کلان همانطور که زاسمش پیدا است، یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین اقوام هزاره را تشکیل میدادند. و در دو نقطه دوره زهم سکونت داشتند. دای کلان جنوب غرب هزاره جات و دای کلان شمال شرق هزاره جات. و اما دای کلان جنوب غرب هزاره جات نواحی وسیعی از شمال قندهار تا ولایت هلمند را در اختیار داشتند. غرجستانی مینویسد: " آنان در گذشته در علاقه های: ساوان قلعه، گری سنگین، گرشک، نادعلی، خلج، قلعه بست، هزار جفت، قلعه سلطان، لکی، سوفار، بکله، ارغنداب، قندهار، میزیستند. خاک بخش هزاره ها از حصه پیروزه تبه شهر قندهار که جانب مقابل چهل زینه آن است از طرف جنوب شروع می شده است. هزاره های گرشک و طرف آنرا تیمور لنگ بسوی مرکز هزاره جات راند. بعد ها میرویس خان هوتکی و شاهان افغان نیز بر هزاره ها فشار وارد کرده علاقه های زرخیز

و پرمیوه: ارغنداب، دشت توپ، زمیندا ور، دهرآود، وترین راگرفتند و ساکنین اصلی آن مناطق رابوسی هزارهجات راندند. (۱) امروزه تعداد اندکی از مردم دایکلان درناوه میش و کیساب زندگی میکنند. اما بیشتر جمعیت هزاره دایکلان جنوب غربی در طول دوسه قرن اخیر به انقراض کشیده شدند. و اما دایکلان شمال شرق هزارهجات شامل مناطق وسیع می شود. این اسم از نظر تاریخی به همه اقوام شیخعلی اطلاق میگردد. دایکلانی هادر مناطق ذیصل زندگی میکنند: دره ترکمن، سرخ وپارسا، شیخعلی، قول لیج، قول خول، حصه دوی پنجشیر، دهمسکین، دهن غوری، تاله و برفک، خینجان، اندراب، خوست و فرینگ، نهرین، خان آباد، قلعه زال، تخار، چیمتال، سزار شریف، بدخشان، دره سیدان غوربند و غیره. شاخه های عمده اقوام دایکلان شیخعلی از این قرارند: خدیر، الله داد، شیرک، منصور، دولتخانی، علیخانی، خوجه علی، دره سرخ، قوتندر، وند، رحمان قلی، ابدال، فقیرالله، پابنده، زی اتا، شخه، بابه تول، مخفی، شادمحمد، منصور بیگ، نایمان، گرمعلی، قلخ، خدای داد، غایب داد، امورداد، بابری، عبدالواحد، زی قاضی، زی عزیز، شکرالله، خوشحال، توچی، میرکه، بالول، مقصود، زی کاکه، بابه علی، مهرعلی، سنگی خان، گلاب خیل، دوستعلی، نیک پای، علی جم، هشت خوجه، ترموش، توخته، گدای، ابغه، طلا (تولی)، قفی، کوهگدای، جلمیش، عادل، ایام، شاک، شاه قدم، کشی، جمعلی، قوچنغی، خوجه علی و غیره. در نزد خود مردم دایکلان فقط به یکی از چهار قوم بزرگ شیخعلی گفته میشود و آن چهار قوم عمده اینها هستند: نایمان، گرمعلی، قرلخ و دایکلان

## ۲ - دایزنگی

دایزنگی شامل: پنجاب، ورس، یکا و لنگ، لعل و سرچنگل میشود. در حال حاضر بزرگترین قوم هزاره را تشکیل میدهند. همه شیعه اشنا عشری و مردم پاک عقیده، درست کار، شجاع و ماهرمی باشند. جمعیت شان از پانصد هزار نفر کمتر نیست. عمده ترین اقوام دایزنگی از این قرار است. قوم آبه: ایسمیل، انده، التچی، اسدالله بیگ، احمد بیگ، ارداد، بچه غلام، بابه جی، بانوک، بیگل (بیگلی)، برفی، بهسودی، بوبک، بیکه، پترة، پیرقلی، پیرمزید، پینه زرد، تانی، تکانه، ترغی، چوچی، چنغری، چونک، حوسن (حسین)، حیدر بیگ، خردک زبی، خوش آمد، خواجا حمد، خوجه داد، خودی (قودی)، خریده، دوسره، دلتمور، دوله، دولت دوزک، رستم، زی آدم، زاهیدم، زیووزگ، سه پای، شاهی، شخالا، شخه، شدکه، شاه مزید، صالح، علی ابدال، غولسه، غلام علی، غیبعلی، فردوس، قدم، قره قول، دغی، کاره، کرم، کرگه، گوشک،



لاکو، لکزایی، مقدم، محمود، مراد، میرکه، ماموتو، میرچه، میرهزار، میرزا، محمدخوجه، محمدبیگ، میررجب، نیکه، نورگه، نوروزبیگ، نجیبعلی، یمک، یاری، ینگه، یرکه، ینگه.

### ۳ - دای چوپان

دای چوپان قوم بزرگ و پرجمعیتی بود که درپشته فندهار در مناطق وسیعی تا حدود ولایت زابل و مقررگسترده بودند. دای چوپان از طرف شرق به دای مرده جاغوری و از غرب به تنچه، بورکانه، چنارتو، سنگ رستم، وچوره، و از شمال به اولوم ارزگان، و از جنوب به مناطق افغان نشین محدود می شد. (۱) ارغنداب جزء دای چوپان بود و قسمتهایی از ولایت زابل نیز شامل دای چوپان میگردید. طوایف مهم دای چوپان شامل اقوامی چون: شوی، اسفندیار، میان نشین، شیره، بوباش، امیر شیخ حسین، بایتمور، تیمورتاش، دوزی، عادل بیگ، محبت خان، قارلیخ، باندۀ توغریه می شد. (۲) مردم دای چوپان خود را از اولاد "امیر چوپان" میدانند. مقبره امیر چوپان در "خاک چوپان" در نزدیکی "غجال" کرشک، قرار دارد، و زیارتگاه است. مردم "میرآگه" گزب ارزگان که شامل اقوامی چون: قحی، زیلغانی، جاشه و غیره می شود نیز خود را از اولاد امیر چوپان میدانند. امیر چوپان از شخصتهای معروف تاریخی است و فرمانده سپاه و امیر - الامرا سلطان ابوسعید ایلخانی بود. او چنان قدرت و شخصیتی کسب کرده بود که از ابو سعید فقط نام باقی مانده بود. امیر چوپان مسلمانانی بود پاک عقیده، نیت مافی و سیرت نیکو داشت. آثار خیر از او بسیار مانده. و بقاع خیریه ای که او در مرو شام بنا نهاد ماحی آثار ملوک عجم است. از جمله نهرا بی است که از عرفه به مکه معظمه جاری ساخت. تا اهالی مکه و حجاج بیت الله الحرام از این صدقه جاریه بهره مند شوند. (۳) امیر چوپان در زمانی که امیر عراقین بود در سال ۷۲۵ هـ دستور داد که از عرفه به مکه آب آشامیدنی کشیده شود و این نه در سال ۷۲۶ هـ تکمیل گردید و آب آنقدر زیاده بود که مردم برای زراعت خود از آن می بردند. (۴) امیر چوپان در جوار مسجد پیغمبر در مدینه منوره برای خود مقبره ای ساخته بود و وصیت کرده بود که بعد از مرگ او را در آنجا در کنار رسول خدا دفن کنند. امیر چوپان مرد غیور و ناموس پرست بود. دختری داشت بنام "بغداد خاتون" که در جمال و زیبایی همتا نداشت. سلطان ابوسعید عاشق او شد. و او را از پدرش خواستگاری نمود. و چون بغداد خاتون شوهر داشت این امر برای امیر چوپان سخت ناگوار آمد. لذا از تقاضای سلطان ابوسعید سرپیچی نموده به خراسان آمد. ملک غیاث الدین

(۱) و (۲) - تاریخ نوین هزاره صفحات ۱۴۲ - ۱۴۶

(۳) - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ ص ۴۶ تا ۲۴۹، ذیل جامع التواریخ ص ۱۳۴.

(۴) - حرمین شریفین ص ۲۶ - تالیف دکتر حسین قره چا نلو.

کرت از او استقبال نمود. اما وقتی دانست که میان او و سلطان ابوسعید که دورتی پیش آمده، برای خشنودی ابوسعید، امیرچوپان و پسرش را با حیل و نیبرنگ در سال ۷۲۸ هجری بکشت. (۱) یکی از پسران امیرچوپان بنام شیخ حسن چوپانی بعد از پدر در صحنه سیاست باقی ماند. سلسله چوپانیه دونفر بودند که در اران و آذربایجان وقفاً از سال ۷۳۸ تا ۸۵۸ هجری حکومت کردند. اول شیخ حسن چوپانی فرزند امیرچوپان و دوم ملک اشرف چوپانی. (۲) در بعضی تواریخ می نویسد که: جسد امیرچوپان را بعد از قتلش به مدینه منوره حمل نمود. و در بقیع دفن کردند. من گمان نمیکنم که سر امیرچوپان بعد از آنکه نزد سلطان ابوسعید فرستاده شد، بسوی مدینه حمل گردید و در بقیع دفن شد. اما تنش در منطقه " غجال " گرشک هما نجا که مزارش هست بایده دفن شده باشد.

#### ۴ - دای ختا

دلیختا قوم بزرگ و پرجمعیتی بودند. و در مناطق: خاص ارزگان، گزاب، کیجران سکونت داشتند. و شامل اقوامی چون: سلطان احمد، قوتعلی، مرادعلی شاه علی، حسین علی و غیره می شده که از قوتعلی قوم پهلوان و از مرادعلی قوم بهروز و نیکروز و خردی و باغچا رشتت شدند. (۳)

#### ۵ - دای پولاد

مردم دای پولاد در مناطق: اجرستان، مالستان، کیجران، و قنصتهایی از ارزگان گسترده بودند. و شامل: طویف بسیار و جمعیت بیسما میگردیدند. مردم دای پولاد و دای ختا در زمان امیر عبدالرحمان به شبهه تقراض دچار شدند.

#### ۶ - دای میرک

طویف دای میرک بیشتر در صفحات شمال درنواحی: شولتو، قره خال، دیوانه قشلاق، سراسیاب، دهن غوری، بوبینقره، چیل آبخورک و مناطق دیگر ترکستان زندگی میکنند. اقوام عمده دای میرک بناهای: ختا، خودی (قودی) چاچه، بیگ مراد، مقصود، قبیجا، زی مزید، نوآمده و غیره یاد می شوند. بیشتر مردم دای میرک حنفی مذهبند، شاخه های کوچکی از آنان در قره باغ زندگی میکنند.

(۱) و (۲) - دائره المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه چوپان و چوپانیا، سفرنامه ابن بطوطه ج ۱، مطلع السعدین ص ۷۶ نوشته کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی  
(۳) - تاریخ نوین هزاره ص ۱۷۷.

دایه منطقه وسیعی از شمال شرق قندهار تا حدود جاغوری را شامل می‌شوند. ساکنین آن در اشراف رزیمهای گذشته مخصوصاً " درزمان امیر عبدالرحمان بنا بود و انقراض دچار شدند .

#### ۸ - دای میرکیشه

دای میرکیشه شامل اقوام : جاغوری، قره باغ، خواجه میری، جغتو و ناور میشد .

#### ۹ - دای میرداد

مردم دای میرداد در دو ولایت جداگانه موقعیت دارند. به عبارت دیگر دای میرداد نام دو منطقه جداگانه است. اول دای میرداد دوردک یا دای میرداد - بهسود که در شرق هزاره جات و غرب کابل واقع است. فاصله آن از " کوتل خرس خان" تا شهر کابل قریب ۸۰ کیلومتر است. مردم دای میرداد در گذشته در سراسر منطقه وسیع وردک تا نزدیک لوگرو از طرف شرق تا " نرخ" میدان گسترده بودند. اما امروزه سرزمین شان به یک پنجم تقلیل یافته است. جمعیت فعلی آن حدود ۳۰ هزار نفرند. دای میرداد به سه منطقه عمده بناهای: " دامنه گیرو"، " دامنه - پیتو" و " تولخشه" تقسیم می‌شود. طوایف عمده آن از این قرار اند: تولاخته، طولو، دولت‌شه، قلخ (خلخ)، چورچی (Chavarchi)، کنگر، حیات، الودال، یرغه، باده، میرخوش، مزید، دوده، نرخ، مقصود، سلمو، جمبوغه، چنگه، گوده، درغون، پیشکر، قلندری، مومد، دیوگان، سوته، بمبی (Bombi)، فخری، درنمان و غیره. دای میردادی‌های نـرخ میدان در قرون گذشته فراری و یا منقرض شدند. تنها سه چهارقریه کوچک بنام " دای میرداد" نزدیک زنی منی میدان تا هنوز باقی مانده که مذهب تشیع دارند. وزی منی یکی از طوایف هزاره بوده که نام شان بر این منطقه باقی مانده است.

دوم دای میرداد دره صوف در ولایت سمنگان می‌باشد. مردم هردو دای میرداد منشاء نژادی مشترک دارند. اقوامی که در دای میرداد بهسود زندگی می‌کنند اغلب همان اقوام در دای میرداد دره صوف نیز وجود دارند.

#### ۱۰ - دای کنندی

دای کنندی یکی از ولسوالیهای پر جمعیت است، که گفته میشود اگر آمار

دقیقی از جمعیت ولایت های کشور گرفته شود، و لسوالی دایکندی که دارای دو بیست هزار نفر است به تنها یکی از جمعیت ولایت زابل بیشتر خواهد بود. دایکندی مردم شجاع و سلحشور دارد. از شخصیتهای تاریخی آن دولت بیگ است که معاشر شاه عباس صفوی بوده و برنیمی از هزارهجات حکومت میکرده است. دیگر عنایت خان هزاره است که حاکم دایکندی و نواحی اطراف آن بود. احمد شاه ابدالی وقتی به هزارهجات لشکر کشید عنایت خان سرستانه به دفاع برخاست که داستانهای رشاد تاوبه نظم و نشر در کتاب "تاریخ احمدشاهی" آمده است (۱)

طوایف عمده آن از این قرار است: دولت بیگ، احمد بیگ، خوشحال بیگ، نظر، قنبر، ترکه، روشن بیگ، حیدر بیگ، بیگ علی، خدیر، قودی (خودی)، دوده، موسی، عیسی، فیروستان، ساروان، نیکه، پیکر، چاوش، پاینده، اردشاه، الک، موشان، قوزی، جنه، تارستان، تاجک، پیرقلی، قوم علی، عبیدی، وسمه، بای بوغه، مامکه، عبیک، ترنوش، خوشک، مادی، جانی بیگ، بودک، سترگی، سرکین، غودول، یاردوست، شادو، درگوش، تیرکشته، پیر علی، میر هزار، سونه، برات، صولت، علیکه، هابولی و غیره.

#### ۱۱ - دای دهقان

دای دهقان (دی دیخو) هویت این قبوم برایم معلوم نیست جز آنکه در غرب بهسود قوم بزرگی زندگی میکنند بنام "قوم دهقان" که از اولاده بهسود میباشد. این قوم به شاخه های ذیل تقسیم میشود: دارو، دنده، کامل، آدینه، قودی، ایمن داد، پیر مزید و دولت.

#### ۱۲ - دای قوزی

مردم دای قوزی از با میان تا خان آبا دپراکنده اند. دسته هایی از این قوم در مناطق: شبر، سیغان و کهمرد، جنوب نهرین و شرق خان آبا دزندگی میکنند. هزاره دای قوزی نهرین و خان آبا دحدود هزار و دو بیست خانوار جمعیت دارند.

#### ۱۳ - دای زنیات

به هزاره های بادغیس و هرات و غور دای زنیات گفته می شد که دارای جمعیت بسیار و قوم بیشمار می باشند.

(۱) - تاریخ احمدشاهی ج ۲ ص ۵۴۹ - ۵۵۲

(۲) - دره الزمان فی تاریخ شاه زمان ص ۴۴۵، اتنوگرافی هزاره ها ص ۲۱،

کمیسیون مرزهای افغانستان تالیف سرهنگ پ - ج میشلند. سال ۱۸۸۸ م.

مردم دایملک درکیساب و ارزگان زندگی میکردند .

#### ۱۵- دای بیرکه

دای بیرکه مردمی بودندکه بیشترشان دراجرستان وتعدادی از آنها در مالستان زندگی میکردند .

#### ۱۶- دای نوری

درتواریخ خورشیدجهان ، حیات افغان ، دره الزمان وغیره ازدای نوری ذکری به میان آمده است (۱) اما موقعیت آن برایم روشن نیست . جزاینکه در حصا اول بهسودرزوستاهای : گردن دیوال ، ناورفراخ الوم وغیره قومی بنام " نوری " زندگی میکنند .

#### ۱۷- دای میری

در بعضی منابع از دای میری یاد شده است .

#### ۱۸- دای دیغک

این قوم در قطن در حدود آق چشمه و سمنگان ساکنند . بیشترشان مذهب تسنن دارند .

#### ۱۹- دای حقانی

در کتاب دره الزمان (۲) دای حقانی رایکی از اقوام هزاره شمرده است که موقعیت آن برایم معلوم نشد .

#### ۲۰ - دای قلندر

از پیرمردان این نام رازیا دشنیده ام ، گمان میکنم که دای قلندر طایفه قلندر جاغوری و ارزگان باشند .

---

(۱) و (۲) - دره الزمان تاریخ شاه زمان ص ۴۴۱ .

علامه قزوینی می نویسد: " مغولان قندهار را " دای کیو " می گفتند. چنانچه هل هند آنرا قندها رگویند. دای کیو بمعنی ولایت بزرگ است. (۱)  
 درکشف النسب از: دی میشه، الودی، داوددی، بهسوددی نام برده است. (۲)  
 در تهیه مطالب این فصل علاوه بر آنچه که از پیرمردان شنیده ام، از کتب ذیل نیز استفاده نموده ام، تاریخ نوین هزاره، کمیسیون مرزی افغانستان، اتنوگرافی هزاره ها، دره الزمان، تواریخ خورشیدچهان، حیات افغان، بحرالغواپی صفحات ۴۴ - ۴۷ عین الوقایع ذیل حوادث سال ۱۳۰۷ - کشف النسب و غیره.

### "دی" و "زی" واژه های فرا موش شده

هما نظور که در ضمن فصول گذشته ملاحظه فرمودید، در اول اسامی تعدادی از طوایف هزاره واژه های وزی بکار رفته است، مانند: زی نظر، زی جانی، زی شادی، زی غوله، زی مزید، زی حسین، زی رضا، زی مات، زی مراد، زی سوار، زی برهان، زی نصیرو... و گفتم که " زی منی " و " زی ولات " نام دو منطقه ای در نزدیکی میدان است که اسم خود را از نام دو طایفه هزاره گرفته که در قدیم در این دونا حیه سکونت داشتند. این " زی " را با " زایی " که بمعنی زاده است اشتباه نگیرید، زیرا این یکی در اول اسامی طوایف هزاره بکار می رود و آن دیگری در آخر اسامی قبایل پشتون. و ندرتاً " در اسامی بعضی طوایف هزاره نیز دیده شده است. مانند: خردک زایی، کلوزایی، لکزایی و غیره.

پس کلمه "زی" که بعنوان پیشوند بکار رفته چه معنا دارد؟ جواب: باید اعتراف نمود که معنی " دی " و " زی " مانند صد ها واژه دیگر به مروراً یا مفراً موش شده اند. و نسل حاضر چیزی در این باره نمی دانند. یک نگاهی به اسامی جغرافیایی و اسامی طوایف و رجال گذشته بی اندازه، متوجه می شوید که معنای بسیاری از آن ها را نمی دانید؛ این گونه کلمات در ابتدا مسلماً دارای معنا و مفهومی بوده که اجداً ما آنرا میدان نداشتیم. اما چون در فرهنگ نامه ها درج نشده اند. لذا به ورطه فراموشی سپرده شده اند. امروز نیز بسیاری از واژه های اصیل هزاره ای، دارند از بین می روند. و بسیاری از واژه هایی که معنای آنها را میدانیم و در تلفظ روز به روز میروند، نسل آینده ممکن است از معنای آنها و یا حتی از وجود آنها بی خبر بمانند. مگر اینکه دوستداران فرهنگ هزاره جات کمر همت به بندند و به جمع آوری فرهنگ عامیانه هزاره ای اقدام کنند، و فولکلور این مردم را از خطر نابودی نجات دهند.

(۱) - یادداشت های قزوینی ج ۶ ص ۱۷۸ - ۱۸۵

(۲) - کشف النسب ص ۲ ص ۸۸.

از جمله واژه‌های فراموش شده و مهجوره " پسوند " سان " یا " سو " است که در آخر بعضی اسامی طوایف هزاره دیده می‌شود ما نند: بوله‌سان ، برغان ، قنستان ، کمان و غیره

### نکودریان تکنا باد

در سال ۶۴۸ هـ ملک شمس‌الدین کُرت به قصد تسخیر ولایات جنوبی افغانستان با سپاه فراوان از هرات حرکت نمود. چون به نزدیک تکنا باد (تکین آباد) رسید، در مرغزاری فرود آمد. تکنا باد در آن زمان در اختیار هزاره نکودری بود و رؤسای شان بنا مه‌ای: هلقتونوبین، قنقوردای، و جا هویا دمیشدند. در این هنگام قنقوردای به شکار رفته بود. پسر خردسالش بنام "اباجی" از پدر جدا افتاده، راه را گم کرده بود، وبا ملازمانش در بیابان بدنبال پد رمی‌گشت، تا به پشت تپه‌ای بر آمد، در آنسوی تپه خیمه و خرگاه ملک شمس‌الدین را مشاهده نمود. و شناخت که این خیمه‌ها از آن ملک است. لذا در غضب شده با دوسوار زبالی پشته فرود آمد، و بی هیچ رعب و دهشت در میان خیمه‌ها راند. و با آواز بلند با تک بر علمداران ملک زد و گفت: شما در اینجا چه می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که این مرغزار متعلق به ما می‌باشد؟ ملک شمس‌الدین که چسارت آن پسرک را دید به سپاهیانش دستور داد: او را بگیرید و نزد من آرید. شاه کُرت با زدن چوب پسرک را تنبیه کرد. سپاهیان هرات در اندیشه فرورفتن و از آن میترسیدند که مبادا هزاره‌ها از راه انتقام پیش بیایند، و با هم می‌گفتند:

از این کار دیگر شود نام ما  
همه رزم باشد سرانجام ما  
پسرک شکایت به نزدیک برد، اما قنقوردای مرد خردمند بود و با هوشیاری آتشش  
فتنه‌ای را که می‌خواست شعله ور شود خوا با ندوبه پسرگفت: این که ملک شمس‌الدین  
ترا چوب زده نه از راه دشمنی بلکه برای تادیب بوده که سزاوار آن بودی. رفتار  
قنقوردای باعث از یاد دوستی میان وی و شاه کُرت گردید. (۱)  
از این که شاه پسرک خردسالی را تنبیه میکند، اما در عوض سپاهیان او دچار  
بیم‌وهراس میشوند، این معنا بدست می‌آید که هزاره‌ها در آن زمان دارای قدرت و  
ابتهت بسیار بوده‌اند.

### نکودریان سیستان

در سال ۶۶۷ هـ سلطان مظفرالدین حجاج از کرمان به سیستان رفت. و یک  
سال در آنجا مقام کرد و با نکودریان آنجا جنگید. سرکردگان آنها بنا مه‌ای:  
امیر جارود، دنقره و طغان یاد می‌شدند. (۲)  
سلطان حجاج پسرترکان خاتون، از سلسله قراخانیان کرمان ایمران

(۱) - ن. ک. به: تاریخ نامهرات ص ۱۸۹ - ۱۹۴.

(۲) - احیاء الملوک ص ۸۴.

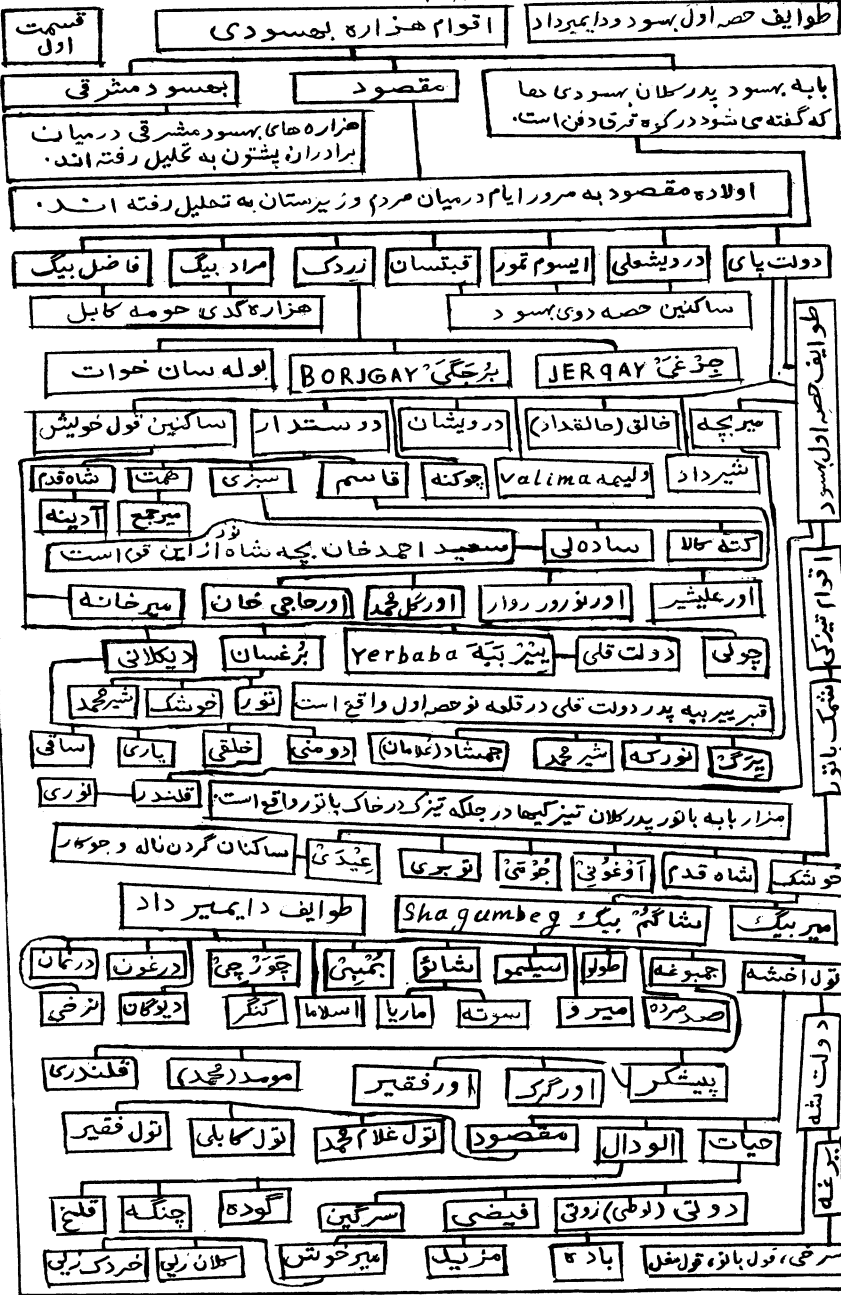
### آته ولی وتاتهولی

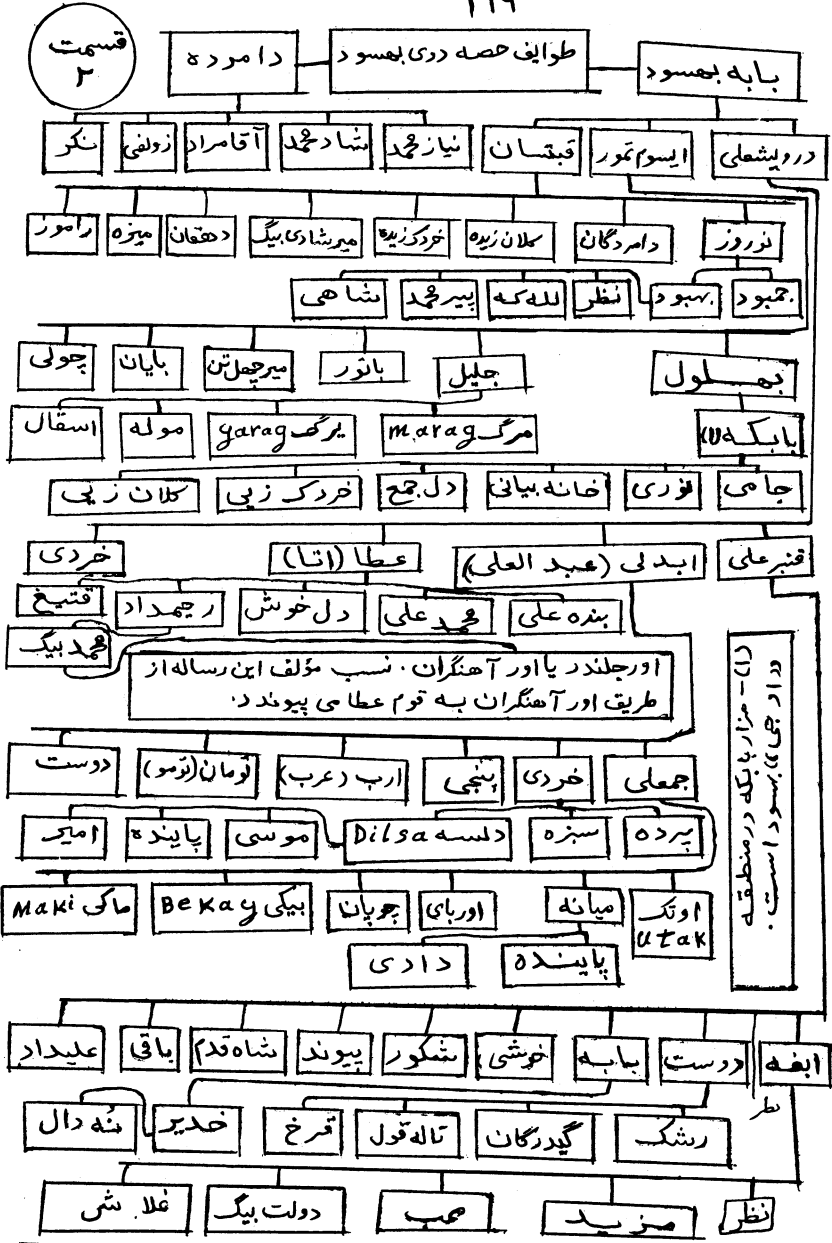
آتهولی وتاتهولی دوتن از شخصیتها یمذهبی و روحانی هزاره بودند که مردم برای هر کدام کرامات فراوان قایلند. ومدفن هردو زیارتگاه می باشد. بعضی از طوایف هزاره خود را از اولاد این دوتن میدانند. مزار تاتهولی در "دشت مزار" در نقطه ای بین حصه دوی بهسودو برجگی واقع است و زیارتگاه خاص وعام می باشد این بطوطه جهانگرد نامدار وقتی در سال ۷۳۳ ه بسوی بهسودی آمدند خدمت "آتهولی" ( اتا اولیا ) رسیده است. اومی نویسد: حدود چهل روز در خارج از شهر قندوز برای چرانیدن شتران واسپان خود توقف کردیم. این محله چراگاههای خوب و علف فراوان داشت. وبسیار امن بود. امنیت این منطقه مرهون احکام شپدی بود که از جانب " امیر برنطیه " ( امیر پروان یا امیر کوه بیرون ) مقرر شده بود. پیش از آن گفته ایم که مجازات دزدی در قانسون ترکها این است که هر کسی اسپه را بدزدد، باید آن اسب را با نهر اسب دیگر پس بدهد. ( پس معلوم میشود که این امیر برنطیه ترک یا مغل بوده ). از برکت این قانون مردم چارپایان خود را سرخودرها میکنند و فقط اسم خود را بر آن چارپا داغ میکنند، که مانیز همین کار را کردیم. از قندوز بسوی پنجشیر ( پنجشیر ) حرکت کردیم. در راه ماکوهی بود که " هندوکش " نامیده میشود. یعنی قاتل هندوها چون بردگان و کنیزکانی که از هند می آورند اغلب از شدت سرما و یخبندان در حین عبور از این کوهها تلف میشوند. بعد از عبور از هندوکش به پنجشیر رسیدیم که به معنی پنج کوه هست. از آنجا به کوهستان " بشای " ( بهسود ) رسیدیم که زاویه " شیخ اتا اولیا " در آن واقع است. اتا به ترکی بمعنی پدر می باشد. در بسار ه این شیخ گویند که سیصد سال عمر کرده است اما به نظر من آدم پنجاه ساله رسید. مردم آن نواحی اعتقاد فراوان به او دارند. مردم شهرها و قراوحتی پادشاهان به زیارت اومی آیند. شیخ اتا اولیا ما را اکرام فرمود و ضیافت داد. نزدیک زاویه شیخ در روی نهر آبی منزل کردیم. از آنجا به شهر بیرون رفتیم و با امیر برنطیه ( بیرونیه ) ملاقات کردیم او درباره من نیکی و اکرام فرمود. و به نواب خود در شهر غزنی نامه نوشت و سفارش مرا به او نمود. (۱) این بطوطه از پنجشیر از طریق بهسود و برجگی و کوه بیرون بطرف چرخلوگروسپس به غزنی رفته است. مراد از " بیرون " شاید پروان باشد. احتمال اینکه کوه بیرون باشد نیز هست مخصوصا که امیر آن ترک یا مغل بوده است. چارلز ماسون ( میسین ) انگلیسی که در سال ۱۸۳۲ م در بهسود رفته است. مینویسد: بعد از عبور از " سرآب اژدر " به زیارت تاتار ولی ( تاته ) رسیدیم. این زیارت در برجگی واقع است. (۲)

(۱) - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ ص ۴۴۴ - ۴۴۶

(۲) - سفرنامه چارلز ماسون، میریزدان بخش ترجمه اکرم کزایی.







داد جی (بھسود است)۔  
(۱) - حارث بیگہ درمنطقہ

تعبیہ شجرہ سایر طوائف هزارہ فعلاً براہم نامقدور بود، امید وارم کہ بعداً بتوانم ہاین کار موفق شوم.

قسمت  
۳

طوائف: جزغئی، بُزجگی، خوات

بابه بهسود

دولت پای، زردگ، درویشعلی، ایسوم تور، قبتسان، فاضل بیگ  
مراد بیگ

جرغی باتور

بُزجگی و Borzigay

بوله سان (برالمحن)  
پدرکلان مردم خوات

مزار بابه زردگ در جگه جرغی واقع است.

خاشه، مرید، مقصود، عوض، باتور، مهورک (ماهورک)  
سرخ ده، سُل بُنه، شاه حرم (شاه خان)، سفید آب، رمزی، پیشی، کشکه

کمرک، قوزنگی، شاه بردی، قول چوپه، غودج و سیاه زمین

گیرو، قدم بیگ، نیک قدم، کوچی، مهلول، نیمشه

تاته ولی، بابه ولی، قوم دهقان، ساحل، دبنده، دارو

حق نظر، آدینه، قودی، ایمن داد، صبرچیه، دولت

خدا نظر، زبو، شادی، سرخ چهره، سلطان زبی، نورد کزبی، محمد عظیم  
دری میرداد، جیرغیو، موسی، فتح علی

میرعلی، چغور، چغیر، تاجی، لعل محمد، سه پای، سوزکه، شیخ

پیر حسین (پیرستی)، گردی شاه، سیزیکه، گهنه، قطب بیگ

صحب، عانشور، مواب، عسکر، آبول (عبدل)

مدفن بابه پیر حسین (پیرستی) و نیز مدفن پدر سلطان میرچیه در دهن نشور با یک در دشت سیاه ریگ خوات واقعند. مزار بابه ولی در پشته قندهار واقع است.

ظهور تیمورلنگ

بعد از مرگ چنگیز حدود ۱۶۰ سال آرا مش نسبی در آسیا برقرار بود. تا اینکه مرد قهاری که جادش در چهار پشت با اجداد چنگیزی می شد بنام "تیمور" ظهور نمود. تیمور بمعنی آهن است. این مرد ما نننداسمش واقعا مرد آهنین بود. وی بسیاری از سلسله‌های سلطنتی را برانداخت. و امپراطوری پهناوری که از غرب مغلستان تا شامات و مصر و از دهلی تا مسکو وسعت داشت بنیان گذاری نمود. تیمور مثل چنگیز خونریز و بیرحم بود. و به خاطر خونریزی‌هایی که انجام داد دهرگز بخشیده نخواهد شد. با این فرق که چنگیز مسلمان نبود و دین شمنی داشت و طبق عقیده خرافی خویش معتقد بود که از جانب " تنگری " یعنی خدای آسمان موظف است که مردم جهان را که عاصی شده‌اند، جزا دهد، اما تیمور یک نفر مسلمان بود. و آگاه از دستورات اسلامی. با این خاطر ما بخود حق میدهیم که او را بیشتر محکوم نماییم. و اتفاقا " بیشترین صدمات و نیز به مسلمانان وارد گردید. تیمور بیشک از جهان‌نگشیا با بزرگ است و از جنایات کاران بزرگتر. زیرا هیچ جهان‌نگشایی نیست مگر اینکه از روی شط‌خون عبور خواهد کرد. تیمور برای توجیه جنایات خود می‌گفت: جهان آنقدر وسیع نیست که گنجایش چندین شاه را داشته باشد، یک شاه برای همه جهان کافی است.

تیمور استعداد و حافظه خارق العاده داشت. به مطالعه کتب علاقه مند بود. قرآن مجید را حفظ داشت. در شام با علمای دمشق راجع به تفسیر قرآن مجید گفتگو نمود و برتری خود را در مسایل فقهی و تفسیر برای آنان ثابت کرد. او در سال ۷۸۵ هـ از سمرقند بسوی افغانستان حرکت نمود و شهرهای این سرزمین را یکی پس از دیگری تسخیر نمود. در سیستان به ضرب تیر یکی از دلیران لنگ شد. وی بعد از فتح سیستان متوجه گرمسیر قندهار گردید. و هزاره نکودری راتار و مار نمود. " تخت سلیمان " و هزاره آقا " و سایر مناطق گرمسیرات را بضبط درآورد. و سراسر خراسان و هندوستان او را مسلم شد. پایتخت او " شهر سمرقند " بود و آنرا بصورت عروس شهرهای آنروز درآورد. افغانستان ولایت کوچکی از امپراطوری عظیم او بود. تیمور بعد از آن همه گشتنارهای وحشتناک درآ خر عمر خواست که دست از کشتار مسلمانان بکشد و آن ببعده به جهان محلیه کفار و مشرکین بی‌پروا زد. بر اساس این قصد در سال ۸۰۷ هـ آماده یورش به سرزمین چین شد تا کفار چینی را به اسلام دعوت کند. لذا بالشکر عظیم بسوی شرق حرکت نمود و وقتی در منزل " اترار " که سرحد میان مغلستان و کشورهای اسلامی بود رسید مریض شد و از دنیا رفت. و جهانیان از رعب و وحشتی که از او در دل داشتند آسوده خاطر شدند.

اترار همان محلی است که غایرخان مرزدار سلطان محمد خوارزمشاه کاروان تجارتی چنگیز خان را غارت نموده بود.

نگاه کنید به: ظفر نامه تیموری، افغانستان در مسیر تاریخ، زندگی

### تیموریان خراسان

تیمورلنگ در زمان حیات، هرات و شهرهای خراسان و ایران را به پسرش "شاهرخ" سپرد. بلخ، تخار، کابل، غزنی و قندهار را که هزاره‌جات نیز جز آنها بود به نواده خویش "میرزا پیرمحمد" واگذار کرد. بعد از مرگ تیمور مناطق یادشده همچنان در تحت تصرف اوباقی ماند، میرزا پیرمحمد مرد کم‌آزاد و کریم‌الخلق اما عیاش بود. بیشتر اوقاتش بخوشگذرانی می‌گذشت. او "پیرعلی تاز" را از حوضی گمنامی در آورده به اوج سرداری رساند. او مورکشور را یکسر به دست او سپرد. پیرعلی تاز چنان اقتدار یافت و مطلق‌العنان شد که به فکر استقلال افتاد. لذا در سال ۸۵۹ هـ یک شب بطور ناگهانی به سر میرزا پیرمحمد ریخت و او را با تندی چندا زخاوش به قتل رساند. و سرزمینهایی را که جزء قلمرو پیرمحمد بود متحاب نمود. خیرقتل او در هرات به شاهرخ رسید، به خشم فرورفت. و برای انتقام در سال ۸۱۵ هـ با لشکرگران بسوی بلخ حرکت نمود. از آنسوی پیرعلی تاز تا نزدیک سرپل شبرغان بقصد مقابله پیش آمد. اما توان مقابله را در خود ندید، بناچار بسوی "یکه‌ولنگ" فرار کرد. و در میان مردم آن سامان پناهی برد. شاهرخ بلخ را تصرف نمود و قلعه هندوان بلخ که توسط پدرش ویران شده بود، امر به تعمیر دوباره آن داد. و "میرزا قیدو" پسر پیرمحمد مقتول را بجای پدر به حکومت بلخ و کابل و هزاره‌جات و قندهار منصوب کرد. و خود بسوی هرات مراجعت نمود. و امیرمضرب بهادر، توکل برلاس، امیر شیخ لقمان برلاس و علی بیگ بکاول را (بکاول در ترکی آشپز را گوید) با یکدسته سپاه برای دفع پیرعلی تاز بسوی یکه‌ولنگ فرستاد. سپاه اعزامی شاهرخ با سپاه پیرعلی تاز در یکه‌ولنگ روبرو شده به مقابله پرداختند. با اینکه علی بیگ بکاول کشته شد اما سپاه شاهرخ موفق شد که عده‌ای از نزدیکان پیرعلی تاز را به یاسار رسانند. و خود پیرعلی بسوی بدخشان فرار کرد، و در آنجا "بایزید بورلدای" امیر بدخشان را با خود متفق ساخته با لشکرتان زه‌نفس برای استرداد بلخ حرکت نمودند. میان سپاهیان او و میرزا قیدو و شاهرخ در نزدیک بلخ جنگ درگرفت پیرعلی دوباره شکست یافت. مردم بدخشان از دور او و پراکنده شدند. سران "هزاره" پیرعلی تاز، مخفیانها به هم‌بشمورت پرداخته گفتند: تا این کل نمک بحرام در میان ما باشد ما روی آسایش نخواهیم دید. لذا تصمیم به قتل او گرفتند. و سرش را از صندوق تن جدا نموده در هرات برای شاهرخ فرستادند. حکومت بلخ و کابل و غزنی و قندهار و هزاره‌جات همچنان در دست میرزا قیدو باقی ماند. و به مرور بام کارا و بابل گرفت. بدخشان، گرمسیر، قندهار و سندات حدود هندوستان بروی مسلم شد. و در آن بلاد چنان قوی شد که پیش "خضرخان" والی هندوستان پیام فرستاد که سکه و خطبه در مالک هند از شهر قنوج تا ملتان بنام او کند، و با وجود پادشاه مقتدری چون شاهرخ او بر این نوع جاه طلبی اقدام نمود. شاهرخ که آن جسارتها را از وی مشاهده کرد در صدمه محدود کردن دائره اختیارات او برآمد.

در سال ۸۲۰ هـ از گرمسیر و قندهار برای شاهرخ گزارش رسید که پسر "سیفل" قندهاری و "ملک محمد" که هر کدام از طرف وی حاکمنا حیه‌ای از نواحی آن ولایت مقرر بودند، پیوسته با یکدیگر در نزاع و خصومت میباشند، و بخاطر نزاع آن دو تن قهرا "مردم آن سامان بزحمت و محنتی افتند، شاهرخ برای رفع مناقشه آن دو و نیز برای اخذ مالیات از مردم هزاره تصمیم گرفت که بدان صوب رهسپار شود، و زمستان را در کنار آب هیرمند قشلاق نماید. بدنبال این تصمیم در نیمه رجب از هرات حرکت کرد. و در نیمه شعبان در لب آب هیرمند که یورت قشلاق مقرر بود فرود آمد. روز دیگر امیر حسن صوفی از جانب قندهار رسید، و امرای نامدار بالمشکر بعزم ایلیغار هزاره سوار شدند.

شاهرخ "ستیزو" را پیش میرزا قید و حاکم بلخ و کابل و هزاره‌جات فرستاد. قید و در آن زمان در غزنین بود. و برایش پیغام داد که ما بجهت تسخیر هزاره‌ها از آن طرف شده‌ایم. و شما از طرف غزنین جنبش نمائید تا با اتفاق آنان را مطیع سازیم، مقصود شاهرخ علاوه بر تسخیر هزاره‌جات بدست آوردن "میرزا قیدو" بود که دم از خود سری میزد. میرزا قیدو و منظوری را درک نمود و خود را در چند قدمی خطر دید لذا از غزنین بسوی هند فرار کرد.

شاهرخ چون میدانست که در میان اشرار جمعی اخیار خواهند بود که در سوء اعمال و قبح افعال با آن بی باکان موافقت نخواهند نمود، و هرگاه سپاه در آن دیار دستاقتدار بر آورده آینه آن بیچاره‌گان پایمال محنت و بلا شوند، بنا بر این اول مولانا صدرالدین ابراهیم را که منصب عالی صدرت داشت بجانب هزاره‌ها ارسال نمود تا کلانتران شان را نصیحت کند. سپس موکب شاهرخ از کنار رود هلمند بجانب قندهار رهنهت نمود، ۲۲ شعبان به ظاهر قندهار فرود آمد. و امرای "میرزا بایسنغر" پسر شاهرخ از قندهار با ایلیغار جانب هزاره مقرر شدند. در این اثنا مولانا صدرالدین ابراهیم که در میان هزاره‌جات رفته بود مردم آن دیار را بانصایح سودمند و مواظبت دل‌پسند از مقام سرکشی بازداشتند و بجای ده فرمان برداری دعوت نمود. نصایح او بر مردم هزاره‌ها خزن نموده روسای آن قوم اظهار انقیاد کردند. اسپان صبا رفتار و شتران را بر برداری شاهرخ ارسال داشتند. در اوایل شعبان مولانا صدر از هزاره‌جات مراجعت نموده بعرض شاهرخ رسانید. که هزاره‌ها اظهار انقیاد نموده عن قریب بزرگان و سروران آن قوم بشرف بساط بوسی خواهند رسید. شاهرخ پسرش بایسنغر را که برای حمله به هزاره‌جات مقرر شده بود امر با زگشت داد.

متعاقب این احوال بزرگان و امرای هزاره مانند: "محمد فیروز" و "خواجه آرام" و "قدم" و غیره به پیشگاه شاهرخ رسیدند. و قبول باج و خراج نمودند. شاهرخ امیر شیخ لقمان برلاس را جهت تحصیل اموال هزاره‌ها فرستاد. و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در اداء مال اهمال مینمایند. و امیر صوفی ترخان با عده‌ای از امرای دیگر شاهرخ بموجب فرمان بر سر هزاره‌ها تاختند. و آن قوم را با طاعت در آوردند. در ۲۰ ذی قعدة با غنائم و امیال

هزارجات بازآمدند. شاهرخ در این سفر تمام سرزمین‌هایی را که تحت تصرف "میرزا قیدو" بود از او بازگرفته ضمیمه سلطنت خود نمود. قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا "سیور غتمش" پسر خود سپرد. و امیر عبدالصمد را بحکومت گرمسیر تعیین نمود. و امیر حسام را بکوتوالی قلعه قندهار مقرر کرد. خود با فتح و پیروزی بسوی هرات بازگشت. (۱)

مردم هزاره پیش از شاهرخ بطور آزاد زندگی میکردند و از کسی جز بزرگان خود اطاعت نداشتند. اما از سال ۸۲۰ ه با طاعت شاهرخ درآمدند. و بعد از مرگ او دوباره خودمختاری اختیار کردند.

شاهرخ از پادشاهان علم دوست و هنرپرور بود، خرابی‌هایی را که پدرش مرتکب شده بود تعمیر کرد. گوهرشاد آغا از قبیله ترخان ملکه اومی باشد که زنی نیکوکار بود و در کارهای سیاسی نیز دست داشت. مسجد گوهرشاد مشهود و مسجد گوهرشاد هرات از بناهای این زن میباشد.

شاهرخ در سال ۸۵۰ ه از دنیارفت و بعد از او بر سلطنت میان اخلاقی اختلاف افتاد. میرزا الخ بیگ پسر شاهرخ که مرد دانشمند اما کم سیاست بود به سلطنت رسید. او خراسان و ماوراءالنهر را در قبضه داشت تا اینکه پسرش عبداللطیف با حیل پدر را شکست داد. و خود بر حکومت ماوراءالنهر تکیه زد. در این میان سلطان ابوسعید بعد از وفات میرزا ابوالقاسم با برادر زماوراءالنهر به عزم تسخیر هرات شتافت و به سال ۸۶۳ هجری هرات را فتح کرد و سراسر ایران و افغانستان را و مسلم شد. او تا سال ۸۷۳ ه با قدرت سلطنت کرد، و در سال مذکور در جنگ با "اوزن حسن" ترکمان در آذربایجان کشته شد. ابوسعید میرزا پسر برادر شاهرخ، مرد باهوش و مدبری بود.

#### هزاره‌ها در زمان ابوسعید تیموری

در سال ۸۷۰ ه که "آرامش کلی برقرار بود، شنیده شد که جمعی از مردم هزاره که در ولایت گرمسیر و قندهار می باشند، متعرض آینده و رونده میشوند. شرح این سخن آنست که قوم هزاره که به "هزاره آقا" مشهورند، ایل و اولوس بسیارند، گله ورمه و بیشمار دارند، و سالهاست که در آن نواحی بفرات و جمعیت روزگوار میگذرانند، و در زمان شاهرخ گاهی داروغه و محصل بآن حدود میرفت و اموال مقرر از ایشان مستخلص گردانیده بدیوان اعلی میرسانید. و چون آن پادشاه زدار فنا بدار بقا رفت. و مزاج روزگوار بهم برآمد، و از هر طرف فتنه‌انگیزی سر برآورد. پادشاهان مملکت خراسان را چندان مهم‌کلی روی نمود که کسی را بر سر او قضا یا مردم هزاره نبود. ایل و اولوس هزاره چندین سال از روی فرات و استقلال بجمع اموال و ضبط احوال خود پرداختند. و با اینکه ایشان راه‌گز سرداری و

(۱) - حبیب السیرج ۴ قسمت احوالات شاهرخ، مطلع السعدین ج ۲.

سری نمی بود، در این فرصت ملک و وزیر او میرزا زخودمقرر ساختند کریاس و درگاه و بارگاه پدید آوردند. و اگرچه مال و منال شان از حد تجاوز نمود، همچنان به قطع طریق و قتل نفوس می پرداختند. و در این سال از قضاة صحاری قلمناق تسلط حدود عراق سلطان آفاق ابوسعید را مسلم شد. و تمام آن مملکت شرقا " و غربا " در قبضه اقتدار او درآمد. حکایت عصیان جماعت هزاره که پای آزر حیدر بیرون نهاده بوده اند، بر خاطرشان گران آمد، عزیمت بر تدارک آن مهم قرار یافت. لشکرها در ظل رایت او جمع آمدند و موکب شاه بیطرف ولایت فوشنج نهضت نمود. و از آنجا بجانب پل مالان و قروق هزار جریب میل فرمود. و آوازه عزیمت خلافت پناهی سیل اضطراب و اضطرار در خانمان مردم هزاره انداخت و صولت لشکراساس جمعیت آنها را به یکبارگی مستاصل ساخت و آن بی باکان جان و مال خود را در معرض خطر دیده در تدبیر آن واقعه چاره ای جز آن نداشتند که التجابمشا یخ عظام نمایند. بنا بر آن ارباب و کلانتران اولوس هزاره عریضه و اشتها بردار السلطنه هرات فرستادند، و روی طاعت بر زمین ضاعت نهادند. و از جناب ولایت مآب - شیخ الاسلام نورالدین محمد التماس شفاعت نمودند. و همچنین بمشایخ دیگر متوسل شدند. و حضرت خلافت پناهی ( ابوسعید ) ملتمس شان را مبدول داشته مسخ عزیمت نمود. و عنان بصوب معاودت انعطاف داد. و جناب فضایل مآب - مولانا شمس الدین علی الفارسی برسالت آن طرف معین آمد، تا آن جماعت را نصیحت کرده در مقام اطاعت آورد. و امیر نظام الدین احمد حاجی مقرر شد که اموال چندساله که تا غایت نداد به وصول رساند. و سلطان ابوسعید بهمین قدر اکتفا نموده بهرات باز گشت. (۱)

### هزاره ها در زمان سلطان حسین با یقرا

بعد از ابوسعید " سلطان حسین با یقرا " به سلطنت رسید. این پادشاه مرد علم دوست و هنر پرور بود. وزیری داشت بنام " امیر علی شیرنوائی " که در فضل و هنر و خردمندی یگانه عصر بود. امیر علی شیرکتب زیاد بترکی و فارسی نوشت. طبع روان داشت به ترکی اشعار آبدار گفته است. و میرزا حسین با یقرا نیز بترکی و فارسی شعر میگفت. در زمان او هرات مرکز علم و دانش شد. با وجود این صفات حسنه، او دیگر تیموریان به عیاشی و خوشگذرانی عادت کرده بودند. همین امر سبب شد که سلسله تیموری خراسان رو با فقر اضربورند.

در سال ۸۸۴ هـ امیر ذوالنون ارغون از طرف سلطان حسین میرزا حاکم ولایت غوروزمین داوورشد. ذوالنون مرد شجاع و دلور بود در جنگها از خود رشادت و جلالت نشان داده بود. در زمانی که او حاکم غوروزمین داوور مقرر گردید، در آن ولایت اقوام هزاره و نکودری استیلا تمام داشتند. و یکمکاندیشه خیال نقش سرکشی و

(۱) - مطلع السعبدین ج ۲ ص ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ چاپ لاهور.



استقلال بر لوح ظری نگاشتند. ذوالنون ارغون با سپاهی که سلطان حسین در اختیار او قرار داده بود وبا دسته‌ای از مردان ایل و اولوس خویش متوجه آن صوب شد، و در مدت چهار سال ولایات مذکوره را به تصرف درآورد. اقوام هزاره سرانقیاد و طاعت‌گذاری برخط اخلاص و فرمان برداری نهادند. دیگر پیرامون خسلاف و گردن کشی نگشتند. مال و خراج بر ذمت گرفته از مقام عنا دو استکبار در گذشته، بعد از مدتی چون سلطان حسین بایقرا کفایت ولیاقت امیر ذوالنون را مشاهده نمود، علاوه بر غور و زمین داور زمان رتق و فتق امور قندهار، فراه، ساخرو تولاک را نیز در قبضه اقتدار او نهاد. و فقط بعضی از شاهزادگان تیموری را بنوبست با اسم حکومت قندهار می فرستاد. ولی کارها بدست امیر ذوالنون بود. بالاخره ذوالنون در آن ولایت استقلال یافت، و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتوانوار عدالتش بر ولایت شال و مستونک و سیوی\* و توابع و لواحق تافت و بی شایبسه تکلف و غایت تلف آن جناب شجاعتی کامل و عدالت شامل داشت. و در ادای وظایف و طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت و چون بجمع نفایس و اموال و افزونی ابطال و رجال استظهار تمام پیدا کرد و تمامی ممالک مذکوره را ملکشود تصور نمود، و در اداء مال مقرر شرایط تغافل بجای آورد. و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیگ تفویض فرمود، و داروگی ساخرو تولاک را بعبدالعلی ترخان عنایت کرد، و ریاست غورا به امیر فرخالدین و امیر درویش مغوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شد، و در آن دیا رعمارات عالیه بر افراخت<sup>(۱)</sup>

معین الدین زمجی اسفزاری در باره امیر ذوالنون می نگارد: " گرمسیر بغور متصل است و از زمان خاقان مغفور شاهرخ تا وقت خلافت سلطان حسین میرزا غور و گرمسیر و قندهار بلکه فراه و اسفزار از تعرض مردم هزاره و تکووری عاجز و مضطر بود. و بموجب فرمان همایون ایالت آن دیار با میر شجاع الدین ذوالنون تعلق گرفت و ابتداء بیدالهی تمامی آن دیار را از قتل و غارت و جرات و جسارت آن قوم مصفی گردانید. و بانک روزگار بآتش تیغ آبدار دمار از آن باد پیمانان خاکسار برآورد. و آنچه آن شیر مردیان ظایفه کرد مقدور کسی دیگر نیست. و اگر در احوال آن تاملی رود آثاری که خالدا بن ولید که حضرت نبوی (ص) او را "سیف-الله" فرمود، در اشاعت دین اسلام نمود، از این بها در مثل آن بظهور آمد، و اگر بشرح و تفصیل ما در ات و محاربات او کسی قیام نماید علیحده کتابی باید آید، از آن جمله یک مصاف او را مولف (مولف و رواضات، زمجی) در کتبوی که حضرت اعلی سلطان حسین بایقرا در جواب سلطان یعقوب\*\* فرستاد، بسطی داده مناسب مقام مرقوم

\* ولایات "شال"، "مستون" (مستونک) و "سیوی" (سیبی) در خاک پاکستان قرار دارند. "شال" کوپته فعلی است.

\*\* سلطان یعقوب ترکمن بن اوژن حسن از پادشاهان آق قویونلو که آذربایجان، عراق، سوریه، ارمنستان و قسمتی از ترکیه را در اختیار داشت و در سال ۸۹۶ هـ از دنیا رفت.

وا ز غرابب اتفافات آنکه سلطان یعقوب کتابی بحضرت اعلی سلطان حسین میرزا ارسال نمود و در آن مکتوب اظهار شوکت و جلالت بسیار کرده بود. مشتمل بر آن که جانب گرجستان توجیه فرمودیم و قلعه " لوری " و حصار " اخلاط " و چند حصن دیگر که در آن نواحی بود فتح نمودیم. چون این مکتوب بهرات رسید، در همان روز رسولان و نوکران امیر ذوالنون از جانب گرمسیر رسیده بشارت فتحی که مردم هزاره را مستاصل ساخته اند. با دویست سرازگردن کسان آن قوم را آوردند. چنانچه در وقتی که قاصد عراق بیابا به سریر اعلی میرفت سرها را در سوراخ و ریختند و بنده ( مولف روضات ) حسب الاثاره این مکتوب را در جواب کتاب سلطان یعقوب متضمن فتح مذکور از جانب حضرت اعلی در قلم آورد.

" مکتوب حضرت اعلی در جواب سلطان یعقوب متضمن فتح هزاره "

درین وقت میمون که بفتوحات گوناگون مقرون بود از وصول طلیعه جنسود آسمانی و نزول قادمه مواکب مواهب سبحانی اعنی نامه فتح آیت عالیجناب " سلطان یعقوب " که اخبار فتح اصحاب دین و کسزمره کفره و مشرکن در ضمن آن بود. بهجت موفور و فرحت غیر محصور روی نمود. و لاجرم بر طبق کریمه: " لئن شکرتم لازیدنکم ". در خلال این احوال فتح باب نصرتی که از سالف دهور و سوابق شهر مطمح نظرا عاظم خواقین کا مکار و وجهه قمدسلاطین ذوی الاقتدار بوده و تا غایت چهره ۶ تیسران بر مریای ایمانی هیچ سمت تصویر نیافتاده علاوه فتوحات روزگار، و ضمیمه اتفاقات حسنه ایام خجسته آثار گشت. چون امر مطاع بابنی اسرائیل اذکروا نعمتی الی انعمت علیکم. اقتضای تفصیل آن مینماید حال آنکه جمعی از اضلال باغیه که کمیت ایشان نامعلوم و به " هزاره آغا " موسوم اند، بکثرت عدت و اعدا دو و فورقوت و استعداد شومخ جبال و شواحق تلال مستظهر و پای در دانه بغی و عناد نهاده، سرازگریبان بغی و فساد بر آورده داشتند. لاینقطع غایت قموی نیت و نهایت قصارای امنیت استخلاص وارد آن راه و طریق استیصال آن فریق بیراه و طریق می بود، تا درین ایام که سپاه بهمن دست تظاول بر اطلال و مدن گشاده بمساع جلال رسید که سلطان محمد هزاره و محمد جها نگیر که سدا سدورکن اشد آن طایفه اند شعاب شواحق و مراتع و صعب مواضع و مراتع باز پرداخته با ده هزار خانوار بیست هزار جزار کرار که شیاطین کا روزا رند در نواحی گرمسیر و سواحل هیرمند قشلاق میشی نموده اند. بنا بر این فرزندان رجمند قوت با صره سلطنت " سلطان ابوتراب بها در "، و از اعیان سپاه بناه مقدم لابلال و الشجعان، شجاع الدین ذوالنون ارغون بها در که در بحر حرب نهنگیست دریا کش و در مقامین و ضرب آتشیت دشمن کش و گردن کش با فوجی از عساکر جزار رکنه گذار بدین امر ما مورگشته متوجه شدند. تا در روز پنجم دهم ربیع الثانی بحکم " و ذوالنون اذذهب مغاضبا " مشارالیه پیشتر از وصول رایت فرزندان رجمند مذکور بد آن جماعت یاغی و باغی ملاهی شده و نیران جدال و قتال را التهباب

اشغال داده آن زمره بدکیش برگردا و محیط گشته نقطه کردارش در میان گرفته اند .  
مقارن این حال فرزندان جمندبالشگری از رجال ابطل در رسیده و تلاطم مواج جنگ  
و غار بنوعی استعداد داده که از غلغله و نفیر کوسا سلامیان و ولوله شهیق  
وزفیر آن حرامیان طنین در طاس فلک دوار افتاد . چنانچه هزاروپانصد نفر از  
دلبران کارودلوران آن زمره اشرار در عرصه معرکه بی سر ، نعال پایمال گشتند .  
آخرا لامر طاق صولت دولت فرزند کا مکاروبها دران نصرت شعار رانیا وردند . روی  
گریز نهادند . و بسیاری دیگر بعد از فراطعمه شمشیر و تیرو مقید قید تسخیر و تاء سیر  
شدند . و تمامی جهات و اموال و اثقال و احمال ایشان به تصرف سپاه ظفر پناه  
درآمد . و صورت قتال و استیصال " نکودر " که مقدمه این فتح همایون بود ، در  
ازاء باقی فتوحات عظمی و اتفاقات حسنی که روز بروز سمت ظهور و بروز می یا بد  
آنقدر قدر ندارد . که پرتو اتلفات برنفا صیل واردات آن با پیدا نداشت " (۱)

آشکاراست که درین زمان تسخیر هزارجات کارآسانی نبوده است و مسردم  
هزاره در پناه کوههای سربلک کشیده یک قدرتی بحساب می آمده اند . که سلطان حسین  
با یقرا با اینکه یکی از پادشاهان قدرتمند تیموریه خراسان بود وقتی که بر مردم  
هزاره چیره میشود این چنین برخورد میباید و حتی گزارش آنرا بعنوان یک پیروزی  
بزرگ برای " سلطان یعقوب " پادشاه آق قویونلو " میفرستد .

سلطان حسین با یقرا در زمستان ۹۱۱- در حالیکه به دفع ازبکان شیبانی از  
هرات بسوی مرغاب حرکت نموده بود ، در راه مریض شد و از دنیا رفت . و کشتی  
بزرگی را به هرج و مرج اداری و تجزیه طلبی شهزادگان خود سپرد . بعد از او برای  
مدت کوتاهی دونفر از پسرانش بنا مهای بدیع الزمان و مظفر حسین با هم مشترکاً  
سلطنت کردند اما از آنجا که به عیاشی خو گرفته بودند و نیز به خاطر اختلافاتی که با  
هم داشتند . توسط ازبکان شیبانی منقرض شدند . سلطان حسین در هرات متولد  
شد . در سال ۸۷۳ هـ به سلطنت رسید . مدت ۳۶ سال فرمانروایی کرد . زمان او  
علی رغم پیچیدگی های اداری و جنگهای شهزادگان از نظر فرهنگ و دانش دوران  
ممتازی به حساب می رود . او به هم محبتی دانشمندان و هنرمندان میل تمام  
داشت . و در بارش مجمع اهل دانش و هنر بود . (۲) او می کوشید که از تعصب شیعه  
وسنی بکاهد و برای رفع مناقشات مذهبی می گفت : حقیقت امر را باید به خدا  
و اگذار نما ییم . شعری در این باره گفته است :

ما به محبان علی و عمر      هیچ نگوییم ز خیر و ز شر  
حشر محبان علی با علی      حشر محبان عمر با عمر (۳)

(۱) - روایات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۴۳ - ۳۵۴ تالیف معین الدین

محمد زمچی اسفزاری

(۲) - هنر عهد تیموریان نوشته عبدالحی حبیبی

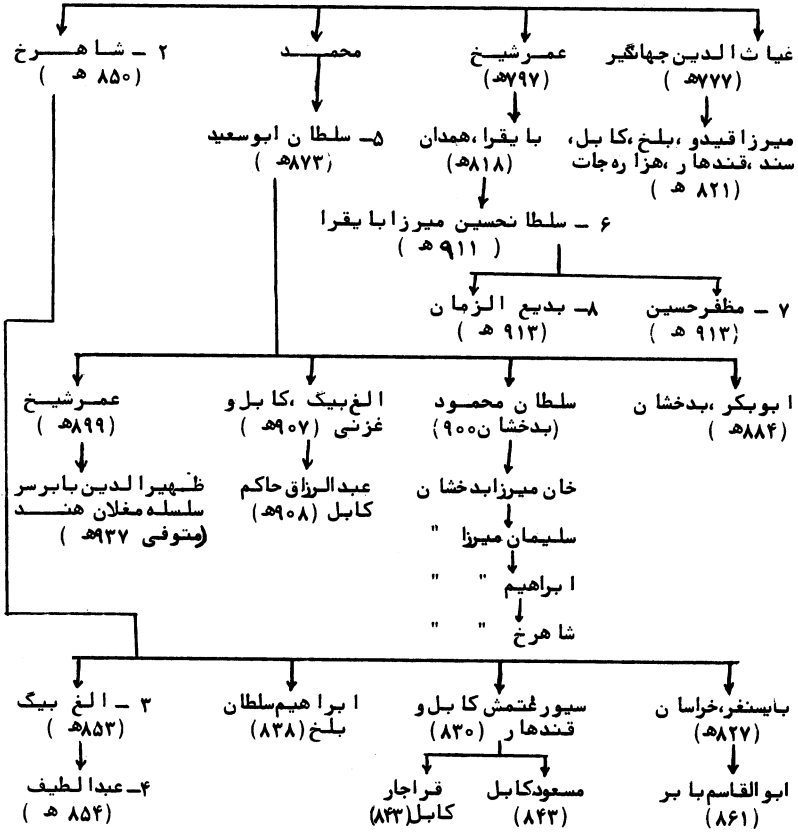
(۳) - کشکول ابن العلم ص ۱۹۲ .

خاندان تیموری قلبا تما بیل به تشیع دا شتندا ما به خاطر سیاست روز آسکا را از هیچ فرقه‌ای طرفداری نمی‌کردند.

سلسله تیمور از خلاف خود تیمور مردمی بودند آبا دکننده، دانش پیرو و هنر - دوست. دوران حکومت آنها عصر طلایی افغانستان محسوب میشود. (۱) قلمروشان شامل: ایران، ماوراءالنهر، افغانستان، و قسمتهایی از سند میگردد. هرات پایتخت بود.

### شجره تیموریان

۱ - امیر تیمور لنگ متوفی ۸۰۷ هـ



سنوات، سالهای وفات و یا عزل میباشد.

(۱) - هنر عهد تیموریان نوشته عبدالحی حبیبی.

بنیانگذار این سلسله امیر ذوالنون ارغون است. او از طایفه ارغون و از مغلان زمان ایلخانی بود که سلطان بایقرا او را به خاطر هم‌نژادی، هم‌مذهبی و هم‌لسانی اش با هزاره‌ها حاکم هزاره جات مقرر کرد. امیر ذوالنون به همراه ایل ارغون و طایفه ترخان که از طوایف قدیمی هزاره جات بود، توانستند بخوبی مردم هزاره را مطیع سازند. وی قلمرو خود را تا کابل، قندهار، سند و فراه گسترش داد. سلسله ارغونیه مردان فاضل و هنرمند بود. از فضلا و هنرمندان تقدیر می‌کردند. اگر ظهیرالدین بابر در شرق و شاه اسماعیل صفوی در غرب ظهور نکرده بودند، امرای ارغونیه به یک سلسله قدرتمند تبدیل می‌شدند. مورخین معاصر افغانی از تاریخ سلسله ارغونیه به خاطر آنکه متعلق به مردم هزاره‌اند، یاد نکرده‌اند.

### امیر ذوالنون ارغون

امیر حسن بصری (\*) پدرا امیر ذوالنون از رجال شجاع و دل‌ور بود که در سلک ملازمان سلطان ابوسعید تیموری قرار داشت. بعد از ابوسعید چند روزی همراه پسرش ذوالنون به خدمت سلطان یا دگارتیموری درآمدند. بعد از آنکه قدرت به دست سلطان حسین بایقرا رسید، ذوالنون به خاطر شجاعت و تهوری که داشت منظور نظار و گشت و حاکم هزاره جات شد. او بعد از چند سال استقلال یافت. و دیگر از سلطان حسین بایقرا اطاعت نمی‌کرد. وزمین داوورا بعنوان پایتخت هزاره جات انتخاب کرد. قندهار حکم پایتخت موقت و زمستانی را داشت. امیر ذوالنون سه هزار مرد مسلح از قوم ارغون و تعدادی از قبایله ترخان در تحت پرچم خود گردآورد. و حدودش هزار نفر دیگر از سایر قبایل هزاره برای خود فراهم کرد. ذوالنون در جنگها و درگیریها فوج هزاره را در رکاب خویش گرفته برای درهم شکستن دشمن وارد معرکه نبردمی شد و خود پیشاپیش به نبردگاه می‌تاخت. در سال ۸۹۹ هـ که سلطان حسین بایقرا برای سرکوبی سلطان محمود میرزا بسوی حصارشادمان حرکت نمود، از امیر ذوالنون درخواست کمک کرد. وی بلا درنگ با لشکر مجهز و آراسته از قبایل هزاره و نکو درمی‌کمک سلطان مذکور حاضر شد.

در سال ۹۰۲ هـ میان سلطان حسین و فرزندانش بدیع الزمان حاکم بلخ،

(\*) - مغلان رسمی داشتند که در حین تولد فرزندان شان به اولین کس و یا اولین شیخی ای که بر خورد می‌کردند نام آن کس و یا شیخی را بر نوزاد می‌گذاشتند. و یا اولین سخنی که از دهن کسی خارج می‌شد آن را نام نوزاد قرار میدادند. از این رو در میان آنان گاهی اسمی اماکن دیده می‌شود مانند: دمشق خواجه، بغداد خاتون کابل بیگم، امیر حسن بصری و غیره.

جنگی درگرفت ، بدیع الزمان از پدربزرگست خورده به هزارجات رفت و با میسر ذوالنون پناهنده شد . او را با خود متفق ساخت . سلطان حسین که از ذوالنون اندیشه ناک بود و مخصوصاً " بعد از پناهنده شدن پسرش ذوالنون ترس او شدت گرفت لذا پیش از آنکه آن دوتن بجنیش آید سلطان سپاه هرات را بسوی هزاره جات سوق داد . امیر ذوالنون ارغون و بدیع الزمان چون خبر این لشگرکشی را شنیدند برعا یا و مزارغان مملکت فراره و زمین دار و رو قندها دستور دادند تا هر چه زودتر تمام غله ها و حبوبات خود را که در صحرا بود جمع نموده به قلعه ها گرد آورند . و مجموع حصون آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند . ذوالنون خود در قریه " باشلنگ " منزل گزید و بدیع الزمان در دیگری از قلاع خود را مضبوط گردانید . شجاع بیگ در حصار قندهار مسکن کرد و محمد مقیم پسر کوچک ذوالنون در ضبط قلعه زمین دار و رما مور شد . سپاهیان سلطان حسین با یقرا در فراره و زمین دار وارد اخل شدند ، اما بغا طر کمبود مواد غذایی به قحطی و گرسنگی سختی مبتلا شدند . زیرا تمام محصولات زراعتی از قبیل در داخل قلعه ها برده شده بود . سلطان حسین در این اردو کشی فقط توانست قلعه " بست " را که در اختیار " عبدالرحمان ارغون " بود تسخیر کند و بس سرانجام بدون اخذ نتیجه کامل مجبور شد که بالشگریان خود به هرات بازگردد . بعد از مراجعت او به هرات امیر ذوالنون و بدیع الزمان به تهیه سپاه و لشگر پرداختند بعد از آن مدت مدتی سپاه بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره و نکودری و قبچاق و غیره گرد آورده آماده پیکار گردیدند . و یک دسته از همین سپاه در زیر پرچم بدیع الزمان با سرعت خود را تا " النگ نشین " که موضعی در نزدیک هرات بود رسانده به سپاه سلطان حسین درآویختند . و چون بدیع الزمان از مسایل نظامی سر رشته ای نداشت سپاهیان او شکست خورده مجبور شدند که به زمین دار و رنزد ذوالنون بازگردند . مقارن با این زمان در " استرآباد " ( گرگان ) شورش بیاباد و سلطان حسین برای فرونشاندن آن بسوی استرآباد حرکت نمود ، هرات را به مبارزالدین محمدولی بیگ و امیرنظام علیشیرنوازی سپرد . امیر ذوالنون و بدیع الزمان چون از قضیه آگاه شدند ، فرصت را غنیمت شمرده با سپاه هزاره و نکودری و قبچاق به سوی هرات شتافتند . و در عرض راه اموال و مواشی ارکان دولت با یقرا را مصادره کردند . و در منطقه " النگ نشین " میان سپاه هزاره و هرات جنگ سختی روی داد . که عده ای از طرفین کشته شدند . آخراً لامر سپاهیان هرات منهنز گردیدند . ذوالنون و بدیع الزمان از این پیروزی شادکام گردیده به سوی هرات پیشروی نمودند . تا به " پل مالان " رسیدند . بدیع الزمان امیدوار بود که شهر هرات بدون جنگ و خون ریزی تسلیم او شود اما اهالی برج و باروی شهر را مضبوط کرده به تحصن پرداختند . محاصره چهل روز طول کشید تا سلطان حسین با یقرا بعد از فرونشاندن شورش استرآباد بسوی هرات حرکت نمود . امیر علیشیرنوازی که مرد دوراندیش و خردمندی بود بدیع الزمان را از آمدن پدرش خبر داد و او را از مقام تله با پدر برحذر داشت . بدیع الزمان اردوی خود را از پشت هرات کوچ داد و در کناره مرغاب اردو زد . لشگریان بادغیس و چیچکنو که تا آن زمان تحت فرمان سلطان حسین بودند به بدیع الزمان پیوستند . و از آن طرف شجاع بیگ ارغون با مردان جنگجوی زیر فرمان

خود از قندها رسیده به امیر ذوالنون و بدیع پیوستند. با این ترتیب لشکر عظیمی فراهم آمد. شجاع بیگ با دسته‌ای از سپاهیان هزاره و نکودری و قبیاق و غیره به حما رمرو چاق حمله بردند و آنرا قهرا " و قسرا " از تحت فرمان " بریده بخشی " بیرون آوردند. در این هنگام سلطان حسین با سپاه مسلح خویش وارد هرات شد. و از قدرت ذوالنون و بدیع آگاه شده چاره‌ای جز صلح نندید. لذا توسط علماء هرات بین پدر و پسر صلح شد. و در صلح نامه قرار شد که حکومت بلخ و توابع آن تا کنار رود آمویه و مرغاب من حیث الاستقلال به بدیع الزمان سپرده شود و در خطبه‌ها اسم او در ردیف اسم پدرش یکجا ذکر شود. بدین گونه غایب‌ها تمهید یافت.

چهار سال بعد یعنی در سنه ۹۰۸ هـ " جاجم بردی " و " خدا قلی " کوتوالان قلعه لاش سیستان با سلطان علی ارغون برادر ذوالنون که حاکم سیستان بود اختلاف پیدا کردند، مخفیانه به سلطان حسین پیغام فرستادند که اگر یکی از شهبازگان را همراه با سپاه جنگ دیده به سیستان بفرستد آنها قلعه لاش را از چنگ ارغونیان خارج ساخته به هرات ملحق خواهند کرد. با یقرا شهزاده ابن حسین را با دوهزار سوار به تسخیر سیستان و نیمروز فرستاد. آنان مناطق سیستان را تا ختبه ودر " اوق " اردوگاه اختیار کردند. خبر به امیر ذوالنون رسید، به حکام خود دستور آماده باش داد. و خود با جمع کثیری از زمین داور و شجاع بیگ با جمعی از مردم " بیکه "، نکو درو هزاره، با قرارغون و ملک علی ولد سلطان علی ارغون و سلطان بیگ همه متفقا به سوی سیستان حرکت نمودند. و به سرعت تمام خود را به نزدیک اردوگاه شهزاده تیموری رساندند. امیر ذوالنون مردکار آزموده بود، صبح هنگام که هنوز شهزاده کم تجربه و سپاهیانش در خواب بودند. بطور ناگهانی بر سر آنان حمله بردند. و شهزاده را در محاصره گرفتند. ابن حسین با سیصد سوار آماده کارزار شد، بقیه سپاهیان او پراکنده بودند. بعد از ساعتی محاربه در شنا جنگ از دست میرفاضل بیگ کولکلتاش، بزمخ نیزه مجروح گشت. لاجرم تاب مقاومت خود ندیده بسوی هرات فرار نمود. امیر ذوالنون دوباره سیستان را متصرف شد و با فتح و پیروزی بسوی زمین داور بازگشت. (۱)

در سال ۹۰۷ هـ میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید که حاکم ولایت کابل و توابع آنندیا ربود از دنیا رفت و پسرش " عبدالرزاق " بجای پدر بر مسند حکومت نشست، اما بخاطر صغر سن نتوانست بخوبی از عهده امور برآید بـزودی اختلال و هرج و مرج در میان ارکان دولت او پیدا شد، و امور کابل و رومیانسی گذاشت، " محمد مقیم ارغون " از فرستاده کرده در او خراسال ۹۰۸ هـ لشگری از مردم هزاره فراهم کرد، از گرمسیر و قندها ر بسوی کابل حرکت نمود و در آن مدت کابل را به چنگ آورد. عبدالرزاق بسوی لغمان فرار کرد. " مقیم " صاحب اختیار کابل و توابع آن شد در همین اثنا اخبار پیروزیهای " محمدخان شیبانی " بگوش میرسد. این اخبار زنگ خطری بر آنگانندان " تیموری خراسان " بود. شیبانی

(۱) - نگاه کنید به: حبیب السیرج، ۴، روضه الصفا ج ۶، تاریخ سند معصومی.

بعد از آنکه پیروزیهای مهمی در ماوراء آمو بدست آورده در سال ۹۰۹ هـ از معبر "کرکی" عبور نموده نواحی "اندخود" و اطراف آن را گرفت. و مدتی بلسخ را در محاصره کشید. در سنه ۹۱۰ هـ "ظهیرالدین بابر" در سمرقند از ازبکان شیبانی شکست خورد، خطه ماوراءالنهر را بحال خود گذاشته بسوی کابل آمد. و این شهر را از محمد مقیم ارغون گرفت. مقیم بناچار بطرف "گرمسیر" و قندهار که تحت فرمان خاندان ذوالنون بود با زگشت.

در ۹۱۱ هـ "محمد شیبانی ازبک دوباره از "رود آمویه" گذشت "میمنه" و "فاریاب" و سایر نواحی آن خطه را تاخت و غنا تم فراوان بدست آورد. خاندان تیموری که خطر را در یک قدمی خود دیدند. بناچار اختلافات را کنار گذاشته همه برای دفع ازبکان بسیج شدند، و در این بسیج عمومی امیر ذوالنون ارغون با سپاه "هزاره" و "آب بر" با سپاه کابل نیز کمک سلطان حسین با یقرا شتافتند. "با یقرا" در اوخر زمستان به قصد مقابله و دفاع از هرات بسوی مرغاب حرکت نمود اما در اثر بیماری در اثناء الحجه از دنیا رفت. سال دیگر شیبانی دوباره از آمویه گذشت و به قلمرو فرزندان سلطان حسین دست درازی نمود. این بار امیر ذوالنون با ۱۲ هزار نفر از سپاه هزاره جات، ساخر، قندهار و زمین داو به دفع ازبکان شتافتند. ذوالنون به سر "ایل امان" (مهمترین دسته شیبانی) یورش برد و قریب صد نفر از آن جماعت را کشته و شصت هفتاد نفر را سیر گرفت و بسوی هرات بازگشت. در سال ۹۱۲ شیبانی بلخ را تسخیر کرد و شهزادگان تیموری برای دفاع در کنار "رود مرغاب" اجتماع نموده، لشکر فراوان تهیه کرده بودند. حتی با بر از کابل به کمک آنان رفته بود. و بناشد که همه متفقاً به سپاه دشمن حمله کنند. اما ازبکان به خاطر سرمای زمستان بسوی سمرقند بازگشتند. سپاه مدافع تیموریان بناچار پراکنده شدند. در اوایل محرم ۹۱۳ هـ شیبانی بالشگرفراوان از معبر "کرکی" گذشته به سرعت خود را به هرات رسانید. و در هفتم محرم هرات را به محاصره گرفت. جنگ سختی میان ازبک و هواداران تیموری در گرفت. امیر ذوالنون بعد از دلوری های زیاده در این جنگ بدست ازبکان کشته شد. و امیر نظام الدین شیخعلی طغایی اسیر گردید. هرات به تصرف شیبانی در آمد. خاندان تیموری بر افتادند، بدیع الزمان با عده ای از همراهان خود فراری شد. سپاه ازبک بعد از تصرف هرات، مو، مشهد، سبزوار و قاین را نیز به تصرف در آوردند. آنگاه خیال تسخیر قندهار هزاره جارت را نمودند، لذا یکدسته نیرومند از سپاه ازبک بسرکردگی "عبدالله سلطان" پسر شیبانی به هزاره جات یورش بردند. و چون امیر ذوالنون کشته شده بود فرزندان او تاب مقابله در خود ندیده بناچار تسلیم شدند و پیشکشهای فراوان تقدیم کردند، خطبه و سکه را بنام شیبانی نمودند. سپاه ازبک بعد از تاختن فراوان و گرمسیر، بسوی هرات بازگشتند (۱)

(۱) - حبیب السیرج ۴، روضه المفاج ۶ و ۷، تاریخ سنده معصومی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات افغانستان در مسیر تاریخ.



وقتی امیر ذوالنون در جنگ با ازبکان کشته شد. سپاهیان هزاره بسوی وطن مراجعت کردند. پسران و خاندان ذوالنون در قندهار اجتماع نموده تعزیت امیر ذوالنون را بجای آوردند و در همان مجلس، محمد مقیم ارغون و جمیع امرای ارغون و ترخان و "یکه" و سایر سپاهیان پسر بزرگ ذوالنون، شجاع بیگ را بنام "شاه-بیگ" برمسندشاهی نشانند. و او هر کس را که در زمان حیات پدرش منصبی داشت کما فی السابق به سرکارش برقرار داشت. و به هر کدام خلعت داد. و در عدل و داد بی همتا بود. و از این جهت مردم و سپاه از جان و دل مایل خدمت او بودند. شاه بیگ همواره با علماء و اهل علم صحبت میداشت و خود نیز اهل دانش بود. و در حمله ازبکان چون دیدمناطقی هزاره جات با دهات پراکنده آن آسیب پذیر است. با هوشیاری اظهار انقیاد نمود و با دادن پیشکش ازبکان را به خروج از هزاره جات وادار کرد. درست در همین سال یعنی سنه ۹۱۳ هـ که ارغونیان، ذوالنون را از دست داده و شیراز حکومتشان استحکام نیافته بود. با برافزودن استفاده نموده با سپاه کابل و غزنی به عزم تسخیر قندهار و زمین دار حرکت نمود. شاه بیگ و محمد مقیم هر دو برادر با سپاهیان تحت فرمان خود به دفاع پرداختند. و جنگ سختی میان طرفین در گرفت. و چون سپاه با بر جمعیت بیشمار داشت لذا پیروز شدند. و تمامی مملکت قندهار و زمین دار و به تصرف با برد آمد. وی خزاین خاندان ذوالنون را که سالها آنرا جمع آوری کرده بودند متصرف شد. و "ماه بیگم" دختر محمد مقیم را به اسارت در آورده به یکی از امرای لشکر خود بنام "محمد قاسم کوکه" عقد بست. زمام حکومت قندهار را به برادر خویش "ناصر میرزا" سپرد. خود با کامیابی بسوی کابل بازگشت. بعد از چند ماه پسران ذوالنون سپاهی فراهم آورده و از محمد شیبانی نیز کمک خواستند. سپس به قندهار حمله نمودند، و آن شهر را با زبسن گرفتند. مقارن این حال محمد مقیم مریض شد و از دنیا رفت. شاه بیگ که تنها مانده بود بیش از پیش احساس تنهایی میکرد در سال ۹۱۵ هـ یک بار دیگر شیبک خان ازبک به هزاره جات حمله برد و تلاش بسیار کرد تا سرزمین را به تصرف آورد. اما کاری از پیش نبرد. چنانچه در احسن التواریخ آمده است: "بعد از آن بر سر قوم هزاره و نکودری که در کوهستان زمین دار و بودند لشکر کشید و کاری از پیش نتوانست برد. در جای دیگر گوید: از آن طرف شیبک خان ازبک هزاره را بدل صد باره بسوی هرات بازگشت. (۱)

در سال ۹۱۶ هـ شاه اسماعیل صفوی در مملکت خراسان لشکر کشید و شیبانی را شکست داد و بدین او را منته کرد. گاه سرش را طلا گرفت و در آن شراب نوشید. و بعد هرات را تا سرحد بلخ تصرف نمود. شاه بیگ ارغون به خاطر عرق هم مذهبی در هرات با استقبال او شتافته اظهار انقیاد کرد. اما با کمال تعجب در قید

وزنجیر شد. و چند ماه در هرات به زندان شاه اسما عیل بود. اما در یک فرصت مناسب با یک حیلۀ ماهرانه، خود را از قید و بندرها نموده بسوی زمین داوور هزاره جرات فرار کرد. او خود را در میان دوشاه مقتدر یعنی؛ با براز شوق و شاه اسما عیل از غرب محصور می دید، لذا با اطرافیان خود به مشوره پرداخت و گفت؛ ما چنین پیش بینی میکنیم که ولایات تحت تصرف ما سرانجام، توسط با برویا شاه اسما عیل از چنگ ما بدر خواهد شد، و بایده فکر آینده و سرزمین دیگری باشیم. بدنبال این تصمیم در سال ۹۱۷ ه از قندهار متوجه شال، مستونک، ولایت سیوی گردید. عده ای از ازمای مردم هزاره نیز با او بودند. و در آن سرزمین به فتوحاتی نایل آمد. جام فیروز شاه سندرا شکست داد. و در عین حال از قندهار و هزاره جات صرف نظر نکرده بود. و از دورا موراین ولایات را زیر نظر داشت. شاه بیگ گاهی برای رتق و فتق امور به هزاره جات می آمد.

در سال ۹۱۹ ه با بر برای تسخیر قندهار لشکر کشید، شاه بیگ در داخل شهر به تحصن پرداخت. با بر تمامه در این سفر مریض شد و سیاهیا نش تلاش های ما یوسا نه ای برای تصرف شهر نمودند اما نتوانستند کاری از پیش ببرند. سرانجام با تقدیم هدایا از جانب شاه بیگ قرار بر آن شد که با بر به کابل برگردد و سال دیگر شاه بیگ خود قندهار را به با بر تحویل دهد. سال دیگر شاه بیگ با هزاره جات از سیوی به جانب سندرفت و قریه جات؛ "کانا" و "باغبانان" را تسخیر نموده غنائم فراوان بدست آورد. و چون از تصرف ولایات سیوی خاطر جمع شد به سوی قندهار و زمین داوور و کرمرسیر بازگشت. وقتی به زمین داوور مسکن اصلی خود رسید، متوجه شد که مردم داوورش با بر در وحشت و اضطراب بسر می برند. او مردم را دلداری داد و نوازش نمود. "بی بی ظریف خاتون" بیوه محمد مقیم طبق رسم مغلی نمود سیاه در گردن آویخته پیش دروازه خانه اش با بیست دو چون شاه بیگ برآمد با تضرع گفت؛ "ماهیگم" دخترم تنها یا دگرا برادر تو است که در کابل در اسارت بابریان بسر می برد. داغ مفارقت او زندگی را برایم تلخ نموده است. شاه بیگ از این حالت سخت متاثر شد و داغ جدایی برادرزاده اش تازه گردید. و در فکر آن شد که چگونه ماهیگم را از چنگ دشمن برهاند. لذا طریق مشورت با صاحب خلوت مسلوک داشت. خواتین عصمت "فاطمه سلطان بیگم" و "خانزاده بیگم" که حرم شاه بیگ بودند چنان صلاح دیدند که دولت کته (دولت اتکه) که یکی از خادمه حرم محمد مقیم است، پیشتر به کابل فرستاده شود تا به لطف الحیل خود را به ماهیگم رسانده و این معنار ا به او گوید. و بعد از آن جماعتی از محرمان و مخصوصان رقتسه او را مخفیانها ز کابل خارج سازند. و از راه هزاره جات به قندهار آرند. شاه بیگ این نقشه را پسندید، اول "بی بی دولت کته" را به دولت خان عقد بست و آن دو را به کابل فرستاد. مشارالیهها بشکل ناشناس خود راه "ماهیگم" رسانید و گاه به خانه او میرفت، بعد از آنکه مطمئن شد، مقدمات ما فی الضمیر را به وی اظهار نمود. "ماهیگم" بنا بر ملاحظه خوف جانی که در صغرسن دربند با بر افتاده بود، ابتدا ترسید و امتناع نمود که مبادا بعد از وصول به قندهار خویشان من از برای

حفظ ننگ و ناموس مرا بدار! القرا قبر و اصل کنند. بی بی دولت با قسمهای غلاظ دفع تو هم و نمود. عاقبة الامر عزم را جزم نمود که دستورات دولت کته پیروی نماید. از آن طرف گروهی مرکب از: بابا میرکی، ساربان، میر عاقل انکه، ابومسلم کولکلتاش، عبدالصمد ترخان، دولت خان و جمعی دیگر که برای این مهم تعیین شده بودند، از طریق هزاره جات بسوی کابل رفتند و جمعی از هزاره ها را نیز به همراه گرفتند. چون نزدیک شهر کابل رسیدند، در نقطه امنی در خارج شهر فرود آمدند. دوسه روزی به استراحت پرداختند. و اسپان خود را نعل و وارونه بستند تا مورد تعقیب قرار نگیرند. آنگاه طبق نقشه از قبل تعیین شده ماه بیگم به حما رفت و نماز عصر در حین ازدحام جمعیت از حمام بیرون برآمد. و براساسی که از قبیل آمده شده بود سوار شد، و به مراقبت بی بی دولت خود را به آن جمعیت که در بیرون شهر منتظر بودند رساند. این جماعت از وصول وی سخت شادمان گردیده در ساعت سوار شدند و تمام شب و روز را نندند. روز دیگر به نقطه امن تری رسیده فی الجمله آرامی گرفتند. و بعد از آنکه توشه و قوتی حاصل نمودند یک شبانه روز دیگر را نندند و از منازل مخوفه برآمدند و چند روزی در میان هزاره ها به آسایش پرداختند سپس دوباره حرکت نموده خود را به قندهار رساندند. شاه بیگ به استقبال برادر زاده برآمده به انواع دلداری و عطا و مهربانی پرداخت و او را در آغوش عاطفت گرفته به منزل آورد. و گروهی که او را به همراه آورده بودند مورد نوازش قرار گرفتند و خلعتها یافتند. بی بی ظریف خاتون از دیداریگان فرزند بی نهایت مسرور شد. ماه بیگ در دوران اسارت در عقد ازدواج " قاسم کوکه " \* بود. و چون شخص مذکور در جنگ با ازبکان کشته شده بود پس ماه بیگم در حین فرار از کابل شوهری نداشت. لذا شاه بیگ برادر زاده خویش را به ازدواج میرزا شاه حسین درآورد (۱) در سالهای ۹۲۱ و ۹۲۲ هـ با برپیاپی به شهر قندهار حمله نمود شاه بیگ خود را در برابر وی ناتوان دید بناچار در سال ۹۲۳ هـ کلید شهر قندهار را توسط غیاث الدین مولف " حبیب السیر " برای با بر فرستاد. و خود با عده ای از افراد دلیروبا تجربه در او خرسال ۹۲۴ به تسخیر سندھمت گماشت و آن نواحی را پس از جنگهای متعدد به تصرف درآورد و به فتوحات بزرگ نایل شد. به این طریق حکومت ارغونیه از قندهار و هزاره جات برچیده شد و در عرض در سرزمین بهکر، تهته و سند مستقر شدند. شاه بیگ بعد از فتوحاتی در سند در حالیکه قصد تسخیر ولایات گجرات را داشت در شعبان ۹۲۸ هـ ( ۱۵۲۲ م ) مریض شد و از دنیا رفت. او تنها مردم میدان بود بلکه از فضل علمی بهره تمام داشت و از کتب دینی چون: تفسیر و حدیث بخوبی واقف بود و برچندین کتاب شرح نوشته است و تالیفاتی داشته از جمله: شرحی بر عقاید نسفی و شرحی بر کافیه و حاشیای بر مطلع منطق نوشته بود. شجاعت او به مرثیه ای بود که در جنگها همیشه در اول صف قرار داشت. و از همس

(۱) - تا ریخ سند معصومی ص ۱۰۵ - ۱۰۷

\* - کوکه و ازبک ترک است بمعنی عمو و برادر بزرگتر، بصورت کاکه و کاکا نیز آمده است و کولکلتاش برادر رضاعی، ن. ک. به: فرهنگ معین، واژه نامسه احسن التواریخ ج ۱.

پیشترمی تاخت و هرچه مردم اورا از این تهور منع میکرد فایده‌ای نداشت. او ۱۶ سال فرمانروایی کرد، دو پسر داشت بنامهای: میرزا شاه حسن و شاه محمد مخاطب به غزنین خان. بعد از شاه هبیب پسرش میرزا شاه حسن ارغون بر مسند حکومت سمنند تکبیه زد، اورا هفتوحات پدر را دنبال نمود، و بر قلمرو خویش افزود، و با سپاه مغل و هزاره توانست سراسر ملتان را تسخیر کند. وی با مردم به مدارا رفتار میکرد، شجاع، کریم و غریب نواز بود. او در عین حال که مردم شمشیر بودمانند پدرا ز علم و دانش بهره‌وفتری داشت. به زبان فارسی و ترکی شعر می سرود. اینک نمونه‌ای از اشعار او:

عمریست که ای سرو خرامنده گذشتی	غایب نشد از دیده من آن قدو قامت
آنکس که به تیغ ستم عشق تو میبرد	نبود هوس زندگی اش روز قیامت
ای شاه تو در بارگه ناز مقیمی	مارا به سرکوی نیاز است اقامت

\* \* \*

به سجده که روم در فراق دلبر خویش      بها نه سجده کنم بر زمین ز من سرخویش (۱)

شاه حسن ارغون در سن ۶۶ سالگی در سال ۹۶۴ هـ از دنیا رفت. نعرش او را همسرش به مکه مکرما منتقل داد و در آن سرزمین مقدس دفن گردید. ارغونیان مردمان دادگر، دانش پرور و هنردوست بودند. و جمعا "از سال ۸۸۴ هـ تا ۹۶۴ هـ قریب ۸۰ سال با سیاست و فراست حکومت کردند. شاه حسن ارغون چون پسری نداشت بعد از او سلطنت سند و ملتان و شال و مستونک به سلسله "ترخانیان" که از امرای بزرگ ارغونیه بودند تعلق گرفت. حکومت این دوسلسله در پیدایش و بقای شیخ در سند و ملتان بی تاثیر نبوده است. بقیه تاریخ این دو خاندان مربوط به تاریخ سند و بلوچستان پاکستان و هزاره‌های کوئته میشود.

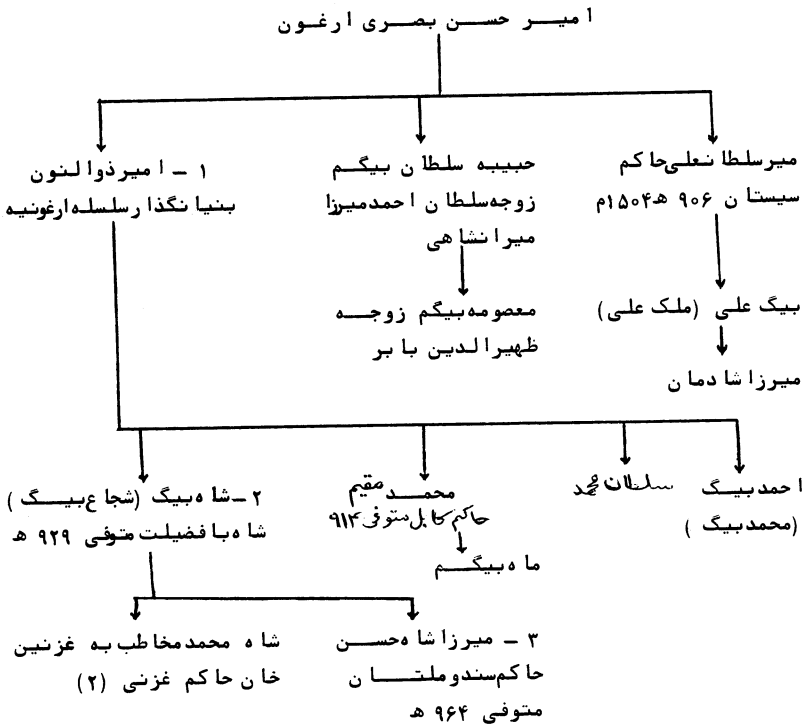
تاریخ ارغونیان را از منابع ذیل استخراج نموده‌ام.

ترخان نامه، تاریخ سند معصومی، تحفه الکرام، تاریخ فرشته ج ۲ قسمت سلاطین سند و ملتان، لب تاریخ سند نوشته خان بهادار دادخان چاپ هند ۱۳۱۸ هـ ص ۶۴، حبیب السیرج ۴ فصل مربوطه، روضه الصفا ج ۶ و ۷، اعلام المنجد نیل اسم ارغون ص ۳۵.

(۱) - پارسی گویان هند و سند ص ۱۷۰ چاپ تهران بنیاد فرهنگ ۱۳۵۵.

(۲) - دیستان مذاهب چاپ جدید.

## شجره ارغونیه



## هزاره‌ها و باب‌بر

ظہیرالدین بابر میرزا پسر عمر شیخ، به هفت پشت به تیمور لنگ میرسد. مادرش "قتلغ" (۲) نگا خانم "دختریونس خان فرمانروای مغلستان، از نوادگان چنگیز بود. بابر در سال ۸۸۸ هـ در فرغانه متولد شد، بعد از پدر بس ۱۲ سالگی به اورنگ پادشاهی فرغانه تکیه زد. اورقباي نیرومند داشت که از همه مهتر محمدخان شیبانی از یک بود. بابر بعد از درگیریهایی با آنان سرانجام شکست خورد و ماء یوسانه ز سلطنت موروثی در فرغانه چشم پوشید و با دستهای از خواص و ملازمان خود از رود آمو گذشته و اردترکستان افغانستان شدند. و در این زمان ۲۲ سال داشت. ترکستان تحت تصرف خسرو شاه قباچاقی بود. خسرو شاه با داشتن

(۱) - دبستان مذهب چاپ جدید.

(۲) - قتلغ (۹۵۴۷۹) در ترکی مغلی به معنای مبارک، خوشبخت، سعادت مند، و نامی برای زنان ترک و مغل، به صورت قتلغ نیز آمده است.

چند هزار نوکر چون رفتارش با مردم خوب نبود لذا نوکرانش به با برپیوستند .  
 ظهیرالدین جوانمردی بودشجاع ، بافضیلت ، متین و جذاب ، وقتی مردم ترکستان  
 و عساکر خسرو شاه لیاقت و کاردانی ورعیت پروری او را مشاهده کردند . گروییده  
 وی گردیدند . او با نیروی تازه تشکیل یافته به کابل آمد و این شهر را که در دست  
 محمد مقیم ارغون بود ، بعد از زدو خورد مختصر بدست آورد . مقیم ارغون را  
 دستگیر نمود اما با احترام مرخص کرده بسوی جاگیر اصلی او یعنی قندهار روانه  
 ساخت . مردم کابل سربخط فرمان او نهادند . در سال ۹۱۲ هـ با برادر هرات به کمک  
 سلطان حسین بایقرا شتافت . اینک خلاصه آنچه را که با بر خود در این باره نوشته  
 است : " در محرم ۹۱۲ هـ به خاطر دفع ازبک ( شیبانی ) عزیمت خراسان ( هرات )  
 شد . از راه غور بند و شیبرتور روانه شدیم تا به قلعه ضحاک رسیدیم . و از آنجا از  
 کوتل گنبدک و کوتل دندان شکن گذشته به اولنگ که مرد فرو آمدیم . شیبانی  
 بلخ را محاصره کرده بود . حاکم و مدافع بلخ سلطان قلی خان بود . در همین ایام  
 در وسط راه خبر فوت سلطان حسین بایقرا را شنیدیم . با وجود این خبر همچنان  
 به سفر خود ادامه دادیم . از میان دره اجر ( دره جز ) گذشته براه " نسوب " و  
 " منداغان " از کوتلهای بلخاب عبور نموده به کوههای " صاف " برآمدیم .  
 خیرتاختن ازبکان به " سان و چاریک " ( سنگچارک ) را شنیدیم . چند روز در بیابان  
 کوه صاف ماندیم . در این نواحی آهو بسیار دارد . آنگاه از کوه صاف گذشته  
 به " دره بای " آمدیم . که از توابع بادغیس است . اما چند روز پیشتر چاقونچی<sup>(۱)</sup>  
 ازبک را ایلغار ی که از خراسان فرستاده بودند از مردم ذوالنون بیگ در پنده  
 ( پنجه ) و " فرغچاق " خوب زیر کرده ازبک بسیار رکشته بودند . روز دوشنبه  
 ششم ماه جمادی الاخر با میرزایان ( شهزادگان تیموری ) در مرغاب ملاقات  
 کردیم . سه چهار ماه گذشت ، سلطان قلی مدافع شهر بلخ به تنگ آمده قلعه بلخ  
 را به ازبکان تسلیم کرد . شیبانی ها بعد از تصرف بلخ چون خیر اجتماع ما را  
 شنیده بودند ، یارای مقابله در خود ندیده به سمرقند با زگشتند . بعد از مراجعت  
 آنان چون سال به آخر رسیده زمستان آمده بود ، قرار بر آن شد که تمام شهزادگان  
 و مرای لشکر هر کدام با سپاهیان تحت فرمان خویش زمستان را در جای مناسب  
 قشلاق کنند و برای سال آینده خود را آماده سازند ، و بمحض فرارسیدن بهار همه  
 دوباره جمع شده متفقا به دفع ازبکان بیرون آیند . ما هم تکلیف به قشلاق  
 در خراسان کردند . اما چون کابل و غزنی پراز شور و شرهاهاست و از ترک  
 و مغل و زایماق و احشام افغان و هزاره ایل و اولوس مختلف آنجا جمع شده اند .  
 لذا نتوانستیم در هرات بمانیم . بعد از مدتی توقف بناچار بسوی کابل حرکت  
 نمودیم . از هرات برآمده وارد بادغیس شدیم . اول رمضان را در بادغیس

(۱) - چاقون یکی از عملیات خطرناک جنگی و شیبخون شدید ، حمله ناگهانی .  
 چاقونچی کسی ویا گروهی که این گونه عملیات متهورانه را انجام دهد .

بودیم. آنگاه از لنگر میرغیاث گذشته، مواضع غرjestان را زیر کرده به نخچیران<sup>(۱)</sup> مدیم. در نخچیران برف از ران اسب بلند بود. هر چه پیش میرفتیم برف بلندتر می شد. نخچیران به امیر ذوالنون بیگ ارغون تعلق داشت. "میرک خان ابرو" نوکر ذوالنون آنجا بود. در نخچیران جمیع غله های ذوالنون بیگ را بها داده خریدیم. چون از نخچیران گذشتیم بعد از دو سه روز برف بسیار زیاد شد و اکثر جاها پای اسب به زمین نمی رسید، برف زیادتر شده میرفت تا به "چراغدان" رسیدیم. در آنجا اکثر برف راه را کم کردیم. راه بلدها سلطان نام پشه ای (پشی) بود<sup>(۲)</sup> یک روز که هم برف بسیار بود و همراهان ما شخصی هر چند سعی کردیم نتوانستیم پیش برویم. چاره ای ندیده برگشتیم. یک جا هیزم بسیار بود. آنجا فرود آمده هیزم ها را آتش زدیم، و خود را گرم کردیم. آنگاه شصت هفتاد جوان خوب را تعیین کردم که به همین راهی که آمده ایم همان راه را پی زیر کرده برگشتیم. در پایان قولها از مردم هزاره قشلاق کرده بودند. کسی را فرستادم راهبری از برای سر نمودن پیدا کرده بیارند. در آن چند روز از شدت برف تشویشها و مشقتها بسیار کشیدیم. چنانچه در مدت عمر چینی سختی و مشقت نکشیده بودیم. نزدیک یک هفته برف زیر کرده از یک گروه و یک گروه ونیم<sup>(۳)</sup> بیشتر کوچ کرده نمی توانستیم. هر کدام پیاپی ده شده برف زیر میکردیم. در هر قدم نهادن تا کمرو تا سینه فرورفته برف زیر میکردیم. بعد از چند قدم شخصی که پیشتر بود سوخته می ایستاد دیگری پیش میرفت و برف زیر میکرد. ده پانزده نفر که برف را زیر میکردند آنقدر می شد که اسب خالی را کشید. تا رکاب و خوی گیر اسب برف بلند بود. به همین طریق برف زیر کرده راه می ساختیم تا به جایی بنام "خوکان" رسیدیم. سه چهار روز دیگر در پایان کوتل زرین<sup>(۴)</sup> به جایی بنام "خوال قول"<sup>(۵)</sup> رسیدیم. در این روز سخت چاققونی بود.<sup>(۶)</sup> چنان برف

(۱) ممکن است مراد "نخچیرستان" باشد که فعلا به همین نام در ولایت بادغیس است. و این احتمال که نخچیران در واقع "چینچران" بوده که توسط نساخ به نخچیران تبدیل شده است نیز می باشد. و از اینکه با این نخچیران به چراغدان آمده است احتمال اخیر تقویت میشود زیرا چراغدان قریه ایست در شرق چینچران که تا کنون به همین نام یاد میشود.

(۲) - سلطان پشی به احتمال قوی مردی بوده از مردم پشی جاغوری.

(۳) - یک گروه مسافتی است تقریباً "معال دو کیلومتر".

(۴) - کوتل زرین احتمالاً "کوتل زارین یک اولنگ" بوده است.

(۵) - خوال قول ممکن است همان قره خوال باشد که قریه ایست نزدیک جعفر قلعه یکه اولنگ.

(۶) - چاققون در ترکی مغلی به معنی کولاک و برف و با دوسرهای شدیدتوا با هوای طوفانی. و این چاققون با چاققونی که بمعنی حمله و یورش شدید است ممکن است در اصل یکی باشد. زیرا از نظر معنا تا حدودی بهم تناسب دارند.

می بارید که وهم مردن به همه همراهانم غالب آمد. مردم آن کوهستان غارها و کاوکی هارا خوال گویند. در وقت رسیدن به این خوال چاقون بسیار تیز شد. شب را در داخل خوال ماندیم. خوال بسیار فراخ بود برای چهل و پنجاه کس در داخل آن به فراغت جای داشت. صبح آن چاقون ایستاد، کوچ کردیم به همان دست و سابق برف را زیر کردیم تا باریالی دمان بآمدیم. راه در نهایت تنگی بود. از کوتل زریم تا بالا برآمدیم به پایانه دره روان شدیم. پیش از آنکه به پایانه دمان برسیم روز به آخر رسیده دره در منزل کردیم. آن شب را به صبح رساندیم. صبح آن بسوی پایانه دره روان شدیم. از جای بدو اوجمه - زارها<sup>(۱)</sup> فرود آمدیم. و نماز شام بود که از دهنه دره برآمدیم. هیچ کس بیاد ندارد که از این کوتل در وقتی که برف این قدر با شد عبور کرده باشد. نماز زخفتن به یکس - اولنگ رسیدیم. مردم یکس اولنگ از آمدن ما خبر یافتند، خانه های گرم و گوسفند - های فربه برای ما آوردند. و برای اسپان ماکاه و دانه بی حد حاضر کردند. و از برای آتش کردن گاه و سرگین فراوان آوردند. از آنچنان سرما و برف خلاص شده این چنین ده و خانه های گرم یافتن نعمتی است که مشقت کشیدگان میدانند. آنگاه از یکس اولنگ کوچ نموده دوفرنگ راه فرود آمدیم. صبح آن عیدرمضان بود از میان با میان گذشته از کوتل شیبر ترسرا زیر شده به " چگدلگ " (احتمالا جنگلک یا چندرگل) نرسیده فرود آمدیم. هزارگان ترکمن با کوچها و مالهایشان بر سر راه ما قشلاق کرده بودند. و از ما اصلا خبر نداشتند. صبح آن کوچ نموده در میان آغل و آلاچوقهای<sup>(۲)</sup> ایشان در آمدیم. دوسه آغیل به تاراج رفت. در آنجا به ما خیرآمد که چند هزاره در یک تنگی سر راه را گرفته کسی نمی تواند بگذرد. به مجرد این خبر تیز برگشتیم نزدیک رسیده دیدیم که تنگی هم نیست و چند هزاره از یک بینی گاهی تیرمی گذارند. و چون راه مردم پیش را هزاره ها گرفته بودند، همه مردم حیران شده ایستا ده بودند. در این وقت خود تنها رسیده مردمی که گریخته می رفتند بیورگفته ایشان را دل داری دادیم. از این مردم هیچ کس سخن نشنیده و به جانب غنیم (دشمن) نمی رفتند و همه جا بجا ایستا ده بودند. من خود اسب انداختم و حمله کردم. چون مردم دیدند که روان شدم آنان نیز به مجرد رسیدن به کوهی که بالای آن هزاره ها بودند، بالا رفتند. و ملاحظه تیرایشان را ننمودند. گاهی سواروگا هی پیاده به پیش میرفتند. چون غنیم دید که لشکر زور آورده تاب نتوانست روان شد. ایشان هزاره ها را دنبال کرده بر کوه برآمدند. و مثل آهو پیش انداخته شکار کردند. مال و اسباب فراوان به غنیمت گرفتند. و از اموال هزاره پاره ای گوسفند خود من جمع کردم و به " یارک طغای " <sup>(۳)</sup> سپرده خود پیشتر رفتم. از بلندی پشته های کوهستان گذشته اسب و گوسفند های هزاره ها را پیش انداخته به " لنگر تیمور بیگ "

(۱) - اوجمه بمعنی جنگل و اوجمه زار = جنگل زار.

(۲) - آلاچوغ در ترکی بمعنی خیمه و غزدی که از چوغ و نخ سفید و سیاه بافته شده باشد. بصورت آلاچیق نیز آمده است.

(۳) - طغای در مغلی برادر مادر را گوید بصورت های تغه تغه تغایی نیز آمده است گاهی اسم افراد قرار میگیرد مانند طغای تیمور و غیره.



آورده فرود آمدیم . از کلانتران هزاره‌ها رده‌ها نزده‌کس از مردم سرکشی آنها بدست افتاد که به شفاعت " قاسم بیگ " خلاص شدند . (۱)

آقای اوتا دالجم وقتی از حملات با بر علیه هزاره‌ها یادآوری می‌کنند می‌نویسد : " جای تعجب است که چگونه مردمی را که هم‌نسل و هم‌شبیبه و هم‌ریشه هستند به این صورت قلع و قمع می‌کردند . در حالیکه با برخورد نژاد " مغل بوده و می‌توانسته از حمایت هزاره بهره‌برداری کند . (۲)

جواب آنست که دل با بر آزانجا پر از درد بود که هزاره‌ها بکمک امرای باقی مانده و در کابل کس دیگر را به سلطنت برداشته بودند . چنانچه با برخورد در این باره مینویسد :

دروقت تا ختن همین هزاره‌گان ترکمن ششیده شد که محمدحسین میرزای دولت و سنجر برلاس ، جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند به طرف خود کشیده " خان میرزا " (۳) را به جای من پادشاه کابل مقرر کرده بودند . در این شورش که در غیاب من در کابل برپا شده بود چند نفر از مردم مغل بناهای : " شیرقلی مغل " و " سلطان احمد مغل " نیز شرکت داشتند . من از منزل لنگر تیمور مخفیانه به دوستانم که در کابل بودند پیغام دادم و آنها را از آمدن خود خبردار ساختم . این بود که به کمک آنها نتوانستم دوباره کابل را تصرف شوم . بعد از تصرف کابل ما در دریا محرم مریض شد و بعد از چند روز از دنیا رحلت کرد . بعد از چهارم ما درم و پایان مجلس عزاداری بعزم تسخیر قندهار سوار شدیم . تا اینکه در " ولنگ قوش " ناور فرود آمدیم . در این سفر در بین راه مریض شدم ، بخاطر بیماری من تصمیم برای این قرار گرفت که فقط به سر " قلات " بورش ببریم . چنانچه میرزا ( برادر با بر ) و باقی جغتایان کوشش بیشتر نمودند و قلات را تسخیر کردند . قلات را ذوالنون ارغون به پسرش محمد مقیم داده بود . از نوکران مقیم " فرخ ارغون " و " قرا بولوت " دیورت بودند که تسلیم شدند . گناها ن شان عفو شد . این یورش چون به سعی چنانچه میرزا انجام شد ، لذا حکومت آنجا را به عهده و گذاشتم . از قلات به طرف جنوب رفته افغانان بودا نمک ولاتاغ و آن نواحی را ایستاده به کابل مراجعت کردیم . در این زمستان تا یک دوبرف با ریدن در چهار باغ بودم . تا آمدن ما به کابل هزاره ترکمن انواع بی ادبی ها و وره زنیها کرده بودند . تصمیم تا دیب آنان را گرفتم . ماه شعبان ( سال ۹۱۴ هـ ) بعزم تا ختن آنان سوار شدیم . در دهنه " دره خویش " (۴) در میان جنگل چاقوون

(۱) - تلخیص از با برنا مفصل مربوطه

(۲) - تاریخ مختصر قوم هزاره و نژاد آنها ص ۵ .

(۳) - خان میرزا که در غیاب با بر به سلطنت کابل انتخاب شده بود عموزا ده با بر بودا و بعدها به حکومت بدخشان رسید و اولاده اش سالها در آنجا حکومت کردند .

(۴) - دره خویش منطقه ایست در میان چهار رده غور بندوسیا هگردد که تا کنون به همین نام یاد میشود ، در زمان با بر آنجا مسکن هزاره ها ترکمن بوده است .

فرستاده شد، اندکی از هزاره ها تا خسته شدند. نزدیک به دره خویش دریک سموج یک دسته هزاره پنهان شده بودند، " شیخ درویش کولکلتاش " که در اکثر قزاقی ها (۱) همراه بود و منصب قوربیگی (۲) داشت کمان به زور میکشید و تیر خوب می انداخت، در دهن همین سموج غافل نزدیک شد، از اندرون سموج یک هزاره به پستان ( سینه) او تیر زد و او در همان روز جان داد. بیشتر هزاره ترکمن در دره آفتاب نظور آفتاب دهه که در دهه تنگی (۳) واقع است، را در کمر کوه واقع شده از راه پایا ن ترپنجا هوشمت گزیک انداز است. از تنگی راه یک سوار می گذرد. از این تنگی گذشتیم، آن روز تا در میان دونماز رفته و به مردم نرسیده در یک جای منزل کردیم. و یک شتر لوگ فربه هزاره را یافتند و آوردند، آنرا کشته از گوشت آن یک پاره کباب کردیم و یک پاره در آب پخته خوردیم. گوشت شتر با بین لذیذی هرگز نخورده بودیم (۴) بعضی آن را با گوشت گوسفند فرق نتوانست. از آنجا بگا ه کوچ نموده در منزلی که هزاره ها قشلاق کرده بودند متوجه شدیم. در همان ساعت کسی آمد و گفت: در یک تنگی هزاره ها گذر آب را به شاخه های درخت مضبوط ساخته راه مردم را بند ساخته جنگ می کنند. به مجرد شنیدن خبر روان شدیم یک پاره راهی که رفته شد به جایی که هزاره ها فرو آمده جنگ میکردند رسیدیم. آن زمستان برف بسیار بلند آفتاب شده بود راه رفتن اشکال داشت. کناره های آب تگاب تمام یخبسته بود. بخاطر وجود آب و یخ و برف جای پای نبود و گذشته نمی شد. هزاره ها در جای برآمدن این آب و یخ شاخه های بسیار بریده انداخته بودند. خود در تگاب و در کناره ها پیا ده و سواره گذشته جنگ میکردند. محمد علی مشیر بیگ از امرای رعایت کرده من خیلی مردانه قابل رعایت و جوانی خوبی بود پیشترک برای که شاخه انداخته بودند، متوجه شد، درگرده و هزاره ها تیر زدند همان زمان جان تسلیم کرد. من خود بسوی هزاره یورش بردم، احمدیوسف بیگ اضطراب کرده فریاد کشید که آه در این وقت خطرناک این گونه برهنه ( بدون زره ) میروید در حالیکه من سه تیر را دیدم که از سر

(۱) - قزاقی به معنی جنگجویی و دلآوری.

(۲) - قور در ترکی مغلی بمعنی اسلحه و مهمات جنگی، قورخانه انبار اسلحه، زردخانه، قورچی نگهبان اسلحه، سلاحدار، سوار نظام. قورچی باشی رئیس سلاح.

خانه، نگهبان انبار اسلحه. قوربیگی رئیس قورخانه و بزرگ اسلحه داران.

(۳) - این تنگی با شرح و صفاتی که با بر بیان میکند با " تنگی اژدر " که در دهه دره ترکمن است قابل تطبیق میباشد.

(۴) - دانش امروز میگوید: حیواناتی که بطور آذای زلفوهای تازه و گوناگون و مرغوب استفا ده میکنند، دارای گوشت لذیذ و خوش طعم میباشد. همچنین شیر و فرآورده های لبنیاتی آنها خوش طعم و پرخا صیت خواهد بود. از این روحیوانات اهلی هزاره ها جات بخاطر تغذیه زلفوهای مختلف و مرغوب کلا" دارای گوشت بسیار لذیذ میباشد. شیر و روغن و ماست و سایر فرآورده های لبنیاتی شان از بهترین انواع شیر و روغن و ..... میباشد.

شما گذشت من گفتم : شما مردان به با شیداین چنین ها از سر من بسیار گذشته است . همین مقدار بود که از طرف دست چپ فاسم بیگ کوچین خود از این گذریا فته و گذشت ، و به مجرد اسب انداختن هزاره ها نتوانستند ایستا دگریختند . به هر یک از ازمراکه خوب جنگیده بودند جایزه داده شد . بخاطر بسیاری و بلندی برف از راه برآمده نمیشد . من به همراه این جوانان آمدم نزدیک قشلاقیهای هزاره ها ، به گوسفندان شان رسیده به تنهایی چهارصد پانصد گوسفند و بیست پنج اسب جمع کردم . سلطان نعلی و دو سه کس دیگر نزدیک بودند چاقونچی شدیم . دونوبت خودم چاقون تاخته ام یک مرتبه در همین حمله و مرتبه دیگر بر سر هزاره های ترکمن در وقت مراجعت از هرات . کوچ و خردوریز هزاره ها پیاده شده بر پشت های برفدار برآمده بودند ، ایستاده اندکی کاهلی کردم روز هم پگاه شده بود ، برگشته در خانه های هزاره ها فرود آمده شد . این زمستان برف خیلی بلند افتاده بقسمیکه از راه بیرون برف تا خوی گیر اسب بود . شب جماعتی به چاغدا اول ( چندا اول ) (۱) فرستاده شد . از جهت بلندی برف تا صبح بر اسب بودند . صباح آن برگشته درون دره خویش در قشلاق هزاره ها شب به سر برده صبح کوچ کرده در " جنگلک " (۲) فرود آمده شد . یارک طغای و بعضی ها عقب تر آمده بودند . به آنها گفته شد که هزاره های کوشی — خ درویش را به تیر زده بودند ، رفته بگیرند ، بدیختان خون گرفته هنوز در سموج بودند . اینهارفته دودگذاشته هفتاد هشتاد هزاره را گرفتند . بیشتر آنها به شمشر رفت . از یورش هزاره برگشته به جهت ملحت گرفتن مال به نجر و در پایان درواچی " توغدی " آمدیم . (۳)

ظاهرا " این حمله با بربر سر هزاره های ترکمن یک سال بعد از مراجعت وی از هرات بوده است .

### اطلاعات پراکنده دیگر

از با برنا مه اطلاعات جالبی میتوان بدست آورد . از جمله مینویسد :

" به ولایت کابل و غزنی سی هزار خروار غله تحمیل شد . چون در آمد و حاصل کابل را ندانسته این چنین تحمیل کرده شد ولایت خراب گردید . در همین محل حصه ببری را اختراع کردم . به هزاره سلطان مسعودی اسب و گوسفند بسیار

(۱) — چاغدا اول در ترکی مغلی دستهای از سپاهیان باشند که از دنبال لشکر حرکت کنند تا دشمن از پشت به لشکریان حمله نکنند . به صورت های چندا اول ، چند اول چغدول ، چغدول ، جفداول نیز ضبط شده است .

(۲) — جنگلک " فعلیه ریها ایست در جنوب شرقی شیخعلی و در غرب لولنج " ممکن است مرا دبا بر همین جنگلک باشد .

(۳) — تلخیص از با برنا مه .

انداخته تحصیلداران فرستاده شد. بعد از چندروز از تحصیلداران خبر رسید که هزاره‌ها مال نداده در مقام سرکشی شده‌اند. پیشتر از این هم چند نوبت راه غزنی و گردیز رازده بودند. از این جهت به خاطر تاختن هزاره سلطان مسعودی سواری نموده شد. براه " میدان " آمده از " کوتل چرخ " شب‌شب گذشته وقت فرض در نواحی " حینو " ( احتمالاً ) جغتو ( هزاره‌ها تاخته شد و خاطر خواه تاخته شد. از آنجا براه سنگ سوراخ برگشته‌جا نگیر میرزا رخصت غزنی داده شد. و در وقت فرود آمدن در کابل پسر دریاخان یا رحسین از طرف بهیره به بندگی آمد. " (۱)

" ولایت غزنی که آن را زابل هم می‌گویند، بسیار محقر جایی است. با دشاهانی که هندوستان و خراسان را در تحت تصرف داشتند با وجود خراسان جای تعجب است که غزنی را به پایتختی انتخاب کرده بودند. در زمان سلطان محمود در غزنی سه چهارم (سد) ساخته شده بود که بند " سروه " ( بند سرآب ) آن تا هنوز معمور است. صحرائشین غزنی هزاره و افغان است. و نسبت به کابل در غزنی ارزانی است (۲) "

" دیگر تومان غوربند است. در آن ولایت کوتل را غوربند گویند. بطرف غور از این کوتل می‌روند. سر دره‌های غوربند را هزاره‌ها منزل کرده‌اند. چند دهی دارد. کم‌حاصل جایی است. " (۳)

دیگر کوهدا من است که ایماق و تراک هستند. " (۴)

اقوام مختلف در کابل بسیار است در جلگه‌ها و میدانی تراک و ایماق و اعرابند. در شهر و ده‌ها تا جیکانند. در مواضع دیگر و ولایات از پشای و پرا نچه و تا جیک و ترکی و افغان اند. و در کوهستانهای غزنه هزاره و نکودری است. و در میان هزاره بعضی به زبان مغلی (۵) هم سخن می‌گویند. (۶)

با برکتنا بش را بنام " توزک با بری " به زبان ترکی نوشته است. و از حیث انشاء بسیار ساده و بی تکلف و روان است. بیرم خان خانان آنرا ترجمه کرده و به " با بر نامه " مشهور شده است.

با بروقتی کابل را گرفت و آنرا بعنوان پایتخت انتخاب کرد، روز بروز کارش با لگرفت. وی در سال ۹۱۶ هـ بکمک دسته‌ای از سپاهیان شاه اسماعیل صفوی به سرازیکان حمله برد و حتی شهر سمرقند را تسخیر کرد و پیروز مندانه داخل این شهر شد. اما نتوانست آنرا نگهدارد. بزودی از بکان آنرا آزاد کردند، و با زپس گرفتند. با بر بدخشان و هزاره‌جات وقتند را به مرور چند سال فتح کرد. هزاره‌ها در ابتدا چون او را عنصر بیگانه میدانستند برضاد و مقاومت کردند. اما بعدها

(۱) و (۲) - با بر نامه صفحات ۸۶ ، ۸۹ ، ۹۲ .

(۳) و (۴) - با بر نامه صفحات ۸۶ ، ص ۸۶ .

(۵) - آن دسته از هزاره‌ها که به زبان مغلی سخن می‌گفته‌اند با احتمال قوی اقوام نکودری بوده‌اند، که از مغلان ایلیخانی بودند و به خاطر طروحیه بلندشان تا زمان با بر فرهنگ خود را حفظ کرده بودند.

با برعلاقه بسیار به افغانستان پیدا کرد و دیگر عنصربیکانهای به حساب نمی آمدند. او در سال ۹۲۵ ه = ۱۵۱۹ م بسوی هند لشکر کشید، و این سرزمین را فتح کرد. بزرگترین رقیب او در هند سلطان ابراهیم لودی بود. با برپا ده هزار نفر سوار رود سند عبور نمود، و ابراهیم لودی با یکصد هزار سوار و چند هزار پیاده و هزار فیل به حرب او پیش آمد. با برپا آن لشکر قلیل در منطقه " پانی پت " ابراهیم لودی را شکست داد. پیروزی با بریکی از مسایل حیرت انگیز تاریخ میباشد. آیا شگفت نیست که ده دوازده هزار نفر یک سپاه صد و پنجاه هزار نفری را که دارای هزار فیل بوده شکست دهد؟ پیروزی با بر بدون شک مرهون فرماندهی عالی شخص وی میباشد. ایزاک اسمیوف مینویسد: اینکه با بر با لشکر قلیلی حدود ده هزار نفر ابراهیم لودی را شکست فاحش داد، علت این پیروزی غیر منتظره آن بوده که با بر از اختراع باستانی چینیهایی یعنی باروت استفاده کرد و این ماهه انفجاری را بر ضد دشمن بکار برد. در حالیکه سلطان ابراهیم چیزی در این باره نمی دانست. (۱)

لودی در سال ۹۳۲ ه کشته شد. و با بر جمعا پنج مرتبه بسوی هند لشکر کشید و در هر مرتبه به فتوحات بزرگی نایل گردید. و تا دهلی پیشرفت. و آن شهر را بعنوان پایتخت انتخاب کرد. ما در و فرزند آن سلطان ابراهیم را مشمول عوطف و مهربانی قرار داد. هشتصد هزار روپیه برای ما در ابراهیم لودی مقرر کرد. این زن که چنین جوانمردی را از وی مشاهده کرد، یک قطعه الماس درشت به وزن هشت مثقال را (۲) که در خزانه سلطان علاء الدین خلجی بود و سرانجام به ابراهیم لودی رسیده بود، آنرا پیشکش با بر نمود.

- (۱) - هزارویک شگفتی ص ۱۱۱ نوشته ایزاک اسمیوف ترجمه مکا نیک.
- (۲) - گمان میکنم که این همان الماس معروف کوه نور و یا دریای نور باشد که تا چند قرن بزرگترین و گرانبها ترین الماس جهان به حساب می آمد. کوه نور و دریای نور تاریخ عبرت انگیز دارند. این دو قطعه الماس بینظیر مدتها در خزانه سلاطین مغلی هند نگهداری می شدند، وقتی نا در شاه افشار دهلی را فتح کرد، از جمله غنائمی که بدست آورد این دو قطعه الماس بود. وقتی نا در شاه کشته شد، حرم او الماس کوه نور را به احمد خان درانی بخشید و این الماس با یک قطعه یا قوت درشت و بسیار گرانبها بنام " فخر اج " به افغانستان تعلق گرفت. و در نزد در شاه حمدها بود شاه زمان فخر اج را بدریا انداخت اما کوه نور بدست شاه شجاع افتاد و سرانجام " رنجیت سنگ " شاه سیک مذهب پنجاب این الماس را از وی گرفت، و این الماس بی نظیر که هرگز نمی توان قیمتی برایش تعیین کرد بدست انگلیس ها افتاد، و آنان آنرا به لندن انتقال دادند و تا کنون در موزه سلطنتی انگلستان نگهداری میشود. و چند کشور مدعی مالکیت آن میباشد. و ما دریای نور بدست قاچاریه افتاد که فتح علی شاه اسم خود را بر آن حکاکی نموده، از ارزش آن تا حدودی کاسته شد.

ظهیرالدین بابر به عمر ۴۹ سالگی در ۶ جمادی الثانی ۹۳۷ هـ از دنیا رفت. دوران حکومت او ۳۸ سال بود که ده سال آن در اندجان و فرغانه و ۲۸ سال آن در افغانستان گذشت و در پنج سال اخیر هند را نیز به تصرف آورد. وی چهار پسر داشت بنامهای: همایون، کامران، میرزا عسکری و میرزا هندال. بعد از او پسر بزرگش همایون به سلطنت رسید، و دهلی را پایتخت خویش قرار داد و کابل در دست میرزا کامران بود. بابر از بس به افغانستان علاقه داشت وقتی در هند مرد وصیت کرد که جنازه اش را به کابل دفن کنند. از این رو جنازه اش را به کابل انتقال دادند، و در باغ بابر دفن شد.

### بابراز نظر مورخین

مورخین عموماً "بابر را ستوده‌اند. و من برای نمونه چند جمله از سه تن از آنان در اینجا ذکر می‌کنم.

ویل دورانت مینویسد: بابر موسس سلسله بزرگ مغلان هندمردی بود همچون اسکندر شجاع و پرجذبه از اعیان تیمورولی درنده‌خویی او را نداشت. وی یکصد هزار سرباز سلطان ابراهیم راجنگ پانی پت مضمحل کرد و دهلی را به تصرف آورد و در آنجا بزرگترین و سودمندترین سلسله پادشاهان را که تا آن روز در هند حکومت کرده بود استوار ساخت. (۱)

جواهر لعل نهرو مینویسد:

بابریکی از با فرهنگ‌ترین و مطبوع‌ترین اشخاص بود که بتوان دید، در او خشکی و تعصب مذهبی و کوتاه‌نظری وجود نداشت. و ما نندا جدا خود بخواب کاری نپرداخت. او یکی از علاقمندان جدی هنر و ادبیات بود. (۲)

عبدالحی حبیبی می‌نویسد:

بابر مرد کارزار، بیل ارجمند، دوستدار دانش، عاشق شعر و دل‌باخته زیبایی‌های طبیعت بود، دارای عزم پولادین و بردبار و جوانمرد، در آسیا مانند بابر کم شخصیتی دیده شده است. (۴)

بابر با آنکه مذهب تسنن داشت، اما نسبت به شیعیان دشمنی نمی‌کسرده. تعصب خشک مذهبی بر او مسلط نبود. در زمان او شیعیان آزادی داشتند و از احترام برخوردار بودند. طبق افسانه‌ها سیدی حبیبی شاه قلندر مدفون در وردک که از سادات ورهبران روحانی هزاره بود در زمان بابر زندگی میکرد. آثار مدنیت از بابر در کابل و قندهار و هند باقی مانده است. در کابل تخت بابر و در قندهار چهل زیننه از آثار اوست. بابر دارای اختراعات نیز می‌باشد. از جمله یک نوع خطی اختراع نمود که به خط بابر مشهور بود. در موزه آستان قدس رضوی یک جلد قرآن مجید

(۱) - خلاصه داستان تمدن مشرق زمین کتاب اول ص ۲۳۶ چاپ تهران ۱۳۴۳.

(۲) - نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۶۵۱.

(۳) - ظهیرالدین بابر نوشته عبدالحی حبیبی.

به شماره ۵۰ نگهداری میشود که بخط ناشناخته‌ای تحریر یافته‌است. احتمال ضعیفی می‌رود که بخط با بری باشد. با برکوش نمود که او زان و مقادیر آن زمان را که هر منطقه برای خود دارای اوزان مخصوص بوده‌ا و زان و مقادیر رسمی ای که ساخته بود در آورد. قیافه او را مورخین چنین بیان کرده‌اند:

چشمان تنگ، و بادامی و نیمه‌میشی، بینی کشیده، وجنات و بدن نیمه‌چاق، قدم متوسط، رنگ چهره سپید مایل به زردی، و دارای قیافت مغلی کامل.

با بر مرد علم و شمشیر بود. از پادشاهان مدنیّت پرور محسوب میشود و در عین حال شاعر و بر دست بود که به فارسی و ترکی شعری سرود. چند کتاب تالیف نموده است از آن جمله:

- ۱ - توزک با بری (۱) یا با بر نامه که بنا متجارب الملوک نیز یاد میشود.
- ۲ - رساله ای در علم عروض
- ۳ - کتابی بنام "مبین" در علم فقه که آنرا به زبان ترکی به نظم کشیده است.
- ۴ - رساله ولدیه، این کتاب نیز در نظم است.
- ۵ - کتابی در فن جنگ
- ۶ - کتابی در فن موسیقی.

### نگاهی گذرا به وضع زندگی مردم هزاره

در زمان تیموریان و ارغونیه هزاره‌ها قسمتهای وسیعی از مرکز افغانستان را در اختیار داشتند. زندگی شان از راه مدارای و زراعت تا مین میشد. هر خانواده اقلاً یک اسب در اختیار داشت. عده‌ای از طوایف هزاره در میان چادرها و خیمه‌ها زندگی میکردند و از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل می شدند. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی مردم هزاره را بداشتن ایل و اولوس زیاده دارای رمه‌های بیشمار هستند. وصف می کند چنانچه گوید: "قوم هزاره که به هزاره آقا مشهورند ایل و اولوس بسیارند و گله و رومه‌بی شمار دارند." (۲)

در این زمان هزاره‌ها شتر نیز تربیت میکردند. بزرگترین قوم هزاره "هزاره سلطان مسعود" بود. هزاره‌ها در ساختن زین و لگام و سایر آلات اسب سواری استاد بودند. (۳) در سوارکاری و تیراندازی مهارت بسیار داشتند.

معاملات شان بیشتر از راه تبدیل جنس به جنس صورت میگرفت. چنانچه در تاریخ سند معمولی می گوید: "در اولوس هزاره جات قندهار از زرسرخ و سفید و

(۱) - "توزک" در ترکی بمعنی قاعده و قانون، نظم، دیسپلین، نظام اساسنامه و دستورات میباشد. بصورتهای: تزوک و تزوک نیز آمده است.

(۲) - مطلع السعدین ج ۲ ص ۱۲۹۷ چاپ لاهور.

(۳) - آئین اکبری.

وسیه رواج نیست و سودای ایشان به پارچه و کفش و آنچه از این قسمت می‌باشد (۱) مهمترین مسئله در طرز زندگی این مردم روحیه جنگی و شجاعت و شها مت بی‌مانند آنهاست. آنان در برابر بزرگوئی ایلخانان، تیموریان و شیبا نیان مقاومت کردند در آن زمان بسیاری از اقوام افغانستان کم و بیش به رهزنی و غارتگری پرداختند، بعضی از طوایف هزاره نیز تحت تاثیر جو زمان و محیط گاه بگامی باین کار مبادرت می‌ورزیدند. قسمت اعظم طوایف هزاره روستا نشین بودند و این روستا نشینی باعث شد که آنان از علم و دانش محروم بمانند. عده کمی از آنان در شهرهای چون: کابل، غزنی، بلخ و هرات زندگی میکردند. در زمان حمله همایون به قندهار هزاره‌ها سرسختانه به دفاع برخاستند. چنانچه در تذکره همایون و اکبر آمده است: "یک روز امرای لشکر همایون با تمام قوا بر قلعه قندهار ریورش بردند، حمله‌های زیاد کردند، خیلی از پیاپی‌ها را قتل‌عام کردند. با با دوست قوربیگی و مهتر یوسف از سران لشکر همایون کشته شدند. و علی قلی شیباتی و میرک مارستانی (مالستانی) توسط تیر قلعه‌گیا ن زخمی شدند. بعد از چند روز نواب بیرام خان و محمدی میرزا و سید محمد پکنه و جمعی که در خدمت بیرام خان بودند فراخور مردانگی خدمت بجای آوردند. و چندی از هزاره‌ها (هزاره‌های مدافع شهر قندهار) به قتل رسیدند. و حسین ایلچی، سلطان سنج و رازخم تیری به صورتش رسید. و محمدی میرزا اسب زیبای کهرراکه "بورنیچیق" نام داشت سوار بود و آن هزاره که حسین آقای ایلچی را تیر زده بود و جمعی دیگر را نیز زخمی کرده نیزه خود را حواله محمدی میرزا کرد. از آن طرف محمدی میرزا با همان اسب به سر هزاره‌ها تاخت چون نزدیک رسید گودالی پیش آمد، اسب از آن گودال آزاد جست و محمدی میرزا هزاره مذکور را ب خاک هلاک انداخت. چون نواب بیرام خان آن گودال را پیمود ده زده راج (ارش) بود. و هزاره آن تیر که در کمان داشت گشا دادا دوبرسینه اسب (اسب محمدی میرزا) رسید. و با وجود آن زخم آن حیوان ده میل راه آمد و بعد به زمین افتاد. (۲)

وقتی گروهی از سپاهیان همایون به طرف کابل میرفتند، در بین راه در حدود میان آب ایستاده غزنی و کوتل روغنی، هزاره‌ها کمین گذاشته به سپاه همایون دستبرد زدند. (۳)

شاید ضدیدت هزاره‌ها علیه همایون به آن خاطر بوده که او با سپاه اجنبی به قندهار و کابل حمله ور شده بود. و آخر دعوی اینان الحمد لله رب العالمین. قد وقع الفراغ من تسويد هذه الاوراق في يوم الاربعاء . ۷ ربيع الاول سنة ۱۴۰۹ من هجرة النبوية، على ها جرها آلاف التحية والثناء بيدا الفقير الى ربه الغنى حسين علي يزدا ني البهسودي، المعروف عندا للصدقاء بحاج كاظم، ابن المرحوم قنبر علي، غفره الله تعالى و ختملى بالحسنى والسعادة. ميخواستم تاريخ

(۱) - تاريخ سند معصومی ص ۱۳۳

(۲) - تذکره همایون و اکبر ص ۴۳

(۳) - تاريخ شاهي معروف به تاريخ سلاطين افغانه ص ۳۰۷ .



هزاره‌ها را تا زمان سدوزایی دریک جلد به چاپ برسانم، اما بخاطر سنگینی مخارج چاپ مجبور شدم که این رساله را در همین جا ختم کنم .

بقیه مطلب تاریخی از سال ۹۴۰ تا ۱۲۵۴ هـ ق جمع آوری و فیش برداری شده است ، که دریک جزوه جداگانه و در فرصت مناسب بخواست خدا و ندب چاپ خواهد رسید . و قبلاً " رساله‌ای تحت عنوان " گوشه‌هایی از تاریخ مستضعفین افغانستان " شامل تاریخ هزاره‌ها از سال ۱۲۵۵ تا ۱۳۳۷ هـ ق بصورت تالیپ بطور محدود (حدود ۵۰ نسخه ) پخش و در اختیار دوستان قرار گرفته است . و جزوات دیگری نیز در تاریخ و فرهنگ هزاره ، در دست تالیف و تدوین دارم که از خدای بزرگ و مهربان توفیق اکمال و اتمام آنها را خواستارم .

خدایا تو خود میدانی که هدف اصلی من دفاع از حقوق حقّه یک ملت مسلمان و مستضعف میباشد و خود میدانی که در این راه رنجهای فراوان کشیدم و توائ کریم بخشنده‌وائ رحیم بنده نواز که جرهیچ کس را ضایع نمی گردانی ، پس این رساله را وسیله بخشایشم قرار ده و توائی به روح پدر و مادرم که در راه تعلیم و تربیت من رنج فراوان بردند نثار گردان . خدایا مسلمانان جهان مخصوصاً " ملت قهرمان افغانستان را در سایه اسلام و قرآن به پیروزی و سرفرازی و عزت برسان ! اتحاد و برادری و صمیمیت را در میان اقوام مختلف آن حاکم گردان ، و آنان را از بند ظلم و جهل و خرافات برهان ! و سرورانی را که در امر چاپ این رساله بمن یاری نموده‌اند در دنیا و آخرت سرفراز شان بدار و با اهل بیت پیامبر (ص) محشورشان بفرما .

برای حسن ختام چند فرد شعرا ز شاگردان محمد حسین شهریار آورده می-

شود .

کاین همه از یک تنه آدمند  
کنده‌خداوند در این دشت کشت  
دست و دل و دیده و پا و سرند  
ما همه از آدم و آدم‌ز خاک  
برتری از آن خدا دان و بس

آدمیان شاخه و برگ همنند  
اصل درختی است کهن کز بهشت  
آدمیان زنده به همدیگر نند  
گفت پیام‌آور یزدان پاک  
برتری ای نیست کسیرا بکس

چند قطعه پاورقی که با بیدرصفحات مربوطه به چاپ میر سید، جا مانده بود که اینک در آخر کتاب درج میشود.

۱ - از صفحه ۱۴

حسام الدین امامی مینویسد: "آریایی‌ها از منطقه دانوب و جنوب روسیه آمده‌اند." (۱)

ایرج افشارسیستانی مینویسد: "آریایی‌های قدیم در ارمنستان، کوه‌های کاربات، جنوب روسیه، سواحل رود دانوب سفلی و اسکاندیناوی زندگی میکردند." (۲)

۲ - صفحه ۳۷

عن فضل کاتب: "کنت عندا ببعبدالله (ع) فاتا هکتا بایی مسلم فقال لیس لکتا بک جواب . الحدیث " (۳) فضل کاتب گوید نزد حضرت اَبی عبدالله امام جعفرالصادق علیه السلام نشسته بودم که ناگاه بومسلم برای آنحضرت رسید (برای قبول خلافت) حضرت فرمود برای نامها ت جوابی نیست. و باین ترتیب دست رد به سینه ابومسلم زد.

۳ - صفحه ۵۴

تاریخ نویسان در نسب خلفای فاطمی اختلاف دارند بعضی گویند که آنان از اولاده عبدالله بن میمون قدام اهواری هستند. (۴)

۴ - صفحه ۱۳۵

زبان اورال آلتایی شامل زبانهای: لاپی در لاپلند، سامویی، سیبری، فنلاندی، مجاری، ترکی، تاتاری، منچوری و مغلی میشود (۵) زبان کرهای و ژاپنی نیز داخل زبانهای اورال آلتایی خواهد شد زیرا آنان نیز اصالت مغلی دارند.

لازم بود در پایان، فهرست اعلام درج شود که بخاطر سنگینی مصارف چاپ از درج آن صرف نظر شد.

(۱) - رویدادهای مهم تاریخ ص ۱۵ .

(۲) - ایلها، چادر نشینان و طوایف و عشایر ایران ج ۲ ص ۹۵۳ .

(۳) - مسایل الشیعه ج ۱۱ کتاب جهاد باب ۱۳ حدیث ۵ .

(۴) - شیعه و تشیع ص ۳۵۸ نوشته محمدجواد مغنیه ترجمه سید شمس الدین مرعی .

(۵) - کلیات تاریخ ج ص ۱۸۴ - ۱۸۵ .



بنیادخان نهره پرچم‌آرزی صیانت وطن، در مرزهای شمال غرب کشور



شیر محمد خان هزاره، رزمندۀ دلیر که قوامی انگلیس را در اطراف  
قندهار و سیابان میوند تا رومار نمود



درویش علی خان سارہ سیکریسی ہرات و بانی قلعہ نو



میرزیدان بخش بہبود کے مخالف نبعیہ الٹی و جانبدار حقوق مردم



سعید احمد شاہنور نایب سالار کہ تقاضا فدا می منافع مردم نمود

- ۱ - قرآن مجید
- ۲ - نهج البلاغه شریف
- ۳ - آئین اکبری ، ابوالفضل علامی فہما می دکنی ، ہند
- ۴ - آثارعتیقہ بودایی بامیان ، موسیووما دامگوداروہا کن ترجمہ کہزاد ، کابل ۱۳۱۵ ش
- ۵ - آثارہرات ، خلیل اللہ خلیلی ، ہرات ۱۳۰۹ ش
- ۶ - آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن ، سیداسما عیل وکیلی ، ۱۳۶۲ ش
- ۷ - آریانا دائرۃ المعارف ، عدہ ای از دانشمندان ، کابل ۱۳۲۰ - ۱۳۵۴
- ۸ - اتنوگرافی ہزارہا ، نبی زادہ کارگر ، کابل ۱۳۶۵ .
- ۹ - احسن التقاسیم فی معرفۃ الاقالیم ، مقدسی ، لندن
- ۱۰ - احسن التواریخ ، حسن بیگروملو ، تصحیح دکترونوایی تہران ۱۳۵۷ .
- ۱۱ - احواء الملوک ، شاہ حسین سیستانی ، تصحیح دکترونوچہر ، تہران ۱۳۴۴ .
- ۱۲ - ارمغان ہندوپاک ، مرتضوی لنگرودی .
- ۱۳ - از عرب تا دیالامہ ، عباس پرویز ، تہران ۱۳۲۸ .
- ۱۴ - اشک خراسان ، سیدمخدوم رھین ، ۱۳۶۲ .
- ۱۵ - اعیان الشیعہ ج ۱ و ۲ سیدمحسن امین عالمی
- ۱۶ - افغانستان ، لوئیس دوپری ، امریکا ۱۹۸۰ م ، انگلیسی .
- ۱۷ - افغانستان در برتو تاریخ ، احمدعلی کہزاد ، کابل ۱۳۴۵ .
- ۱۸ - افغانستان در شاہنامہ ، احمدعلی کہزاد ، کابل ۱۳۵۵ .
- ۱۹ - افغانستان در مسیر تاریخ ، غلام محمد غبار ، قم ۱۳۵۹ .
- ۲۰ - افغانستان بین الیوم والامس ، ابوالعینین فہمی ، مصر ، عربی
- ۲۱ - افغان نامہ ، دکترا فشاریزدی ، تہران ۱۳۵۹ .
- ۲۲ - اقبال نامہ جہانگیری ، معتمدخان بخشی ، کلکتہ ۱۸۶۵ م .
- ۲۳ - اقتصاد ما ، روح اللہ حبیب ، کابل ۱۳۵۰ .
- ۲۴ - اکبرنامہ ، ابوالفضل علامی دکنی ، ہند
- ۲۵ - المختصر المنقول فی تاریخ ہزارہ و مغول ، محمد افضل ارزگانی ، کویتہ .
- ۲۶ - المعجم البلدان ، یاقوت حموی ، مصر ، عربی .
- ۲۷ - المنجد فی الاعلام ، لوئیس معلوف ، بیروت ۱۹۸۲ م
- ۲۸ - امپراطوری زرد ، بارکھا وزن یواخیم ، ترجمہ اردشیر .
- ۲۹ - امپراطوری صحرا نوردان ، رنہ گروسہ ، ترجمہ عبدالحسین میکدہ ، تہران - ۱۳۵۳ .
- ۳۰ - اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی افغانستان ، ولیان ، مشہد - ۱۳۴۰ .
- ۳۱ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ج ۲ ، دکتور رضا پاک نژاد .



- ۳۲ - ایماق مغل ، میرزا محمد عبدالقادر خان آق‌باشی قاچار کابلی ، هند  
 ۱۳۱۹ ق
- ۳۳ - ایران باستان ، حسن پیرنیا مشیرالدوله .
- ۳۴ - ایران درعهد باستان ، محمد جوادمشکور ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۳۵ - ایل‌ها ، چادرشینان ، طوایف وعشایر ایران ، ایرج افشارسیستانی  
 چاپ‌هما ۱۳۶۶ .
- ۳۶ - با برظهورالدین ، عبدالحی حبیبی کابل ۱۳۵۱ .
- ۳۷ - با بر مؤسس امپراطوری هند ، فرنا ردگرونا دفرا نسوی ترجمه‌کهزاد .
- ۳۸ - با بر نامه (توزک با بری ) نوشته با بر هند ۱۳۰۸ ش
- ۳۹ - بالاحصار کابل ، احمدعلی کهزاد ، کابل ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰
- ۴۰ - بحرالفاوید ( عین الوقایع ) یوسف مهاجر ریاضی هروی ، مشهد ۱۳۰۸ .
- ۴۱ - بخارا دست‌آورد قرون وسطی .
- ۴۲ - بستان السیاحه حاج زین العابدین شیروانی چاپ سنگی .
- ۴۳ - بهداشت ازدواج ، دکتر صفدر هانعی .
- ۴۴ - بیژواک ابتدال ، نجیب‌مایل هروی ، خطی ، کتابخانه آستان قدس رضوی .
- ۴۵ - تاریخ آل مظفر ، دکتر حسینقلی ستوده ، تهران ۱۳۴۶ .
- ۴۶ - تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی ، تهران ۱۳۵۶ .
- ۴۷ - تاریخ اجتماعی دوره مغول ، تصحیح امیرحسین جهان‌نگلو ، اصفهان ۱۳۳۶
- ۴۸ - تاریخ احمدشاهی ، محمودالحسینی المنشی ، مسکو ۱۹۷۴ م
- ۴۹ - تاریخ ادبیات دری افغانستان در دوره سامانیان و غزنویان ، محمدحسن  
 طیبی بهودی کابل ۱۳۴۹ .
- ۵۰ - تاریخ افغانستان ، کهزاد ، غبار ، فرهنگ ، نعیمی ، خلیلی ، کابل ۱۳۳۶ .
- ۵۱ - تاریخ افغانستان ، بعد از اسلام ، عبدالحی حبیبی ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۵۲ - تاریخ افغانستان در عصر گورکانی ، حبیبی ، کابل ۱۳۴۱ .
- ۵۳ - تاریخ اولجایتو ، ابوالقاسم عبدالله محمدکاشانی ، تهران ۱۳۴۸ .
- ۵۴ - تاریخ بخارا ، نرشخی ، مصر ، بزبان عربی .
- ۵۵ - تاریخ بخارا منقاد م العصور حتی عصر الحاضر ، آرمینیوس فامیری ، مصر
- ۵۶ - تاریخ بلده تهمه معروف به تاریخ طاهری ، سید محمدطاهر ، سند ۱۹۶۴ م .
- ۵۷ - تاریخ بیهقی ، ابوالفضل بیهقی ، تهران .
- ۵۸ - تاریخ الترك فی آسیا الوسطی ، بارتولد ، مصر ۱۹۵۸ م ، عربی
- ۵۹ - تاریخ تشیع در ایران ، احمد مشکوة کرمانی ، ایران ۱۳۵۸ .
- ۶۰ - تاریخ چنگیزخان ، هارلدلمپ امریکایی ، ترجمه رشیددیا سمی ، تهران  
 ۱۳۱۳ .
- ۶۱ - تاریخچه و خاطرات قوم هزاره پاکستان ، حاج سلیمان خان هزاره کویته  
 ۱۹۷۲ م .
- ۶۲ - تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۵۲ .

- ۶۳ - تاریخ سلطانی ، سلطان محمد خالص درانی ، بمبئی ۱۲۸۱ ق .
- ۶۴ - تاریخ سند معصومی ، سید معصوم بهکری ، بمبئی ۱۹۲۸ م .
- ۶۵ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ، امین گلی ، تهران ۱۳۶۶ .
- ۶۶ - تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری ، دکتر روشن ضمیر ، ایران ۱۳۵۷ .
- ۶۷ - تاریخ شاهی قراختائیان ، بکوشش ابراهیم باستانی پاریزی .
- ۶۸ - تاریخ فتوحات مغول ، ج " ساندرز " ، ترجمه ابوالقاسم حالت تهران - ۱۳۶۱ .
- ۶۹ - تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، مبارکشاه مروزی ، لندن ۱۹۲۷ م ،
- ۷۰ - تاریخ فرشته ، ملا قاسم هندوشاه ، لکنهو .
- ۷۱ - تاریخ قومس ، عبدالرفیع حقیقت ، ایران ۱۳۶۲ .
- ۷۲ - تاریخ گزیده ، حمدالله مستوفی ، تصحیح نوایی ، تهران ۱۳۳۹ .
- ۷۳ - تاریخ مبارک غازانی ، رشیدالدین فضل الله ، انگلستان ۱۹۴۰ م
- ۷۴ - تاریخ مختصر جهان ، نوشته هفت تن از نویسندگان .
- ۷۵ - تاریخ مختصر قوم هزاره و نژاد آنها ، اوتادالعجم ، تایپ شده ۱۹۷۵ م
- ۷۶ - تاریخ مزار شریف ، حافظ نورمحمد کهگدایی ، کابل ، ۱۳۲۳ .
- ۷۷ - تاریخ مغول ، عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۷۸ - تاریخ مغول در ایران ، برتولد اشپولر ، ترجمه میرآفتاب ، تهران ۱۳۵۱
- ۷۹ - تاریخ مفصل اسلام ، حسین عماد زاده اصفهانی .
- ۸۰ - تاریخ ملی هزاره ، تیمورخانف ، ترجمه عزیز طفیان ، کویته ۱۹۸۰ م
- ۸۱ - تاریخ نامهرات ، سیف الدین محمد هروی ، کلکته ۱۹۴۳ .
- ۸۲ - تاریخ نوین هزاره ، محمد عیسی غرستانی ، کویته ۱۹۸۸ م
- ۸۳ - تاریخ یمینی ، ابوشرف ناصر جردقانی ، به کوشش دکتر جعفر شعار ، تهران - ۱۳۴۵ .
- ۸۴ - تتمه البیان فی تاریخ افغان ، منسوب به سید جمال الدین .
- ۸۵ - تحفه الکرام ، میرعلیشیر قانع تتوی ، سند ۱۹۷۱ م
- ۸۶ - تذکرة الابرار و الاشرار ، آخوند درویزه ، پیشاور ۱۳۰۹ .
- ۸۷ - تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی ، تهران ۱۳۳۷
- ۸۸ - تذکرة میخانه ، ملا عبدالنبی فخرزمانی قزوینی ، تهران ۱۳۴۰ .
- ۸۹ - تذکرة هما یون و اکبر ، بایزیدسیات ، تصحیح هدایت حسین ، کلکته ۱۹۴۱ م
- ۹۰ - ترجمه تاریخ طبری
- ۹۱ - ترجمه تقویم البلدان
- ۹۲ - ترجمه فتوح البلدان
- ۹۳ - ترجمه کامل ابن اثیر
- ۹۴ - ترجمه مفاتیح العلوم خوارزمی .
- ۹۵ - ترجمه مقدمه ابن خلدون
- ۹۶ - ترخان نامه ، سید محمد تتوی ، سند ۱۹۷۱ م

- ۹۷ - ترکستان ، مختار بکر ترجمه سیدعلیزاده ، لاهور ۱۹۲۷ م
- ۹۸ - ترکستان نامه ، بارتولد ترجمه کریم کشاورز ، تهران ۱۳۵۲ .
- ۹۹ - تمدن ایرانی ، مستشرقین غربی ، ترجمه عیسی بهنام ، تهران ۱۳۴۶
- ۱۰۰ - تواریخ خورشیدجهان ، شیرمحمد ابراهیم زی ، لاهور .
- ۱۰۱ - تواریخ ، سفرپیدایش
- ۱۰۲ - توزک جهانگیری ، جهانگیر شاه و محمد هادی ، لکنهو
- ۱۰۳ - جامع التواریخ ، رشیدالدین فضل الله ، تهران ۱۳۳۸ .
- ۱۰۴ - جغرافیای تاریخی ایران ، بارتولد ، تهران ۱۳۰۸ .
- ۱۰۵ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرق ، گی ، لسترنگ انگلیسی ، ترجمه محمود عرفان تهران ۱۳۳۷ .
- ۱۰۶ - جغرافیای حافظ ابرو
- ۱۰۷ - جغرافیای سیاسی کیهان
- ۱۰۸ - جغرافیای صنّف نهم معارف ، دکتر جاوید عمر صالح ، کابل ۱۳۴۵ .
- ۱۰۹ - جغرافیای عمومی افغانستان ، محمد اکبر شور ماچ نورستانی ، کابل ۱۳۵۰ .
- ۱۱۰ - جهان اسلام ج ۱ ، مرتضی اسعدی ، تهران ۱۳۶۶ .
- ۱۱۱ - جهاننگشای جویینی ، عطا ملک جویینی ، لیدن هلند ۱۹۱۱ - ۱۹۳۷ م
- ۱۱۲ - جهان نامه ، محمدنجیب بکران ، مسکو ۱۹۴۰ م .
- ۱۱۳ - چنگیزخان ، ب ، ولادیمیرتسف ، ترجمه شیرین بیانی ، تهران ۱۳۶۳
- ۱۱۴ - چنگیزخان چهره خونریز تاریخ ، احمدپناهی سمنانی .
- ۱۱۵ - چنگیزخان و امپراطوری مغول ، مالکوم یاب ، ترجمه باجلان فرخی .
- ۱۱۶ - حبیب السیر ج ۳ و ۴ ، میرخواند ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۱۷ - حدودالعالم من المشرق الی المغرب ، تصحیح منوچهرستوده ، تهران - ۱۳۴۰ .
- ۱۱۸ - حرمین شریفین ، دکتر حسین قرهچانلو
- ۱۱۹ - حقوق زن در اسلام و جهان ، علامه یحیی نوری ، چاپ پنجم .
- ۱۲۰ - حکومت بنی امیه در خراسان ، خطیب عبدالله
- ۱۲۱ - حیات افغان ، محمدحیات خان افغان ، لاهور ۱۸۶۷ م ، به زبان اردو
- ۱۲۲ - خراسان بزرگ ، دکتر احمد رنجبر ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۲۳ - دائرةالمعارف اسلامیة ج ۲ ، عدهای ازدانشمندان غوی ، چاپ مصر ، به زبان عربی .
- ۱۲۴ - دائرةالمعارف اسلامیة الشیعیة ج ۲ ، جزو ۶ ، حسن امین ، بیروت عربی
- ۱۲۵ - دائرةالمعارف ، علمی ج ۲۹ ، و ۳۰ ص ۳۶ ، شیخ محمد علمی ، ایران ۱۹۲۲ م .
- ۱۲۶ - دائرةالمعارف بریتانیکا ، ج ۱۱
- ۱۲۷ - دائرةالمعارف بیستانی ج ۴ ص ۶۰ ، بیروت
- ۱۲۸ - دائرةالمعارف تشیع ج ۱ ایران .
- ۱۲۹ - دائرةالمعارف فارسی ، به سرپرستی غلام حسین معاصی ، تهران ۱۳۴۵ .

- ۱۳۰ - دبستان مذاهب ، محسن فانی کشمیری ، بمبئی
- ۱۳۱ - درة الزمان فی تاریخ شاه زمان ، عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، کابل  
۱۳۳۷
- ۱۳۲ - دموکراسی و آزادی درهند ، سیفآزاد ، تهران ۱۳۲۹ .
- ۱۳۳ - دو قرن سکوت ، عبدالحسین زرین کوب ، تهران ۱۳۵۶ .
- ۱۳۴ - دیوان حکیم سنایی غزنوی ، با مقدمه و حواشی مدرس رضوی .
- ۱۳۵ - دیوان لغات الترک ، محمودکاشغری ، استانبول .
- ۱۳۶ - ذیل جامع التواریخ رشیدی ، حافظ ابرو ، به کوشش دکترخان بابایی  
تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۳۷ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ، معین الدین زمچی اسفزاری ،  
تهران ۱۳۳۸ .
- ۱۳۸ - روضه الصفا ، خواند میر ، تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ .
- ۱۳۹ - رویداد های مهم تاریخ ، حسام الدین امامی ، ایران ۱۳۶۳ .
- ۱۴۰ - ریاض السیاحه ، حاج زین العابدین شیروانی .
- ۱۴۱ - زبان دوهزار سال پیش افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۴۲ .
- ۱۴۲ - زندگانی سردار کابلی ، کیوان سمیعی ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۴۳ - زندگانی من ، عبدالحسین مسعود انصاری ، تهران ۱۳۵۲ .
- ۱۴۴ - سایه روشنهای زجا معه هزاره ، حسین نایل بهودی ، کابل ۱۳۶۴ .
- ۱۴۵ - سراج التواریخ ، شهید ملا فیض محمدکاتب ، کابل ۱۳۳۳ ق
- ۱۴۶ - سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه محمدعلی موحد ، تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۴۷ - سفرنامه پلان کارپن ، سفیرپا پدربا رمغول ، تهران ۱۳۶۳
- ۱۴۸ - سفرنامه چارلز میسین ، ترجمه اکرم گزایی ( میریز دان بخش) کویته
- ۱۴۹ - سفرنامه کلنل بیتتیه ایران و افغانستان .
- ۱۵۰ - سفرنامه مارکو پولو ، ترجمه صمیمی ، تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۵۱ - سفینه البحار ، شیخ عباس قمی .
- ۱۵۲ - سلطنت غزنویان ، خلیل الله خلیلی .
- ۱۵۳ - سبط العلی للحضرت العلیا ، ناصرالدین کرمانی ، تهران ۱۳۲۸ .
- ۱۵۴ - سیرت جلال الدین منکبرنی ، محمدالمنشی ، تهران
- ۱۵۵ - سیرالمتأخرین ، سید غلام حسین طباطبائی ، لکنهو ۱۸۹۷ م .
- ۱۵۶ - شرح من لایحضره الفقیه ، محمدتقی مجلسی ( مجلسی اول) .
- ۱۵۷ - شعوبیه ، جلال الدین همایی ، تهران .
- ۱۵۸ - شهرهای آریانا ، محمد عثمان صدقی ، کابل
- ۱۵۹ - شیعه در اسلام ، علامه طباطبایی ، تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۶۰ - شیعه و التشیع ، محمد جواد مغنیه ترجمه شمس الدین مرعی ، قم  
۱۳۵۵ .
- ۱۶۱ - صفاریان ، محمد صدیق آهنگ ، کابل ۱۳۳۶ .

- ۱۶۲ - صورة الارض ، ابن حوقل ، ترجمه جعفر شعار ، تهران ۱۳۴۵ .
- ۱۶۳ - طبقات ناصری ، قاضی منهاج السراج جوزجانی .
- ۱۶۴ - طوایف ترکمان ، سیدعلی میرنیا ، مشهد ۱۳۶۶ .
- ۱۶۵ - ظفرنامه تیموری ، مولانا شرف‌الدین علی بزدی ، تهران ۱۳۳۶ .
- ۱۶۶ - ظهور و نفوذ اسلام در عرب و افغانستان ، غلام محمد غبار ، کابل ۱۳۳۶ .
- ۱۶۷ - غزنویان ج ۳ ، خلیل الله خلیلی ، کابل ۱۳۳۶ .
- ۱۶۸ - فوریان ، عتیق الله پژواک ، کابل ۱۳۴۵ .
- ۱۶۹ - فایده و لزوم دین محمدتقی شریعتی ،
- ۱۷۰ - فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول ، شمس شریک امین ، تهران
- ۱۷۱ - فرهنگ ترکی به فارسی ، ابراهیم اولغون و جمشید درخشان .
- ۱۷۲ - فرهنگ هزاره جات ، چاپ لبنان
- ۱۷۳ - فی تحقیق مال الهند ، بیرونی ، هند
- ۱۷۴ - کارنامه سفرچین ، محمدعلی اسلامی ندوشن ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۷۵ - کشف النسب ، شیخ احمد وحیدی فولادیان ، مشهد ۱۳۸۵ ق
- ۱۷۶ - کشف هند ، جواهر لعل نهرو ، تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۷۷ - کشکول ابن العلم ، حاج شیخ علی محمد ابن العلم ، مشهد ۱۳۶۱ .
- ۱۷۸ - کلیات تاریخ ه.ج. ولز ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران ۱۳۵۱ .
- ۱۷۹ - کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس، سرهنگ پ. ج. میتلند ، ۱۸۸۸ م، ترجمه خطی .
- ۱۸۰ - گردش افغانستان و پاکستان ، حاج سلطان حسین تابنده گنابادی ،
- ۱۸۱ - گزیده مقالات تحقیقی ، و.و. بارتولد ، ترجمه کشا ورز ، تهران ۱۳۵۸ .
- ۱۸۲ - گنج دانش ، محمدتقی خان ، تهران ۱۳۰۵
- ۱۸۳ - گیتا شناسی کشورها ، محمود محبوب - فرا مرز یاوری ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۸۴ - لغت نامه دهخدا ، مجلدات مختلف آن .
- ۱۸۵ - مجالس المومنین ، قاضی نورالله شوشتری ، تهران ۱۳۷۵ .
- ۱۸۶ - مجلس امیر خسرو دهلوی ، فقیر محمد خیرخواه ، کابل
- ۱۸۷ - مجمع الانساب ، محمدشبانکاره ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۸۸ - مجمل التواریخ فصیحی ، فصیح احمد جمال الدین خوافی ، مشهد ۱۳۴۰
- ۱۸۹ - مذهب اهل سنت و فرقه های اسماعیلی ، یوسف قضایی .
- ۱۹۰ - مرآت الممالک ، سیدی علی کاتبی ، تهران ۱۳۵۵ .
- ۱۹۱ - مردم شناسی ایران ، هنری فیلد .
- ۱۹۲ - مسالک و ممالک ، ابواسحاق ابراهیم اصطخری ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۱۹۳ - مطلع السعدین ، عبدالرزاق ، سمرقندی ، تصحیح نوایی ، تهران ۱۳۵۲
- ۱۹۴ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان ، دونالد ، ویلبر ، ترجمه : دکتر عبدالله فریار ، تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۹۵ - مقایسه اللغتين ، دکتر جواد هیئت ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۹۶ - منتخب التواریخ ، ملاهاشم خراسانی .
- ۱۹۷ - منتخب التواریخ ، ابراهیم شیبانی صدیق الممالک ، چاپ ۱۳۶۶

- ۱۹۸ - منتخب التواریخ ، معین الدین نطنزی، تهران .
- ۱۹۹ - منتخب التواریخ ، ج ۱ ، عبدالقادر بیداونی ، کلکته ۱۸۶۸ م
- ۲۰۰ - منتهی الآمال ، شیخ عباس قمی ، تهران ۱۳۳۱ .
- ۲۰۱ - نژاد هوش شخصیت ، تئودوزیوس دابزنسکی ، ترجمه محمود بهزاد تهران -
- ۲۰۳ - نسب نامه خلفا و شهریاران ، زامبارو ، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۵۶ .
- ۲۰۴ - نگارستان عجایب و غرایب ، پیشاوری ، تهران ۱۳۴۱ .
- ۲۰۵ - نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو ، تهران ۱۳۶۱ .
- ۲۰۶ - نوی ژوندون ، صدیق الله رشتین ، کابل ، ۱۳۳۳ ، به زبان پشتو
- ۲۰۷ - وادی هفت واد ، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی .
- ۲۰۸ - وسایل الشیعه ج ۱۱ کتاب جهاد .
- ۲۰۹ - وضع اجتماعی غزنویان ، محمداکبرمددی .
- ۲۱۰ - وفيات الاعیان ، ابن خلکان .
- ۲۱۱ - وقایع السنین والاعوام ، عبدالحسین خاتون آبادی ، تصحیح محمدباقر بهبودی .
- ۲۱۲ - هدیه اسماعیل یا قیام السادات ، علی اکبر تشیید .
- ۲۱۳ - هزار و یک شگفتی ، ایزاک اسیموف .
- ۲۱۴ - هزاره های ولایت کندوز ، محمد عیسی غرجستانی ، کویته
- ۲۱۵ - هفت اقلیم ، امین احمد رازی
- ۲۱۶ - هفت کتیبه قدیم ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۴۸
- ۲۱۷ - هنر عهد تیموریان ، عبدالحی حبیبی
- ۲۱۸ - هنر قدیم افغانستان ، بنجامن راولند ، ترجمه کهزاد ، کابل ۱۳۴۶ .
- ۲۱۹ - یادداشتهای قزوینی
- ۲۲۰ - یادداشتهای من ، مارشال شاه ولی خان ، کابل
- ۲۲۱ - یک تحقیق نوین درباره کابل شاهان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۴۸
- ۲۲۲ - یکصد و پنجاه صحابی ساختگی ، سید مرتضی عسکری ، ترجمه سردار نیسا ، تهران ۱۳۶۲

### جراید و مجلات مورد استناد ما

- ۲۲۳ - آریانا ، شماره های متعدد .
- ۲۲۴ - آزاد افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، شماره های متعدد ، پشاور ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ .
- ۲۲۵ - ادب ، نشریه دانشکده ادبیات کابل ، مقالات علی اکبر شهرستانی .
- ۲۲۶ - اطلاعات هفتگی ، تهران شماره های متعدد .
- ۲۲۷ - بنیاد شماره مسلسل ۱۰۲ مورخه ۱۳۶۶ .
- ۲۲۸ - تهران صور ۳۹/۱/۵
- ۲۲۹ - جنگ غرجستان ، شماره ۱ ، کویته ۱۳۶۲ .

۲۳۰ - دانستنیها شماره های متعدد.

۲۳۱ - غرستان شماره ۱ ، کابل ۱۳۶۶ .

۲۳۲ - کیهان فرهنگی ، شماره ۸ مورخه آبانماه ۱۳۶۴

۲۳۳ - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه مشهد ، شماره های ۳ و

۴ و ۱۶

۲۳۴ - مشکوة شماره ۱۶ مورخه پائیز ۱۳۶۶ .

۲۳۵ - معارف اسلامی شماره ۱۰ ، سال ۱۳۴۸ ، نشریه سازمان اوقاف ایران .

۲۳۶ - معارف جعفری شماره ۱۱ .

۲۳۷ - یغما شماره های متعدد .



۲۳۸ - ...

۲۳۹ - ...

۲۴۰ - ...

۲۴۱ - ...

۲۴۲ - ...

۲۴۳ - ...

۲۴۴ - ...